

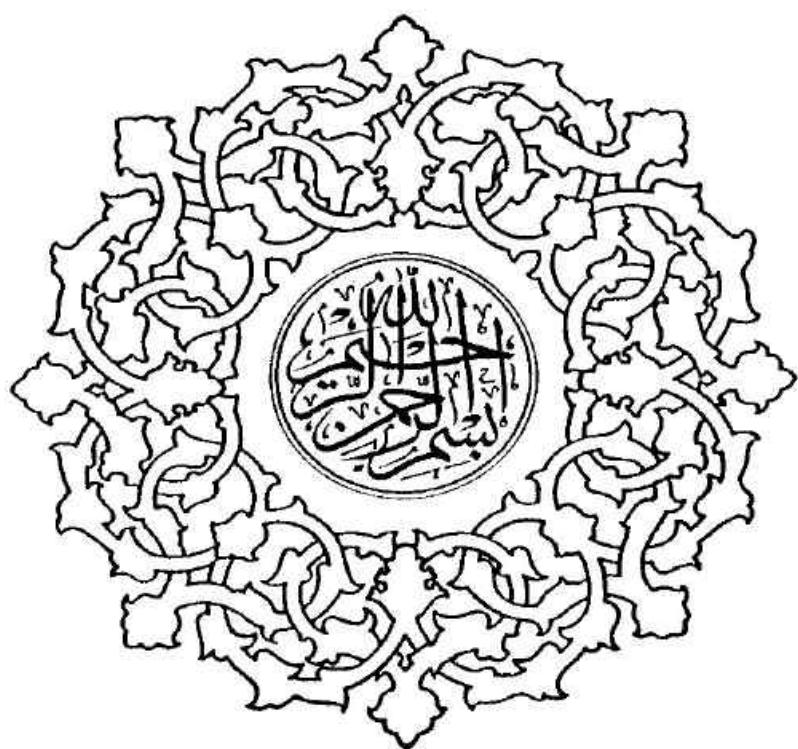
مجموعه مقالات

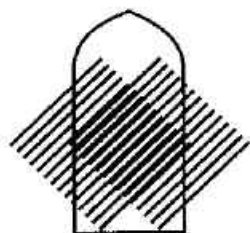
همایش امام جعفر صادق علیه السلام

و تجدید حیات اسلام



ویرایش دوم





مجموعه
مقالات همایش

امام جعفر صادق علیه السلام
و تجدید حیات اسلام



نام کتاب: مجموعه مقالات همایش امام جعفر صادق (ع)
و تجدید حیات اسلام

تنظیم و بررسی: هیئت علمی همایش

موضوع: تاریخ

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (ع)

تیراژ: ۲۰۰۰

تاریخ نشر: ۱۳۸۲ ه. ش - ۱۴۲۲ ه. ق

شابک: X-۵۰-۷۷۵۶-۹۶۴ ISBN: 964-7756-50-X

«حق چاپ محفوظ»

تهران - ص.پ. ۷۳۶۸-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ (۰۰۹۸۲۱) - فاکس: ۸۸۹۳۰۶۱ (۰۰۹۸۲۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار:

در سالروز شهادت رئیس مذهب شیعه حضرت امام جعفر صادق (ع) نخستین همایش و نمایشگاه حوزه در عرصه بین الملل در حوزه علمیه قم و به همت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مرکز جهانی علوم اسلامی، سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور، مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی و مجمع جهانی اهل بیت (ع) برگزار خواهد گردید.

این برنامه در نظر دارد از سویی دستاوردهای فرهنگی هنری حوزه را در عرصه بین الملل به معرض دید منتقدانه اندیشمندان و پژوهشگران حوزه و دانشگاه قرار دهد، و از دیگری با برگزاری جلسات مشورتی، روش‌های نوین فعالیت در عرصه بین الملل و بایسته‌ها و شایسته‌های این مهم را بررسی و تدوین نماید. مجمع جهانی اهل بیت (ع) این اقدام مبارک را بعنوان یک ضرورت فرهنگی - تبلیغی ارزیابی کرده و خواهان استمرار و گسترش این مهم می‌باشد.

بی شک حضرت امام جعفر صادق (ع) طلایه‌دار حرکت فرهنگی - تبلیغی در عرصه بین الملل در عصر خویش بوده‌اند و با تأسیس مراکز علمی - آموزشی، تربیت شاگردان عام و خاص، نشر و گسترش احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بخوبی بنیان‌های فرهنگی - علمی مکتب تشیع را استحکام بخشیده‌اند. از اینرو معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (ع) بعنوان استقبال از نخستین همایش و نمایشگاه حوزه در عرصه بین الملل، مجموعه مقالات همایش امام صادق (ع) را تجدید چاپ نموده و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد تا بدین ترتیب از تلاش دست‌اندرکاران این برنامه تقدیر و تشکر بعمل آورد. مزید توفیقات همه خدمت‌گزاران به اسلام را از خدای منان خواستار است.

قم - معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (ع)

أَهْلَ الْبَيْتِ
فِي الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُزْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أَهْلُ الْبَيْتِ
فِي السَّنَةِ الْبَوْبَةِ

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ
كِتَابَ اللَّهِ وَعَنْتِي أَهْلَ بَيْتِي
مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه چاپ دوم:

همایش حضرت امام صادق علیه السلام و تجدید حیات اسلام از جمله فعالیت‌های پژوهشی سال ۱۳۸۰ اداره کل شیعیان معاونت فرهنگی در مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام بود که برنامه‌ریزی وسیعی برای تدوین و چگونگی مراحل علمی و اجرایی آن در دستور کار قرار گرفت. ستاد اجرایی این همایش در گام اول موضوعاتی را که جهت تبیین محوریت و مرجعیت همه جانبه اهل بیت علیهم السلام در جامعه اسلامی و آشنایی بیشتر با ابعاد وجودی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مناسب دید در ابعاد علمی - فرهنگی و سیاسی - اجتماعی مطرح نمود و در ذیل آن عناوینی را جهت ارائه مقاله بر اندیشمندان فیهن اسلامی اعم از شیعه و سنی عرضه داشت. آن عناوین که در روزنامه‌های کثیرالانتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان و اندیشمندان قرار گرفت از این قرار می‌باشند:

ابعاد علمی - فرهنگی امام صادق علیه السلام:

- ۱- اهتمام در ارجاع به قرآن کریم
- ۲- اهتمام در ترویج شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳- نقش ایشان در شکوفایی علوم جدید
- ۴- نقش امام در تدوین حدیث
- ۵- نقش امام در تربیت محدثین و متفکرین
- ۶- حوزه‌های علمیه و میراث آن حضرت
- ۷- توحید و شرک از دیدگاه آن حضرت
- ۸- اجتهاد و فتاها از دیدگاه ایشان
- ۹- امام از دیدگاه رؤسای مذاهب اربعه

ابعاد سیاسی - اجتماعی امام صادق (ع):

- ۱- مبارزه با خطوط انحرافی و الحادی
- ۲- موضع آن حضرت درباره قیام‌های عصر خود
- ۳- مخالفت شدید با غلو و غلات
- ۴- مناظره امام با صاحبان افکار انحرافی و الحادی
- ۵- تنبیه و حکم آن از دیدگاه آن حضرت
- ۶- سیره عملی و اخلاقی امام (ع)
- ۷- ارجاع امام به حاکمان حق و نهی از رجوع به باطل
- ۸- موضع‌گیری آن حضرت در برابر ستمکاران
- ۹- حقوق اجتماعی از دیدگاه امام.

گزارش اجمالی از برگزاری همایش:

این همایش در شهر بندرعباس و طی روزهای چهارم و پنجم اردیبهشت سال ۱۳۸۱ برگزار گردید. پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و پخش سرود جمهوری اسلامی ایران، ابتدا حجت‌الاسلام والمسلمین وحید احمدی، دبیر همایش گزارشی را از روند برگزاری این همایش ارائه داد. وی در بخشی از سخنان خود گفت:

در پی اولین همایش علمی - فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (ع) در خصوص قرن کریم و سنت شریف نبوی در کردستان و استقبال چشمگیر علما و اندیشمندان شیعه و سنی و کسب تجارب ارزشمند، مجمع جهانی اهل بیت (ع) تصمیم به برگزاری همایش امام جعفر صادق (ع) و تجدید حیات اسلام گرفت. پس از اعلام فراخوان مقاله تا پایان مهلت پذیرش مقالات، قریب به یکصد اثر علمی از نقاط مختلف کشور و از میان اشرار گوناگون به دبیرخانه همایش رسید. در ارائه موضوعات فراخوان همایش، سعی شد تا از عنوان‌های کلی و غیرکاربردی استناده نشود و حتی المقدور موضوعات، از موارد جزئی، ملموس و کاربردی باشد. توازن تعداد مقالات دریافت شده در موضوعات مختلف، نشانه‌ای بر این مدعاست.

دبیرخانه همایش به منظور مشارکت دادن عموم جامعه در فیوضات، مواهب و معارف این همایش معنوی، تصمیم به اجرای طرح‌هایی گرفت که از آن جمله است: اجرای مسابقات رادیو و تلویزیونی پیرامون فرهنگ و معارف پیشوای ششم در سطح استان همچنین مسابقه‌ای کتبی در

جراید و نشریات استانی، نام‌گذاری میدانی در شهر بندرعباس به نام امام صادق علیه السلام، تهیه کتابی با عنوان «سه گفتار» شامل بیانات مقام معظم رهبری، ریاست محترم جمهور و مفتی اعظم جمهوری عربی سوریه پیرامون ابعاد شخصیتی، علمی و اجتماعی امام صادق علیه السلام، تهیه و چاپ دو جلد کتاب حاوی برخی از مقالات برگزیده همایش، تهیه و چاپ خبرنامه‌ای به منظور استفاده از نظرات ارزشمند مراجع عظام تقلید، اندیشمندان و فرزندان مبین اسلامی.

سپس حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای نعیم آبادی امام جمعه محترم استان هرمزگان با تشکر از برگزاری این همایش استانی به حاضرین خیرمقدم گفتند.

نماینده ولی فقیه در استان هرمزگان ضمن استثنایی خواندن این روز در تاریخ استان حضور مرجعی بزرگوار را در همایشی از این دست بی‌سابقه خواندند. ایشان در ادامه با بی‌مانند خواندن آن حضرت، نیاز امروز بشریت را به تعالیم بلند امام صادق علیه السلام بیش از هر زمان دیگر دانستند و افزودند:

ان شاء الله این همایش بزرگ و عظیم که با حضور اندیشمندان شیعه و سنی شکل گرفته، آغاز شناساندن اسلام در تمام ابعاد گردد.

پس از آن جناب آقای مقتدایی استاندار محترم هرمزگان ضمن خیر مقدم چنین رویدادی را و نیز محل برگزاری آن را اتفاقی ندانسته بلکه آن را ناشی از شناخت و مطالعات قبلی برشمردند و از حضور تمامی علما و فضلا بویژه حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی در استان تشکر کردند.

در ادامه همایش سخنرانان و محققان به ایراد نقطه نظرات خود پرداخته و زوایای حیات علمی و سیاسی حضرت امام صادق علیه السلام را ترسیم نمودند.

قطعنامه پایانی همایش:

در پایان این همایش دو روزه قطعنامه ذیل قرائت و مورد تأیید حاضران قرار گرفت:

سپاس خداوند سبحان راست که بندگان را مورد لطف و عنایت خویش قرار داد تا در صراط انبیاء عظام و امامان همام ره پویند و به یقین اگر عنایات و الطاف خالق یکتا نبود هرگز انسان چنین توفیقی نمی‌یافت.

شرکت کنندگان در همایش امام صادق علیه السلام و تجدید حیات اسلام، با گرمی داشت یاد رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، و نصب العین قرار دادن

رهنمودهای مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله خامنه ای (مدظله العالی)، در پایان همایش خود، مراتب ذیل را به عنوان بیانیه پایانی مورد تأیید قرار می دهند.

۱- شرکت کنندگان، بر قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) و مودت اهل بیت (ع) به عنوان عوامل اصلی در وحدت اسلامی، تأکید می کنند.

۲- شرکت کنندگان بر محوریت و مرجعیت همه جانبه اهل بیت (ع) این اسوه های برتر و همیشه جاوید تاریخ، تأکید می کنند.

۳- شرکت کنندگان همایش، امام صادق (ع) را احیا کننده حیات اسلام دانسته، و بر تبیین و گسترش آموزه ها و رهنمودهای آن حضرت تأکید می کنند.

۴- ملت بزرگ ایران، که همه اقشار آن دوشادوش یکدیگر، با ایثار و فداکاری، انقلاب شکوهمند اسلامی ایران را به پیروزی رساندند، و در دوره دفاع مقدس در کنار یکدیگر به دفع تجاوز پرداختند، امروز نیز با تبعیت از رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیه الله خامنه ای (مدظله العالی)، با تلاش فرهنگی و حفظ وحدت در راه سربلندی ایران اسلامی و عظمت مسلمانان گام برمی دارند.

۵- شرکت کنندگان در همایش، جنایت رژیم اشغالگر قدس را علیه مردم مظلوم فلسطین، که با حمایت همه جانبه دولت مستکبر آمریکا صورت می گیرد، به شدت محکوم می کنند، و حمایت خود را از مردم مقاوم و قهرمان فلسطین، در استمرار انتفاضه تا کسب حقوق حقه خود و رهایی قبیله اول مسلمین از سلطه صهیونیست، اعلام می دارند.

۶- شرکت کنندگان از سازمان های بین المللی می خواهند که با تمام توان از جنایات رژیم ضد بشری اسرائیل جلوگیری، و شارون را بعنوان جنایتکار جنگی در دادگاه بین المللی محاکمه کنند.

۷- میهمانان همایش، رژیم اشغالگر قدس را مصداق تروریست دولتی می دانند و برخورد دوگانه دولت آمریکا با مسئله تروریسم را به شدت محکوم می کنند.

۸- شرکت کنندگان، هرگونه حرکت تفرقه انگیز و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی را محکوم می کنند.

۹- شرکت کنندگان ضمن تشکر از مجمع جهانی اهل بیت (ع)، بر ادامه برگزاری نشست هایی مشابه در چارچوب اخوت اسلامی و با محوریت قرآن کریم، سنت شریف نبوی و مودت اهل بیت (ع) تأکید می کنند.

۱۰- در خاتمه، شرکت کنندگان، ضمن تشکر از حضور حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی، نمایندگان معزز مراجع عظیم الشان تقلید، نمایندگی محترم ولی فقیه در استان، استاندار، کلیه نهادها و ارگان‌های دولتی و همه کسانی که در پربایی این همایش تلاش کردند، قدردانی خود را اعلام می‌کنند.

* o *

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام پیش از این با انتشار دو جلد کتاب (فارسی و عربی) نسبت به چاپ مجموعه مقالات برگزیده همایش همت گمارده و همزمان با برگزاری همایش آن دو مجموعه را تقدیم علاقه‌مندان فرهنگی غنی اهل بیت علیهم‌السلام نموده است.

اینک در چاپ دوم این اثر ارزشمند، مجموعه مقالات مورد بازنگری قرار گرفته و با اضافه سخنرانی‌های همایش و مقالات ارزشمندی که پس از برگزاری همایش واصل گردیده است در دو مجلد فارسی و عربی تقدیم پیروان اهل بیت عصمت و طهارت می‌گردد.

لازم می‌دانم از همه کسانی که در برگزاری این همایش نقش آفریدند خصوصاً پژوهشگرانی که با ارسال مقاله موجب رونق علمی این محفل گشتند، تقدیر و تشکر نمایم. به ویژه از تلاشهای اعضای محترم هیئت علمی حجج اسلام آقایان نعیم‌آبادی، محمد هادی یوسفی غروی، علی اسلامی و سید منذر حکیم و بالاختص حجة الاسلام والمسلمین آقای وحید احمدی دبیر محترم همایش و معاون فرهنگی وقت مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام کمال تشکر و سپاس را داشته باشم.

خداوند تعالی از همه به احسن وجه قبول فرموده و توفیقانشان را روزافزون نماید و از شفاعت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت گرامی ایشان بهره‌مند فرماید. آمین یا رب العالمین.

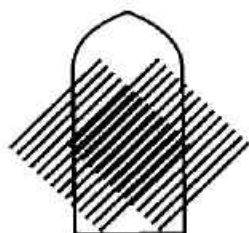
محمد حسن تشیع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام

فهرست اجمالی

گستره ولایت اهل بیت (علیهم السلام)	۱۳
جانشینان دوازده گانه در احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)	۲۹
نقش سیاسی امام صادق (علیه السلام) در حفظ اسلام راستین	۳۹
نقش اهل بیت (علیهم السلام) بویژه امام صادق (علیه السلام) در مبارزه با غلو و غلات!	۴۵
نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام)	۵۹
نقش امام صادق (علیه السلام) در تربیت محدثین و تدوین حدیث	۹۷
مرجعیت و مقام شامخ حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) از دیدگاه ائمه مذاهب	
فقهی اهل سنت	۱۱۳
اهل بیت و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از نگاه مذاهب اهل سنت	۱۳۹
امام صادق از دیدگاه مذاهب اهل سنت	۱۵۱
جبر و تفویض از دیدگاه امام صادق (علیه السلام)	۱۷۳
غلات از دیدگاه امام جعفر صادق (علیه السلام)	۱۹۱
امام صادق (علیه السلام) و نهی از رجوع به ستمگران	۲۱۵
برخی شیوه های مناظرات امام صادق (علیه السلام)	۲۳۱
ابعاد سیاسی - اجتماعی سیره امام صادق (علیه السلام) در مبارزه با خطوط انحرافی	
والحادی	۲۵۳

۲۷۷ موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام‌های عصر خود
۲۹۵ تقیه و حکم آن از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۰۷ نقش امام صادق در تربیت محدثین و متفکرین
۳۱۵ مدح اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در شعر شاعران شهرستان بستک هرمزگان
۳۳۱ سیره عملی و اخلاقی امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۳۴۱ سیره امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۳۶۹ سیری در کتاب «الامام الصادق <small>علیه السلام</small> »



گستره ولایت اهل بیت علیهم السلام

آیت الله العظمی
نوری همدانی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و اشرف بريته سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد، موضع سره و كهف كته و جبال دينه و عيبة علمه .
قرآن كريم و آثار و اخبار معتبر دينی، اهل بيت عليهم السلام را مركز طهارت، قداست، علوم و معارف معرفي می كنند برای نمونه همین آیه ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا﴾^(۱).

این چند جمله از كلام مولای متقیان حضرت علی عليه السلام در خطبه دوم نهج البلاغه در باره اهل بيت آمده است: **هُم** موضع سره اهل بيت موضع و محل اسرار الهی هستند، و **لج امره** پشتیبان او امر پروردگار و عيبة علمه و موضع احكام پروردگار و كهوف كته^(۲) و گنجوران و خزینه داران كتاب های پروردگار و جبال دينه و كوههای بلند احكام الهی، بهم **أقام انحناء ظهره**، پروردگار خمیده گی هایی که در دين به وجود می آید به واسطه آنها راست و استوار می گرداند، و اذهب ارتعاد فرائضه لرزشها و سستی ها را به واسطه اهل بيت از بين می برد، **ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير**^(۳) خلاصه موقعيت و جایگاه بلند اهل بيت عليهم السلام بسیار معلوم و روشن است.

ولایت اهل بيت عليهم السلام از چند جهت لازم است که مورد توجه قرار بگیرد:

(۱) احزاب: ۳۳. (۲) بعضی نسخه ها «و كهف كته».

(۳) خطبه سوم: «او می دانست که سيل علوم از دامن كوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه به پلندای آرزوی من نتوانند پرواز كرد».

اول: ولای محبت و مودت

برای مودت که یک پیوندی به عنوان محبت و مودت میان مردم و اهل بیت برقرار باشد ﴿قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوْدَةُ فِي الْقَرِيْنِ﴾^(۱) پیغمبر عالی مقام اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) می فرمایند: من اجر و مزدی از شما نمی طلبم، جز اینکه نسبت به قریب محبت داشته باشید.

علامه عالی مقام، امینی (ع) در جلد دوم الغدير بعد از آنکه از ۴۵ نفر از علمای اهل تسنن به نام؛ نام می برد و آیه قریب را به اهل بیت (ع) تفسیر می کند - علاوه بر تفسیر تشیع - می گوید: این شعر از شافعی است:

يا آل بيت رسول الله حبكم
فرض من الله في القرآن أنزله

سپس می گوید: شافعی که از رجال بزرگ اهل سنت است در این شعر می گوید عبادت ها شرط قبول شان داشتن ولایت و محبت اهل بیت (ع) است.

نمونه ای دیگر را اضافه می نمایم، که پیغمبر (ص) به علی (ع) خطاب می کند: «يا علي، لو ان عبد الله مثلما دام نوح في قومه وكان له مثل جبل أحد ذهباً فانفق في سبيل الله و مد عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوماً ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها»^(۲)

اگر فردی ۹۵۰ سال، به اندازه قیام حضرت نوح (ع) در میان ملت خود برای دعوت، عبادت خدا را به جای بیاورد، و به اندازه کوه أحد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند. و آن قدر عمر داشته باشد، که هزار مرتبه پیاده به حج خانه خدا برود، بعد مظلوم در بین صفا و مروه کشته شود؛ یا علی اگر تو را دوست نداشته باشد از استشمام بوی بهشت محروم است و داخل بهشت نمی شود.

بنابر این محبت و مودت اولین گامی است، که بایستی هر شخص آگاه، برای اهل بیت (ع) بردارد. و مودت و محبت با معرفت باشد، یعنی معرفت کامل درباره آنها

(۱) توری: ۲۳ -

(۲) کتاب ابن مردویه، ابن شهر آشوب مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۴.

پیدا کند آن معرفتی که وجود افرادی مانند: هجری‌ها را میثم تمارها، حجر بن عدیها، کمیل ابن زیادها و قبرها را به حرکت در آورد، آن محبتی که تا آخرین قطره خونشان همراه داشتند. و برای شناساندن علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آن زمان خفقان، گام برداشتند. این اولین بلاغ است و باید سعی کنیم آن را در دنیا بخش کنیم.

ائممه (علیهم السلام) خودشان تأکید می‌کردند: اَحیوْ اَمْرنا، امر ما را احیاء کنید ما را بشناسانید، اگر مردم ما را بشناسند از فضائل و عظمت ما آگاهی پیدا می‌کنند، هر دلی این افراد را دوست می‌دارد.

حمّاد سمندری^(۱) خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند: من تاجر هستم و تجارت می‌کنم، کالا به غرب - که امروز به آن اروپا می‌گوییم - می‌برم به من می‌گویند: اگر آنجا بروی و بمیری، در بلاد کفر مرده‌ای. آیا من به واسطه این تذکر از این مسافرت‌ها صرف نظر کنم؟ امام صادق (علیه السلام) پرسید: آیا در آن بلاد که می‌روید قدرت دارید و امکان دارد که ما را معرفی کنید، فرهنگ ما را معرفی کنید؟ گفت: نه. امام فرمود: بدان اگر فرهنگ ما را در هر جای دنیا معرفی کنی، اگر در همان بلاد شرک هم بمیری روز قیامت به تنهایی یک امت محشور می‌شوی و نور و روشنایی فرا راه تو را روشن می‌کند. این ولای محبت و مودت است.

دوم: ولای مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام) در احکام و معارف الهی

بر ولای مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام) آثار دینی بسیاری دلالت می‌کند از جمله حدیث ثقلین، این حدیث یکی از احادیث مسلم بین شیعه و سنی است، در کتاب عیقات^(۲) از

(۱) حماد سمندری در رجال مامقانی «تفحیح العقال» آمده است، ایشان غیر حماد بن عثمان و حماد بن عیسی هستند. و نیز شیخ طوسی در امالی می‌گوید: حماد السمندری قال: قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد (علیه السلام) ابی ادخل بلاد الشرك وان من عندنا يقولون: ان مت، ثم حشرت معهم، قال: فقال لي: يا حماد اذا كنت ثم ذكر امرنا، تدعوا اليه؟ قال: قلت نعم، قال: فاذا كنت في هذه المدن؛ مدن الاسلام تذكر امرنا وتدعوا اليه؟ قال: قلت: لا، فقال لي: انك ان تمت ثم تحشر امة وحدك ويسعى نورك بين يديك.

رواه الكشي في كتاب الرجال. وخرعاملی / وسائل الشيعة / چاپ آل البيت ج ۱۵ ص ۱۰۱.

(۲) خلاصه عیقات الانوار، سید حماد التتوی، ج ۲، ص ۱۵۳.

پانصد و دو کتاب از کتب اهل سنت این حدیث را نقل کرده، پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (ص) بارها فرمودند^(۱): میان شما دو چیز گرانقدر می‌گذارم، اگر ز آنها پیروی کنید و با آنها باشید هرگز گرفتار ضلالت نخواهید شد:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی، یکی قرآن و دیگری اهل بیت من.

در موقعی که در حجت الوداع در بیابان عرفات حضور داشتند در آن صحنه پرجمعیت و پرشکوه این عبارت را پیغمبر (ص) فرمودند، بار دیگر در سال هشتم هجرت، بعد از شکستن بتها و تمام شدن جنگ‌های حنین و طایف باز هم فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی.

مرتبه سوم در غدیر خم، در میان اجتماع با شکوه در مقام بیان ولایت اهل بیت (ع) و امامت حضرت امیر المؤمنین (ع) حدیث غدیر را تکرار کردند، که روشن می‌شود با توجه به صدر و ذیل، مطلب؛ ابلاغ امامت حضرت علی (ع) بعد از پیغمبر اسلام بوده، که رسول الله (ص) سؤال کردند: ألسن اولی بکم من انفسکم جواب دادند: بلی، سپس بیعت کردند و آیه قرآن نازل شد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»^(۲).

هیچ تردیدی باقی نیست که این آیه - مربوط به خلافت و امامت حضرت علی (ع)

است.

دفعه چهارم در مسجد مدینه در بین جمعیت با شکوه بیان کردند. آخرین مرتبه آن موقعی است که پیغمبر (ص) مریض بود، در آستانه ارتحال باز هم خطاب به جمعیت فرمود:

أنی تارکم فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و اهل بیتی.

نکته‌هایی که از این حدیث استفاده می‌شود:

اول: دو چیز با هم؛ وسیله هدایت است و جدایی هر یک از دیگری ضلالت و

گمراهی است.

(۱) حدیث متواتر است در کتاب‌های تاریخ و رجال با الفاظ نزدیک بهم نوشته شده؛ «انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما

لن تضلوا» (۲) مائده: ۳.

لن تضلوا»

دوم: اهل بیت عدل و همتای قرآن قرار داده شده‌اند، آن قدر جایگاه بلندی است همتای قرآن قرار گرفتن، که هیچ کس نمی‌تواند چنین مقامی - غیر از آنها - داشته باشد. سوم: همچنان که قرآن تا قیامت به عنوان یک راهنما باقی است، اهل بیت نیز تا خورشید می‌درخشد، تا نسیم می‌وزد، تا ابرها باران فرو می‌ریزند، و شب و روز در گردش است وسیله هدایت‌اند.

چهارم: همان طور که در ساحت قرآن خطا و اشتباهی راه ندارد، در ساحت اهل بیت (علیهم السلام) هم خطا، لغزش و اشتباه راه ندارد.

این ولای مرجعیت احکام الهی است، که باید احکام خدا را همان طور که از قرآن می‌گیریم از اهل بیت اخذ کنیم ولی متأسفانه جریانهایی بعد به وجود آمد، مردم را از اهل بیت دور کردند، و آنها را منزوی کردند.

باید کامل دقت کرد این جریانها چه بوده این قدرت‌های حاکم برای حفظ حکومت و مقام خودشان همچون بنی امیه، بنی عباس چه نقشه‌هایی داشتند؛ که مردم را از اهل بیت جدا کردند. دویست و پنجاه سال اهل بیت (علیهم السلام) حیات داشتند و در میان مردم زندگی می‌کردند و همه شان در علم و فضیلت و عظمت مساوی بودند در میان اینها امام جعفر صادق (علیه السلام) سی و چهار سال امامت داشتند و اسلام ناب را احیا کرد.

امام مجتبی (علیه السلام) ده سال امامت کردند آثاری و معارفی متأسفانه از ایشان در دست نداریم و سید الشهداء (علیه السلام) نیز همچنین. امام سجاد (علیه السلام) سی و چهار سال به اندازه امام صادق (علیه السلام) امامت کردند، هیجده سال امامت حضرت باقر (علیه السلام) سی و پنج سال امامت موسی کاظم (علیه السلام)، بیست سال امامت حضرت رضا (علیه السلام)، بعد از آن می‌بینیم که (۱۷) سال حضرت جواد، هفده سال حضرت هادی سه و سه سال حضرت عسکری (علیه السلام) فقط شش سال امامت کردند.

در میان ائمه ما (۳۴) سال امام جعفر صادق (علیه السلام) فرصتی پیدا کرده برای بیان معارف اسلامی که اینقدر آثار و معارف از او باقی مانده، بنابراین، این تاریخی است که ما باید در آن تاریخ دقت بکنیم ببینیم واقعاً اگر آن آزادی و امکاناتی که برای

امام صادق (ع) بود برای بقیه ائمه (ع) بود چه می شد و چه می شد، امام صادق (ع) در یک محیطی واقع شدند که از طرفی عقائد و آراء را می بینیم که زناده و ملاحظه به وجود آورده بودند و از طرفی، مرجئه، اشاعره، معتزله، کیسانیه، زیدیه، جارودیه، سلیمانیه، بطریه را می بینیم که امام صادق (ع)، در برابر این مذاهب واقع شده بودند و حقایق را روشن می کردند.

حضرت علی (ع) سی سال بعد از پیامبر اسلام (ص) عمر کردند در طول بیست و پنج سال، از ایشان آثاری نیست، ولی در آن پنج سال که همراه با کشمکش های فراوان، و جریانها بود نهج البلاغه از ثمرات آن است که یکی از آثاری است که در دست ما است. خطبه ها و کلمات علی (ع)، آثاری است پرمحتوا و بسیار عالی، مطالبی دقیق و پرمغز، گاهی در درس سؤلهایی این چنین می کردم حضرت علی (ع) این خطبه ها را کجا می خواندند آیا در میدان جنگ می گفت؟ یا در بازار و مراکز اجتماع و مساجد؟ برای چه کسانی ایراد می کرد آیا مخاطب ایشان مردم همان زمان اند؟ یا اینکه بعدها فکر مردم بالا رفته، گاهی در کلمات علی (ع) عباراتی است هر یک از شارحان نهج البلاغه به یک معنا تفسیر می کند ملا صدرا یک جور، بحرانی دیگر و ابن میثم متفاوت با آنها، همه آنها معتقدند هنوز ما نتوانستیم بفهمیم! کلماتی فرموده که در میدان جنگ سربازان میدان جنگ می فهمیدند، ولی در فهم آن کلمات «ملا صدراها» و «ابن میثم» «بحرانی ها» و «خویی ها» ماندند!

کلماتی از این قبیل:

والعدم وجوده والابتداء اذله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له، وبمضادته بین الامور عرف أن لا ضد له. وبمقارنته بین الاشياء عرف أن لا قرین له ضد النور بالظلمة، والوضوح بالهممة والجمود بالبلل والحرور بالصرده^(۱).

در این همایش محترم به این قسمت ها توجه شود یکی از قسمت های مهم برای روشن کردن راه عقاید و آراء مناظرات امام صادق (ع) است، برای نمونه: یک روزی

(۱) عبده نهج البلاغه: خطبه ۱۷۹، ص ۳۰۹، ط. الاولى، بیروت. الدار الاسلامیه ۱۴۱۲ هـ.

چهار نفر با هم پیمان بستند^(۱) و گفتند: آنچه بیشتر مردم را به اسلام کشانده و گرایش پیدا کرده‌اند، قرآن است. ما چهار نفر در ادبیات و فصاحت و بلاغت سرشناسیم، بیاییم با هم پیمان ببندیم هر یک از ما به اندازه ربع قرآن مطالبی تنظیم کنیم، سال آینده موسم حج می‌آوریم، و قرآن را با آن معاوضه می‌کنیم، و ثابت می‌کنیم این قرآن ساختگی است و خواهیم گفت ما مثل آن را آوردیم چهار نفری کنار خانه خدا با هم پیمان بستند، سال بعد آمدند در یک نقطه‌ای نشستند، بهم دیگر گفتند چه آوردید، یکی گفت من با دست خالی آمده‌ام، پرسیدند چرا؟ گفت: وقتی رسیدم به آیه: ﴿فَلَمَّا اسْتِيسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾^(۲)، دیدم آن قدر فصاحت و بلاغت و جامعیت دارد که من را عاجز نمود، من به عجز خودم اعتراف می‌کنم، و دست خالی آمده‌ام.

به عبد ملک بصری گفتند: تو چه آوردی؟ او هم گفت من یک آیه‌ای در سوره حج دیدم، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلُ فَااسْتَمْعُوا لَهُ اَنَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَن يَخْلُقُوْا ذَبَابًا وَّلَوْ اَجْتَمَعُوْا لَهُ﴾^(۳).

سومی هم گفت: من هم به این آیه که رسیدم: ﴿لَوْ كَانَ فِيْهِمَا آلَآءُ اللّٰهِ لَفَسَدَتَا﴾^(۴) اینقدر آیه جمع و جور و فصیح و بلیغ است که من چیزی نتوانستم بنویسم. روبه نفر چهارمی کردند، و پرسیدند: شما چطور؟ گفت: من هم این آیه در سوره هود، ﴿وَقِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَعِيْ مَاءَكَ وَاَسْمَاءُ اَقْلَعِيْ...﴾^(۵) حیرانم کرد.

امام جعفر صادق (علیه السلام) از کنار آنها رد شد، نگاه کرد به اینها و گفت: ﴿قُلْ لِّنَّاسِ

(۱) التجرانج والجرانج ج ۲، ص ۳۱۰ روی ابن ابی العوجاء وثلاثة نفر من الدهرية اتفقوا على أن يعارض كل واحد منهم ربع القرآن، وكانوا بمكة، عاهدوا على أن يبرئوا بمعارضته في العام القابل، فلما حال الصول، واجتمعوا في مقام إبراهيم أيضاً، قال أحدهم إنني لعا رأيت قول: ﴿وقيل يا أرض ابلعي ماءك ويا سماء اقلعي وغيض الماء﴾ كفت عن المعارضة.

وقال الآخر: وكذا أنا لعا وجدت قوله: ﴿فَلَمَّا اسْتِيسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ أبت من المعارضة.

وكانوا يُسرون بذلك، إذا مر عليهم انصاف شيخنا [فألفت إليهم] وقرأ عليهم:

﴿قُلْ لِّنَّاسِ اجْتَمَعَتِ الْاَسْ وَالْجِنُّ عَلَى اَنْ يَّاتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

ظهير﴾ فبهتوا (وتيز بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۱۳ ح ۱۹، و ج ۴۷ ص ۱۱۷ ح ۱۵۶ و ج ۹۲ ص ۱۶ ح ۱۵، آيات الهداة ج ۵ ص ۳۹۵

ح ۱۱۷، احتجاج ج ۲ ص ۱۴۲.

(۲) يوسف: ۸.

(۳) حج: ۷۳.

(۴) انبياء: ۲۲.

(۵) هود: ۲۴.

اجتمعت الانس و الجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً...»^(۱) اسلام يك همچنين مدافع، روشنگر و زبان گويادارد. كه از اسرار ضمير و اذهان خبر مي دهد.

نمونه ديگر: روزي منصور دوانقي^(۲) كه از دشمنان سرسخت اهل بيت (ع) بود، در كنار خانه خدا با جمعي نشسته بود، به او خبر دادند، ديشب يكي از غلامان شما، كه در دربار كار مي كرد يك نفر را بعد از دفن كردن از قبر در آورد و سرش را از بدن جدا كرد، اين مجازاتش از نظر اسلام چيست؟

فقهائى زيادى نزد منصور بودند، هر كسى يك چيزي گفت، ناگهان در همين حال امام جعفر صادق (ع) به مسجد الحرام وارد شد. منصور گفت: برويد از او پرسيد او شخصي است محدث و برگزيده پروردگار، علم حقيقي پيش ايشان است. يك نفر نزد امام رفت و گفت يا ابن رسول الله، كسي بعد از مردن سرش را از بدن جدا كردند، مجازات او چيست؟ وديه آن چقدر است؟

امام فرمود: صد دينار است. برگشت و به منصور و حضار گفت: مي گويد صد دينار است، منصور گفت: برويد دليلش را پرسيد، چرا صد دينار، برگشت و گفت: يا ابن رسول الله به چه دليل؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال براي انسان ديه هايي در اسلام مقدر کرده، اگر نطفه سقط شود، بيست دينار. اگر علقه شده باشد، چهل دينار. پيش از اينكه روح در آن دمیده شود و اعضا و اندام تکمیل شود، صد دينار است. اين هم همين طور است؛ زيرا تمام اعضا و اندام بوده ولي روح نداشته و مرده بود. آن مرد نزد آنها برگشت و گفت: كه به اين دليل، صد دينار است، دوباره گفتند: اين به چه كسي مي رسد؟ آيا جزء ترکه است يا نه؟ دوباره گفتند: برو از خود امام صادق پيرس. برگشت و پرسيد: يا ابن رسول الله به كي مي رسد؟ آيا جزء ترکه و ارث است؟ فرمود: خير، ترکه و ارث مال كساني است كه انساني از آنها بميرد و مالي داشته باشد. ولي بعد از مرگ

(۱) هود: ۴۴.

(۲) امام صادق (ع) ده نفر از ملوك بني اميه و دوتا از ملوك بني عباس را درك کرده، يكي مفاح و ديگري منصور.

انسان، اگر جنایتی بر جسم او صورت گرفت و دیه‌ای داشت باید «فی سبیل الله» برای آن میت خرج بشود. از این قبیل نمونه‌ها فراوان است.

برادر عزیزم حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای نعیم آبادی امام جمعه محترم و برادر عزیز من، آقای دکتر ولایتی مطالبی فرمودند، من معتقدم یکی از نتایج این مجمع باشکوه علماء، فضلاء، دانشمندان، روشنفکران این است که همه می‌خواهیم در راه معرفی امام صادق (علیه السلام) به اندازه فهم خودمان - و گرنه جایگاه امام صادق (علیه السلام) بیش از اندازه درک و فهم ماست - سخن بگوییم. به نظر بنده مطالبی که امام صادق (علیه السلام) در عرصه مختلف علوم فرموده: اگر در کتابی جمع کنیم، یک کتاب بسیار نفیس می‌شود نه فقط در حدیث و تفسیر بلکه در تمام عرصه‌های علوم، در علم هیئت مطالبی مهم از امام صادق (علیه السلام) به ما رسیده به یکی اشاره می‌کنم آن روز می‌گفت: «ما وراء شمسکم هذه اربعون عين شمس ما وراء قمرکم هذا اربعون عين قمر» اربعون برای کثرت است این خیلی مهم است، یعنی غیر از این خورشید در این فضا خورشیدهای فراوان است، غیر از این ماه در این فضا ماه‌های فراوان، وجود دارد.

مطالب زیادی داریم، درباره فیزیک، شیمی، معرفت الحیوان، معرفت النبات، معرفت الارض...

یکی از این نمونه‌ها که برادر عزیزمان گفتند، در احتجاج طبرسی است، زندیقی - یکی از مادیین - بارها با امام صادق (علیه السلام) بحث می‌کند. و می‌گوید: دلیل بروجود خداوند چیست؟

امام می‌گوید: «تحرك الارض و من علیها» حرکت زمین.

قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی بر اثر تهاجم فرهنگی و خود باختگی حتی در کتاب‌های دبیرستان و دانشگاه ما حرکت زمین را به گالیله نسبت می‌دادند، نیروی جاذبه را به حساب «نیوتن» معرفی می‌کردند، نر و ماده بودن گیاهان را به نام «لینه» دانشمند سوئدی معرفی می‌کردند. در قرآن این همه آیات داریم راجع به علوم، راجع به نر و ماده بودن گیاهان، و از این قبیل مطالب ما زیاد داشتیم.

حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه این مفاخر را می فرماید: خداوند حرکت های زمین را به واسطه کوه های استوار تعدیل کرد؛ این اولاً دلالت دارد بر حرکات، نه یک حرکت، حرکت های متعدد و دیگر اینکه نقش کوه ها در تعدیل حرکات.

ما اگر بخواهیم حقیقت اهل بیت (ع) را معرفی بکنیم، میدان خیلی باز و مطالب فراوان است، دنیای امروز کم کم زیر پرچم فرهنگ اهل بیت (ع) می رود و خواهد رفت؛ بنده مسافرت هایی که - در زمان امام خمینی (ع) به اروپا داشتم می دیدم در هر کجا صحبت می شود، از فرهنگ اهل بیت است، تمام دنیا در برابرش خاضع هستند، روزی در اتریش بودم، روز عاشورا بود، به بنده گفتند که عده ای شیعه هستند شما بیایید و برای آنها صحبت کنید برای آنها رساله حقوق امام سجاد (ع) را بیان کردم. آنقدر جلب توجه کرد. گفتند: واقعاً اسلام چیزهایی دارد.

و نیز در یکی از شهرهای سوئیس در جمعی راجع به «احکام خیارات» صحبت کردم. آنها گفتند: عجب، اسلام چقدر به مسائل اهمیت می دهد حتی در معامله این همه ریزه کاریها، در باره اختیار فسخ است.

اینهم دومین نوع ولایت ولای مرجعیت علمی اهل بیت (ع) بود.

سوم: ولای زعامت

امام صادق (ع) به این نوع ولا هم خیلی اهمیت می دادند زیرا موضوع رهبری و زعامت در اسلام است که خیلی مهم است، قرآن کریم می گوید:

﴿وَإِذْ بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتِمَّهِنَّ قَالَ إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.^(۱)

در معارف اسلامی و از دیدگاه اهل بیت مسأله زعامت همیشه مسأله بسیار مهمی است.

زمانی که بنام اهل بیت قیامی صورت گرفت و بنی عباس اهل بیت را کنار زدند،

طاغوت و جبارها زمام امور را بدست گرفتند، امام صادق (علیه السلام) با تمام شهادت در برابر آنها مقاومت کرد از ایشان می‌خواستند: بابنی عباس همکاری کنند ایشان می‌فرمودند: در روز قیامت از طرف خداوند ندا می‌رسد: «أین الظلمة. أین اعوان الظلمة أین اشباه الظلمة، حتی من دار لهم دواة» می‌فرمودند بر ساختن مسجد هم اگر باشد به حکام جبار کمک نکنید و می‌فرمود: «من سؤد اسمه فی دیوانهم حشره الله خنزیراً»: کسی که نامش را در دیوان طاغوت و جبار روزگار ثبت کند خداوند او را در روز قیامت بصورت انسان محشور نمی‌کند.

از این قبیل کلمات فراوان است، این فرهنگ اهل بیت است که حکومت جباران را نپذیرید. از اول طرفداران این مکتب در گوشه زندانها بسر بردند در مسلخ جباران حاضر شدند، جان دادند و خون دادند و هرگز زیر بار حکومت جباران روزگار نرفتند. قیام هایی که در برابر منصور می‌شد مثل قیام زید شهید، قیام ابن الحسن در تمام اینها امام صادق (علیه السلام) راهنمایی می‌کرد و از اینها پشتیبانی می‌نمود.

مقاصد الطالبین کتابی است که تمام قیامهایی را که علویین و شیعیان داشتند را مطرح می‌کند و تمام آنها با نظر اهل بیت صورت می‌گرفته.

برای ما امروز فرض است که در برابر امریکا و صهیونیستها و مستکبرین جنگ طلب، ایستادگی و مقاومت کنیم.

خداوند در قرآن کریم در (۴۷) جا از بلای استکبار سخن گفته است در برابر هر پیامبری استکبار جبهه گرفته است، و کار استکبار استضعاف است، استکبار یکی از بلاهای جامعه بشری است و هدفش بوجود آوردن استضعاف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی است.

راه رهایی از این بلای بزرگ، مکتب اهل بیت و فرهنگ آن است.

سید الشهداء، مکتب بسیار بزرگی گشود، امام (علیه السلام) این فقیه، مدیر، مدبر، آگاه به اوضاع زمان، بت شکن دوران بارها می‌فرمود: نهضت ایران که دنیا را فراگرفت. از فرهنگ اسلام درس آموخت.

نهضت ایران که دنیا را گرفت درس از فرهنگ عاشورا گرفت
 رهبریهای خمینی آن امام آن حماسه آن شجاعت آن قیام
 جمله‌گی از کربلا نشأت گرفت تا که اسلام این همه قوت گرفت
 تا فلسطین درس عاشورا گرفت انتفاضه شد قوی و پا گرفت
 اشک من یک دانه‌ای از خوشه است قلب من یک گوشه از شش گوشه است
 چندین سال مردم فلسطین گرفتار طرحهای صلح و سازش و جلسات شدند از آنها
 کاری بر نیامد. آخرین راه یعنی عالی‌ترین و کاملترین دوا، فرهنگ کربلاء است امروز با
 این فرهنگ، مردم جان و خون می‌دهند ما معتقدیم این فرهنگ، آزادی فلسطین را
 بوجود خواهد آورد:

«آتم بیرونه بعیداً و نراه قریباً». (۱) ان شاء الله

ما باتکیه بر این مکتب از پلورالیسم، لیبرالیسم و ایسم‌های دیگر، بی‌نیاز و بی‌زاریم. باید بدانیم اینها تمام از نقشه‌های دشمنان است ما باید بیدار باشیم و فرهنگ این انتفاضه از فرهنگ عاشورا سرچشمه گرفته این نهضت و انقلاب را همچنان که امام فرمودند: نهضت سید الشهداء تکلیف ما را روشن کرده است، و ما طرفدار مکتب غلبه خون بر شمشیر هستیم. نباید ترس داشته باشیم ما طرفدار مکتب «هیئات من الذلّة» (۲) و «موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ» (۳).

آن شبی که تحویل سال شد، توام با محرم بود، بنده بر حسب طبع شعر خیلی مختصری که دارم اینگونه گفتم:

سال نو چو با محرم شد قرین گشت توأم عزت دنیا و دین
 مرحبا ای سال توام با حسین پور زهرا، مصطفی را نور عین
 ای خوشا آن سالی که مفتاحش تویی خرم و رهرو که همراهش تویی

(۱) معارج: ۷.

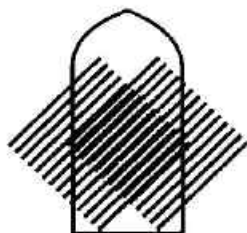
(۲) الخوارزمی: مقتل الحسین: ۲ / ۶، الاحتجاج الطبرسی: ۲ / ۲۴.

(۳) بحار الانوار: ۴۴ / ۱۹۲ / ۴۵ / ۵۰.

ای خوش آب و هوای کوی تو عارفان را چشم و دلها سوی تو
 از زمین کربلا هر صبح و شام می‌رسد برگوش ما صدها پیام
 کربلا یک مکتب پر سوز و ساز تا قیامت پرچمی در اهتزاز
 مکتب پیکار با مستکبران در ره دین بذل خون و بذل جان
 نهضت ایران که دنیا را گرفت درس از فرهنگ عاشورا گرفت

پروردگارا به احترام اهل بیت عصمت و سلام و سلامیان را یاری بفرما،
 دشمنان دین اسلام را مغلوب و مخدول بگردان، در ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) تعجیل بفرما، ما
 را از پیروان واقعی فرهنگ اهل بیت و مکتب امام صادق (علیه السلام) قرار بده، پروردگارا مردم
 مظلوم فلسطین را یاری بفرما.

والسلام علیکم ورحمة الله



جانشینان دوازده گانه

در احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله

آیت الله جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله - هرچند در میان مسلمانان - اختلاف و شکافی پدید آورد، و آنان را به دو گروه نابرابر تقسیم کرد، ولی خوشبختانه حلقه‌های وحدت را از هم نگسست، و مایه‌های توحید کلمه را از میان نبرد، به گونه‌ای که هم اکنون مسلمانان جهان - پس از چهارده قرن، نزاع و شقاق - می‌توانند به آن عروه محکم و استوار چنگ بزنند، و وحدت و یگانگی خود را باز یابند و همگی، در برابر دشمن مشترک در صف واحدی قرار گیرند.

این عروه الوثقی، همان پیروی از خاندان و اهل بیت او است که کراراً آنها را سفارش فرموده و در حدیث ثقلین مایه هدایت و رستگاری و در حدیث «سفینه نوح» مایه نجات از غرق و گمراهی دانسته است و در احادیثی که امام بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند، به تعداد آنان تصریح، و آنها را دوازده نفر معرفی کرده و چنین فرموده‌اند: «لا يزال الاسلام عزيزاً الى اثني عشر خليفة»^(۱): شریعت اسلام به وسیله دوازده جانشین من پیوسته عزیز و استوار است»

و صفات و ویژگی‌های آن طبق نسخ بخاری و مسلم چنین است:

۱. لا يزال الإسلام عزيزاً باثني عشر خليفة:

۲. لا يزال هذا الدين منيعاً...

۳. لا يزال الدين قائماً.

۴. لا يزال أمر أمتي صالحاً...

۱- صحیح بخاری: ۹ / ۸۱، طبع مکتبه عبدالحمید پس از باب الاستحلاف و پیش از باب اخراج الحفصم؛ صحیح مسلم: ۶ / ۴۰۲، کتاب الاماره، ط محمد علی صبیح، وی حدیث «اثنا عشر» را با هفت سند نقل کرده است.

اکنون باید دید این دوازده جانشین با این صفات برتر که مایه عزت و شکست ناپذیری و ایستادگی در برابر هجوم شیاطین و سبب صلاح امت اسلامی است کیستند؟! در چه برهه‌ای از زمان زیستند، و چه تأثیری در جامعه اسلامی می‌گذارند.

این دوازده جانشین با این خصوصیات جز بر خلفاء دوازده گانه مذهب اثنا عشری بر هیچ گروهی تطبیق نمی‌کند، دوازده امامی که پشت سر هم مسئولیت رهبری امت را به دست گرفته پرچم عزت و عظمت اسلام را برافراشته و جامعه اسلامی را با معارف قرآن و سنت پیامبر آشنا ساخته‌اند.

این دوازده نفر بر هرکس تطبیق گردد، مسلماً حضرت جعفر الصادق (ع) یکی از آنها است، چه عزتی بالاتر که پیوسته پناهگاه محدثان و فقیهان و عالمان بوده و از حیاض شریعت، به نحو احسن دفاع نموده است.

درباره عظمت و شخصیت امام صادق (ع) کافی است بدانیم که دشمن او منصور دوانیقی وقتی از شهادتش آگاه شد بی اختیار بر او اشک ریخت. تاریخ می‌گوید: «نیمه‌های شب بود که سکوت و خاموشی همه جا را فرا گرفته بود، منصور، منشی مخصوص خود ابو ایوب خوزی را به کاخ خود احضار کرد. هنگامی که ابو ایوب وارد اطاق شد، منصور را دید که روی صندلی نشسته و شمعی در برابرش روشن بود. او نامه‌ای در دست داشت و آن را می‌خواند و گریه می‌کرد. منشی منصور می‌گوید: بعد از آنکه من سلام کردم، او نامه را به سوی من انداخت و گفت: «این نامه را محمد بن سلیمان فرماندار مدینه نوشته است و گزارش کرده است که جعفر بن محمد در گذشته، آیا برای جعفر بن محمد دیگر نظیری پیدا می‌شود؟»^(۱)

مالک بن انس که یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل تسنن است می‌گوید: «من کراراً به حضور امام صادق (ع) می‌رسیدم او را پیوسته در یکی از سه حال می‌دیدم: یا

نماز می‌گزارد و یا روزه‌دار بود و قرآن می‌خواند و هرگز چشمی مانند او را ندیده و گوش‌ی نظیر آن را نشنیده و هرگز بر قلب انسانی برتر از جعفر بن محمد از نظر دانش و عبادت و پرهیزگاری خطور نکرده است»^(۱).

ابو حنیفه که خود یکی از ائمه مذاهب چهارگانه است می‌گوید: «هنگامی که منصور امام صادق علیه السلام را به عراق آورد، من از طرف منصور دعوت شدم که با او به بحث بپردازم، من چهل مسئله در این مورد فراهم کردم تا از او سؤال کنم، وقتی وارد شدم دیدم جعفر بن محمد طرف راست منصور نشسته است. سلام کردم و نشستم، آنگاه منصور مرا معرفی کرد، سپس به امر منصور مسائل را یکی پس از دیگری مطرح کردم و او یکایک را پاسخ گفت. او در هر مسئله آراء و نظریات اهل مدینه و اهل عراق و سپس نظریه خود را نیز بیان می‌کرد، گاهی با نظریه آنها موافق بود و گاهی مخالف»، آنگاه ابو حنیفه می‌گوید: «من او را داناترین فرد تشخیص دادم. زیرا او داناترین فرد، آگاه‌ترین آنها به عقاید مردم زمان خود می‌باشد»^(۲).

در عظمت علمی و شخصیت فرهنگی او کافی است که او در مدت دوران امامت خود توانست چهار هزار عالم برجسته تربیت کند که هر کدام شخصیتی بزرگ و عالمی کم‌نظیر بودند.^(۳)

حسن بن علی و ثناء، که از استادان حدیث می‌باشد، می‌گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث مشاهده کردم که هر کدام از جعفر بن محمد حدیث نقل می‌کردند»^(۴).

سخن درباره شخصیت علمی و روحانی امام صادق علیه السلام بیش از آن است که در این صفحات گرد آید و ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

۱- الإمام الصادق به نقل از التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴.

۲- تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۵۷.

۳- ارشاد مفید ص ۳۸۹.

۴- رجال نجاشی ج ۱ / ۱۳۹، شماره ترجمه ۷۹.

امام صادق (ع) در سال ۱۱۴ هجری رهبری امت را به دست گرفت او در مجموع دوران امامت خود با خلفایی چند از بنی امیه و بنی عباس معاصر بود. از خلفای بنی امیه افرادی مانند: هشام بن عبدالملک بن مروان، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، مروان بن محمد معروف به مروان حمار، و از خلفای بنی عباس با عبدالله بن محمد معروف به سفاح و ابو جعفر معروف به منصور دوانیقی هم عصر بود.

از این که در مدت سی و چهار سال، هفت خلیفه اموی و عباسی زمام امور را به دست گرفتند، پژوهشگران خارجی آن را حاکی از تسلط یک نوع تشنج و اضطراب و عدم ثبات بر جامعه اسلامی می دانند. تشنجی که موجب شد حکومت دودمان اموی، در سال ۱۳۲ هجری منقرض شود و زمام امور به دست فرزندان عباس بیفتد که آنان نیز در ظلم و ستم کمتر از فرزندان بنی امیه نبودند و در مواردی شدیدتر و بدتر از آنها عمل می کردند.

امام صادق (ع) حدود پنجاه سال از زندگی خود را در عهد اموی گذراند و از نزدیک با جنایات بنی امیه آشنا بود زیرا همانها بودند که عموی او، زید بن عقی را در کوفه به سال ۱۲۲ هجری برهنه و وارونه به دار آویختند و جسد او را پنج سال بالای دار نگاه داشتند و سپس آن را پایین آوردند و آتش زدند و خاکستر آن را به دریا ریختند و امویان به این نیز اکتفا نکردند، فرزند او یحیی بن زید را به وضع فجیعی کشتند.

اگر امام حدود پنجاه سال با بنی امیه بسر برد، باقیمانده عمر خود را با فرزندان عباس سپری نمود و اگر در مقطع نخست شاهد ستمها و محدودیتها بود. مقطع دیگر نیز دست کم از اولی نداشت بلکه ستم در بخش دوم افزایش یافت، و به تعبیر شاعر معاصر دو عهد: «ای کاش ستم بنی مروان ادامه داشت و عدل بنی عباس بر سر ما پر و بالی باز نمی کرد».

و با ملاحظه شرایط حاکم بر دو عصر خواهیم دید که چرا امام برنامه‌های اجتماعی خود را بر اساس تأسیس دانشگاه و تربیت شاگردان و پخش علوم و دانش استوار ساخت.

انگیزه‌های قیام

انگیزه‌های قیام ملت‌های ایران و عراق بر ضد خاندان امیه در تاریخ، به صورت گسترده منعکس است و از میان آن عوامل دو عامل بیش از همه مؤثر بود:

۱- مالیات‌های کمرشکن: دولت اموی به جای توجه به افزایش تولید و ایجاد

امکانات برای افزایش درآمد، بیشتر بر اخذ مالیات و خراج دولتی فشار می‌آورد و هر خلیفه‌ای که روی کار می‌آمد بر میزان قبلی می‌افزود. تا آنجا که تمام دهقانان و کشاورزان را مجبور کردند که علاوه بر پرداخت مالیات‌های رسمی، به رسم ساسانیان، مالیاتی به نام «هدایای نوروز» بپردازند، و نخستین کسی که آن را رسمیت داد معاویه بود و درآمد هدایای نوروز فقط یک سال عراق به سیزده میلیون درهم بالغ گردید. تا چه رسد به نقاط دیگر مانند هرات و خراسان و یمن و دیگر نقاط سرزمین اسلامی.

وضع مالیات از دوران معاویه به بعد در حال افزایش بود و عمال اموی با قدرتهای جهنمی خود هر روز فشار را بر مردم افزایش می‌دادند، فقط در دوران عمر بن عبدالعزیز بود که مشکل مالیات حل شد و او با برنامه خاصی، بسیاری از مالیات‌ها را لغو کرد^(۱). ولی پس از او جریان به وضع سابق بازگشت و پیوسته وضع اقتصادی در حال بحران و ظلم و فشار بیشتر بود.

۲- مشکل موالی: مشکل موالی مشکل دیگر نظام حکومتی اموی بود، حکومت اموی یک حکومت عربی خالص بود که محور حکومت خود را عربیت قرار

داده و کلیه مناصب و مقامات را به دست اعراب می سپردند و دیگر طوایف اسلامی را که به نام «موالی» می خواندند از تمام مناصب محروم می کردند و اگر هم گاهی از وجود آنها استفاده می نمودند جنبه استثنایی داشت، این عوامل سبب شد که ملت های بیدار و هشیار ایران و عراق به پا خیزند و با براندازی حکومت اموی، یک حکومت اسلامی به رهبری یکی از فرزندان پیامبر به وجود آورند.

در آن زمان خاندان پیامبر که محبوب ترین چهره در جامعه اسلامی بودند و سمبل و رمز عدالت و تقوی به شمار می رفتند، قیامی به شعار آل محمد آغاز شد، و انقلابیها با شعار «الرضا من آل محمد» در دو کشور به پا خاستند و توانستند بر سلطه جابرانه نودساله اموی ها پایان بخشند.

در آغاز انقلاب همه چشمها به امام صادق (ع) دوخته بود و فردی را لایق تر از او نمی شناختند، اما تاریخ می گوید امام با این دعوت گران از روز نخست روی موافق نشان نمی داد و با آنها هماهنگی نمی کرد هرچند مخالفت نیز نمی نمود، زیرا او کاملاً از منویات و ضمائر این دعوتگران آگاه بود که این قیام هرچند با شعار آل محمد شکل می گیرد ولی هدف چیز دیگری است و آنان پس از پیروزی مسیر انقلاب را دگرگون کرده و به نام خود و در راه تحقق اهدافشان تمام خواهند کرد.

تاریخ می گوید: هنگامی که عبدالله بن حسن با امام صادق (ع) مذاکره کرد و از او خواست با سفاح و منصور - پیشگامان دعوت - همراهی کند، امام به وی فرمود این دو نفر نیت صالح و پاکی ندارند، آنان به نام تو و من به شعار آل محمد قیامی به راه انداخته اند ولی موقع نتیجه گیری، تو و دو فرزندت را عقب خواهند زد و خود را زمامدار جمعیت معرفی خواهند کرد.

گواه روشن دیگری که: امام از منویات این دعوتگران آگاه بود و از این جهت همکاری نزدیکی با آنان نکرد، همان مذاکره حضرت با سدید صیرفی است، آنگاه که

وی امام را به هماهنگی با دعوتگران دعوت کرد، وی در پاسخ او گفت: من در آنان اخلاصی نمی‌بینم.^(۱)

در حالی که شرایط امام بگونه‌ای بود که نمی‌توانست به اسلام راستین از طریق ایجاد حکومت، تجسم و عینیت بخشد، ولی در عین حال از اعتراض و پرخاشگری بر حکام وقت در شرایط متناسب خودداری نمی‌کرد. هنگامی که منصور نامه‌ای به امام صادق (ع) نوشت و از ایشان درخواست کرد که او را نصیحت کنند، امام در پاسخ او نوشت: «آن کس که دنیا را بخواهد، تو را نصیحت نمی‌کند، و آن کس که سرای دیگر را بخواهد، با تو همنشین نمی‌شود.»

وقتی پاسخ نامه به دست منصور افتاد، وی با شگفتی خاصی گفت: «امام صادق دنیا خواهان را از آخرت خواهان مشخص کرد. کسانی که دور مرا گرفته‌اند، دنیا خواهند نه آخرت خواه، و آنان که از من دوری گزیده‌اند، آخرت خواهند نه دنیا خواه.»

امام صادق (ع) و دانشگاه بزرگ جعفری

شرایط سیاسی و اجتماعی در این فترت که طرفداران حکومت اموی، با گروه مخالف در زد و خورد بودند، به امام اجازه داد که وظیفه خود را از طریق نشر علوم و آثار اسلامی و تربیت شاگردان، تجسم بخشد و آن دانشگاه بزرگی را که پدر بزرگ او، پی ریزی کرده بود، شکل دهد. اینجاست که می‌بینیم در مدت امامت خود چهار هزار نفر را در علوم گوناگون تربیت کرد و شخصیهایی را به جهان اسلام تحویل داد که هر کدام در عصر خود چراغی فروزان و دانشمندی محقق بودند.

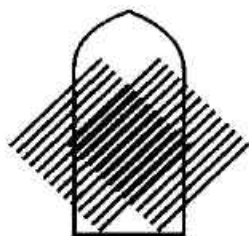
علما و دانشمندان علم رجال، اسامی شاگردان امام و صورت تألیفات آنان را در کتابهای خود آورده‌اند. تنها شیخ طوسی در رجال خود متجاوز از سه هزار نفر را نام می‌برد که در محضر او کسب فیض کرده‌اند.

خدمات علمی امام صادق علیه السلام در تفسیر و حدیث و فقه خلاصه نمی شود. بلکه او توانست شخصیت‌های بزرگی را در کلام و فلسفه و علم و مناظره پرورش دهد که نمونه بارز آن هشام بن حکم است که از او بیست و پنج کتاب بر جای مانده است^(۱). آنچه گفته شد تنها بعدی از ابعاد خدمات علمی امام صادق علیه السلام نیست. او در علوم طبیعی بحثهایی نمود و رازهای نهفته‌ای را باز کرد که برای دانشمندان امروز مایهٔ اعجاب است و گواه روشن آن توحید مفضل است که امام آن را در چهار روز املا کرد و مفضل بن عمر کوفی نوشت: در این کتاب امام از رهگذر بیان قوانین طبیعی حاکم بر جهان، منطق خداپرستان را ثابت می کند.

شگفت‌انگیزتر از اینها تربیت جابر بن حیان است که در جهان امروز پدر شیمی به شمار می رود. او نخستین کسی است که علم شیمی را از امام آموخت و در این باره کتاب نوشت و تعداد زیادی رساله از خود به یادگار گذارد.

قم - مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام

۱۳۸۱/۱/۲۸



نقش سیاسی

امام صادق علیه السلام

در حفظ اسلام راستین

دکتر علی اکبر ولایتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

مقدمه

برای این جانب توفیق بزرگی است، که در این همایش که به نام مبارک رئیس مذهب جعفری امام صادق علیه السلام تشکیل شده، در جمع علمای بزرگ شیعه و سنی عرایضی را به سهم ناچیز خود، داشته باشم نخست از تشریف فرمایی علمای اسلام و شخصیت‌های برجسته در این همایش تشکر و خیر مقدم می‌گویم؛ علی‌الخصوص حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی جناب آقای نوری همدانی و نمایندگان محترم مراجع عظام و بزرگان حوزه مقدس قم و ائمه جماعت اهل سنت و شیعه و همه علما و خدمت‌گذاران اسلام که در لباسهای مختلف و در شئون مختلف به این دین عظیم و مذهب مقدس خدمت می‌کنند خوش آمد عرض می‌کنیم. امیدواریم ثمره این همایش آگاهی بیشتر مسلمانان‌ها و ملت مسلمان ایران نسبت به معارف اسلامی و شخصیت اهل بیت علیهم السلام و بویژه حضرت امام صادق علیه السلام باشد، و همگی در راستای وحدت و همبستگی گام برداریم، و بتوانیم در سایه این اقدامات شایسته که در جای جای کشورهای اسلامی به اشکال مختلف صورت می‌گیرد، مجدداً شاهد احیای مجد و عظمت اسلام باشیم. علی‌الخصوص امروز که مسلمانان با مصیبت‌های مختلفی در نقاط مختلف جهان اسلام، در فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق، و جاهای دیگر، با تهاجم

اعلام شده و اعلام نشده دشمنان اسلام مواجه هستند؛ و هیچ چیزی پاسخ این تهاجم گسترده و حساب شده و خصمانه دشمنان اسلام را جز آگاهی؛ وحدت و یکپارچگی مسلمانان نمی‌دهد.

نقش امام صادق (ع) پس از پیامبر اکرم (ص)

بنده بنا نداشتم که تصدیق بدهم، فرمودند که چند کلمه‌ای عرض کنم. بنده راجع به نقش سیاسی امام صادق (ع) در حفظ خط صحیح اسلام و در استمرار خط اهل بیت (ع) پس از پیامبر اکرم (ص)، چند کلمه‌ای - در حد بضاعت ناچیز خودم - عرض می‌کنم:

می‌دانیم اسلام دینی است جامع و صاحب سیاست، و پیامبر اکرم (ص) حکومت تشکیل دادند، جامعیت اسلام و سیره رسول اکرم (ص) ایجاب می‌کند که اخوت اسلامی باشد، از مشکلاتی که اسلام با آن روبرو است - از همان زمان رسول اکرم (ص) و پس از آن - تلاش عده‌ای برای کسب قدرت به هر قیمت که باشد. و معلوم است که اگر ملاک کسب قدرت باشد، موجب انحرافات می‌شود.

حکومت و قیام خاندان پیامبر (ص)

نقشی که اهل بیت (ع) به عنوان حبل متین الهی، در تاریخ اسلام - به خصوص در دو، سه، قرن اول - ایفاء کردند؛ حفظ خط صحیح سیاسی اسلام و حکومت اسلامی است.

وقتی اهل بیت (ع) حکومت نمودند نشان دادند که حکومت اسلامی یعنی چه! حکومت علی بن ابی طالب (ع) یک نمونه کامل و جامع از یک حکومت اسلامی است. ایشان همواره چون ستاره‌ای درخشان بر تارک تاریخ اسلام می‌درخشید، امام علی (ع) بیست و سه سال برای این مکتب مجاهده کردند و بیست و پنج سال برای وحدت مسلمین تلاش کردند، و هر جا لازم شد سکوت کردند، و هر جا لازم دیدند سخن گفتند.

پنج سال کوشش کردند. برای تعمیم عدالت، این خط را امام حسن (ع) با مدت کوتاه حکومتشان اثبات کردند، صلح امام حسن (ع) هم همین است و اتفاقاً اگر - صلح - نبود آن شخص نمی گفت: «من برای نماز و روزه ن جنگیدم، برای حکومت جنگیدم.» معلوم می شود که دعوا دعوی حکومت بود، موقعی از حد گذشتند، امام حسین (ع) به قلب لشکر زد یعنی به قلب حکومت بنی امیه، یعنی دیگر هیچ راهی باقی نمانده است. آنها به قول آن شخصی که وارد بارگاه خلیفه شد گفت: بیگانه ای که نیست؟ گفتند: نه گفت: خوب حالا که - حکومت - دست شما افتاده؛ بیاید دست به دست، بین خودتان بگردانید. پایه های حکومت جبار بنی امیه را امام حسین (ع) با آن کاری که در تاریخ اسلام نمونه است و هر کس که در تاریخ اسلام علیه ظلم خواست قیامی بکند؛ فکر و ایده اش را از این جهاد امام حسین (ع) گرفت، حتی به صورت نمادین هر حرکت جهادی که علیه مظالم حکام وقت صورت می گرفت، می آمدند سر قبر مطهر امام حسین (ع) حرکت و قیام خودشان را با شعار «یا ثارات الحسین» شروع می کردند، در نتیجه پایه های حکومت بنی امیه سست شد، و در سرتاسر جهان اسلام به خصوص در ایران شکست خورد. و نهضت عظیم اقبال به اهل بیت به وجود آمد.

ماهیت قیام های زمان امام صادق (ع)

شما می بینید دعوتی که بنی عباس کردند دعوت به اهل بیت است. و مردمی که قیام نمودند و از خراسان حرکت کردند به عزم ساقط نمودن مروان بن محمد به جنگ رفتند. حرکت ساقط کردن بنی امیه و روی کار آمدن اهل بیت که بنی عباس به طور کاذب خودشان را جا زدند، دو پیشرو و رهبر داشت در ایران ابو مسلم بود و در عراق ابو سلمه خلل. اینها به امام صادق (ع) پیشنهاد کردند که با ایشان بیعت کنند و امام آنها را رد کردند، هم ابو سلمه را می شناخت و هم ابو مسلم را. هیچکدامشان آن نبودند که نشان می دادند، در نامه ابو بکر خوارزمی - که یک بسط شکوایی است - از ابتدای تاریخ اسلام

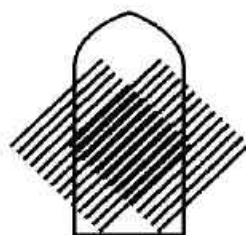
تا زمان خودش را می نویسد. به ابو مسلم که می رسد، می گوید: او ابو مجرم^(۱) است به نام اهل بیت بیعت گرفت اما بعد از تسلط بر کار؛ هر کجا علوی می یافت، می کشت؟! روشن بینی امام صادق (ع) و آگاهی حضرت از ماهیت کسانی که دست اندرکار بودند، و از عواطف و اعتقادات مردم سوء استفاده می کردند و به جای اهل بیت، بنی عباس را حکمران کردند، پر واضح بود؛ لذا کاغذی که ابو سلمه فرستاده بود و اعلام بیعت کرد، امام نامه او را روی چراغ گرفت و سوزاند و فرمودند: زمان - قیام - ما نیست. این ینش امام صادق (ع) نسبت به وضع سیاسی زمان خودشان بود و از این فرصت استفاده کردند.

بزرگانی از اسلام مانند: لقمان بن ثابت ابو حنیفه امام اعظم اهل سنت، ایشان به خاطر اینکه معتقد بود، حکومت باید در دست علوی ها باشد، توسط منصور دوانقی به زندان انداخته شد.

چنین دیدگاهی یعنی اتفاق، و نظر جمهور مسلمانان بود که همه از مظالم بی شمار و ممتد بنی امیه به ستوه آمدند و به این نتیجه رسیدند، حکومت باید بدست اهل بیت (ع) باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله

(۱) کان المنصور یکنی أبا مسلم، اکمال الکمال ج ۷ ص ۲۲۲ ابن ماکولا.



**نقش اهل بیت علیهم السلام بویژه امام صادق علیه السلام
در مبارزه با غلو و غلات!**

آیه الله محمد هادی معرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از بزرگترین آفتهای دینی، مسأله «غلو» و فراتر رفتن از محدودهٔ دین است. خداوند، به اهل کتاب (یهود و نصاری) که در باره برخی انبیاء فراتر از آنچه هستند (نبوت در محدوده عبودیت) می‌اندیشیدند^(۱)، می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ، وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾^(۲)

«ای کسانی که خود را پیرو شرایع الهی می‌دانید، هرگز، در دین و آئین الهی غلو نورزید، و جز حق (آن گونه که به درستی دریافت کرده‌اید) سخنی نگوئید و بر خدا، نسبت نا روائی را روا مدارید».

البته بزرگ شمردن بیش از حد، نسبت به مقدسات دینی، از دیر باز در فکر و اندیشه بشر رسوخ داشته و هر آنچه را در رابطه با جهان ماورای طبیعت می‌دانسته، مقامی فوق‌العاده برایش قائل بوده، که در این فوق‌العادگی، گاه راه افراط و زیاده‌روی را می‌پیموده است!

و این فراتر از محدودهٔ اندیشیدن، معلول جهل به واقع، و عدم ظرفیت لازم برای پذیرفتن عین حقیقت است.

از یک سو، حد و مرز عظمت فرهیختگان را آن گونه که هستند، به درستی نمی‌دانستند. و از سوی دیگر، ظرفیت تحمل آن همه عظمت را، در وعاء فکر و اندیشه

(۱) «وَقَالَتِ الْيَهُودُ غَرِيبٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (برائت ۹: ۳۰)

(۲) سورة النساء ۴: ۱۷۱.

خود، در اختیار نداشتند، لذا در مقابل تابش عظمت فوق العاده ذوات مقدسه، مبهوت گردیده، تصویری نابخردانه به ذهن خود راه می دادند، بیرون از ضابطه معقول، تحمل عظمت فرهیختگان، شناخت کافی می خواهد. که این بیچارگان، فاقد آن بودند.

از این رو، بزرگان دین، همواره سعی بر آن داشتند تا در شناخت و معرفت دینی افراد، بیافزایند و آنان را از خطر انحراف باز دارند. لذا یکی از طرق مبارزه با «غلو» کوشش در گسترش و بالا بردن افق شناخت و معرفت، در سطح عموم است، کاری که امام صادق (ع) در آن می کوشید و در زندگی پر برکت علمی خود، بر آن اصرار داشت، در سوره آل عمران، آیات ۷۹ - ۸۰ آمده:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ، ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِينَ بِمَا كُنتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ۖ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا، أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

«هرگز برای بشری - که از جانب خدا برانگیخته شده و دارای شریعت و حکومت و نبوت است - روا نبوده که به مردم بگوید: بندگی من کنید. آنچه روا است که به آنان می گوید: راه خدائی پوئید، و به آنچه دریافت کرده اید دیگران را رهنمود باشید. و هرگز شما را دستور نمی دهند که فرشتگان یا پیامبران را پروردگاران خود بدانید، آیا آنان شما را دستور کفر ورزیدن می دهند، پس از آنکه اسلام آورده اید؟»

در تفسیر آمده است گروهی به پیامبر عرض کردند:

یا رسول الله! نسلّم علیک كما یسلّم بعضنا علی بعض، أفلا نسجد لک؟!!

قال: «لا یتبغی أن یسجد لأحد من دون الله. ولكن أکرموا نیکم واعرفوا الحق لأهلہ»^(۱).

چون فروغ رسالت جهان را فرا گرفته بود، ودلهای شیفتگان را ربوده بود، از روی عجز به خدمتش عرض کردند: آیا روا است که بر تو تحیت نهیم همانگونه که بر یکدیگر

درود می فرستیم؟! آیا اجازت می فرمائی تا در برابرت سجده کنیم و تو را بپرستیم؟! فرمود: «هرگز روا نبود که در برابر کسی جز خدا سرفروذ آورد و سجده نمود. آری پیامبر خود را گرامی دارید و حق او را پاس دارید، و هرکس را به حق خود (شایستگی خویش) بشناسید!»

و نیز یهود بنی قریظه، و مسیحیان نجران نزد حضرت آمدند و عرض کردند: آیا از ما می خواهی تا تو را خدای خود بدانیم؟ فرمود: «پناه بر خدا که جز او را بپرستم یا به پرستش غیر او دستور دهم، و هرگز خداوند، مرا برای چنین کاری مبعوث نکرده است»^(۱).

در دوران به پاخواستن نهضت های فکری اسلامی - معاصر زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام - در کنار اندیشه های اصیل خردمندانه، افکار انحرافی نابخردانه ای نیز شکل گرفت، از جمله مسأله «غلو» که این دو امام بزرگوار، بویژه امام صادق (علیه السلام) به حکم وظیفه، و با بینشی ژرف، به مقابله با آن پرداخت، و این فکر انحرافی - تقریباً - در جا خشکید و نتوانست نشو و نما کند و یا پیشرفت نماید.

عوامل پیدایش اندیشه غلو

شخصیتهای بارز خاندان نبوت، از چنان مقام بلند و عظمتی برخوردار بودند، که احیاناً برای کم ظرفیها قابل تحمل نبود و موجب می گردید تا در باره آنان، گفتارها و اندیشه های ناروایی پدیدارند، و آنان را فراتر از آنچه هستند بدانند!

جلوه های مولا امیر المؤمنان (علیه السلام) به حدی بود، که برخی از نابخردان، او را تا سر حد الوهیت بالا بردند، و شدیداً مورد نکوهش حضرت قرار گرفتند.

از جمله: عبد الله بن سبأ - که در دوران خلافت امیر المؤمنان اسلام آورد - چنان فریفته عظمت آن حضرت گردید که او را به گمان خود، به الوهیت برگزید، و گروهی به وی پیوستند و به نام (سبائیه) شهرت یافتند.

اینان، نه اینکه علی (ع) را خدا بدانند، بلکه وی را تجلی گاه حضرت حق می دانستند، و طبق گفته (بیان بن سمعان نهدی): جزئی از الوهیت، در علی (ع) حلول کرده بود، و این حالت در فرزندان برگزیده اش، ادامه داشت (۱).

البته این گونه تعابیر خشک و نا روا، ظاهر زنده ای دارد که به شعله غلو دامن می زنند. لذا حضرت، عبد الله بن سبا (۲) فراخواند و او را ملامت نمود که این چه سخنی است و او را به سوزاندن تهدید نمود.

عده ای از بزرگان اصحاب آن حضرت وساطت نمودند و گفتند: یا امیر المؤمنین، این گفتار وی - گرچه نابخردانه است - ولی از کثرت محبت و شدت علاقه ای که به شما خاندان نبوت دارد، از کوتاهی زبان، چنین سخنانی را رانده و جای توبه و بازگشت دارد، و در باره او در خداست عفو کردند.

و طبق گفته نوبختی: حضرت او را مورد عفو قرار داد، ولی از کوفه اخراج و به مدائن، نفی بلد نمود، باشد تا در گفته ها و پندارهای خویش بیاندیشد (۳).

ولذا اینکه معروف است، حضرت او را سوزاند، فاقد سند اعتبار است.

ابن ابی الحدید در باره نخستین دیدگاه غلو در اسلام می گوید:

نخستین کسی که آشکارا در دوران خلافت امیر مؤمنان (ع) اظهار غلو نمود عبد الله بن سبا بود. در حالی که مولا مشغول خطبه بود، از جا برخاست و گفت: (أَنْتَ أَنْتَ!). و این سخن را تکرار نمود. حضرت به او فرمود: وای بر تو، من کیم؟ «وَيْلَكَ، مَنْ أَنَا». عبد الله گفت: «أَنْتَ اللَّهُ».

سپس حضرت دستور داد تا او و یارانش را - که با او هم صدا بودند - گرفتند.

أَبُو الْعَبَّاسِ ثَقَفِي رَوَايَتٍ مِي كُنْدُ كِه حَضْرَتُ فَرَمُود:

«يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مَطْرٍ يَضَعْنِي غَيْرَ مَوْضِعِي وَيَمْدَحْنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ. وَمُبْغِضٌ مُقْتَرٍ

(۱) میزان الاعتدال - ذهبی ج ۱ / ص ۳۵۷ رقم: ۱۳۳۵: (ظهر بالعراق بعد المائة وقال بآلهية علي، وأن به جزءاً إلهياً متحداً بنا سوته).

(۲) در پایان مقال خواهیم گفت که عبد الله بن سبا شخصیت حقیقی است بنام عبد الله بن وهب همدانی ابن سبا.

(۳) فرق الشيعة - نوبختی ص ۲۲.

یرمینی بما أنا منه بریء»^(۱) (دوکس درباره من، سرانجام به هلاکت (ضلالت) می‌رسند:

۱ - دوستاری که زیاده روی می‌کند، و مرا در جایگاهی که نیستم قرار می‌دهد، و به گونه‌ای ستایش می‌کند که در من نیست.

۲ - دشمن نا رواگو که مرا تهمت می‌زند و به آنچه در من نیست واز آن براءت می‌جویم، نسبت می‌دهد.

أبو العباس گوید: «واین سخن، به خوبی روشن‌گر فرموده» رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، أَحَبَّهُ النَّصَارَى فَرَفَعْتَهُ فَوْقَ قَدْرِهِ. وَأَبْغَضَتَهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَتَتْ أُمَّهُ»^(۲)

در تو، نشانه‌ای از عیسی بن مریم است، پیروانش از فزونی دوستی، او را از مقدار و منزلت خویش فراتر خواندند. و دشمنانش، و مادرش را آماج تهمت قرار دادند. أبو العباس می‌گوید:

در آن هنگام گروهی از اصحاب علی علیه السلام از آن جمله: ابن عباس، به شفاعت برخاستند و گفتند: یا امیر المؤمنین، او از این سخن پشیمان و تائب است، او را مورد عفو قرار دهید! حضرت او را آزاد ساخت، و از او پیمان گرفت تا در کوفه نماند! عرض کرد: به کجا روم؟ فرمود: مدائن. آنگاه او را به مدائن گسیل داشت^(۳).

کشی از أبو حمزه ثمالی روایت می‌کند که امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود: من هرگاه داستان عبد الله بن سبا را یاد می‌آورم، موی بر تنم راست می‌ایستد. هر آینه دعوی بزرگی کرده، به خدا قسم: علی علیه السلام بنده شایسته خدا، برادر رسول خدا بود، و مقام کرامت (کمال معنوی) را تنها از راه طاعت خدا و رسول به دست آورده بود و رسول خدا نیز مقام کرامت را از راه طاعت خدا به دست آورده بود.

دور از رحمت الهی باشند، کسانی که پندارهای ناروا درباره ما روا دارند.

(۱) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۵ / ۵ (۲) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۵ / ۵

(۳) شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۵-۷

و نیز ابو خالد کابلی از امام سجاد (ع) نقل می‌کند، فرمود: یهود در دوستی عزیر، آن اندازه فزونی جستند، تا در باره او آنچه نباید بگویند گفتند. و نصاری در دوستی مسیح، آن اندازه زیاده روی کردند، تا آنچه که نباید بگویند گفتند.

ولی عزیر، از چنین گروهی بیزار بود، نه خود از آنان بود، و نه آنان را از خود می‌دانست. و همچنین مسیح نه خود را با چنین پیروانی همگون می‌دانست و نه آنان را از خود می‌گرفت.

اکنون ما (خاندان نبوت) بر همان شیوه گذشته، گروهی از دوستان تندرو، آن اندازه در دوستی ما پیش می‌روند تا آنچه را که یهود و نصاری در باره عزیر و مسیح گفته‌اند، در باره ما نیز بگویند: ما از آنان بیزاریم و آنان را از خود نمی‌دانیم^(۱).

کشی از امام باقر (ع) روایت می‌کند: عبد الله سبأ، می‌پنداشت که امیر مؤمنان (ع) خدا است. و این خبر به حضرت رسید و او را فراخواند و جویا شد، گفت: آری تو، او هستی. و در خاطر من خطور کرده که تو، خدواند جهانی! حضرت به او نهیب زد، هشدار که شیطان، تو را دستخوش خود قرار داده، و تو را به بازی گرفته است!

و از امام صادق (ع) روایت می‌کند، فرمود: عبد الله بن سبأ، در باره امیر مؤمنان، دعوی الوهیت نمود. به خدا سوگند که امیر مؤمنان، بنده فرمان‌بردار خدا بود. آنگاه فرمود:

«وَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُ فِي أَنْفُسِنَا، نَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ» گروهی در باره ما (خاندان نبوت) چیزهایی می‌گویند که ما خود نمی‌گوییم، از اینان براءت می‌جویم و به خدا پناه می‌برم.

امام صادق (ع) نیز فرمود: ما اهل بیت، از زمره صدیقون^(۲)، می‌باشیم، که بر هر یک از ما دروغهایی بسته‌اند، و در هر زمان کسانی بوده‌اند که بر ما دروغ بسته‌اند، تا گفتارهای

(۱) بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۸۸، رقم ۴۴ از رجال کشی.

(۲) راست پندار - راست گفتار، راست گردان.

راست ما را ناهنجار سازند. وبه گمان خویش، آبروی ما را نزد مردم بریزند^(۱).

ولی هیئات «و یأیی الله إلا أن یتم نوره ولو کره الکافرون»^(۲).

روایات از امام صادق علیه السلام در این زمینه بسیار است و کاملاً؛ شدید اللحن که در صورت لزوم ارائه می شود.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «من تجاوز بأمیر المؤمنین العبودیة، فهو من المغضوب علیهم ومن الضالین»^(۳).

هرکس در باره علی علیه السلام از مرتبه عبودیت فراتر رود، هر آینه از مغضوب علیهم و از ضالین می باشد.

واز أمیر مؤمنان علیه السلام نقل فرمود که گفته است: «لا تتجاوزوا بنا العبودیة، ثم قولوا ما شتم، ولن تبلغوا. وإیاکم والغلو، کغلو النصاری، فإنی بریء من الغالین»^(۴).

هرگز ما را فراتر از مرتبه عبودیت نپندارید، آنگاه هرچه در باره ما، و تصاعد مرتبه عبودیت ما بگوئید، کم گفته اید. و هرگز راه غلو نپوئید، همچون نصاری، زیرا من از غالیان بی رازم.

آنگاه فردی برخاست و از حضرت رضا علیه السلام در خواست کرد تا صفات خدائی را بر شمرد. حضرت، در خواست او را اجابت فرمود، سپس آن فرد عرض کرد: یا بن رسول الله، در میان ما (شیعه) کسانی هستند که راه ولایت و دوستی شما را می پیمایند؛ ولی چنین صفاتی را برای علی علیه السلام نیز روا می دانند!!

حضرت با شنیدن این سخن برخورد لرزید و عرق سرد، سراپای او را فرا گرفت و فرمود: «سبحان الله، سبحان الله عما یقولون... أولیس کان علی علیه السلام آکلاً فی الآکلین... مصلياً خاضعاً بین یدی الله ذليلاً، وإلیه أواهاً منياً؟!»

(۱) رجال کشی (اختیار معرفة الرجال) ج ۱ ص ۳۲۳ رقم ۱۷۰-۱۷۴.

(۲) سورة نوبه ۹: ۳۲.

(۳) تفسیر نور الثقلین: ۲۵ / ۱.

(۴) بحار الانوار: ۲۵ / ۲۷۴.

آن فرد گفت: یابن رسول الله، اینان به هنگام رؤیت معجزات و کرامات خارق العاده، صادر از درگاه مولا امیرالمؤمنین (ع) گمان برده‌اند که این گونه خارق عادات از خود انجام می‌دهد، تا قدرت الهی خویش را آشکار کند!

امام رضا (ع) فرمود: اینان از فرط جهالت چنین پنداری روا داشتند، بنده شایسته‌ای را که خداوند مورد مهر و عنایت خویش قرار داده، و کرامات و خارق عادات بر دست او روا داشته، تا مقام فضیلت و شرف او نزد حق تعالی، برای مردم آشکار شود، اینان بر عکس پنداشتند که او خود، خدایی می‌کند. زهی کج اندیشی! (۱).

عبدالله بن سبأ کیست؟

تاریخ نویسان او را از پایه گذاران مسأله «غلو» شمرده‌اند و با همین نام او را یاد کرده‌اند. در تاریخ طبری داستانهای را به روایت سیف بن عمرو از وی نقل می‌کند که بیشتر آمیخته با مبالغه است، ولی اصل مطلب که طرح مسأله غلو از جانب ابن سبأ بوده است جای تردید نیست.

اکنون ببینیم این عبدالله بن سبأ که سرمنشأ این همه داستانها است کیست؟ بلاذری، علامه، مورخ و نسابه شهر (متوفای سال ۲۷۹) ضمن حوادث پس از واقعه نهروان و پایان امر خوارج می‌نویسد:

«و أمّا جحر بن عدی الکندی، و عمرو بن الحکم الخزاعی، و حبة بن جوین البجلي ثم العرنی، و عبدالله بن وهب الهمدانی، و هو ابن سبأ، فإنهم أتوا علیاً - علیه السلام - فسألوه عن أبي بكر و عمر؟ فقال: أوقد تفرغتم لهذا؟!» (۲)

در جای دیگر درباره‌ی آئین نامه‌ای که حضرت نوشته بودند تا همواره خوانده شود و نصب العین عملی قرار گیرد می‌گوید: «وكان عند ابن سبأ منه نسخة حرقها» (۳)

سمعانی - متوفای سال (۵۲۶) در کتاب «الأنساب» ذیل عنوان «السبئی» می‌گوید:

(۱) تلخیصی از حدیث مفصلی است که در بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۷۳ - ۲۷۹ آمده است.

۲ - أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۸۲

۳ - المصدر ص ۳۸۳

هذه النسبة، إلى سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان. وهم رهط ينسبون إليه...

سپس شخصیت‌هایی وابسته به این رهط (خاندان) را می‌شمارد:

از جمله: عبدالله بن وهب السبئی، رئیس الخوارج.

و اضافه می‌کند: «و ظننی أنّ ابن وهب هذا منسوب إلى عبدالله بن سبأ، فإنه من الرافضة،

و جماعة منهم ينسبون إليه يقال لهم: السبئية. و عبدالله بن سبأ، هو الذي قال لعلی - علیه

السلام - أنت الإله، حتى نفاه إلى المدائن»^(۱)

* * *

قابل توجه: آن کس که رئیس خوارج بود، و در جنگ نهروان کشته شد، عبدالله بن وهب الراسبی است، نه سبئی.

ابن حجر در «لسان المیزان» (ج ۳، ص ۲۸۴، رقم ۱۱۹۷) آورده: عبدالله بن الراسب من رؤساء الحرورية. كان من أقران ابن الكواء، وأدرك الجاهلية.

و اضافه می‌کند: واسمه عبدالله بن وهب الراسبی. من بنی «راسب»، قبیله معروفه. و كان أمير الخوارج بالنهروان... وقُتل في المعركة.

و این مطلب را عیناً از «ذهبی» در میزان الاعتدال نقل می‌کند.^(۲)

* * *

جالب آنکه: عبدالله وهب راسبی را، گاه با همین عنوان «الراسبی» می‌آوردند، و گاه: عبدالله بن راسب، می‌گویند. یعنی: مستقیماً، او را به جدّ أعلا نسبت می‌دهند و عنوان «ابن راسب» به او می‌دهند.

همچنین است عبدالله بن سبأ. که بیشتر او را با همین عنوان می‌آورند. به این دلیل که وی، از رهط سبأ بن یشجب بن یعرب است، لذا در جای دیگر او را عبدالله بن وهب السبئی می‌گویند، چنانچه می‌گویند: عبدالله بن وهب الراسبی. لذا محقق تستری می‌گوید:

۱ - الأنساب - سماعی ج ۳، ص ۲۰۹

۲ - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۰، رقم ۲۳۰۳ و ص ۵۲۴، رقم ۲۶۸۰

«والمفهوم من أنساب البلاذری أنَّ «سبأ» أحد أجداده، اشتهر بالنسبة إليه»^(۱)

و اضافه می‌کند: «و لا وجه لخلط بعض المعاصرين له بعبدالله بن وهب رئیس الخوارج الذی قتل بنهروان»^(۲)

در نتیجه: شخصی به نام عبدالله بن وهب سبئی با عنوان خارجی نداریم، و این عبدالله بن وهب سبئی همان عبدالله بن سبأ است لا غیر.

در تاریخ طبری، مکرر از او با نام عبدالله بن سبأ، یاد می‌شود. شاید بیش از ده بار در موارد مختلف او را یاد می‌کند. و همچنین ابن اثیر و دیگر تاریخ نویسان بزرگ و مشهور که نوشته هایشان، منابع امروزند.

آیا می‌توان پنداشت که شخصیت‌هایی امثال طبری و ابن اثیر، صرفاً در دام سیف بن عمرو گرفتار شده‌اند، و او توانسته، رجالی بزرگ این چنینی را فریب دهد. گو اینکه در گزاره‌های افراط و مبالغه هست، همانند دیگر گزاره‌های تاریخ گذشته. ولی بدین معنا نیست که با این گستردگی و تعدد موارد، کاملاً بافته باشد و به خورد آنان داده باشد.

علاوه در کتب ملل و نحل امثال «مقالات الإسلامیین» نوشته ابوالحسن علی بی اسماعیل اشعری متوفای سال ۳۳۰^(۳) و سید شریف جرجانی در «التعریفات» ص ۷۹ و کتاب ملل و نحل شهرستانی (۴۶۹-۵۴۸) ج ۱ ص ۱۷۴ و ابن حزم اندلسی متوفای سال ۴۵۶ در کتاب «الفصل فی الملل و النحل» ج ۱ ص ۲۲۲ و غیره.

آیا تمام این بزرگان و محققان جهان اسلام، به طور دسته جمعی تحت تأثیر یک شیاد قرار گرفته‌اند؟!

۱- قاموس الرجال، علامه تسیری، ج ۶، ص ۳۷۵ ۲- همو

۳- مقالات الإسلامیین، ج ۱، ص ۸۶

در کتب تراجم معروف نزد امامیه نیز از او با همین نام یاد شده:

أبو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی - از علمای قرن چهارم و معاصر جعفر بن قولویه متوفای سال ۳۶۹ - در کتاب رجال خود، از محمد بن قولویه قمی روایاتی در مذمت عبدالله بن سبأ از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) نقل می‌کند. که از نظر اعتبار، به حد استفاضه رسیده است.^(۱)

سعد بن عبدالله اشعری قمی متوفای سال ۳۰۱ در کتاب «المقالات والفرق» ص ۲۰ و ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از بزرگان قرن سوم در کتاب «فرق الشیعة» ص ۲۲ از عبدالله بن سبأ به عنوان مؤسس مکتب غلو یاد کرده‌اند.

* * *

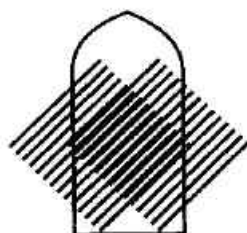
دلائل منکران وجود شخصیتی به نام عبدالله بن سبأ، از قرار ذیل است:
طله حسین، علی الوردی، محمد کرد علی به تبع برخی مستشرقان، و اخیراً علامه عسکری راه انکار پیموده‌اند. عمده دلیل آنان خلاصه می‌شود در آنچه علامه عسکری ایراد فرموده‌اند:

سیف بن عمرو، از روی دشمنی دیرینه که میان قبائل عدنانیان و قحطانیان بود. و عدنانیان دشمنان علی، و سیف از آنان بود. و قحطانیان دوستان علی و عبدالله بن سبأ از آنان بود.

لذا سیف از روی دشمنی با قحطانیان، شخصی را به نام عبدالله بن سبأ ساخت و بافت و به خورد تمامی محققان تیزبین داد!

و درباره رجالیون شیعه می‌فرماید: کشی از نوبختی نقل کرده و او از سعد بن عبدالله اشعری، سپس درباره کشی می‌گوید: از افراد ضعیف نیز روایت می‌کند.

لذا بسیار عجیب است که بشود حوادث تاریخی را با این سبک سبک بررسی نمود.



نکاتی در باره

حدیث عنوان بصری از امام صادق علیه السلام

آیه الله محمد مهدی آصفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان بصری و امام صادق (ع)

علامه مجلسی در (بحار الانوار) می‌گوید: این عبارت را به خط شیخ بهایی دیده‌ام: شیخ شمس الدین محمد بن مکی گفته: از خط شیخ احمد فراهانی از عنوان بصری که پیرمردی نود و چهار ساله بود نقل می‌کنم که گفت:

سالها نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم؛ چون جعفر بن محمد به مدینه آمد، شروع به رفت و آمد نزد وی کردم و دوست می‌داشتیم همچنان که از مالک کسب دانش می‌کردم از وی نیز دانشی بیاموزم.

روزی به من گفت: من از طرف حکومت تحت نظر هستم در عین حال در همه ساعات شب و روز اذکاری دارم؛ پس مرا از اذکار و اوارد خود باز مدار، و دانش خود را چون گذشته از «مالک» بگیر و با وی رفت و آمد نما.

من از این واقعه غمگین شدم، و در حالی که از نزد وی خارج می‌شدم با خود می‌گفتم: اگر در من خیری دیده بود از رفت و آمد با خود منع نمی‌کرد. پس وارد مسجد پیامبر شدم سلامی داده و باز گشتم. فردای آن روز به حرم پیامبر رفته دو رکعت نماز گزارده، و پس از نماز دست به دعا برداشته و گفتم: ای خدا، ای خدا از تو می‌خواهم که قلب جعفر را با من مهربان کنی، و آنقدر از علم وی بهره مندم سازی که به راه راست هدایت شوم، بعد غمگین به سوی خانه خود رفتم و به جهت محبتی که از جعفر در دل داشتم دیگر نزد مالک نرفتم، و جز برای نماز واجب از خانه خارج نگردیدم، تا اینکه دیگر صبرم تمام شد، و سینه‌ام تنگ گشت در این وقت که بعد از نماز عصر بود، لباس پوشیده و به قصد دیدار امام بیرون رفتم. چون به درب خانه‌اش رسیدم اجازه خواستم خادمی بیرون آمد و

گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: عرض سلام بر شریف، گفت: او در محراب خود به نماز ایستاده است، من نیز در مقابل درب خانه‌اش نشستم طولی نکشید که خادم خارج شد و گفت: به برکت خدا داخل شو، من داخل شده سلام کردم، جواب سلام مرا داده فرمود: بنشین، نشستم، وی مدتی سربه زیر انداخت، سپس سر برداشت و فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفتم: ابو عبدالله، فرمود: ای ابو عبدالله خداوند ترا بر کنیه‌ات ثابت کند و تو را توفیق دهد؛ چه می‌خواهی؟ در دل گفتم: اگر در این سلام و زیارت، مرا جز این دعا بهره‌ای نبود، برایم بسیار است. او دوباره سر برداشت و فرمود: چه سؤالی داری؟ گفتم: از خدا خواسته‌ام تا دلت را با من مهربان گرداند، و از دانش تو بهره‌مند سازد، و امیدوارم که خداوند دعایم را درباره شما مستجاب کرده باشد، فرمود: ای اباعبدالله، دانش با دانش جویی به دست نمی‌آید؛ بلکه نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می‌دهد پس اگر طالب علم هستی اول در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش، و با به کار بستن علم آن را بجوی، و از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند. گفتم: ای شریف، فرمود: بگو: یا اباعبدالله، گفتم: یا اباعبدالله حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: سه چیز است: اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به تو ارزانی داشته احساس مالکیت نداشته باشد، زیرا بندگان، ملکیتی نداشته و مال را از آن خدا دانسته، و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند دیگر اینکه برای خود تدبیر نکند و همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد پس وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته احساس مالکیت نداشت، انفاق کردن در آنچه خداوند امر به انفاق آن کرده است بر او آسان می‌شود، و چون تدبیر و برنامه ریزی را به خداوند مدبر وا گذاشت بلاها و مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود، و چون تمام وقت و همه کارهایش را در محدوده اوامر و نواهی خداوند قرار داد دیگر فراغتی برای جدال و مباهات بر مردم نخواهد داشت. هنگامی که خداوند بنده خود را به این سه خصلت کرامت داد امر دنیا، و شیطان، و مردم دنیا بر وی آسان می‌گردد، و دیگر برای زیاده خواهی و فخر فروشی در طلب دنیا بر نمی‌آید، و چشمش به دنبال مال مردم نبوده، روزگار را به بطالت نخواهد گذراند که این اولین درجه تقوی است، خداوند متعال

می‌فرماید: «این سرای آخرت است، آن را برای کسانی که در روی زمین نمی‌خواهند سرکشی و تبهکاری کنند مقرر داشته‌ایم و سرانجام نیک آن (حسن عاقبت) از آن پرهیزکاران است» (۱)

داستان عنوان بصری با امام صادق علیه السلام

در کتاب‌های رجال و جرح و تعدیل از «عنوان بصری» یاد شده است و ما جز آنچه در این روایت آمده شناختی از این مرد نداریم، پس بنابر آنچه در این روایت آمده او مردی در حدود نود و چهار ساله است که از سنش معلوم می‌شود در آن زمان از متقدمین [کسانی که صدر اسلام را درک کرده بودند] بوده است، به طلب دانش علاقه داشته و شوق زیادی برای حضور در مجلس علمای زمان خود داشته است، او در مدینه که در آن روزگار محفل علما بوده زندگی می‌کرده است، امام صادق علیه السلام بر تمام علمای مدینه از جمله مالک بن انس برتر بوده است. ولی مالک نزد امراء حرمین مقام ویژه‌ای داشت تا جایی که امیر مدینه از اینکه برای حاجتی به در خانه (مالک) برود هراس داشت و پرهیز می‌کرده، چنانچه در قضیه‌ای طولانی که شرح حال نویسان در بیان شرح حال مالک از قول شافعی نقل کرده‌اند آمده است.

باری عنوان بصری حرص و اشتیاق فراوان برای حضور در مجالس علمای زمان خود در مدینه داشت و از مالک کسب علم می‌کرده و پس از آمدن امام صادق علیه السلام از عراق به مدینه در مجلس درس او حضور یافته و مشتاق او گشته و مجلس مالک را ترک کرد... نیز از این حدیث می‌فهمیم که عنوان وقتی شروع به رفت و آمد به خانه امام نمود زیاد به خانه امام تردد می‌کرد و با توجه به اینکه خانه امام در آن روزگار تحت نظر حکومت بود و امام هم التزام به ذکرها و اوراد و نماز داشت و به شدت مراقب بود تا آنها را در وقت خود به جا آورد در خانه خلوت می‌کرد و به دعا و ذکر روزانه خود می‌پرداخت و چون دید رفت و آمد زیاد عنوان به خانه‌اش او را از به جای آوردن نماز و

اشتغال به اذکار در وقت فضیلت باز می دارد به او تصریح فرمود که: من از طرف حکومت تحت نظر هستم در عین حال در همه ساعات شب و روز اذکاری دارم پس مرا از اذکار و اوراد خود باز مدار و دانش خود را چون گذشته از مالک بگیر و با وی رفت و آمد نما.

عنوان از سخن امام (ع) دلگیر شده، و اندوه بروی غلبه کرد و با خود گفت: (اگر در من خیری دیده بود از رفت و آمد با خود منعم نمی کرد).

سپس به حرم پیامبر (ص) رفت و در آنجا نماز خواند و دعا کرد تا خدا دل امام صادق (ع) را با او مهربان نماید، و از حضور در حلقه درس مالک خود داری کرده، مدام به درگاه خدا دعا می کرد، تا اینکه صبرش تمام شده و روزی بعد از نماز عصر به قصد خانه امام (ع) لباس پوشیده و از خانه خارج گردید.

او درب خانه امام (ع) را کوبید پرده دار امام بیرون آمده و حاجت او را پرسید، او گفت که می خواهد خدمت شریف (امام صادق (ع)) سلامی عرض کند دربان گفت: امام (ع) در حال نماز هستند و به عادت هر روزه به خواندن نافله مشغول می باشند عنوان درب خانه امام را ترک نکرد و از فرط محبتی که به امام (ع) داشت مقابل در نشست طولی نکشید که دربان آمده و به او اجازه داخل شدن داد.

عنوان بر امام وارد شده سلام کرد امام جواب او را داده و فرمود: بنشین که خدا تو را رحمت کند، عنوان نشست در حالی که امام (ع) همچنان در محراب عبادت نشسته بود امام مدتی سکوت کرده سپس سر برداشته و از کنیه او پرسیدند او در پاسخ عرض کرد ابا عبد الله و امام اینگونه او را دعا کردند: خداوند تو را بر کنیه ات ثابت کند؛ چه می خواهی؟

این دعای امام (ع) چنان عنوان را شادمان کرد که با خود گفت: اگر از این دیدار و عرض سلام جز این دعا نصیب دیگری نداشته باشم برایم زیاد است، و به امام (ع) عرض کرد: از خدا خواسته ام تا دل تو را با من مهربان کند و از دانش بهره مند سازد.

حال بعضی از مهمترین نکات این حدیث شریف و بسیار پرفایده علم و معرفت و عبودیت را گلچین می کنیم.

علم و معرفت

مراد از علم در این حدیث معرفت است؛ که معنای آن با معنای علم متفاوت است. علم و دانش: دسته‌ای از معلومات است که حافظه انسان را پر می‌کند و ارتباطی به سیر و سلوک به سوی خدا ندارد.

ولی معرفت با سیر و سلوک و اخلاق انسان رابطه تنگاتنگ دارد. و اگر بخواهیم معنایی امروزی برای کلمه معرفت بیابیم می‌توانیم از آن به فرهنگ تعبیر کنیم که امروزه رابطه بین دانش و فرهنگ همانند رابطه بین علم و معرفت در تاریخ فکری ما است.

رابطه بین معرفت و سلوک و اخلاق را می‌توان به صورت واضح در این آیه قرآن یسافت: «از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند»^(۱)، مراد از دانشمندان در این آیه عارفان هستند، و آیه به ارتباط بین معرفت و ترس از خدا اشاره دارد... و اینکه بهره‌مندی انسان از خشیت و ترس خداوند به میزان بهره‌مندی او از معرفت و شناخت او است، و هر چه شناخت بیشتر باشد ترس و خشیت نیز بیشتر خواهد بود.

رابطه میان شناخت و ترس از خدا

قرآن کریم در دو جا بین ترس از خدا و شناخت رابطه انحصاری بر قرار کرده است در یکی ترس از خدا را در صاحبان شناخت منحصر می‌کند و در دیگری ترس صاحبان شناخت را فقط در ترس از خدا منحصر می‌نماید که این دو حصر باهم تفاوت دارند انحصار اول در آیه «از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند»^(۲) است که ترس از خدا را منحصر در صاحبان شناخت می‌کند، که جز عارفان کسی از خدا نمی‌ترسد، و کسی که شناخت ندارد از خوف خدا بی بهره است و هر انسانی به اندازه شناخت خود از خدا می‌ترسد این حصر اول است.

۱- فاطر: ۲۸، انما یخشى الله من عباده العلماء، ۲- فاطر: ۲۸، «انما یخشى الله من عباده العلماء».

آیه دوم این است: ﴿کسانی که پیامهای الهی را می‌رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند﴾^(۱) و این آیه ترس و خشیت عارفان و صاحبان شناخت را در ترس از خدا منحصر کرده است زیرا آنان که پیام‌های خدا را می‌رسانند دارای شناخت می‌باشند، و هم آنانند که از خدا می‌ترسند، و از هیچ کس دیگری جز خدا نمی‌هراسند. علم و دانش هم گاه نزد افرادی که دارای شایستگی و استعداد وجودی باشند ممکن است به شناخت تبدیل شود؛ علم ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی یا پزشکی دانش هستند، ولی گاه در بعضی از نفوس مستعد همین دانشها به شناخت و ایمان و معرفت و یقین به خدای تعالی و ترس و خشوع و بندگی او تبدیل می‌شود.

ما در این جا قصد پایین آوردن منزلت دانش را نداریم، بلکه مراد ما این است که فرق بین دانش و شناخت را روشن کنیم ریاضیات، هندسه، و دارو سازی دانشهای مفیدی هستند، که باید آنها را به دست بیاوریم؛ ولی آنها از جمله معارف به حساب نمی‌آیند. اما اخلاق، عقاید یا عرفان از معارف می‌باشند.

قرآن نیز سراسر روشنگری، شناخت، و فقه و معرفت است. عرب بیابان گردی نزد پیامبر ﷺ آمد. حضرت ﷺ به یکی از اصحاب خود فرمودند: تا به او قرآن بیاموزد آن صحابی سوره زلزال را بر مرد عرب خواند، چون به آیات ﴿پس هر کس هم ذره‌ای عمل خیر انجام داده باشد (پاداش) آن را می‌بیند و هر کس هم ذره‌ای عمل ناشایست انجام داده باشد (کیفر) آن را می‌بیند﴾^(۲) رسید، اعرابی گفت: آنچه خواندی مرا بس است، و به راه خود رفت. مرد صحابی جریان را برای پیامبر اکرم ﷺ نقل کرد. پیامبر ﷺ چنان که در روایت آمده فرمود: این مرد وقتی آمد بیابانی (اعرابی) بود ولی چون باز می‌گشت فقیه بود. و چه فاصله بسیاری است بین کسی که با قبول و فهم یک آیه از قرآن به درجه تفقه و معرفت می‌رسد و کسانی که دانش فراوانی از پیامبران گذشته را با خود دارند و در عین حال نه تنها به سوی حق هدایت نمی‌شوند؛ بلکه از رفتن دیگران به راه خدا نیز منع

۱- احزاب: ۳۹. ﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْتُونِ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حِشَابًا﴾.

۲- زلزال: ۷-۸. آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

می‌کنند، قرآن کریم آنان را با این توصیف عجیب معرفی می‌کند: مانند چهارپایی که باری از کتاب مرا حمل می‌کند.^(۱)

رابطه منطقی بین شناخت و سلوک

میان شناخت و سیر و سلوک به سوی خدا رابطه منطقی است که قرآن به آن اشاره کرده است: ﴿از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند﴾^(۲) این آیه بیان‌کننده همین رابطه است، یعنی خشیت الهی نتیجه شناخت است، و هر قدر که انسان نسبت به خداوند شناخت بیشتری داشته باشد خداوند نیز ترس از خود را به او می‌بخشد. عکس این قضیه هم صادق است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد﴾^(۳)

قرآن در این آیه رابطه بین سلوک و شناخت را توضیح داده است، و پر واضح است که هر کس از خدا پروا کند (تقوا داشته باشد) خداوند به او شناخت عنایت می‌کند. شیخ محمد عبده در تفسیر المنار این گونه تفسیر از آیه را علیرغم اینکه اولین معنایی است که به ذهن می‌رسد انکار کرده می‌گوید: این نوع تفسیر مطابق نظر صوفیه است و دانش جز با تحصیل به دست نمی‌آید و تقوا راه دانش آموزی نیست.

البته اگر علم را در آیه شریفه به معنای دانش اصطلاحی در برابر شناخت و معرفت بدانیم کلام شیخ صحیح است. دانش به این معنی ربطی با تقوا ندارد و به تحصیل مربوط است. مثلاً هر کس خوب ریاضی بخواند در آن دانش خبره می‌شود چه تقوا داشته باشد چه نداشته باشد.

ولی اگر مراد از علم در آیه شناخت و معرفت خداوند باشد، که از فضای کلی آیه هم این گونه برمی‌آید، آنگاه کلام شیخ عبده خالی از اشکال نخواهد بود، خداوند متعال تقوا را در زندگی انسان کلید هدایت، روشنگری، و ایمان می‌داند پس هر کس از خدا

۲- فاطر: ۲۸. انما یخشى الله من عباده العلماء.

۱- جمعه: ۵. کمثل الحمار یحمل أسفارا.

۳- بقره: ۲۸۲. واتقوا الله و یعلمکم الله.

پروا کند خداوند به او بصیرت و شناخت عطا می‌کند و هر که چنین نباشد محروم است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ای مؤمنان از خدا پروا کنید و به رسول او ایمان آورید تا بهره‌ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به درستی) راه روید و شما را پیامرزد و خداوند آمرزگار مهربان است﴾^(۱).

و فرموده است: ﴿ای مؤمنان اگر از خداوند پروا کنید برای شما (پدیده‌ای) جداکننده حق از باطل پدید آورد﴾^(۲).

بدین ترتیب خداوند این نور و قدرت تمیز بین حق و باطل را بواسطه تقوایه بندگان خود می‌بخشد. پس هر کس ایمان آورد و تقوایشه سازد خداوند در زندگی او نور، و قدرت تشخیص حق از باطل را قرار می‌دهد، و هر کس تقوانداشته باشد بین او و این نور حجاب واقع می‌شود، زیرا معرفت خدا نوری است که خدا آن را در دل هر که بخواهد قرار می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: ﴿آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش کردیم، و نوری به او بخشیدیم، که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود، همانند کسی است که گویی گرفتار ظلمات است، و از آن بیرون آمدنی نیست، بدین سان در چشم کافران کردارشان آراسته شده است﴾^(۳).

این نور که خداوند در دل هر بنده‌ای که او را دوست داشته باشد قرار می‌دهد، و نیکان در زندگی و سیر و سلوک خود از آن بهره می‌گیرند همان معرفت و شناخت خداوند است.

ولی دانش تنها نور نیست، چه بسا دانشمندی که چشم باطنش کور، به دور از رحمت خدا، غیر مقید به ارزشهای الهی، و رویگردان از فطرت پاک الهی و در دل تاریکی‌ها زندگی می‌کند، و در عین حال از مرتبه بسیار بلندی از دانش بشری برخوردار است.

۱- حدید: ۲۸. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله. یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نوراً تمشون به.

۲- انفال: ۲۹. (یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله یجعل لکم فرقاناً).

۳- انعام: ۱۲۲. ﴿او من کان میتاً فاحیینه، و جعلنا له نوراً یشی به فی الناس، کمّن مثله فی الظلمات، لیس بخارج منها، کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون﴾.

بسیاری از دانشمندان این گونه هستند، و خداوند نور و معرفت را از آنان سلب کرده است. ما در طول زندگی خود دانشمندان بسیاری را دیده‌ایم، که دانش و آموخته‌ها و تجربیات علمی خود را در دسترس چنانیکاران جنگی قرار داده‌اند. اینان بدون شک دانشمند هستند اما دانش آنان به پرده‌ای بین آنان و خدا تبدیل شده است. خداوند علمای گذشته ما را رحمت کند، که می‌گفتند: دانش، خود، بزرگ‌ترین حجاب انسان است، به این دلیل که اولین چیزی که دانش در دل دانشمند ایجاد می‌کند خود پسندی و غرور است که بزرگ‌ترین حجاب زندگی بشر از خدا می‌باشند.

منابع معرفت

امام صادق (ع) در این حدیث برای عنوان بصری سه منبع معرفت را برمی‌شمارد:

۱ - در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش.

۲ - با به کار بستن علم آن را بجوی.

۳ - از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.

اکنون به همین ترتیب به شرح این سه منبع می‌پردازیم:

منبع اول: در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش.

انسان با شناخت خداوند، شناخت خود، و شناخت رابطه بین خود و خدا، می‌تواند حقیقت بندگی (عبودیت) خدا را درک کند و چون خود و خدا و رابطه میان خود و خدا را شناخت، همین رابطه میان بنده و خداوند عبودیت است.

زیرا نفس انسان آفریده خدا و خدا آفریننده اوست، او مملوک خدا و خدا مالک اوست، و خداوند نگهبان و مراقب او است، و یقین به همه این نکات همان عبودیت است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خداوند مثلی می‌زند به بنده مملوکی که قدرت بر هیچ کاری ندارد﴾^(۱) پس بشر مملوک خداوند است، و حتی مالک نفس خود هم نیست، و بدون

۱- تحل: ۷۵. ضرب الله مثلاً عبداً مملوئاً لا یقدر علی شیء.

اجازه مولای خود قدرت بر هیچ کاری ندارد.

هنگامی که انسان حقیقت عبودیت را با درک رابطه خود و خدا درک کرد حقایقی را که بر این بندگی مترتب می شود نیز به همان وضوح و شفافیت درک خواهد کرد... این حقایق بسیارند، از آن جمله: پیروی، بیم، درخواست، امیدواری، محبت، ذکر خدا و... و همه این حقایق دو جنبه دارند: یکی این که تمام آنها را برای خدا به انجام برساند، و دیگر اینکه بدون اجازه خدا هیچ کدام از این حقایق را برای غیر خدا به کار نبندد ﴿کسانی که... از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند﴾^(۱).

و انسان چنانکه خود و خدا و رابطه بندگی میان خود و خدا را درک می کند این حقایق مرتبط با بندگی را نیز در وجود خود بعینه می یابد.

و انسان برای درک این حقایق و معارف تمام این حقایق را در کتاب نفس می خواند.

و این همان چیزی است که امام صادق (ع) در حدیث به عنوان بصری فرموده اند که: (در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش...).

و چون انسان در وجود خود بندگی خدا را به صورت واضح و شفاف دریافت، به حقیقت بندگی و آنچه بر این بندگی و رابطه انسان با خدا مترتب می شود، که در زندگی او نیز نقش بسیار بزرگ و مهمی دارد، دست یافته است و این اولین منبع معرفت است. و برای نیل کامل انسان به این منبع بر اوست که به صورت جدی به خودشناسی بپردازد، زیرا خودشناسی کلید بسیاری از معارف و مکتب معروف عرفان معاصر است.

منبع دوم (با به کار بستن علم آن را بجوی).

ممکن است کسی بپرسد که به کار بستن چه ارتباطی به آموختن دارد؟

جواب قرآن به این سؤال واضح و آشکار است ﴿و از خداوند پروا کنید و خداوند

(بدین گونه) به شما آموزش می دهد»^(۱) بدین معنی که عمل از سر چشمه های علم است. شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تصور کرده است که تفسیر این آیه به این صورت راه را برای جاهلانی که لباس صلاح پوشیده، و بدون تحصیل علم و دانش، ادعای شناخت خداوند و فهم قرآن و حدیث و دانستن اسرار شریعت را دارند، باز کرده، و باعث تصدیق ایشان توسط عوام می شود^(۲).

بنابر این شیخ این آیه را این گونه تفسیر می کند که: عطف «یعلمکم» بر «اتقوا الله» خود نفی کننده هر گونه رابطه ای بین علم و عمل است؛ زیرا معطوف و معطوف علیه باید با هم مغایر باشند.

این کلام شیخ صحیح است، و شکی در مغایرت بین (یعلمکم) و (اتقوا الله) نیست؛ ولی نکته ای که نباید از شیخ پوشیده باشد این است که عطف در عین حال مقتضی مناسبتی میان معطوف و معطوف علیه نیز هست این مناسبت چیست؟ شکی هم در این نیست که علم در جمله دوم خدا است و از علومی که در مدارس و کتاب ها یافت می شود نیست.

و شکی هم در این نیست که باید بین علم و تقوا مناسبتی باشد، تا عطف آنها بر یکدیگر در آیه صحیح باشد.

در این موضوع هم شکی نیست که آموزش الهی که در آیه سوره بقره آمده است به این معنی نیست که تقوا انسان را از آموختن قرآن و حدیث و فقه بی نیاز می کند. حال اگر این سه نقطه را به هم وصل کنیم به نتیجه ای می رسیم که با آنچه شیخ محمد عبده به آن رسیده است متفاوت است، آیه کریمه به حقیقتی از لطایف قرآن اشاره دارد و آن این است: که تقوا قلب انسان را برای دریافت حکمت از جانب خدا باز می کند. گاه دو نفر قرآن می خوانند، و یکی از آن دو تحت تأثیر آن واقع شده از آن پند گرفته و قرآن او را به راه سلوک الهی و الهی می دارد، و دیگری نه تحت تأثیر واقع شده و نه پند می گیرد.

گاه دو نفر حدیثی را می‌شنوند و خداوند دل یکی از آن دو را بر حکمت‌ها و معارف موجود در آن حدیث باز می‌کند، و او تمام آنها را در می‌یابد، و دیگری جز معنایی سطحی چیز دیگری از آن نمی‌فهمد.

و گاه دو نفر به نشانه‌های تکوینی خداوند در جهان هستی می‌نگرند و یکی از آنها به تعمق و تفکر توحیدی در آنها پرداخته و دیگری با سطحی‌نگری از کنار آن نشانه‌ها می‌گذرد.

تقوایه انسان قدرت درک توحید و حکمت را بخشیده. نوری در قلب او می‌افروزد که خداوند به واسطه آن او را از اشتباه باز داشته، حق را از باطل، و هدایت را از گمراهی، و راست را از دروغ برایش باز می‌شناساند که خود فرموده است: «ای مؤمنان اگر از خداوند پروا کنید برای شما (پدیده‌ای) جداکننده حق از باطل پدید آورد و سیئات شما را بزداید»^(۱) که در این آیه علم و تقوایه صورت شرط و جواب شرط آمده، نه مثل آیه (۲۸۲) سوره بقره به صورت عطف.

ما در این که تقوانیز با علم حاصل می‌شود بحثی نداریم، و می‌دانیم که تقوا و خدا ترسی از ثمرات علم است که خدا فرموده: «از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند» و «کسانی که پیش از آن دانش یافتند چون بر آنان خوانده شود، سجده کنان به رو در می‌افتند و می‌گویند پاک و منزّه است پروردگار ما وعده پروردگار ما انجام یافتنی است و به رو در می‌افتند و می‌گیرند و بر خشوع و خشیت آنان می‌افزاید»^(۲) ولی در عین حال خود علم هم از ثمرات تقوا است و میان این دو رابطه دو طرفه وجود دارد^(۳).

از امام صادق (ع) نیز روایت شده است: «علم با عمل همراه است، پس هرکس بداند به کار می‌بندد و هرکس به کار بیندد می‌داند»^(۴).

۱- انفال: ۲۹. یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً و یمکفر عنکم سیئاتکم.

۲- اسراء: ۱۰۷-۱۰۹. ان الذین اوتوا العلم من قبله، اذا یتلى علیهم یخرون للاذقان سجداً.

۳- فلسفه معاصر این نوع از رابطه را «رابطه جدلی» نامیده و این در فلسفه اسلامی به «دور معی» معروف است که غیر از دور محال است زیرا هیچ کدام از این دو متوقف بر دیگری نمی‌باشد.

۴- بحار الانوار ۴۰: ۲. (العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل، و من عمل علم).

بار دیگر این مطلب را تکرار می‌کنیم که معنای حرف ما این نیست که تقوا به تنهایی انسان را از دانش آموزی بی‌نیاز می‌کند و انسان به اتکای تقوا می‌تواند از مدرسه و کتاب و استاد بی‌نیاز شود چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلی و یا علوم تجربی.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده است که: حضرت موسی خضر پیامبر را ملاقات کرد و به او گفت: به من توصیه‌ای کن خضر گفت: دلت را با تقوی پوشش ده تا به علم برسی^(۱).

و آنچنان که در مصباح الشریعه آمده است، به امام صادق (ع) نسبت داده شده که تقوا را ملاک و میزان هر علم و حکمتی دانسته است.

ثقة الاسلام کلینی هم در کافی این گونه نقل کرده است:

امام باقر (ع) به سعد الخیر نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد تو را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می‌کنم که در آن سلامتی از تلف، و سود و بهره‌مندی در قیامت است خداوند عز و جل به واسطه تقوی آن خطراتی را که به عقل بشر خطور نمی‌کند از وی دور می‌کند و کوری چشم باطن و نادانی را از وی برطرف می‌نماید^(۲).

در روایات دیگری از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او (ع) روایت شده که هر کس به آنچه می‌داند عمل کند خداوند آنچه را نمی‌داند به او می‌آموزد.

از پیامبر (ص) نقل شده است که: «هر کس علم بیاموزد و برای خدا به علم خود عمل کند خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد»^(۳).

و از امام باقر (ع) هم روایت شده: «هر کس برای خدا به علم خود عمل کند خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد»^(۴).

۱- بحار الانوار ۱/ ۲۲۶، شهید ثانی، منیة المرید: ۱۴۰. (اشعر قلبك بالتقوى تنال العلم).

۲- کافی ۸: ۵۲. (اما بعد فانی اوصیک بتقوى الله، فان فیها السلامة من التلف والغنیمة فی المستقبل ان الله عزوجل یقی بالتقوى عن العبد ما عذب عن عقله، و یجلی بالتقوى عنه عماء و جهله).

۳- متقی هندی، کنز العمال: ح ۲۸۶۶۱. من تعلم فعمل علمه الله مالا یعلم.

۴- بحار الانوار ۷۸، ۱۸۹. من عمل بما یعلم علمه الله مالا یعلم.

منع سوم معرفت (دعا و درخواست از خدا)

امام صادق در این روایت به عنوان بصری می‌فرماید: «از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند».

همانا دانش نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می‌دهد.

و این نور چنانکه در ابتدای سخن گفتیم همان شناخت و معرفت خداوند است که فقط از جانب خدا به انسان می‌رسد و هر کس که خدا برای او نوری قرار ندهد نوری نخواهد داشت، خدا می‌فرماید: ﴿هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد نوری ندارد﴾^(۱).

پس اگر انسانی شعله‌ای از این نور بخواهد راهی جز درخواست از خدا ندارد، و جز نزد خدا در جای دیگری یافت نمی‌شود.

ناگفته نماند که خواستن از خدا با سعی و کوشش منافاتی ندارد.

و همانا پیروزی بدون شک از جانب خداوند متعال است، که خود فرموده: ﴿و پیروزی جز از سوی خداوند نیست﴾^(۲).

در زبان و ادبیات عربی نفی و استثنا انحصار را می‌رساند، ولی خداوند متعال با همین حال به ما می‌آموزد که برای به دست آوردن پیروزی به فراهم آوردن اسباب آن و تهیه لوازمی که مردم می‌توانند با آنها پیروز شوند بپردازیم و فرموده: ﴿و در برابر آنان هر نیرویی می‌توانید فراهم آورید﴾^(۳).

و این امر به آمادگی و تهیه لوازم کارزار، منافاتی با یقین به این که پیروزی از آن خدا است ندارد در بحث ما هم همین‌طور است شکی نیست که علم (معرفت) از جانب خدا است، ولی این منافاتی با کوشش در جهت درس خواندن و فراگیری دانش از دانشمندان ندارد.

۱- نور: ۴۰. و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور.

۲- آل عمران: ۱۲۶. ﴿و ما النصر الا من عند الله﴾.

۳- انفال: ۶۰. ﴿و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة﴾.

حقیقت بندگی

این مهمترین سؤالی است که عنوان بعد از سؤال از حقیقت علم و منابع آن از امام می‌پرسد، او می‌گوید: ای اباعبدالله حقیقت بندگی خدا چیست؟ ارتباط این سؤال با موضوع بحث هم این است که بندگی از سرچشمه‌های علم است که در بیان حدیث امام صادق علیه السلام آن را توضیح دادیم پس عنوان ناچار بوده در پی سؤال اول از حقیقت بندگی نیز سؤال کند.

ما نیز در جواب امام علیه السلام به (عنوان) در باره حقیقت عبودیت تأملی می‌کنیم:

امام علیه السلام به سه چیز اشاره کردند:

۱ - اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی داشته احساس مالکیت نداشته باشد؛ زیرا بندگان ملکیتی نداشته و مال را از آن خدا دانسته، و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند.

۲ - برای خود تدبیر نکند.

۳ - همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد.

اکنون ما در باره این سه اثر بندگی که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است به بحث می‌پردازیم:

اولین اثر: سلب مالکیت بنده:

(اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی داشته احساس مالکیت نداشته باشد) از جمله روشنگری‌های قرآن این است که در آسمانها و زمین مالکیت تنها از آن خداوند است، خدا می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا مَا يَرَىٰ عَيْنُكُمْ وَلَا تَحْسَبُوا بِالنَّفْسِ أَنْ تَنَالُوا الْهَيْهَاتَ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ شَهْوَاهِكُمْ ۚ إِنَّهَا لَكُم مِّنْ عِندِ اللَّهِ حَسْرَةٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۱)

«بگو خداوند ای فرمانروایی هستی به هر که بخواهی فرمان روایی می بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی بازستانی»^(۱).

«و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و خدا بر هر کاری توانا است»^(۲).

«و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و سیر بازگشت به سوی او است»^(۳).
و آیات قرآن در این باره بسیار است.

این روشنگری قرآن بر شیوه زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد، چون وقتی انسان به این باور رسید که الله مالک مطلق آسمان ها و زمین است و هیچ مالک دیگری به جز او نیست و او در آنچه خداوند به او ارزانی داشته هیچ مالکیتی ندارد و تنها در این اموال سمت جانشینی خدا را دارا است دلبستگی او به دنیا کم شده و کار دنیا بر وی آسان می شود و چون فریفتگان دنیا بر سر به دست آوردن آن به تنازع نمی پردازد.

درک این روشنگری قرآن تأثیر مستقیمی در تعدیل علاقه انسان به دنیا و در نتیجه شیوه زندگی او دارد و وابستگی او را به دنیا ضعیف می کند و این همان چیزی است که علمای اخلاق از آن به زهد تعبیر می کنند، و معنی مقابل آن وابستگی به دنیا است و هر کدام از این دو، نوعی سلوک نفسی درونی است که یکی به سقوط و دیگری (زهد) به عروج و بالا رفتن انسان منتهی می شود.

و عجیب است که وابستگی به دنیا را سرسلسله همه گناهان و زشتی ها دانسته اند و اگر اینچنین باشد که هست، زهد و بی اعتنایی به دنیا باید سرسلسله تمام فضایل و ارزش ها در زندگی انسان باشد.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در جمله ای مختصر معنی زهد را خلاصه کرده اند که در تعریف زهد جمله ای موجز تر و رسا تر از آن نمی شناسیم فرمود: زهد در

۱- آل عمران: ۲۶. قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء.

۲- آل عمران: ۱۸۹. ﴿و لله ملك السماوات والارض والله على كل شئ قدير﴾.

۳- مائده: ۱۸. ﴿و لله ملك السماوات والارض و ما بينهما و اليه المصير﴾.

قرآن در دو کلمه خلاصه شده است: ﴿تا آنکه بر آنچه از دست شما می‌رود افسوس مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی مکنید﴾^(۱).

افسوس خوردن بر آنچه از دست می‌رود و شادی بر آنچه به دست می‌آید و عدم آنها حالاتی طبیعی در انسان هستند که قرآن کریم از آنها نهی نکرده است ولی وجود آنها در انسان قهراً حالت دلبستگی به دنیا یا زهد از آن را در پی خواهد داشت پس هر کس حالت زهد داشته باشد نه بر آنچه از دستش می‌رود افسوس می‌خورد و نه از آنچه به دست می‌آورد شادمان می‌گردد و کسی که وابسته به دنیا باشد برعکس از هر چه از دست می‌دهد افسوس خورده و از هر چه به دست می‌آورد شادمان می‌شود.

و این همان حالت نفسانی انسان است که اسلام آن را صحیح دانسته و آن افسوس و شادمانی نیست بلکه افسوس و شادمانی دو حالت طبیعی و نفسانی انسان هستند که دین از آنها منع نکرده است.

اما دلبستگی به دنیا انسان را سنگین می‌کند و آن سبکی که انسان برای پرواز به سوی خدا به آن محتاج است را از وی سلب می‌کند و باعث به وجود آمدن حالت سستی و تنبلی شده که از کشنده‌ترین حائنها برای انسان است و او را از حرکت و پرواز باز می‌دارد آیه کریمه ۳۸ سوره توبه توصیف دقیقی از این حالت است: ﴿چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا رهسپار (جهاد) شوید گرانجانی می‌کنید آیا زندگی دنیا را بر آخرت پذیرفته‌اید در حالی که متاع زندگی دنیا در جنب آخرت پس اندک است﴾^(۲).

و چیزی به مانند همین تنبلی و سستی انسان را از جهاد در راه خدا باز نمی‌دارد که حالتی ناپسند در نفس انسان است که مانع تحرک انسان می‌شود.

و آهنگ کلمه اثاقلتم (گرانجانی می‌کنید) نیز مفهوم سستی و تنبلی را تداعی می‌کند. و این سنگینی در نفس انسان از ترجیح دادن دنیا بر آخرت ناشی می‌شود که به جای

۱- حدید: ۲۳. ﴿لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم﴾.

۲- توبه: ۳۸.

دلبستگی به آخرت به دنیا دلبسته می‌شود در حالی که دنیا در برابر آخرت ارزش چندانی ندارد.

حال چگونه می‌شود که انسان در آنچه خدا به وی ارزانی داشته برای خود احساس مالکیتی نداشته باشد؟

این امر هنگامی تحقق پیدا می‌کند که انسان خود را بنده خدای متعال بداند کیفیت استدلال هم به صورت یک زنجیره به شدت به هم پیوسته است که امام (ع) در این حدیث برای عنوان بصری ذکر فرموده‌اند.

اولین حلقه این زنجیره این است که انسان خود را بنده خدا بداند و معنی بندگی را مطابق آیه شریفه: «بنده مملوکی که قدرت بر هیچ کاری ندارد»^(۱) که تعبیر دقیقی از بندگی است که نه مالک می‌شود و نه قدرت دارد درک کند.

و بداند که بدون دادن و واگذاری خداوند مالک چیزی نخواهد شد و جز با رضایت و اجازه خدا قادر بر انجام کاری نخواهد بود.

پس از گذر از این مرحله دیگر بنده برای خود در آنچه خدا به او ارزانی داشته احساس مالکیتی ندارد که این حلقه دوم از زنجیره فوق است که نتیجه طبیعی حلقه اول است پس انسان اصلاً حق مالکیت ندارد و چون انسان خود را بنده خدا دانست به ناچار در آنچه خدا به او ارزانی داشته احساس مالکیتی نخواهد کرد؛ امام صادق (ع) در تفسیر این مسئله به عنوان می‌فرماید: «زیرا بندگان ملکیتی نداشته و مال را از آن خدا دانسته و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند».

سومین حلقه از این زنجیره زهد در دنیا است، پس اعتقاد به اینکه مال از آن خدا است و بنده خدا چنانکه گفتیم ملکیتی ندارد لاجرم به تعدیل علاقه انسان به دنیا منجر می‌شود که همان زهد است.

و چهارمین حلقه از این زنجیره در حدیث امام (ع) به عنوان بصری این گونه بیان شده است «پس وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته احساس مالکیت نداشت انفاق

کردن در آنچه خداوند امر به اتفاق آن کرده است بر او آسان می شود». زیرا این دلبستگی به دنیا است که موجب بخل و مانع از اتفاق مال در راه خدا است و با از بین رفتن این دلبستگی اتفاق کردن بر او آسان می شود.

دومین اثر: تدبیر بنده

اگر خداوند تعالی امر مردم را به خود آنان واگذارده بود سال ها پیش انسان و تمدن بشری نابود شده بود و بشر به بن بست می رسید؛ ولی خداوند متعال خود امر تدبیر امور کوچک و بزرگ زندگی بشر را عهده دار شده است و هر کس خدا چشم بصیرت به او داده باشد دست خدا را در تدبیر همه امور زندگی خود در هر آسایش و سختی می بیند و در این زمینه فرقی میان مردم از جهت خوب یا بد بودن نیست پس زندگی انسان و ادامه حیات جهان بدون تدبیر و برنامه ریزی خدا ممکن نیست.

و بشر همانگونه که در اصل خلقت به خدا محتاج است در ادامه زندگی نیز به او احتیاج مبرم دارد؛ ولی انسان ها در درک این مطلب مساوی نیستند، تعداد کمی از مردم قادر به فهم این موضوع و دیدن دست خدا در زندگی و حکمت وی در تدبیر امور خود هستند:

پیروزی از خدا است: ﴿و پیروزی جز از سوی خداوند نیست﴾^(۱).

شکست از جانب خدا است: ﴿اگر شما را یاری نکند پس کیست آنکه پس از یاری نکردن او شما را یاری رساند﴾^(۲).

روزی از خدا است: ﴿جنبه ای در زمین نیست مگر آنکه روزی او بر خدا است﴾^(۳). خدا است که روزی را بر بعضی از مردم گشاده و بر بعضی دیگر که بخواهد تنگ می گیرد: ﴿خداوند روزی خود را بر هر که بخواهد گشایش می دهد یا تنگ و فرو بسته

۱- آل عمران: ۱۶۰.

۲- آل عمران: ۱۲۶.

۳- هود: ۶.

می دارد»^(۱) بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می گشاید و فرو می بندد»^(۲).

خدا است که هر که را بخواهد عزت می دهد: «هر کس عزت می خواهد (بداند که) هر چه عزت است نزد خداوند است»^(۳).

خدا است که هر که را بخواهد خوار می گرداند می فرماید: «و هر کس را که خواهی خوار می کنی»^(۴).

خدا است که هر که را بخواهد فرمان روایی بخشد و از هر که بخواهد فرمانروایی را سلب می کند: «بگو خداوند ای فرمان روای هستی به هر که بخواهی فرمان روایی می بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی»^(۵).

و هم اوست که در دل هر که بخواهد نور هدایت را قرار می دهد و از قلب هر که بخواهد نور هدایت را پنهان می کند: «بهره ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به درستی) راه روید»^(۶) «و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد نوری ندارد»^(۷).

ولی هر کدام از این تدابیر دلیل خاص خود را دارد اگر گروهی را یاری می رساند این کار سببی در اعمال و زندگی خود آن گروه دارد و اگر گروهی را به شکست خوردن وامی نهد آن هم به سبب اعمال و کارهای خود آنان است، اگر روزی قومی را گشاده می گرداند یا روزی را برایشان تنگ می گیرد باز به جهت سببی در اعمال خود آنان است و اگر نور هدایت را از قلب عده ای از بندگان باز می ستاند همه دلایل و اسباب خاصی از اعمال خود آنان دارد و به هیچ وجه از روی بی توجهی نیست که خداوند از آن منزّه و مبرا است.

۲- اسراء: ۳۰.

۴- آل عمران: ۲۶.

۶- حدید: ۲۸.

۱- رعد: ۲۶.

۳- فاطر: ۱۰.

۵- همان مدرک.

۷- نور: ۴۰.

«خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی‌کند؛ مگر اینکه خود آنان به تغییر اوضاع خود بپردازند.»^(۱)

«و اگر اهل شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه کرده بودند بر آنها درهای برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم؛ ولی (آیات و پیام‌های ما را) دروغ انگاشتند، آن گاه به خاطر کار و کردارشان ایشان را فرو گرفتیم.»^(۲)

اگر آدمی این حقیقت را درک کند و دست خدا را در سخت و آسان زندگی خود ببیند و بداند که از تدبیر الهی بی نیاز نیست همیشه تمام امور زندگی خود را به خدا واگذار می‌کند.

در زندگی انسان دلایل بی شماری هست که بر عدم بی نیازی انسان از تدبیر خدا دلالت می‌کند و اینکه بشر حتی از تدبیر یک ساعت از زندگی خود عاجز است و اگر خداوند عهده داری این امر را به خود انسان واگذار کرده بود وی از روز ازل نابود شده بود.

و میان آنچه خواسته‌های نفس بشر است و آنچه خدا می‌خواهد فاصله زیادی است. و ای کاش بشر این حقیقت را درک می‌کرد و همه امر زندگی خویش را به خدا واگذار (تفویض) می‌کرد، از امام صادق (ع) روایت شده: «از خدا توفیق بخواهید که موسی در طلب شعله‌ای از آتش برآمد ولی خداوند به او نبوت داد»^(۳) و چه فاصله‌ای بود میان آنچه موسی در آن شب تاریک برای خانواده خود می‌خواست و میان آنچه خداوند برای او می‌خواست.

روزی که مسلمانان برای جنگ بدر از خانه‌های خود خارج شدند پیامبر اکرم (ص) آنان را به یکی از دو چیز وعده داد: گرفتن غنیمت از کاروان قریش و یا پیروزی بر قریش با جنگ و سلاح نظامی که مسلمانان اولی را ترجیح دادند ولی خداوند برای

ایشان پیروزی نظامی را اراده کرده بود تا سروران و پیشوایان روی زمین شوند: ﴿و یاد آورید که خداوند به شما وعده داده بود که که یکی از دو طایفه نصیب شما (و مغلوب) شما باشد، و دوست می داشتید آنکه بدون سلاح است (کاروان تجاری) نصیب شما باشد و حال آنکه خداوند می خواست که به کلمات خویش حق را احقاق کند و ریشه کافران را برکنده^(۱) .

تفویض

چون انسان این حقیقت را شناخت و دانست که خداوند بر بندگان خویش بی‌نا است، و دانست که بنده‌ای است که بدون واگذاری خدا و اجازه او مالک هیچ چیز از امور خود نیست و تا خداوند به او امکان و اجازه انجام کاری را ندهد به خودی خود هیچ امکانی ندارد و بداند که خداوند خود عهده دار امر بندگان خویش است... وقتی همه این حقایق را درک کرد امر خود را به خدای تعالی و امی گذارد (تفویض می‌کند).

تفویض این است که انسان تمام امور خود را به خدا واگذار کند و برای خود هیچ مداخلیتی و توش و توانی جز از جانب خدا نبیند، و بداند که سلطنت همه هستی از آن خدای متعال است. امر، امر او و تدبیر تدبیر او و هر جنبش و آرامشی در این پهنه حیات با دستور و اجازه او است.

تفویض غیر از توکل است، در توکل بنده خدا، خدا را جانشین خود می‌نماید و در آنچه خود می‌خواهد و در عرصه‌های مختلف زندگی با آن روبرو می‌شود خداوند را وکیل خود می‌کند. همچنین در تدبیر امر خویش او را وکیل خود می‌نماید کما اینکه انسان در امور مربوط به خانواده و دارایی و املاک خود شخص مورد اعتمادی را وکیل در اداره امور می‌کند، و خداوند عز و جل بهترین وکیل است زبان حال مجاهدان، در

قرآن چنین است: ﴿خداوند ما را بس است و او بهترین وکیل است﴾^(۱).

ولی تفویض چنانکه عارف نامی خواجه عبدالله انصاری گفته است معنایی لطیف تر و گسترده تر از توکل دارد؛ زیرا در تفویض، بنده به جهت اعتمادی که به خدای خود و اینکه او به همه بندگان بینا است و هیچ چیزی از صلاح امر دنیا و آخرت بر او پوشیده نیست، دارد برای خود هیچ توش و توان و سلطه و تدبیری نمی بیند و همه کارها را در دست به خدا واگذار می کند.

علامه طباطبایی (ره) می گوید:

(تفویض این است که بنده آنچه از امور به او نسبت داده می شود به خدا برگرداند و در این صورت حال کسی را دارد که هیچ کاره است و در هیچ کاری به او مراجعه نمی شود، و توکل این است که بنده، خدای خود را در تصرفاتش وکیل خود قرار دهد، تسلیم این است که تمام آنچه را که خدای سبحان از وی و برای وی می خواهد از جان و دل پذیرا بوده و اطاعت محض داشته باشد... که اینها سه مرحله از مراحل بندگی است (توکل - تفویض - تسلیم) که هر کدام از دیگری دقیق تر است؛ توکل، دقیق تر از آن تفویض و دقیق تر از آن دو تسلیم)^(۲).

در وکیل کردن خدا، بنده خدای خود را به جای خود قرار می دهد گویا خود بنده غایب است تا خدا در کار او حاضر باشد ولی در تفویض بنده اصلاً وجود ندارد تا حاضر یا غایب باشد و غیر از اراده و تدبیر سلطنت و توانایی او چیزی نمی بیند پس همه چیز را به او برگشت می دهد.

چنانکه مؤمن، آل فرعون در حال دعوت قوم خود به سوی خدای تعالی، تفویض همه امور خود را به خدا سپرد و گفت ﴿و کارم را به خداوند واگذار می کنم چرا که او به احوال بندگان بینا است﴾^(۳).

۱- آل عمران: ۱۷۳. ﴿و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل﴾

۲- المیزان فی تفسیر القرآن ۱۷: ۳۵۳. ۳- غافر: ۴۴.

و اما تسلیم، پذیرش محض اراده خدا در هر سختی و آسایشی است، در هر چه انسان آن را می‌پسندد و یا از آن اکراه دارد؛ که لطیف‌تر و گسترده‌تر از معنی تفویض است. چنین درکی از رابطه تکوینی میان بنده و خالق حالت نفسانی عمیقی را به دنبال دارد که همان برگرداندن همه امور به اراده و خواست و حکمت خداوند است چه در دشواری‌ها و چه در آسانی‌ها و خود را به صورت کامل تحت سلطنت خدا دانستن است و تفویض نام دارد پس از این کار هم هیچ دلبستگی، دودلی، ناراحتی و اضطرابی از مصایب و مشکلات و دشواری‌های روزگار احساس نکند زیرا او در دست قدرت سلطانی است که از هر مهربانی مهربان‌تر و به بندگان خود بینا، حکیم و رؤف است «همانا خداوند به بندگان خود بینا است»^(۱).

همچنان که مریض خود را بدون هیچ نگرانی، درماندگی و ناراحتی زیر چاقوی جراح حاذق قرار می‌دهد؛ اما بچه کوچکی که از تخصص جراح و دلسوزی او نسبت به خود بی‌خبر است از معاینه طبیب نگران، مضطرب و ناراحت می‌شود. نتیجه و اثر این حالت در نفس انسان تسلیم و راضی شدن به قضا و قدر الهی و عدم اعتراض و ناراحتی در هر حال است.

معنی این سخن آن نیست که انسان فاقد اراده و اختیار است و در نتیجه مسئولیتی در قبال کارهای خود ندارد چنانکه معنی آن این هم نیست که انسان اراده و اختیار و تلاش و حرکت خود را در جهت مصالح دنیوی و اخروی کاملاً کنار گذارد. این هر دو اشتباهی است که از عدم تفکیک دقیق حد و مرز بخشهای مختلف این معارف و حقایق از یکدیگر ناشی می‌شود.

هر کدام از این معارف حدود دقیق خاص به خود دارد که اگر انسان آن حدود را بشناسد و فرق میان آنها را بداند و به نوعی شناخت که آمیخته از چند معرفت است که

یکدیگر را تکمیل نموده و ارتباط منظم و تنگاتنگی داشته و تحت یک عنوان جمع می‌شوند، دست می‌یابد.

و اگر انسان نتواند حدود دقیق این معارف را بازشناسد، به اشتباه افتاده و با تداخل آنها بایکدیگر تصویر مشوشی در ذهن او ایجاد خواهد شد.

خداوند انسان را موجودی با اراده و اختیار و درک آفریده که این مسئله بدیهی است و شکی در آن نیست و هر کس قرآن را با دقت بخواند این نکته بدیهی را در خواهد یافت.

و بر انسان است که اراده و اختیار و درک خود را در راه صلاح دنیا و آخرت خود بکار بندد که: «و برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است»^(۱)... و قرآن به این دو نکته تصریح می‌کند.

لکن از جمله چیزهایی که نمی‌توان در آن شک کرد این است که زندگی انسان به رغم همه درک و اراده و حرکت و تلاش او دستخوش پیشامدهای خوش و ناخوش و دسته‌ای از بلاها و پست و بلندی‌ها و... است که حیات هر انسانی به ناچار با این عرصه روبرو می‌شود و در این مورد نیکوکار با زشت‌کردار یکسان‌اند و این جا است که جای تفویض است، تا انسان خود را به خواست و حکمت خدای متعال واگذارد و زندگی خود را به او تفویض کند با علم به اینکه در دست قدرت خداوندی فرمانروا و بینا و حکیم و ارحم الراحمین است.

دستی که در امتحانات و بلایا قلب انسان را می‌فشارد همان دست ارحم الراحمین یا مهربان‌ترین مهربانان است و با علم به اینکه همه توان و قوت و صاحب اختیاری او در امتداد قدرت و صاحب اختیاری خداوند است و او بنده مملوکی بیش نیست که جز با اجازه و امکان دادن خدا هیچ کاری از وی ساخته نیست در این حال تسلیم امر خدا شده و به قضا و قدر خداوندی اطمینان پیدا می‌کند و این معنی در دعاهایی که از اهل بیت (ع) رسیده است بسیار یافت می‌شود: «خداوندا مرا به قسمت مقدر خود خشنود

کن و در همه حال متواضعم گردان» «خداوند مرا به قدر خود مطمئن و از قضای خود خشنود گردان».

مثلاً اگر موج دریا کسی را به دل آبهای دریا کشید معنی تفویض این نیست، که برای نجات خود تلاش نکند، فریاد نزد کمک نخواهد، و به درگاه خدا دعا نکند؛ بلکه معنی تفویض آن است که بداند این سعی و تلاش و دعا و فریاد و کمک خواستن او در امتداد قدرت خداوند متعال است و او است که اگر بخواهد نجاتش می‌دهد و اگر اراده کند موج دریا او را خواهد بلعید، اگر بخواهد دعایش را مستجاب گردانده و اگر نخواهد دعایش را مستجاب نخواهد کرد، اگر بخواهد نجاتش دهد صدای فریادش را به گوش مردم می‌رساند تا به نجاتش بشتابند و اگر نخواهد فریادش را به گوش کسی نمی‌رساند تا به کمک او نیایند و نجات یافتن یا غرق شدن او به دست خدا است و در هر حال خداوند چه او را نجات بدهد یا غرقش کند؛ حکیم، بخشنده و بینای به بندگان صالح خویش است. در این وقت به تلاش و دعا و فریاد می‌پردازد اگر خداوند نجاتش داد حمد و شکر او را به جای می‌آورد و اگر خواست و تدبیر خدا در غرق شدن و هلاکت او بود در حالی که به «بصیر بالعباد» و ارحم الراحمین بودن خدا و حکیم و بینا بودن او و اینکه او را می‌بیند و صدایش را می‌شنود اطمینان دارد، تسلیم خواست و قضا و قدر خداوندی می‌شود، و این همان تفویض است و درک این حقیقت و تشخیص مرز بین این معارف و حقایق از لطافت‌ها و شفافیت‌های قرآن و معارف آن است.

اثر تفویض در سیر و سلوک انسان

تفویض یکی از روشنگری‌های قرآن است و این روشنگری اثر و برکت وسیعی در سلوک انسان دارد.

این قسمت از سخن امام صادق (ع) خطاب به عنوان بصری به این نتیجه تفویض اشاره دارد: «و چون تدبیر و برنامه ریزی را به خداوند مدبر وا گذاشت بلاها و مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود.» همچنان که درد عمل جراحی زیر دست یک جراح حاذق بر

مریض آسان می شود.

اما درماندگی و نگرانی در زندگی انسان از یکی از این دو چیز نشأت می گیرد:

(۱) شک در قدرت خداوند در تدبیر بنده اش.

(۲) سوء ظن به حکمت خدا و رحمت او به بندگان.

پس اگر به حکمت، رحمت، مهربانی و تدبیر خدا نسبت به بندگان ایمان آوردیم و دانستیم که: حکمت و قدرت و رحمت او مطلق است و هیچ چیزی نمی تواند او را عاجز کند قطعاً انسان در سختی و آسایش و سلامتی و ابتلا به قضا و قدر الهی اطمینان پیدا می کند و با همان اطمینان خود را به خدا تسلیم می کند.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «پرهیزکاران در روزگار سختی و گشایش حالشان یکسان است». (۱)

پس انسان متقی به این مطلب ایمان دارد که هر بلایی که نازل می شود از جانب خدا است: «بگو همه از جانب خدا است» و اطمینان دارد که هر چه خدا برایش مقدر می کند جز خیر و صلاح او نیست در این صورت ناملایمات دنیا بر او - مطابق فرموده امام صادق (ع) به عنوان بصری - آسان می شود.

و باید این نکته را اضافه کنیم که تمام این مسایل که گفتیم در امور غیر ارادی است. که عمل آنها به عهده انسان نیست، و در قبال آنها مسئولیتی ندارد؛ ولی در مواردی که خداوند او را مسئول قرار داده و مربوط به اراده و عمل او نموده است بدیهی است که خود مسئول عمل خویش است خداوند متعال می فرماید: «خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی کند مگر اینکه خود آنان به تغییر اوضاع خود بپردازند» (۲).

آغاز و پایان علم

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمودند: «ابتدای علم شناسایی خداوند جبار است و پایان آن واگذاری (تفویض) کار به او». به یاد می آورم که این روایت را در اوایل

تحصیل خود در کتابهای مقدمات خواندم و در آن روزها به ژرفای این روایت پی نمی‌بردم... پس از مدتی طولانی فرصت تأمل و تفکر در این روایت برایم دست داد و دریافتم که این روایت دربر دارنده همه سفر معرفت از ابتدا تا پایان آن است که سفری دشوار، سخت و دور و دراز است، که ابتدای این سفر شناخت خداوند جبار و پایان آن تفویض کار به او است.

بین این آغاز و پایان مراحل مفید و در عین حال از لحاظ سلوک و حرکت، سختی است که اکنون مجال بحث درباره مراحل این سفر (در سلوک به سوی خدا) را نداریم و من فقط به آغاز و پایان آن اشاره‌ای می‌کنم:

آغاز این سفر این است که انسان بداند همه کار به دست خدا است و این هستی پهناور از قبضه سلطنت، حکم و امر او خارج نیست و تنها او گیرنده و دهنده، زنده کننده و میراننده، عزت دهنده و خوار کننده، رفعت دهنده و پست کننده، خالق و مدبر، خسارت ده و منفعت رسان، روزی دهنده، چیره، بخشنده و مانع است، انجام دهنده هر کار که بخواهد که آنچه بخواهد می‌کند و کسی جز او نمی‌تواند هر کار خواست انجام بدهد، کسی که همه چیز برایش خضوع می‌کند و مایه هر توش و توانی است.

«خداوند سر رشته دار کار خویش است، به راستی که خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای نهاده است»^(۱).

«هم سنگ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست»^(۲).

«بگو برای خود اختیار زیان و سودی ندارم»^(۳).

«خداوند هر کس را بخواهد مشمول رحمت خویش می‌گرداند»^(۴).

«خداوند تنگنا و گشایش در زندگی مردم پدید می‌آورد و به سوی او باز خواهید

گشت»^(۵).

۱- سبأ: ۳.

۲- بقره: ۱۰۵.

۳- طلاق: ۳.

۴- یونس: ۴۹.

۵- بقره: ۲۴۵.

«بگو خداوند ای فرمان روای هستی به هر که بخواهی فرمان روایی می بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی» (۱).

«پروردگارت هر چه خواهد تواند کرد» (۲).

«بگو برای خود اختیار زیان و سودی ندارم» (۳).

«بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می گشاید و فرو می بندد چرا که او به بندگانش بینا و دانا است» (۴).

«و به جای خداوند چیزی را می پرستند که نه زبانی به آنان می رساند و نه سودی» (۵).

«بگو آیا به جای خداوند چیزی را می پرستید که نه زبانی برای شما دارد و نه سودی» (۶).

«هیچ مصیبتی (به کسی) نرسد مگر به اذن الهی» (۷).

«و چیزی نخواهید مگر آنکه خدا خواهد» (۸).

این اولین مرحله معرفت است که شناخت خداوند جبار است.

آخرین مرحله از معرفت

چون انسان یقین کرد که خداوند متعال به تنهایی تدبیر امور او را در دست دارد و تنها او گیرنده و دهنده، بخشنده و مانع، خسارت ده و منفعت رسان است بی شک امور خود را به او تفویض خواهد کرد.

و در اینجا تفویض، ایمان و تسلیم است.

ایمان به اینکه همه امورش به دست خدا است و اوست که در خوشی و ناخوشی صاحب سلطنت و حکم است و خدای تعالی به بندگان خویش بینا و بخشنده و مهربان و حکیم است، که این اولین قسمت از تفویض است.

- | | |
|-----------------|--------------|
| ۱- آل عمران: ۲۶ | ۲- هود: ۱۰۷ |
| ۳- یونس: ۴۹ | ۴- اسراء: ۴۵ |
| ۵- یونس: ۱۸ | ۶- مائده: ۷۷ |
| ۷- شتاین: ۱۱ | ۸- انسان: ۳۱ |

دومین قسمت از تفویض که در حکم نتیجه قسمت اول است تسلیم شدن در برابر حکم خداوند در هر ابتلا و شدت و خشنودی از امر خدا بدون هیچ نگرانی و درماندگی است.

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «از کار انسان مؤمن در شگفتی که خداوند متعال برایش قضایی مقدر نمی‌کند مگر اینکه در آخر کار برایش موجب نیکویی است»^(۱).
و فرموده است: «هرکس از میان خلق خدا او را بیشتر بشناسد به تسلیم در برابر قضای او سزاوارتر است»^(۲).

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «از جمله آنچه که خداوند به موسی وحی کرد این بود: ای موسی محبوب‌ترین خلق من در نزد منده مؤمن من است پس هرگاه بلایی به او رساندم در جهت خیر او بوده و هرگاه چیزی به او دادم باز هم خیر او بوده است پس باید بر بلایم صبر کند، نعمتم را شکرگذارد و از قضایم خشنود باشد پس اگر در راه خشنودی من گام برداشت و از من اطاعت کرد نام او را نزد خود در ردیف زمره صدیقین بنویسم»^(۳).
فرمود: «داناترین مردم خشنودترین آنها به قضای الهی است»^(۴).

ابن سنان از کسی نقل می‌کند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه می‌توان مؤمن بودن مومن را دریافت، فرمود: «با تسلیم در برابر خدا در هر چه از خوش و ناخوش به او می‌رسد»^(۵).

از آن حضرت نقل شده است: «هیچ گاه پیامبر (ص) در باره کاری که گذشته بود، نمی‌فرمود: کاش جور دیگری می‌شد»^(۶).

و از انس بن مالک نقل شده که گفت: ده سال خادم پیامبر (ص) بودم هیچ گاه در کاری که کرده بودم نفرمود: «چرا کردی؟» و در کاری که نکرده بودم نفرمود: «چرا نکردی؟» و درباره هیچ چیزی نفرمود: «کاش می‌بود» و هرگاه کسی از اهل بیت او بامن تنندی

۱- میزان الحکمة ۱۶: ۱۵۷.

۱- توحید حدود: ۴۱.

۲- میزان الحکمة ۶: ۱۵۹.

۳- بحار الانوار ۷۱: ۱۶۰.

۴- اصول کافی ۲: ۶۳.

۵- اصول کافی ۲: ۶۳.

می کرد می فرمود: «رهایش کنید اگر چیزی در قضای خداوند باشد حتما خواهد شد»^(۱). در کتاب کافی آمده است: امام حسین علیه السلام عبدالله بن جعفر را ملاقات کرد و فرمود: «ای عبدالله چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که با توجه به اینکه خداوند مدبر اوست از قسمت خود ناراضی است و شأن خود را پست می کند؟ و من ضمانت می کنم اگر در اندیشه کسی جز رضایت به قضای خدا خطور نکند مستجاب الدعوة شود»^(۲).

اینان صاحبان نفس های مطمئنانه اند که؛ خدا در باره آنان فرموده است: «هان ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت که تواز او خشنودی و او از تو خشنود، بازگردد»^(۳).

ابن سینا در اشارات در مقامات العارفين نیز به همین معنی اشاره دارد: عارف شاد و مسرور و خندان است، از روی تواضع کوچک را چون بزرگ مورد احترام قرار می دهد و با کودن چون زیرک گشاده رو است و چگونه شاد نباشد که خداوند شادمانی اوست و او در هر چیز خدای را می بیند^(۴).

مراحل میانی

و بین (معرفت جبار) و (تفویض کار به او) مراحل میانی زیادی است که اینجا مجال شرح آن نیست:

هنگامی که انسان دانست که خدا پروردگار جهانیان و بخشنده مهربان است او را سپاس می گذارد و چون دانست او سرپرست و حاکم بر بندگان است اطاعت و بندگی او را پیشه خود می کند و چون دریافت که خداوند دعای بندگان خود را مستجاب می کند به درگاه او دست به دعا بر می دارد و وقتی فهمید که خداوند آمرزنده است به استغفار و توبه می پردازد و هنگامی که دانست خدا شدید العقاب است از مقام پروردگار خویش بیمناک می گردد و چون دانست خداوند دارای رحمت گسترده است به او امیدوار می گردد و وقتی فهمید که خداوند متعال بندگان خویش را دوست داشته و گرمی شان

۱- مسند احمد بن حنبل ۳: ۲۳۱.

۲- اصول کافی ۲: ۶۳.

۳- شرح اشارات ۳: ۳۹۱.

۴- فجر: ۲۸-۲۷.

می دارد خدا را دوست می دارد ...

بدین ترتیب سلوک الی الله راهی طولانی است که ابتدای آن شناخت خدا و انتهای آن تفویض کارها به خدا است و بین این آغاز و پایان مراحل بسیاری چون عبودیت، اطاعت، بیم، امید، اخلاص، محبت، تواضع، شکر، حمد و ... است.

در بسیاری از روایات اسلامی نیز به این معانی اشاره شده است که گلچینی از آنها را به قدری که مناسب این مقال باشد ذکر می کنیم:

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «هر که خدا را بشناسد دهان خود را از سخنان بی مورد و شکم خود را از غذاهای ناپاک بسته و با نماز و روزه خود را به عفت و امی دارد».

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل است که فرمود: «از کسی که خدایش را می شناسد تعجب می کنم که چرا برای جایگاه ابدی خود تلاش نمی کند».

و از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «هر کس شناخت پیدا کند از خدا پروا می کند، و هر که از خدا پروا کرد نفس او به راحتی از دنیا میگذرد».^(۱)

روایت های ذیل را از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کنیم: «خداوند ما را ز آنان قرارده که یاد تو از شهوت ها بازشان داشته است».

«خداشناسی در قلب هر کس ساکن گردید بی نیازی از خلق خدا نیز در قلب او ساکن می شود».

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل است که فرمود: «کسی که عظمت خداوند را شناخت سزاوار نیست که احساس بزرگی کند».

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل است که فرمود: «هر که خداشناس تر باشد خدا ترس تر نیز هست».

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل است که فرمود: «نهایت معرفت ترس از خدا است».

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل است که فرمود: «نهایت علم ترس از خداوند متعال است».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «داناترین مردم به خدا کسی است که بیشتر از او طلب حاجت می‌کند».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «از کسی که خدا را می‌شناسد و خدا ترسی او زیاد نمی‌شود تعجب می‌کنم».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «سزاوار است که خداشناسان بر او توکل کنند».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «کسی که خدا را می‌شناسد سزاوار است دلش چشم بر هم زدن از بیم و امید خدا خالی نباشد».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «چهره عارف خندان و دلش محزون است».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «عبادت عارفان از ترس خدا گریه کردن است».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «هر چیز را معدنی است و معدن تقوا دل‌های عارفان است».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «کمترین حد معرفت باعث زهد در دنیا می‌گردد».^(۱)

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «میوه معرفت بی میلی به دنیا است».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «هر که خداشناس شود موحد می‌گردد».

هر کدام از این روایات ایستگاه‌های تکامل بشر در معرفت خدا است.

و معرفت چنانکه در روایات آمده اساس حرکت به سوی آخرت، زهد در دنیا و بی میلی به آن، بی نیازی از مردم، تواضع، دعا، و حاجت خواستن از خدا، توکل بر خدا، ترس و بیم از خدا، امید به خدا، حزن و اندوه و گریه، تقوا، توحید، و... است.

این بخشی از ایستگاه‌های تکاملی انسان در این سفردور و درازی است که از معرفت آغاز شده و به تفویض ختم می‌شود.

ولی چرا این سفر به تفویض پایان یافته است؟

زیرا آخرین مرحله این سفر این است که انسان در عالم وجود جز سلطنت خداوند متعال سلطنت دیگری نشناسد، و در پی آن اراده و رضایت او در اراده و رضای خداوند فانی گردد و دیگر اراده‌ای جز اراده خدا و رضایتی جز رضایت خدا نداشته باشد و تمام امور خود را به خدا تسلیم کرده و از او امر او خشنود باشد، در اراده و سلطه او فانی شده و از (من) خود حتی سایه‌ای هم حس نکند که پایان سفر است.

در پایان این سخن لازم است اشاره کنم که دعا منافاتی با تفویض ندارد زیرا خداوند خود امر به دعا نموده و و دعا را کلید درهای رحمت و اسعه خود قرار داده است. این دومین علامت بندگی و عبودیت خدا است. که در بر دارنده سه ویژگی است:

نشانه اول: اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی داشته احساس مالکیت نداشته باشد

نشانه دوم: اینکه بنده برای خود تدبیر نکند

نشانه سوم: اینکه همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد

همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد:

این سومین علامت عبودیت در حدیث امام صادق (ع) خطاب به عنوان بصری است.

همانا همت بنده و آنچه شبانه روز فکرش را مشغول می‌کند این است که آنچه مولایش می‌خواهد انجام داده و آنچه مولا نمی‌خواهد ترک کند چون باید هدف بنده در زندگی خشنودی مولا باشد که آن هم در مشغول بودن بنده به اوامر و نواهی مولا است. و اگر انسان در ادعای عبودیت صادق باشد آن اشتغالی که باید فکر و وقت او را به خود مشغول کند این است و حتی بهشت با همه گستردگی آن نعمتهایی که خدا در آن

برای بندگان صالح خود مهیا ساخته است نباید ذهن او را به خود مشغول کند و درجه اول این اشتغال به دست آوردن رضایت خدا است.

کسی هم که به این مقام دست یابد هر قدر هم سعی و کوشش خود را در اطاعت از خدا به کار بندد باز هم همواره خود را در برابر خدا مقصر و اهمال کار به شمار می آورد، و هرچه درک او از عبودیت بیشتر شود احساس کوتاهی او در طاعت و ادای حق بندگی بیشتر خواهد شد زیرا او هیچ گاه خود را در حد قیام به ادای حق بندگی به صورت کامل نمی بیند پس هیچ گاه عجب و غرور او را فرامی گیرد و احساس کوتاهی و گناه در او قوی می شود خنده اش کم و گریه اش بسیار می گردد. از این پس اندکی بخندند و بسیار گریه کنند،^(۱) غصه اش بسیار و خوشی و بازی او اندک است، تکبر و خود نمایی، زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباهات کردن و هیچ شائی از شئون دنیوی در او نیست و کار سختی که همان قیام به ادای حق بندگی خدا است او را از تمام این مسایل باز می دارد.

زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباهات کردن و تکبر و خود نمایی از آثار (فایده) بی قیدی در زندگی انسان است

بی قیدی عوارض و آثاری در زندگی بشر داشته و اشتغال نیز آثاری در حیات انسان دارد.

آثار بی قیدی عبارت اند از: حرص و نزاع بر سر مال دنیا، تکبر و خود نمایی، شادمانی و خوشی و بازی، مجادله و دشمنی و نزاع و جدال بر سر امور دنیوی و متکبرانه و از سر خود بزرگ بینی با مردم برخورد کردن.

و آثار اشتغال نیز بدین قرار است: غصه و اندوه، غرق در بحر تفکر و تأمل شدن اندوه و احساس کوتاهی و گناه، پشتکار و دور اندیشی و اراده، برخورد قاطع با نفس و برخورد بدون تکبر و خود بزرگ بینی با مردم. این سرای آخرت است، آن را برای کسانی که در

روی زمین نمی‌خواهند سرکشی و تبهکاری کنند مقرر داشته‌ایم و سرانجام نیک آن از آن پر هیزکاران است»^(۱).

خود بزرگ بینی و استکبار از نشانه‌ها و عوارض بی‌قیدی و خلاف آن از علایم اشتغال در زندگی انسان است.

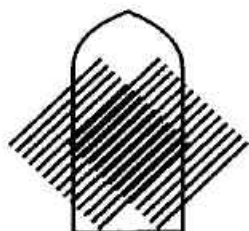
در خطبه صفات متقین در کلام امام امیرالمؤمنین (ع) نمایش زیبایی از آثار اشتغال به بندگی خدا در زندگی انسان می‌یابیم:

خطبه متقین:

«دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، مردم از آزارشان در امان تن‌هایشان لاغر و درخواست‌هایشان اندک، نفس‌شان عقیف و دامنشان پاک است... دنیا می‌خواست آنان را بفریبد اما عزم دنیا نکردند و می‌خواست آنان را اسیر خود گرداند که بافدا کردن جان خو را آزاد ساختند... اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را با سپاسگذاری به شب می‌رساند و شب را با یاد خدا به صبح می‌رساند شب ترسان می‌خوابد و شادمان بر می‌خیزد ترس برای اینکه دچار غفلت نشود و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده... روشنی چشمش در چیزی قرار دارد که جاودانه است و آنچه را که پایدار نیست ترک می‌کند... او را می‌بینی که: آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در راه حرام مرده، و خشمش فرو خورده است... در کار ناروا دخالت نمی‌کند و از محدوده حق خارج نمی‌شود، اگر خاموش است این خاموشی اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، نفس او از او در زحمت ولی مردم در آسایشند، برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند ولی مردم را به آسایش و رفاه می‌رساند دوری او از بعضی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است دوری او از روی تکبر و خود پسندی و نزدیکی او از روی حيله و نیرنگ نیست»^(۲).

۱- قصص: ۸۳.

۲- عبده: نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ط. الاولی بیروت الدار الاسلامیه ۱۴۱۲.



نقش امام صادق علیه السلام
در تربیت محدثین و تدوین حدیث

سید علی اکبر قریشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجرت در شهر مدینه منوره دنیا را به ولادت خود منور فرمود. پدرش امام پنجم؛ امام محمد باقر علیه السلام و مادرش فاطمه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود.

آن امام همام علیه السلام شصت و پنج سال در دنیا عمر کرد و در سال ۱۴۸ هجرت در ۲۵ ماه رجب رحلت فرمود و در قبرستان تاریخی «بقیع» در مدینه مدفون گردید، مدت امامتش ۳۴ سال بود.

در زمان حیات آن بزرگوار بنی امیه در حال اضمحلال بود و شاهان آن از جامعه بی خبر و فقط به فکر ابقاء خود بودند، از آن طرف بنی عباس به فکر رسیدن به خلافت بودند و تمام هم و غمشان بر کوبیدن بنی امیه و روی کار آمدن خود بود و از جریان جامعه بی خبر بودند.

این امر به امام صادق علیه السلام مجال داد که بدون مزاحم قیام علمی خود را شروع کند و علوم اسلامی را بیان دارد و محدثان و علمای دین را تربیت کند و نویسندگان را به تألیف حدیث و درسهای خود که در مسجد النبی تشکیل می شد وادارد.

این مقاله ترکیبی است از تربیت محدثین و تدوین حدیث که توسط آن بزرگوار انجام شده و جهان اسلامی را با علوم اسلامی پر کرده است.

امام صادق علیه السلام برای این کار از سه راه وارد شد؛ اول تشکیل جلسات درس که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل می شد و ورود به آن برای همه اعم از شیعه و اهل سنت و غیر آنان آزاد بود. دوم تشکیل مجالس خصوصی که اغلب در منزل آن حضرت انجام

می گرفت و فقط اشخاص خاص در آن شرکت می کردند.

سوم تربیت شاگردان بحاث و مبلغ امثال هشام بن حکم و مؤمن طاق (ابوجعفر احول) و دیگران که همه جا تبلیغ می کردند و بدعت گذاران و مدعیان زعامت دینی از دستشان خواب راحت نداشتند.

شیخ مفید (ع) که از اساطین شیعه و از ارکان فقه و کلام است در کتاب ارشاد می نویسد: «مردم از شهرها به خدمت امام صادق (ع) می آمدند و کسب علم می کردند، شهرت آن حضرت به همه جا رسید، از هیچ یک از اهل بیت (ع) مانند آن حضرت از علوم و آثار نقل نشده است.»

ارباب حدیث نام راویان موثق را که از سوی حضرت نقل حدیث کرده اند به چهار هزار نفر رسانده اند که همه با اختلاف آراء و نظراتی که داشتند از آن حضرت نقل روایت کرده اند، عین عبارت ارشاد چنین است: «و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان وانتشر ذكره في البلدان ولم ينقل عن احد من اهل بيته... ما نقل عنه... ولا نقلوا عنه كما نقلوا عن ابي عبدالله (ع) فان اصحاب الحديث قد جمعوا اسماء الرواة عنه من الثقات على اختلافهم في الاراء والمقالات فكانوا اربعة الاف رجل»^(۱)

ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال خود معروف به «رجال النجاشی» در شرح حال حسن بن علی بن زیاد الوشاء، از احمد بن عیسای اشعری نقل کرده، گوید: «من در طلب علم حدیث به کوفه رفتم و در آنجا به خدمت حسن بن علی و شای رسیدم که از اصحاب امام رضا (ع) بود، و به او گفتم: کتاب علاء بن زرین و ابان بن عثمان احمر^(۲) را به من بدهید تا از روی آنها نسخه برداری کنم؛ او آن دو کتاب را من داد، گفتم: اجازه روایت نیز بدهید. فرمود: خدا تو را رحمت کند، چه قدر عجله داری برب بنویس؛ سپس بیا برای من بخوان تا بشنوم؛ آنگاه اجازه روایت بدهم.^(۳) گفتم: بر خودم از پیشامدهای زمان خاطر

۱- ارشاد: ۲۵۴

۲- علاء بن زرین از اصحاب امام صادق (ع) و ابان بن عثمان از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) است.

۳- در بین قداما رسم بود که کسی از روی کتاب آنها می نوشت و سپس در محضر آنها می خواند، اگر صحیح و

جمع نیستیم، حالا کتاب‌ها را دادید؛ اجازه روایت نیز بدهید.

حسن بن وشا گفت: عجب!!! اگر من می‌دانستم که حدیث این‌گونه مشتری و خواهان دارد، بیشتر از این جمع می‌کردم، من در این مسجد کوفه ۹۰۰ (نهصد) شیخ را درک کرده‌ام که همه می‌گفتند: جعفر بن محمد به من چنین حدیث کرد: «لوعلمت ان هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثر منه فاني ادرکت في هذا المسجد تسع مائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد»

این همان سخن است که مرحوم نجاشی در حالات حسن بن علی بن زیاد وشا تحت شماره (۸۰) در رجال خود نقل کرده و واقعاً انسان از این قضیه در حیرت می‌افتد که یک نفر ۹۰۰ راوی را در طول مدت در یک مسجد ببیند که همه می‌گفتند: «حدثني جعفر بن محمد»

عالم معروف ابوالعباس احمد بن عقده متوفای ۳۳۳ هجری که زیدی مذهب بود و کتابی نوشته به نام «اسماء الرجال الذين رووا عن الصادق (ع)» یعنی نامهای آنان که از امام صادق (ع) حدیث روایت کرده‌اند و در آن کتاب نام چهار هزار نفر را نقل کرده که همه از آن حضرت حدیث نقل کرده‌اند، متأسفانه این کتاب مانند کتابهای دیگر از بین رفته فقط بزرگان از آن یاد کرده‌اند.

علامه حلی در قسم دوم رجال خود در باب چهارم فصل همزه در شرح حال ابن عقده گوید: «از جمله کتابهای او کتاب نامهای راویانی است که از امام صادق حدیث نقل کرده‌اند و در آن نام چهار هزار نفر را نقل کرده و هر حدیث را که از آن حضرت نقل کرده‌اند آورده است.

مرحوم سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه در کتاب (سیرالائم، ج ۴، ص ۳۴) نقل کرده: حافظ بن عقده زیدی در کتاب رجال خود نام چهار هزار راوی موثق و کتابهای آنها را ذکر کرده که همه از جعفر بن محمد (ع) نقل حدیث کرده‌اند.

مرحوم شیخ طوسی در مقدمه رجال شیخ به کتاب ابن عقده اشاره کرده و فرموده: ابن عقده درباره رجال امام صادق (ع) آنچه توان داشته به کاربرده است و مرحوم محدث قمی در الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۳۵۸ در شرح حال ابن عقده از مرحوم شیخ طوسی چنین نقل می‌کند: «له کتب... منها اسماء الرجال الذین رووا عن الصادق (ع) اربعة الاف رجل أخرج فيه لكل رجل الحديث الذی رواه، مات بالكوفة سنة ۳۳۳هـ» یعنی از جمله کتابهای ابن عقده، کتاب نامهای راویان امام صادق (ع) است که چهار هزار نفر بودند و حدیث هریک را در آن کتاب آورده است و ابن عقده در سال ۳۳۳ هجری در کوفه از دنیا رفته است.

گفتیم متأسفانه این کتاب مانند «مدینه العلم» مرحوم صدوق از بین رفته است و مرحوم شیخ طوسی در رجال خویش در باب کسانی که از امام صادق (ع) نقل حدیث کرده‌اند نام سه هزار و دو یست و چهار (۳۲۰۴) نفر را ذکر کرده است ولی ابن عقده آنها را به چهار هزار نفر رسانده است.

مرحوم محقق حلی در مقدمه کتاب «معتبر» ص ۲۶ فرموده: «از جعفر بن محمد (ع) علوم چنان گسترش پیدا کرد که عقول به حیرت می‌افتد، حتی گروهی درباره او غلو کرده؛ نسبت الوهیت به او دادند «نعوذ بالله» و حدود چهار هزار نفر از آن حضرت حدیث روایت کرده‌اند و عده زیادی از فقهاء بزرگوار را او تربیت فرموده است. امثال:

- | | |
|---------------------|---------------------|
| ۱- زرارة بن اعین | ۲- بکیر بن اعین |
| ۳- حمزان بن اعین | ۴- جمیل بن دراج |
| ۵- برید بن معاویه | ۶- هشام بن حکم |
| ۷- هشام بن سالم | ۸- ابی بصیر |
| ۹- عبیدالله جلیبی | ۱۰- محمد جلیبی |
| ۱۱- عمران جلیبی | ۱۲- عبدالله بن سنان |
| ۱۳- ابوالصباح کنانی | |

و دیگر فقهاء که همه تربیت شده آن حضرت بودند.

اکنون برای نمونه چهل نفر از راویان آن حضرت را که علماء اهل سنت نیز از آنها حدیث نقل کرده‌اند از رجال شیخ از میان (۳۲۰۴) نفر نقل می‌کنیم و به منابع اهل سنت اشاره می‌نماییم.

۱- ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمن که از رجال و راویان صحاح ششگانه اهل سنت است.

۲- ابراهیم بن زیاد بغدادی که مسلم و ابو داود و نسایی از او حدیث نقل کرده است..

۳- ابراهیم بن علی الحسن مدنی که از راویان ابن ماجه است..

۴- ابراهیم بن محمد ابی یحیی از راویان شافعی.

۵- بسام بن عبدالله که نسایی از آن حدیث نقل کرده است.

۶- تلید بن سلیمان که احمد بن حنبل و ترمذی از او نقل حدیث کرده‌اند.

۷- جراح بن ملیح کوفی که بخاری و مسلم از او حدیث نقل کرده‌اند.

۸- حبیب بن نتمان که ابو داود و ابن ماجه از او نقل حدیث کرده‌اند.

۹- حسن بن عیاش که مسلم و ترمذی و نسایی از او نقل حدیث کرده‌اند.

۱۰- حارث بن عمران جعفری که از روایات بخاری و غیر آن است.

۱۱- حمید بن قیس که از رجال صحاح ششگانه می‌باشد.

۱۲- حماد بن عیسی که ابن ماجه از او نقل حدیث کرده است.

۱۳- حارث بن عمران اسدی که از رجال ابن ماجه است.

۱۴- داود بن زهرقان که از روایات ترمذی و ابن ماجه است.

۱۵- ربیع بن حبیب از رجال ابن ماجه است.

۱۶- رحیل بن معاویه از رجال ابی داود و ترمذی است.

۱۷- رکن بن ربیع از رجال بخاری و مسلم است.

۱۸- زکریا بن اسحاق از رجال صحاح سته است.

- ۱۹- زیاد بن سعد خراسانی از رجال صحاح سته است.
- ۲۰- زید بن الحسن القرشی از رجال ترمذی است.
- ۲۱- سعید بن سالم از رجال ابی داود و نسایی است.
- ۲۲- سعید بن عبد الجبار از روات ابن ماجه قزوینی است.
- ۲۳- سعید بن عبد الرحمن از رجال مسلم و ابوداود و غیره است.
- ۲۴- سلمه بن کهیل از رجال صحاح سته است.
- ۲۵- سلیمان بن مهران اعمش از رجال صحاح سته است.
- ۲۶- سلیمان بن بلال تیمی از رجال صحاح سته است.
- ۲۷- سفیان ثوری از رجال صحاح سته است.
- ۲۸- سنان بن هارون از رجال ترمذی است.
- ۲۹- سعید بن ابی خیشم از رجال ترمذی و نسایی است.
- ۳۰- سعید بن حسان از رجال مسلم و ابن ماجه و غیره است.
- ۳۱- سعید بن سالم از رجال ابوداود و نسایی است.
- ۳۲- سعید بن مسلمه از رجال ترمذی و ابن ماجه است.
- ۳۳- سالم بن عبد الواحد از رجال ترمذی است.
- ۳۴- شعبه بن الحجاج از رجال صحاح سته است.
- ۳۵- شعیب بن خالد از رجال ابوداود است.
- ۳۶- ضحاک بن مخلد از رجال صحاح سته است.
- ۳۷- طلحة بن زید قرش از رجال ابن ماجه است.
- ۳۸- عاصم بن حمید از رجال ابونعیم اطحان است.
- ۳۹- عاصم بن سلیمان از رجال صحاح سته است.
- ۴۰- عثمان بن فرقذ از رجال بخاری و ترمذی است.

این چهل نفر به عنوان نمونه از رجال شیخ نقل گردید و این که اهل سنت نیز از آنها

نقل حدیث کرده‌اند از «الامام الصادق و المذاهب الأربعة» تألیف اسد حیدر، ج ۲، ص ۴۰۰ به بعد نقل شده است و نام همه آن (۳۲۰۴) نفر را می‌توانید در رجال شیخ باب اصحاب ابی عبدالله جعفرین محمد الصادق (ع) ملاحظه فرمایید.

تدوین حدیث

اصحاب امام صادق (ع) از فرموده‌های آن حضرت چهار صد کتاب به نام (چهارصد اصل) نوشتند که بعدها کتب اربعه و غیره از آنها و امثال آنها تألیف گردید، ناگفته نماند اصحاب ائمه (ع) به امر امامان مطالبی را که از آنها می‌شنیدند می‌نوشتند.

سید بن طاووس در مهج الدعوات نقل کرده: «جماعتی از اصحاب امام کاظم (امام هفتم ع) و اهل بیتش در مجلس آن حضرت حاضر می‌شدند و وسایل نوشتن حاضر می‌کردند و چون آن حضرت سخن می‌گفت و یا در جریانی فتوایی می‌داد آن را می‌نوشتند.» شیخ بهایی علیه الرحمه در کتاب مشرق الشمسین فرموده: «از مشایخ ما نقل شده که شیوه اصحاب اصول آن بود که چون از یکی از امامان علیهم السلام حدیثی می‌شنیدند سریعاً می‌نوشتند تا آن حدیث و یا مقداری از آن از یادشان فراموش نشود. محقق داماد نیز این سخن را در راشحه بیست و نهم از رواشح خود نقل کرده است. (نقل از الذریعه، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶)

مرحوم محقق حلی صاحب شرایع در کتاب معتبر (مقدمه معتبر) فرموده: از جواب‌ها و گفته‌های امام صادق (ع) چهار صد کتاب نوشته شد که آنها را «اصول» نامیدند. علامه کبیر شیخ آقا بزرگ در کتاب الذریعه (ج ۲، ص ۱۲۹) از اعلام الوری تألیف مرحوم طبرسی نقل کرده: «از امام صادق (ع) چهار هزار نفر از مشاهیر اهل علم و حدیث نقل کرده‌اند و از جوابهایی که در مسایل اسلامی داده چهار صد کتاب که آنها را «اصول» نامند تألیف شد. آن اصول را اصحاب آن حضرت و اصحاب پسرش امام کاظم (ع) روایت کرده‌اند.»

شهید اول در کتاب ذکرى فرموده: «از جواب‌های امام صادق (ع) چهار صد نفر کتاب نوشتند و از رجال معروف که از آن حضرت حدیث نقل کرده‌اند، چهار هزار نفر تعداد شده است و محقق داماد در راسحه فوق فرموده: «المشهور ان الاصول اربع مائة مصنف لأربعة مائة مصنف من رجال ابی عبدالله الصادق (ع)، بل وفى مجالس السماع و الروایة عنه و رجاله زهاء اربعة الاف رجل و كتبهم و مصنفاتهم كثيرة الا أن ما استقر الامر على اعتبارها و التعويل عليها و تسميتها بالاصول، هذه الأربعة مائة» (الذریعة، ج ۲، ص ۱۲۹)

این بود نمونه‌ای از تدوین حدیث که به دستور امام صادق (ع) توسط شاگردانش انجام گردید، ناگفته نماند بعدها کتابهای: کافی، فقیه، تهذیب، استبصار و غیره از آن اصول و غیر آنها تألیف گردیدند. در الذریعة فرموده: این اصول همه‌اش موجود است، بعضی از آنها اصلی است و بقیه به روایتها به همان صورت بدون حذف و اضافه در مجامع آمده است، پس از آنکه کتابهای بزرگ بطور مبوّب تألیف شد، رغبت به اصول کم گردید؛ چون آنها به ترتیب ابواب فقه نبودند بدین علت مقداری از آنها از بین رفت. (الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۴)

نگارنده بعد از تفحص زیاد ۱۰۰ نفر از صاحبان آن اصول را از فهرست مرحوم شیخ طوسی و رجال نجاشی و الذریعة پیدا کرده‌ام که آنها را در ذیل می‌آورم. با ذکر محل آن که خواننده بتواند رجوع کند. مثلاً مرحوم شیخ طوسی نام یک نفر راوی را می‌آورد و می‌گوید: او از نویسندگان یکی از اصول است و یا مرحوم نجاشی نام راوی را ذکر می‌کند و مثلاً می‌گوید: «آدم بن المتوکل له اصل رواه عنه جماعة» اینک اصول و نویسندگان آنها:

- ۱- اصل آدم بن الحسین النحاسی از نجاشی
- ۲- اصل ابان بن تغلب از فهرست
- ۳- اصل آدم بن المتوکل از نجاشی
- ۴- اصل ابان بن عثمان از فهرست
- ۵- اصل ابان بن محمد بجلی از الذریعة
- ۶- اصل ابراهیم بن ابی البلاد از فهرست طوسی

- ۷- اصل ابراهیم بن صالح از الذریعه
- ۸- اصل ابراهیم بن عبد الحمید از فهرست
- ۹- اصل ابراهیم بن عثمان خزاز از فهرست
- ۱۰- اصل ابراهیم بن عمر الیمانی از فهرست
- ۱۱- اصل ابراهیم بن مهزم و اسدی از فهرست
- ۱۲- اصل ابراهیم بن یحیی از فهرست
- ۱۳- اصل ابو محمد خزاز از فهرست
- ۱۴- اصل احمد بن حسین یوسف بن یعقوب از نجاشی
- ۱۵- اصل احمد بن حسین بن عمر از الذریعه
- ۱۶- اصل احمد بن یوسف بن یعقوب از نجاشی
- ۱۷- اصل ادیم بن حراز نجاشی
- ۱۸- اصل اسباط بن سالم از فهرست
- ۱۹- اصل اسحاق بن جریر از فهرست
- ۲۰- اصل اسحاق بن عمار از فهرست
- ۲۱- اصل اسماعیل بن ابان از الذریعه
- ۲۲- اصل اسماعیل بن بکر از فهرست
- ۲۳- اصل اسماعیل بن عثمان از فهرست
- ۲۴- اصل اسماعیل بن محمد از فهرست
- ۲۵- اصل اسماعیل بن مهران از فهرست
- ۲۶- اصل ایوب بن حر از نجاشی
- ۲۷- اصل بشار بن یسار از فهرست
- ۲۸- اصل بشر بن مسلم از فهرست
- ۲۹- اصل بکر بن محمد ازدی از فهرست
- ۳۰- اصل جابر بن یزید جعفری از فهرست

- ۳۱- اصل جعفر بن محمد بن شریع از الذریعه
- ۳۲- اصل جمیل بن دراج از فهرست
- ۳۳- اصل جمیل بن صالح از فهرست
- ۳۴- اصل حارث بن احوّل از فهرست
- ۳۵- اصل حبیب بن محلّل از فهرست
- ۳۶- اصل حسن بن ایوب از نجاشی
- ۳۷- اصول چهارگانه حریر از فهرست و نجاشی
- ۳۸- اصل حسن الرباطی از فهرست
- ۳۹- اصل حسن بن زیاد عطار از فهرست
- ۴۰- اصل حسن بن سری الکاتب از الذریعه
- ۴۱- اصل حسن بن صالح از فهرست
- ۴۲- اصل حسن بن موسی الحنّاط از فهرست
- ۴۳- اصل حسن بن ابی العلاء از الذریعه
- ۴۴- اصل حسین بن ابی غندر از فهرست
- ۴۵- اصل حسین بن عثمان از الذریعه
- ۴۶- اصل حفص بن البختری از فهرست
- ۴۷- اصل حفص بن سالم از فهرست
- ۴۸- اصل حفص بن سوقه از فهرست
- ۴۹- اصل حفص بن عبدالله که چهار اصل است از الذریعه
- ۵۰- اصل حکم بن اعین حنّاط از فهرست
- ۵۱- اصل است از الذریعه
- ۵۲- اصل حمید بن مثنی از فهرست
- ۵۳- اصل خالد بن ابی اسماعیل از فهرست
- ۵۴- اصل خالد بن مسیح از فهرست

- ۵۵- اصل داود بن زربی از فهرست
- ۵۶- اصل ذریع بن محمد محاربی از فهرست
- ۵۷- اصل ربیع بن عبدالله از فهرست
- ۵۸- اصل ربیع بن محمد اصم از فهرست
- ۵۹- اصل رفاعه بن موسی اسدی از الذریعه
- ۶۰- اصل زرعه بن محمد حضرمی از فهرست
- ۶۱- اصل زکاربین یحیی الواسطی از فهرست
- ۶۲- اصل زیاد بن مروان از الذریعه
- ۶۳- اصل زیاد بن منذر ابوالجارود از فهرست
- ۶۴- اصل سعد بن ابی خلف از فهرست
- ۶۵- اصل سعدان بن مسلم عامری از فهرست
- ۶۶- اصل سعید بن عبدالرحمن اعرج از فهرست
- ۶۷- اصل سعید بن غزوآن از فهرست
- ۶۸- اصل سعید بن مسلمه از فهرست
- ۶۹- اصل سعید بن یسار از فهرست
- ۷۰- اصل سفیان بن صالح از فهرست
- ۷۱- اصل سلام بن ابی عمره از الذریعه
- ۷۲- اصل شعیب بن اعین حلال از فهرست
- ۷۳- اصل شعیب بن یعقوب از فهرست
- ۷۴- اصل شهاب بن عبد ریه از فهرست
- ۷۵- اصل صالح بن زرین از فهرست
- ۷۶- اصل قاسم بن الحمید از الذریعه
- ۷۷- اصل عبدالله بن سلیمان از نجاشی
- ۷۸- اصل عبدالله بن یحیی از الذریعه

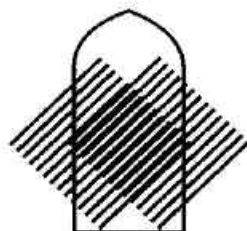
- ۷۹- اصل عبدالله بن هشتم از نجاشی
- ۸۰- اصل عبدالملک بن حکیم از الذریعه
- ۸۱- اصل علی بن ابی حمزه از فهرست
- ۸۲- اصل علی بن احمد ابی القاسم از الذریعه
- ۸۳- اصل علاء بن زرین القلاء از الذریعه
- ۸۴- اصل علی بن رثاب از فهرست
- ۸۵- اصل مثنی بن الولید از الذریعه
- ۸۶- اصل محمد بن جعفر بزاز از الذریعه
- ۸۷- اصل محمد بن قیس الاسدی از الذریعه
- ۸۸- اصل محمد بن قیس الیحیی از فهرست
- ۸۹- اصل محمد بن مثنی بن قاسم از الذریعه
- ۹۰- اصل مروک بن عبید از نجاشی
- ۹۱- اصل مسعدة بن زیاد از الذریعه
- ۹۲- اصل وهب بن عبد ربه از الذریعه
- ۹۳- اصل هشام بن الحکم از فهرست
- ۹۴- اصل هشام بن سالم از فهرست
- این ها ۹۵ اصلند که با سه اصل حریز و سه اصل حفص بن عبدالله جمعاً صد و یک، اصل می شوند و می توان هریک از آنها را در محل هایی که نشان داده ایم پیدا کرد.

مؤلفان کتاب ها از شاگردان امام صادق (ع)

- برای تکمیل مطلب باید بدانیم، شاگردان آن حضرت تنها اصول چهار صد گانه را نوشتند، بلکه آنها کتاب های دیگری نیز نوشتند مثلاً:
- ۱- ابان بن تغلب غیر از اصلی که گفته شد، کتاب معانی القرآن، کتاب القراءات و کتاب الشیعه را نوشت. (فهرست ابن ندیم ص ۳۰۸)

- ۲- ابو حمزه ثمالی متوفای ۱۵۰ از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیه السلام) که کتاب تفسیر القرآن و کتاب نوادر را نوشته است. (رجال نجاشی)
- ۳- اسماعیل بن ابی خالد که کتاب «قضاء» نوشته. (فهرست شیخ)
- ۴- مفضل بن عمر کوفی که چند تا کتاب نوشته از جمله کتاب «ما افترض الله علی الجوارح». (رجال نجاشی)
- ۵- هشام بن الحکم از اصحاب امام صادق (علیه السلام) که ابن ندیم در فهرست خود ص ۲۴۹-۲۵۰ برای او بیست و پنج کتاب نقل کرده است.
- ۶- ابو جعفر احول (مؤمن الطاق) از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است که کتاب امامت، کتاب معرفت، کتاب رد بر معتزله، کتابی در امر طلحه و زبیر نوشته است.
- اینها که گفته شد برای نمونه بود و اگر کسی به رجال نجاشی و فهرست شیخ و الذریعه طهرانی و فهرست ابن ندیم مراجعه کند، واقعاً به حیرت خواهد افتاد.
- این بود آنچه راجع به تلاش امام صادق (علیه السلام) در تربیت محدثین و تدوین حدیث اشاره گردید و این قطره‌ای از دریا و گوشه‌ای از صحراست.

و السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین



مرجعیت و مقام شامخ
حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از دیدگاه انمه مذاهب فقهی اهل سنت

دکتر سوران کردستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل اول

مقدمه

نگارنده این سطرها، از سر تیمن و تبرک به نام نامی صادق آل محمد علیه السلام، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، چکیده‌ای از زندگی نامه آن بزرگوار را زینت بخش طلیعه این وجیزه می‌سازد؛ باشد که در تبیین موضوع و ایضاح مطلب مورد بحث، مفید و مؤثر واقع گردد.

خلاصه‌ای از زندگی امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، در اوایل نیمه دوم ربیع الاول یا آغاز رجب سال ۸۳ (به روایت مفید و کلینی)، و یا در سال ۸۰ هجری قمری، ولادت یافتند و در سال ۱۴۹ هجری قمری، در شصت و پنج یا شصت و هشت سالگی - برحسب اختلاف روایات - وفات نمودند. دوازده تا پانزده سال از زندگانی آن حضرت، با حیات مبارک جدشان حضرت امام زین العابدین علیه السلام، و نوزده سال نیز با حیات باسعادت والد ارجمندشان حضرت امام محمد باقر علیه السلام، همزمان بوده است. بنا به عقیده مسلمانان اهل تشیع، امام صادق علیه السلام به مدت ۳۴ سال امامت داشته‌اند که در این مدت، با هفت تن از حکومت‌گران اموی و عباسی هم عصر بوده‌اند؛ این حاکمان عبارتند از: ۱- هشام بن عبدالملک. ۲- ولید بن یزید بن عبدالملک. ۳- یزید بن ولید بن عبدالملک (ملقب به ناقص). ۴- ابراهیم بن ولید. ۵- مروان بن محمد. ۶- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (ملقب به سفاح). ۷- منصور عباسی.

امام صادق (ع) قریب به پنجاه سال از عمر پربرکتشان را در دورهٔ امویان، و نزدیک به پانزده سال را در عهد عباسیان سپری فرموده‌اند. در خلال این ایام، آشوب‌ها و ستمکاری‌های بنی‌امیه و کثروی‌ها و دورویی‌های بنی‌عباس را از نزدیک لمس کردند؛ اما ایشان در طی این دوران دشوار و روزگاران محنت بار و ایام تیره و تار در سرزمین‌های اسلامی، فروغ امید بر دل‌های مسلمانان سینه‌چاک تابانیدند و نور ایمان را در قلب‌ها زنده نگاه داشتند و همراه با مصاحبان و شاگردان و اصحاب و دوستانان خویش، راه پیامبر و اهل بیت مکرم ایشان را ادامه دادند.

امام صادق (ع) در اوضاع و شرایط نابسامان و پر فتنه آن روزگار، چنان مصلحت دیدند که چراغ علم و معرفت را برافروزند و به احیاء و ترویج و تحکیم سنت نیای پاکشان، پیامبر عزیز اسلام (ص)، مبادرت ورزند. به همین منظور، به امر آموزش و اشاعه فقه و حدیث پرداختند. هم از اینرو، به زودی از اطراف و اکناف و اقطار اربعه سرزمین‌های اسلامی، عاشقان معارف اهل بیت (ع) برگرد شمع وجودشان حلقه زدند و از دریای پرفیض معارف ایشان بهره‌ور و مستفیض گشتند. جاذبه‌های معنوی و اقتدار روحی و غنای علمی آن بزرگوار تا بدان پایه بود که حتی فقها و علمای بلند پایه بلاد اسلامی نیز، مصاحبت با ایشان را مقتسم و مایه سعادت و رهایی می‌دانستند. در این زمینه، قول امام ابوحنیفه (ع) چه زیبا و بجاست که فرمود: اگر درک محضر امام صادق (ع) میسر نمی‌گشت، نعمان (ابوحنیفه) هلاک می‌شد...

نیز در منابع اسلامی آمده است که شخصی به امام ابوحنیفه (ع) اظهار داشت که مایملکش را بر امام وقف نموده است؛ در این صورت چه کسی شایسته و مستحق آنست؟ امام ابوحنیفه پاسخ داد: مستحق این موقوفه جعفر بن محمد الصادق است، زیرا ایشان امام برحقند.

در بیان مناقب و صفات عالیه انسانی و شخصیت متکامل حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) البته مستندات معتبر بسیار است و نظرات تحسین‌آمیزی شمار. در این

زمینه، آراء و نظرات ائمه مذاهب فقهی اهل سنت، در بخش های آتی این مقاله، مندرج گردیده که قابل مطالعه و تأمل است. اما افزون بر آن نظرات نیک نفسانه عالمان، و از سرانصاف، در اینجا نظر شهرستانی را در کتاب ملل و نحل نیز مرور می کنیم:

«ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام دارای دانش فراوان در دین، و آراستگی کامل در حکمت، و زهد در دنیا، و پاکدامنی در برابر شهوت ها است. او مدتی را در مدینه اقامت داشت که طی آن شیعیان وابسته به او از وی بهره ها بردند. هرگز متعرض خلافت نگردید و با کسی در این باره درگیر نشد. هرکس در دریای دانش غرق شود نیازی به لنگر ندارد و آنکه به اوج حقیقت دست یابد، از فرود آمدن بیمی ندارد، و هرکس با خدا انس گیرد با مردم بیگانه می شود.

براساس نوشته برخی از مورخان شیعه، از جمله محقق در کتاب المعبر: یاران و پیروان و شاگردان امام صادق علیه السلام و والد دانشمندان امام باقر علیه السلام، چهارصد کتاب «اصل» در زمینه حدیث و پاسخ های شرعی امامان به مسایل، تألیف نمودند که از این تعداد، و غیر اینها چهار کتاب «کافی»، «من لایحضره الفقیه» و «استبصار»، و تهذیب در اصول فقه شیعه، تنظیم و اشتهار یافته است.

از جمله مشکلات و مصایب دوران حیات امام جعفر صادق علیه السلام، ظهور افراطیون و جاعلین حدیث و منحرفان فکری در میان مسلمانان به ظاهر علوی، بود که با نیت پلیدی احادیث فراوانی را جعل می کردند و به امام صادق علیه السلام حتی حضرت رسول نسبت می دادند؛ و یا اینکه از سر کژروی و یاوه سرایی و مشوه ساختن اذهان مسلمانان، نسبت به خاندان مکرم اهل بیت علیهم السلام به گزافه گویی می پرداختند و یا افکار انحرافی و کفرآلود نسبت به امام صادق علیه السلام در میان مسلمانان ترویج می دادند. اما امام صادق علیه السلام در تمامی این موارد، از گروه های منحرف و یاوه سرا و افراطی بیزاری می جستند و به یاران و پیروان خویش می فرمودند که هرگاه از ائمه اطهار اهل بیت علیهم السلام حدیثی نقل گردد، می بایستی آن حدیث با قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و احادیث قبلی خاندان

پیامبر ﷺ که خود ایشان مهر تأیید بر آن زده‌اند، مطابقت داده شود؛ اگر همخوانی داشت پذیرند و الا فلا. در همین زمینه، از کلام ایشان است که به ابابصیر فرمود: «ای ابا محمد! از آنها که ما را به خدایی می‌رسانند و از آنها که ما را پیامبر می‌پندارند، برائت جوی».

از دیگر منحرفان آن دوره، شخصی بود موسوم به محمد بن مقلاص و معروف به (ابی الخطاب اسدی) که امام صادق (ع) درباره او فرمود: «خدای لعنت کند ابا خطاب را که مرا نشسته و ایستاده و خوابیده به وحشت انداخته؛ خداوند! آتش جهنم را به او بچشان».

از دیگر کثروان و افراطیون به ظاهر طرفدار امام صادق (ع)، نام تنی چند در منابع تاریخی آمده است که امام ادعاهای همه آنان را رد نمودند و از ایشان برائت جستند و در برابر اقدامات دین ستیزانه آنها قاطعانه ایستادند. از جمله کثروان عصر امام صادق (ع) یکی (بشار شعبری) از اهالی کوفه بود که وی به تناسخ قایل بود. دیگری (بزیع بن موسی الحائک)، مؤسس فرقه بزیعیه بود که بنا به نوشته مورخین اسلامی، العیاذ باللله او به خدا بودن امام صادق اعتقاد داشت. در این زمینه، همچنین می‌توان به افرادی چون (السری)، (حمزة زیدی)، (حائذ النهدی)، (ابامنصور عجلی) و (مغیره بن سعید) اشاره نمود.

به طور خلاصه، امام صادق (ع) در طی دوران حیات پرفراز و نشیب خویش، همچون دیگر بزرگواران و ائمه اهل بیت (ع) نامالیقات و سختی‌های فراوانی تحمل نمودند، اما همواره با علو همت و اراده مصمم و ایمان راسخ با تلخ کامی‌ها و نامرادی‌ها روبرو می‌شدند و با سعه صدر و استظهار به مشیت و رحمت الهی، بر مشکلات فایق می‌گشتند. ایشان چه در دوره اموی‌ها و چه در عصر عباسیان، حتی آنی از فتنه پردازی‌ها و نفوس شوم حاکمان و امرا و صاحبان زر و زور مصون نبودند و دست سیاست‌باز جانشینان بنی‌امیه و به خصوص بنی‌عباس و در رأس آنها منصور، همواره دسیسه و

شعبده‌ای در آستین داشته است تا ساحت مقدس خاندان پاک و جلیل‌القدر اهل بیت پیامبر عزیز اسلام (علیهم‌السلام)، و خاصه امام جعفر صادق (علیه السلام) را، خدشه دار نماید و بیالاید. اما، صد البته که هیچ یک از آن همه دیسیه پردازی‌ها و فتنه جویی‌ها و شعبده‌بازی‌ها کارگر نیفتاد... با ذکر نمونه‌ای از ستمکاری‌ها و بدرفتاری‌های خلفای بنی عباس نسبت به حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) که در واقع نشانگر ایمان مستحکم و منش نیک و قدسی آن بزرگوار در مواجهه با مصائب است، فصل اول از مقاله حاضر پایان می‌پذیرد.

در تذکرة الخواص ابن جوزی آمده است: هنگامی که منصور خلیفه عباسی در سال ۱۴۴ هجری قمری به قصد ادای فریضه حج وارد مدینه می‌شود و برای امام صادق (علیه السلام) پیغام می‌فرستد که به نزد او بروند و در ضمن به فضل بن ربیع می‌گوید که قصد کشتن امام را دارد. فضل این موضوع را به امام معروض می‌دارد و در ضمن تأکید می‌کند که خطر جدی امام را تهدید می‌نماید. اما امام با اتکال به قدرت مطلق الهی و مشیت عالمگیر او، از این فراخوانی هراسی به دل راه نمی‌دهند و پس از قرائت دعای فرج (لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم...)، به نزد منصور تشریف می‌برند، خلیفه در ابتدا، با عتاب و تغییر به امام می‌گوید: مردم عراق تو را پیشوای خویش ساخته‌اند و اموال و زکات و سایر وجوهات خود را برای تو می‌آورند. تو در برابر قدرت من سرکشی می‌کنی... خدای مرا بکشد اگر تو را نکشم! امام که اوضاع را آنگونه می‌بیند، به جهت فرونشاندن خشم منصور، از سر ارشاد و پندآموزی، و در کمال بردباری و آرامش درونی، در خطاب به منصور کلامی بدین مضمون ایراد می‌فرمایند: «هرگاه خدای جل شانه، نعمتی را بر بندگان خویش ارزانی می‌دارد، شایسته و سزاوار است که بندگان او نیز سپاسش گویند و شکرگزار آن نعمات باشند. ای منصور! تو از برکات و نعمات بی‌شمار پروردگارت بهره‌وری، شایسته نیست با آزار رسانیدن به بی‌گناهان و بندگان خدا و ایراد تهمت و افترا بر آنان، به کفران نعمت دچار شوی. اگر مرا بلای جان خود می‌دانی، به یکی از این سه رفتار پیامبران عمل کن: یا مانند سلیمان عمل کن که اقتدار و دارایی یافت و

سیاسگزار بود؛ یا مانند ایوب شکیبایی پیشه‌ساز و اجر صابران را از آن خود گردان؛ و یا به یوسف بن یعقوب اقتدا نمای که او ستمگرائش را بخشید که این کار به تقوا نزدیکتر است و خداوند نیکوکاران و پرهیزکاران را دوست می‌دارد.» کلام امام بر دل منصور مؤثر افتاد و به فکر فرو رفت و متنبه و منفعل گردید و از امام عذرخواهی کرد و آنچنانکه نوشته‌اند، محاسن امام را به عطر آمیخت و ایشان را تا بیرون از کاخ مشایعت نمود.

فصل دوم

مرجعیت و مقام شامخ علمی حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از دیدگاه ابوحنیفه، امام مذهب حنفی (از مذاهب چهارگانه اهل سنت)

امام اعظم ابوحنیفه علیه السلام

معرفی اجمالی

نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی، ابوحنیفه، شهریه به امام اعظم علیه السلام، در عصر دولت اموی، به سال ۸۰ هجری قمری ۶۹۶ میلادی، در عهد حکومت عبدالملک مروان، در شهر کوفه، دیده به جهان گشود و در سال ۱۵۰ هجری قمری ۷۶۷ میلادی، در زندان منصور خلیفه اول عباسی، وفات یافته و در قبرستان «خیزران» واقع در شرق بغداد مدفون است. گویا وی اصلاً ایرانی بوده و جدش زوطی در کابل و به قولی در نسامی زیسته است.

در بیان مقام والای ابوحنیفه در جهان اسلام، از ائمه فقها اهل سنت نظراتی چند نقل گردیده است؛ از جمله گویند که امام شافعی، مقام ارجحند او را در وسعت نظر و عمق اندیشه و استحکام استدلال‌های فقهی ستوده است. همچنین نقل کرده‌اند که امام مالک نیز مقام والای او را در حیطه آراء فقهی، تحسین نموده؛ در همین زمینه، امام مالک چنین فرموده است: «سبحان الله لم ار مثله لو قال ابوحنیفه ان هذه الاسطوانة من ذهب لأقام الدلیل من القیاس علی صحة قوله». (۱)

استنباط احکام فقهی در فقه ابوحنیفه (ع)، بر هفت اصل استوار می‌باشد:
 ۱/ قرآن. ۲/ سنت (گفتار و کردار و تقریر) حضرت رسول الله (ص). ۳/ اقوال صحابه. ۴/ قیاس. ۵/ استحسان. ۶/ اجماع. ۷/ عرف.

ابوحنیفه و احترام و اخلاص وی، نسبت به خاندان جلیل‌القدر اهل بیت

پیامبر (ص)

در ارتباط با رابطه ابوحنیفه با خاندان اهل بیت پیامبر (ص) در منابع تاریخ اسلام آمده است: ابوحنیفه از فقهایی بوده که محضر حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) را درک نموده و از سرچشمه فیاض و زلال و قدسی آن بزرگوار مستفیض گردیده است. در زمینه گرایش ابوحنیفه به خاندان اهل بیت (ع)، مرحوم دکتر محمد معین می‌نویسد: «او با وجود تقویت و تأییدی که بنی عباس از وی می‌کرده‌اند به علویان تمایل داشت»^(۱). دلایل این مودت را می‌توان در مواردی چند خلاصه نمود: از جمله آن که، ابوحنیفه از مناعت طبع و علو همت و کیاست خدادادی برخوردار بود، و از نظر تمکن مالی نیز فردی متمکن و بی‌نیاز بوده و به صله و مواجب خلفا و حکام و صاحبان زر و زور متکی نبوده است و هم از این‌رو چه بسا با دستگاه خلافت اموی اصطکاک پیدا می‌کرده و اغلب به افکار و برنامه‌های شخصی آنان اعتنایی نداشته است. هرچند که گاهی از سر ناچاری یا ضرورت، دعوت آنها را برای شرکت در مناظرات و بحث‌های علمی رد نمی‌کرده است؛ زیرا او بر این باور بوده که این مناظرات، اولاً- برای خود او مفید فایده بوده و در جریان این بحث‌ها، بر بسیاری از ظرائف علمی و نکات فقهی که پیش از آن نمی‌دانسته، یا مواجه نگردیده، آگاه می‌شده است؛ و بی‌تردید او چنین می‌اندیشیده که یک عالم دینی، حتی در مقام بلند اجتهاد، بر همه زوایا و مسایل گذشته و حال نمی‌تواند احاطه داشته باشد. از این گذشته، تمکین وی به دعوت خلیفه برای شرکت در جلسات

بحث و مناظره، گاهی از سر تبلیغ دین و واداشتن خلیفه و کارگزاران او به تمکین از اوامر و نواهی شرع مقدس بوده است. در واقع، هدف غایی او، پرداختن به نوعی امر به معروف و نهی از منکر ضمنی و تلویحی و غیر مستقیم بوده است؛ به ویژه در ارتباط با جلساتی که در محضر خاندان جلیل الشان اهل بیت (ع) منعقد می گردیده است. زیرا به اعتقاد ابوحنیفه، مرجعیت علمی و مقام والای آن بزرگواران، چه به نسب، و چه به حسب علم و تقدس و پاکی خود ایشان، بسیار والاتر و بالاتر از هرکس دیگری (اعم از خلیفه و علما و فقها) بوده است. در واقع، پرداختن به بحث های دینی در حضور خاندان اهل بیت (ع)، فرصت مغتنمی بوده برای او و دیگران تا از معارف جامع و کامل خاندان پاک رسالت استفاده و استفاضه نمایند.

نظر ابوحنیفه در زمینه مرجعیت علمی امام جعفر صادق (ع)

در اکثر منابع و مراجعی که در شرح احوال و آثار و مناقب ابوحنیفه تألیف و تدوین گشته است، این جمله مشهور از وی نقل گردیده است که «فقیه تر از جعفر بن محمد ندیده ام»^(۱). نیز جملاتی در همین مضمون و محتوا از امام ابوحنیفه در ستایش مقام علمی امام جعفر صادق (ع) در منابع اسلامی نقل گردیده است. از جمله، موفق در مناقب ابوحنیفه می نویسد:

«يقول: ما رأيت أفعه من جعفر بن محمد، لما أقدمه المنصور بعث الي، فقال: يا أبا حنيفة! إن الناس قد فتنوا بجعفر بن محمد. فهيء له من المسائل الشداد. فهيأت له أربعين مسألة. ثم أتيت أبا جعفر وجعفر جالس عن يمينه، فلما بصرت بهما: دخلني جعفر من الهيبة ما لا يدخلني لأبي جعفر، فسلمت وأذن لي، فجلست، ثم التفت إلي جعفر فقال يا أبا عبد الله، تعرف هذا؟ قال: نعم هذا أبو حنيفة... فقال: يا أبا حنيفة! ألق على عبد الله من مسائلك. فجعلت ألقى عليه: فيجيني. فيقول: أنتم تقولون كذا وأهل المدينة يقولون

کذا، فریما تابعهم، وریما خالفنا جمیعاً؛ حتی اتیت علی الاربعین مسأله. ثم قال ابوحنیفه: اَلَسْنَا رَوِیْنَا اَنْ اَعْلَمَ النَّاسَ اَعْلَمُهُمْ بِاَخْتِلَافِ النَّاسِ»^(۱).

ابوحنیفه می گوید: «من فقیه تر از جعفر بن محمد کسی را سراغ ندارم. منصور به من گفته است: مردم شیفته جعفر بن محمد گشته اند، لذا تو چندین مسأله دشوار را در نظر گیر و از وی پرس. من نیز چهل مسأله طرح نمودم. منصور در (حیره) بود و مجلسی فراهم ساخت و بزرگان و چهره های سرشناس را در آنجا گرد آورد و در پی من فرستاد. هنگامی که وارد شدم، جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته بود. وقتی نگاهم به او افتاد، چنان هیبتی مرا گرفت که از منصور نگرفته بود. بر او سلام دادم و نشستم. منصور به من گفت: ای ابوحنیفه! پرسش هایت را با جعفر بن محمد در میان بگذار. من نیز مسائل مطروحه را یکایک از وی پرسیدم و او متقابلاً در ازای هر سؤال به تناسب پاسخ می داد مثلاً می فرمود: شما این چنین می گوئید و اهل مدینه آنچنان و ما خود فلان نظر را داریم. گاهی نظرش مخالف ما بود و گاهی مخالف آنها و گاهی با ما یا آنها موافقت داشت؛ تا اینکه سرانجام پرسش های چهلگانه یک یک مطرح گردید و او حتی یک پرسش را بدون پاسخ نگذاشت. نتیجه این مناظره آن شد که ابوحنیفه در حضور آن جمع، در کمال سعه صدر و تواضع و شهامت اظهار داشت که: داناترین مردم کسی است که بیش از هرکس دیگری از اختلاف نظر آنها آگاه باشد...

نیز موفق می نویسد: «ابوحنیفه به هنگامی که از زندان ابن ابی هبیره گریخت و به حجاز پناه برد و تا به قدرت رسیدن ابوالعباس سفاک در آنجا اقامت داشت، به مدت قریب به دو سال پیاپی به خدمت امام صادق می شتافت و از محضرش کسب فیض می نمود. به همین مناسبت ابوحنیفه همواره می گفت: «لَوْ السَّنَانُ، لَهَلَكَ النِّعْمَانُ اگر آن دو سال نبود، نعمان (ابوحنیفه) هلاک می شد»^(۲).

همچنانکه پیشتر، در آغاز این فصل یاد شد، ابوحنیفه امام اعظم مذهب حنفی از فقهای بوده که محضر امام صادق (ع) را درک نموده و بنا به قول موفق، به مدت دو سال

از فیض وجود پربرکشان منتفع گشته و از منبع معارف ایشان به قدر نیاز بهره برگرفته است. البته این استفاده و استفاضه هرچند دیری نپاییده، اما آثار آن تا سال‌ها در ذهن و زبان و جان و روان ابوحنیفه بر جای مانده و عمیقاً نفوذ داشته و به طور شگفت‌انگیزی نقش بسته است. آنچنانکه در پی یکی از همین مجالس پرسش و پاسخ یا گفت و شنود علمی، امام صادق (ع) ابوحنیفه را متقاعد می‌گرداند که حل مسایل دشوار شرعی و دقایق و ظرایف شریعت اسلامی اتکا بر اصل (قیاس) تا چه حد گمراه‌کننده و ضعیف و ناقص است و اینکه اصول فقه پاسخگو و پویا و جامع الاطراف را در عرصه‌های غنی‌تر و متکامل‌تر می‌بایستی جستجو نمود. اینک برای ایضاح بیشتر این واقعیت، متن پرسش‌های امام (ع) و پاسخ‌های ابوحنیفه (ع) را مورد تأمل و بررسی قرار می‌دهیم:

متن پرسش‌های امام صادق (ع) از ابوحنیفه (ع) در رد قیاس:

سؤال (۱)

امام صادق (ع): ای ابوحنیفه! مردم عراق را به چه فتوا می‌دهی؟

ابوحنیفه (ع): به کتاب خدا.

امام صادق (ع): تو از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه کتاب خدا خبر داری؟

ابوحنیفه (ع): آری.

امام صادق (ع): در آیه «و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمین»، منظور

کجاست؟

ابوحنیفه (ع): مکانی میان مکه و مدینه.

امام صادق (ع): (رو به حاضران) شما را به خدا، میان مکه و مدینه که حرکت کنید،

بر جان و مال خود ایمن هستید؟

حاضران در مجلس: خیر.

امام صادق (ع): ای ابوحنیفه! خداوند بجز حق سخنی نگوید. حال در مورد این آیه

بگو که «من دخله کان آمنا»، منظور وارد شدن به کجاست؟

ابوحنیفه (ع): خانه خدا.

امام صادق (ع): (رو به حاضران) شما را به خدا، مگر نمی دانید که عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر به این مکان وارد شدند و جان سالم به در نبردند؟
حاضران در مجلس: آری به خدا که چنین است.
ابوحنیفه (ع): ... من تنها به قیاس می پردازم.

سؤال (۲)

امام صادق (ع): حال که به قیاس می پردازیم، بگو آیا میان قتل و زنا کدامیک عظیم تر است؟
ابوحنیفه (ع): قتل.

امام صادق (ع): پس چگونه است که در قتل دو شاهد لازم است، اما در زنا فقط با چهار شاهد حکم صادر می شود؟

سؤال (۳)

امام صادق (ع): بگو آیا میان نماز و روزه کدامیک برتر است؟
ابوحنیفه (ع): نماز.

امام صادق (ع): اما براساس روش قیاسی تو لازم می آید که زن حیض پس از اتمام حیض نمازش را قضا کند و نه روزه خود را. و این در حالی است که خداوند قضای روزه و نه نماز را بر او واجب نموده است.

سؤال (۴)

امام صادق (ع): آیا بول کشیف تر است یا منی؟
ابوحنیفه (ع): بول کشیف تر است.

امام صادق (ع): ولی بنا به روش قیاسی تو، انسان می بایستی که پس از خروج بول و نه منی، غسل کند.

ابوحنیفه (ع): من صاحب رأی هستم.

سؤال (۵)

امام صادق (ع): مردی، برده ای دارد و خود و برده اش در یک شب همسر گزیدند و

هر دو در یک شب با همسران خود همبستر شدند و سپس به سفر رفتند و همسران خود را در یک شب جا گذاشتند و همسران آنها دو کودک به دنیا آوردند. آنگاه خانه بر سر آنها خراب شد و دو زن به هلاکت رسیدند و دو کودک آنها زنده ماندند؛ حال ای ابوحنیفه! نظر خود را در این زمینه بازگویی که کدامیک از این دو کودک به جا مانده ارباب و کدامیک برده، و کدامیک وارث و کدامیک ارث‌گذار است؟

ابوحنیفه (علیه السلام): ولی من حدود الهی را در نظر می‌گیرم.

سؤال (۶)

امام صادق (علیه السلام): ای ابوحنیفه! در مورد مرد کوری که چشم بینایی را از حدقه درآورده باشد، یا بریده دستی که، به هر نحو ممکن، دست فرد دیگری را قطع کرده است، یا باعث بریده شدن دست او شده باشد، چه می‌گویی و چگونه حد الهی را در مورد او اجرا می‌کنی؟

ابوحنیفه (علیه السلام): من عالم به بعثت پیامبران هستم.

سؤال (۷)

امام صادق (علیه السلام): هنگامی که حضرت ربوئیت موسی و هارون را به نزد فرعون فرستاد، فرمود: «لعله يتذكر او يخشى». آیا (لعل به معنی چه بسا یا شاید) متعلق به بشر نیست؟

ابوحنیفه (علیه السلام): آری همین‌طور است.

امام صادق (علیه السلام): پس آیا خداوند نیز تردیدی دارد؟

ابوحنیفه (علیه السلام): نمی‌دانم.

نتیجه:

امام (علیه السلام): فکر می‌کنی به کتاب خداوند فتوا می‌دهی، اما از جمله وارثان آن نیستی؟ فکر می‌کنی صاحب قیاس هستی، و حال آنکه نخستین آفریده‌ای که قیاس کرد، ابلیس بود. و فکر می‌کنی صاحب رأی هستی، در حالی که رأی از رسول خدا صحیح است و از دیگری خطاست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «فاحکم بینهم بما اراك الله»؛ در صورتی که

این سخن را به دیگری نفرموده است. و فکر می‌کنی صاحب حدود هستی، در حالی که آنکس که حکم حدود بر او نازل گشته است، در علم حدود بر تو اولی‌تر است. و فکر می‌کنی که تو به بعثت پیامبران آگاهی، در صورتی که خاتم پیامبران از تو به بعثت آنها داناتر است...

ابوحنیفه (رحمته الله علیه): بعد از این، بر (رأی) و (قیاس) بسنده نمی‌کنم...

بررسی و تحلیل

البته بعضی از فقهای اهل سنت معتقدند که (قیاس) از حجت‌های شرعی است و در مرتبه چهارم از منابع فقه قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که هرگاه حکمی شرعی از طریق (قرآن) و (سنت) و (اجماع) ثابت نگردد، استناد به قیاس برای اثبات آن حکم صحیح و معتبر تلقی می‌شود.

مالکی‌ها و حنبلی‌ها چندان توجهی به قیاس ندارند، اما شافعی‌ها در این زمینه حالتی بینابینی اتخاذ می‌نمایند و قیاس را نیز در مواردی، از ادله شرعی می‌دانند. اما فقیهان اهل تشیع قیاس را در این مورد جایز نمی‌شمارند. در این باره، مرحوم شهید مطهری می‌نویسد: «از نظر علما شیعه، به حکم اینکه قیاس صرفاً پیروی از ظن و گمان و خیال است، و به حکم اینکه کلیاتی که از طرف شارع مقدس اسلام و جانشینان او رسیده است وافی به جوابگویی است، رجوع به قیاس به هیچ وجه جایز نیست».

نکته بسیار مهمی که در متن پرسش و پاسخ مورد بحث ما به ذهن متبادر می‌گردد آنست که ابوحنیفه در پاسخ هفتمین پرسش امام صادق (ع) می‌گوید: «نمی‌دانم» و این عین سلامت فکر و استحکام ایمان و نهایت خضوع این فقیه بلندمرتبه را می‌نمایاند؛ به ویژه آنکه در محضر شریف حضرت جعفر بن محمد (ع) این اقرار را بر زبان می‌راند، زیرا ابوحنیفه هرچند خود را صاحب رأی می‌دانسته و در بسیاری از موارد و مسائل فقهی به رأی خویش اجتهاد نموده است، اما در محضر امام صادق (ع) که جامع دین و عرفان بوده‌اند، سر تعظیم فرود آورده و اظهار تواضع نموده و بی دلیل در مسائل و مواردی

که علم و نظری نداشته، به ابراز عقیده پرداخته است که البته از شخصیتی چون وی که قریب به دو سال از زندگانی خویش را، به طور مستقیم، به تمتع از ذخایر خدادادی علم و تقوای فرزند رسول الله (ص) گذرانیده است، بعید و به دور از انتظار نیست.

در ضمن، اقرار آگاهانه به ندانستن مورد یا مواردی، در عرصه دانش و دین، و وارد نشدن در مباحث و مسائلی که فرد تبصر و تخصص و تأملی در آن زمینه ندارد، از آداب دانشوری و دینداری است. همچنانکه گویند چهل مسأله از امام مالک (ع) پرسیده‌اند؛ با اینکه او مجتهد مطلق به شمار می‌آمده، و در عهد خویش امام مدینه منوره بوده است، اما در پاسخ به سی و شش پرسش، جواب داده است که: «نمی‌دانم».

از سویی، فقهای که در جهان اسلام به ائمه مذاهب اربعه اهل سنت اشتها یافته‌اند، هیچ‌یک داعیه اجتهاد مطلق نداشته و هیچ کدام خود را مصیب و مصون از خطا و عالم علی الاطلاق ندانسته است؛ بلکه همانگونه که پیشتر اشاره شد، تنها در حوزه مسایل فقهی به اظهار نظر و ابراز عقیده پرداخته‌اند که آنهم با رعایت جمیع جوانب و براساس اصولی که بدان پایبند بوده‌اند. یکی از اصولی که ائمه مذاهب اسلامی همواره مراعات نموده‌اند آن بوده است که فضیلت و احترام خاندان اهل بیت پیامبر (ص) را بر خویش مسلم دانسته‌اند و بر عقیده و کلام ایشان پیشی نگرفته‌اند، همانگونه که متن پاسخ و پرسش مطرح شده در ابتدای این بحث، رهنمونی است صادق به این مدعی، و سندی است انکار ناپذیر از حقانیت مهر خاندان اهل بیت (ع) در میان همه علمای جامعه اسلامی و به ویژه در میان ائمه مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت.

و پسین نکته مهم و ظریف دیگری که از خلال متن پرسش و پاسخ مورد بحث ما به ذهنی وقاد متبادر می‌شود، آنست که ائمه مذاهب اربعه فقهی اهل سنت همواره مدعی بوده‌اند که یکی از سرچشمه‌های اصیل کسب علوم دینی، معارف اهل بیت پیامبر (ص) است و البته آن فقهای بلندپایه، به دین شرف اندوزی و فخر و مباهاات نموده‌اند.

دومین سند قابل ارائه در این مبحث اظهار نظر ابن ابی الحدید شافعی است در مقدمه‌ای که بر نهج البلاغه نوشته است. او می‌نویسد: «...اما اصحاب ابی حنیفه کاتبی

یوسف و محمد و غیرهما فأخذوا عن ابي حنيفة. و اما الشافعي فقرأ على محمد بن الحسن فيرجع فقهه ايضاً الى ابي حنيفة و اما احمد بن حنبل فقرأ على الشافعي فيرجع فقهه ايضاً الى ابي حنيفة و ابوحنيفة قرأ على جعفر بن محمد (ع) و قرأ جعفر على ابيه (ع) و ينتهي الامر الى علي (ع). و اما مالک ابن انس فقرأ على ربيعة الرأي و قرأ ربيعة على عكرمة و قرأ عكرمة على عبدالله بن عباس و قرأ عبدالله بن عباس على علي (ع). و ان شئت رددت اليه فقه الشافعي بقرائته على مالک كان كذلك. فهؤلاء الفقهاء الاربعة...

اما اصحاب ابوحنيفة همچون ابويوسف و محمد و ديگران فقه را از ابوحنيفة فرا گرفته‌اند و امام شافعي نزد محمد بن حسن فقه را آموخته، از اينرو فقه او نيز به ابوحنيفة باز می‌گردد. و اما احمد بن حنبل از شافعي آموخته، بنابراین فقه او نيز به ابوحنيفة باز می‌گردد و ابوحنيفة از محضر جعفر بن محمد (ع) بهره‌مند و مستفيض گردیده و جعفر بن محمد از پدرش آموخته و به اين ترتيب تا برسد به حضرت علي (ع). اما مالک بن انس نيز از ربيعة و او از عكرمة و او از عبدالله بن عباس و او از علي (ع) كسب علم نموده است. و اگر بخواهي می‌تواني فقه شافعي را از طريق مالک بن انس به حضرت علي (ع) بازگرداني؛ پس اينانند فقهاء چهارگانه.

فصل سوم

مرجعیت و مقام والای حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از دیدگاه مالک بن انس (رض) امام مذهب مالکی
(از مذاهب چهارگانه اهل سنت)

امام مالک (رض)

معرفی اجمالی:

مالک بن انس بن مالک بن ابوعامر، از طایفه امراء قحطانی، در سال ۹۳ یا ۹۵ هجری قمری، در عهد حکومت عبدالملک مروان، خلیفه اموی، در منطقه ذوالمروه واقع در شمال مدینه منوره، چشم به جهان گشوده و در سال ۱۷۹ هجری قمری در همان زادگاهش وفات یافته است. وی از تبع تابعین بوده و به امام (مکتب اصحاب حدیث) اشتهار یافته است.

ابوعامر، جد امام مالک، از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و بجز غزوۀ بدر، در همه غزوات رسول خدا شرکت داشته است.

مالک در محضر فقهایی همچون یحیی بن سعید انصاری و ربیعہ الرأی و محمد شهاب زهری تلمذ نموده و حافظ قرآن و حدیث بوده است. وی در جمع آوری احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله اهتمام نموده و گفته اند که یکصد هزار حدیث را به دست خود نوشته است. وی در این زمینه، اثری جاودانه و کتابی ارزشمند، موسوم به (الموطاء) مشتمل بر

یکهزار و هفتصد حدیث، از خویش به یادگار نهاده است. در بیان اهمیت این اثر افزون بر دیگر دلایل، علمای اهل سنت غالباً به تلقی ابن اثیر استناد می‌کنند که وی، الموطاء امام مالک را به جای سنن ابن ماجه، یکی از صحاح سته دانسته است.

امام مالک از عاشقان و محبان و مخلصان خاندان عظیم الشان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می‌آمده و خود او به این امر مباهات می‌نموده و همواره زیان به ثنای خاندان عزیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گشوده و به قول و فعل آنان استناد می‌نموده است. از کلام اوست که فرمود: «كنت اختلفت جعفر بن محمد فما كنت اراه الا احدى خصال ثلاث اما مصليا و اما صائما و اما يقرأ القرآن و ما رأيته يحدث عن رسول الله الا على طهارة و لا يتكلم فيما لا يعنيه و كان من العباد الزهاد الذين يخشون الله و ما زرته الا و اخرج الوسادة من تحته و جعلها تحتي».

«مدتی به نزد جعفر بن محمد می‌رفتم. او را جز در سه حالت ندیدم؛ یا نماز می‌خواند، یا در حالت روزه بود، یا قرآن تلاوت می‌کرد. هیچ چشمی و هیچ گوشی و هیچ قلبی، عالتر و عابدتر و پرهیزگارتر از جعفر بن محمد، ندیده و نشنیده و گواهی نداده است»^(۱).

نظر امام مالک درباره مقام والای روحانی، علمی و اخلاقی حضرت جعفر بن

محمد الصادق علیه السلام

اگرچه در زمینه اندیشه و احساس امام مالک نسبت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منابع و مآخذ قابل استناد به اندازه کافی در دست نیست. اما همین قدر قلیل هم که بر جای مانده است سرشار از سخن و پیام است و کلمه به کلمه آن عبارات، روایتگر منتهای ادب و احترام او نسبت به امام صادق علیه السلام می‌باشد. از جمله، از امام مالک بن انس رحمه الله

منقول است که: به محضر جعفر بن محمد بسیار شرفیاب می شدم. مردی پرتبسم بود. هنگامی که در حضور وی از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می شد، چهره اش دگرگون می شد. کمتر پیش می آمد که او را ملاقات کنم مگر آن که او یا نماز می گزارد، یا روزه بود و یا قرآن تلاوت می نمود. هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل می کرد، مقید به طهارت بود. در مورد آنچه به او ارتباط نداشت، سخن نمی گفت. او به درگاه خداوند بسیار نیایشگر و ستایشگر و خاشع بود.

نیز از امام مالک رحمته الله نقل گردیده است که: هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ دلی خطور نکرده که در علم و عبادت و پاکدامنی، کسی برتر از جعفر بن محمد صادق علیه السلام باشد.

فصل چهارم

نظر امام شافعی و علمای شافعی مذهب، درباره مرجعیت و مقام والای حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع)

همچنانکه در بخش‌های پیشین نیز اشاره گردید، ائمه مذاهب اربعه اهل سنت به مرجعیت علمی خاندان اهل بیت پیامبر (ص) قائل بوده‌اند. و خصوصاً مرجعیت و مقام والای علمی امام جعفر صادق (ع) را همواره ستوده‌اند؛ و از این گذشته، عقیده خویش را در این مورد پنهان ننموده‌اند و حتی در حضور خلفای بنی عباس و دیگر حاکمان و امرا، از مقام شامخ سلاله پاک اهل بیت (ع) به دفاع برخاسته‌اند. در چشم و دل بزرگان اهل سنت، خاندان و ائمه اهل بیت (ع) افزون بر مقام علمی و مرجعیت دینی، از انقباس زکیه و اخلاق مرضیه برخوردار بوده‌اند و در واقع شخصیتی جامع الاطراف و متکامل داشته‌اند؛ به دیگر بیان، امامان اهل بیت (ع) انسان‌های کامل بوده‌اند. از امام شافعی (ع) منقول است که فرمود: «علی بن الحسین. فقیه‌ترین اهل بیت است»^(۱).

در طول تاریخ اسلام، علما و فقهای اهل سنت شافعی مذهب، به پیروی از امام شافعی (ع)، همواره به مرجعیت فقهی و مقام والای عرفانی و اخلاقی حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) اقرار و اعتراف نموده‌اند و ایشان را با عناوینی از قبیل «اعلم الناس» و «اوسع الفقهاء» توصیف کرده و به مراتب فضل و کمال ایشان اذعان داشته‌اند. چنانکه به روزگار ما نیز، علمای اهل سنت به تبعیت از اسلاف روشن روان و پاک نهاد

خویش، مرجعیت فقهی امام صادق علیه السلام را پذیرفته‌اند و فقه ایشان را به عنوان منبعی قابل قبول در زمره یکی از مذاهب پنجگانه فقهی مسلمانان، به رسمیت می‌شناسند. در همین زمینه، برای نمونه، می‌توان به نوشته استاد محمد ابوزهره، در کتاب (الامام الصادق) استناد نمود. او می‌نویسد:

كان أبو حنيفة يروي عن الإمام الصادق، و يراه أعلم الناس، باختلاف الناس، و أوسع الفقهاء إحاطة، و كان مالك يختلف إليه دارسا راويا، و لا يزيده فضل الاستاذية على أبي حنيفة و مالك فضلا، فالصادق لا يمكن أن يوخّر عن نقص و لا يقدم عليه غيره عن فضل، و هو فوق هذا حفيد على زين العابدين عليه السلام الذي كان سيد أهل المدينة في عصره فضلا و شرفا و دينا و علما، و قد تتلمذ له ابن شهاب الزهيري و كثير من التابعين كما أن الصادق هو ابن محمد الباقر الذي بقر العلم و وصل إلى لبابه»^(۱).

در زمینه مرجعیت و شیخیت و محبوبیت حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در میان مسلمانان اهل سنت، مستندات به حد کفایت موجود است؛ اما در خاتمه این مقاله بار دیگر به نوشته یکی از علمای شافعی مذهب برجسته و معاصر کردستان استناد می‌شود، تا روشن گردد که دیدگاه ائمه و علماء و فقهاء اهل سنت نسبت به مرجعیت فقهی و افضلیت امام صادق مطلق و منحصر به دوره خاصی از تاریخ نبوده است و بلکه این نظر همواره و در نزد قریب به اتفاق بزرگان دینی اهل سنت معتبر و متفق بوده است.

اینک به انعکاس رأی و نظر استاد عبدالکریم مدرس، فقیه و مفسر قرآن و مؤلف ده‌ها کتاب و رساله در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی، می‌پردازیم:

«امام جعفر صادق -ایشان در سال هشتاد هجری قمری در شهر مدینه دیده به جهان گشوده‌اند و از پرتو قدوم مبارکشان جهان سراسر تابناک گشته است. قلبشان به نور معرفت روشن بوده است. ایشان در علم و ادب یگانه دهر بوده و به نشانه‌های بارز رفتار و کردار والا، مزین بوده‌اند. آواز کرامت و مناقب و فضایلشان آفاق را در نور دیده و آثار

نیک ذات مبارکشان جهان را در بر گرفته است.

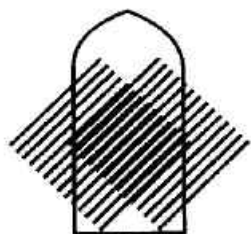
محیط جمله کمالات، امام جعفر صادق که بهر کسب فضایل، نموده سلب علایق لوای مرحمت او، پناه اهل سعادت ظلال مکرمت او، ملاذ جمله خلائق این امام، از مجتهدین عصر خویش بوده، و علما و بزرگان برای کسب علم و معرفت و گشودن مشکلات و معضلات دینی و اجتماعی، به محضر ایشان می‌شتافتند؛ زیرا ایشان در فقه و حدیث و تفسیر تبحر و تعمق چشمگیری داشتند. روایت می‌کنند که سفیان ثوری به خدمت امام صادق رسید و عرض نمود: ای روشنی دیدگان رهبر محبوب اسلام (ع) مرا نصیحتی بفرما تا از برکت آن به پایه‌ای بلند دست یابم. ایشان فرمودند: «ای سفیان! هر آنکس که از در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بندگی و تواضع پیشه کند، خداوند در هر دو دنیا او را عزیز و والامقام گرداند. بدان که از دروغگو مردانگی نخیزد، حسود آسایش نبیند، از انسان بدخو بزرگی برنیاید و حاکمان را برادری نباشد». باز از ایشان استدعا نمودم که بیش از این مرا نصیحت فرمایند. فرمودند: «خود را از کارهای ناشایست دور نگاه دار تا عابد شوی، به آنچه خداوند به تو عطا فرموده راضی و قانع باش تا ثروتمند و توانمند شوی، حق مصاحبت و معاشرت با مردم را به جای آور تا زینت و زیور اسلام شوی. و اگر بی‌اقتدار و سلطنت، بزرگی می‌طلبی و بی‌اتکا به قبیله و قوم، عزت و اعتبار می‌طلبی، از نافرمانی خداوند و پیروی از گناهکاری برحذر باش و با بدکاران همراهی مگزین تا به گناه آلوده نشوی. با دوست و مصاحب بدکار همگام مشو تا ایمن باشی و از تندگویی و بدگویی پرهیز تا پشیمان نشوی».

امام جعفر صادق (ع) از معنویت و روحانیتی قوی برخوردار و بسیار مستجاب الدعوه بوده‌اند. از قرآن و سنت و حدیث بسیار مطلع بوده‌اند و در ضمن بر آن بخش از احکام و فتاوی شرعی که محل اجماع یا اختلاف فقها بوده است آگاهی داشته‌اند و از کلام ایشان است که فرمود: «هر آنکس که رزق و روزیش تنگ گردیده شایسته است که از خداوند طلب گشایش روزی کند و بادل و زبان استغفار نماید و استغفرالله بگوید. نیز فرموده‌اند

که هرگاه کسی از نیکی احوال یا زیبایی اموالش در شگفت آید، خوب است بگوید: «ما شاء الله، لا قوة الا بالله»؛ گویند که این ورود برای دفع چشم زخم و یا به هنگام ترس بسیار مفید و مجرب است.

به طور خلاصه، ملکات و فضایل امام جعفر بسیار و مقام ایشان والا و رفیع است. ایشان در سن شصت و هشت سالگی، به سال یکصد و چهل و هشت هجری قمری، در مدینه منوره رحلت فرموده و در قبرستان بقیع مدفون گشته‌اند. این امام، هفت پسر داشته‌اند به نام‌های: موسی کاظم علیه السلام، اسماعیل، عبدالله، اسحاق، محمد، عباس، علی. علی در زمان حیات پدرش فوت نموده، محمد (داعیه) بوده و امام موسی علیه السلام جانشین پدرش گردیده و به هدایت مسلمانان پرداخته است.^(۱)

۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۴ هجری.



اهل بیت و امام جعفر صادق علیه السلام
از نگاه مذاهب اهل سنت

دکتر فاروق صفی زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبله سودازدگان، ابروی سرمه سای تو
قبله نمای عاشقان غمزه غم زدای تو
گلبن روضه خیابان، خار به دیده آیدم
گر زندم اشارتی نرگس دلربای تو
زاهد زهد پیشه را حور و قصور زانکه من
از همه بیگانه شدم تا شدم آشنای تو
سایه آستانهات مایه فخر و آبروست
ای که همای آسمان پر زده در هوای تو
در دو جهان اهل دلی نیست که در طریق عشق
پا نهد به راه تو، سر ندهد برای تو
دل ندهم به هفت در، پا نهم به هشت در
طالع اگر مدد کند، یک نفسم لقای تو
یک شب قدر از آن سبب به زهزار ماه شد
طوق غلامی ستد از سلسله دوتای تو
ملک سلیمان به نظر پای ملخ نمایم
گر شوم نقش نگین نقطه‌ای از ولای تو
پی سپر شافعی‌ام سخره زور و زر نی‌ام
شد زر ناب قلبم از پرتو کیمیای تو

رشته زندگانی‌ام صد گره است و یک امید

روی تمنای من و دست گره گشای تو

امام مسلم از یزید بن حیان روایت کرده که گفت: من و حصین بن سبره و عمرو بن مسلم به نزد زید بن ارقم رفتیم. هنگامی که نشستیم، حصین به او گفت: به درستی که ای زید خیر زیادی به دست آوردی. رسول خدا را دیدی و سخنان وی را شنیدی و با او جهاد نمودی. پشت سر آن حضرت نماز گزاردی. بدون تردید این خیر زیادی است که نصیب گردیده. برای ما آن چه از رسول خدا شنیدی، بازگویی.

گفت: ای پسر برادرم! روزی رسول خدا در کنار آبی به نام خم که در میان مکه و مدینه قرار دارد، ایستادند تا برای ما خطبه بخوانند. ایشان پس از ستایش خداوند، اندرزهایی ایراد نمودند و سپس فرمودند: اما بعد ای مردم! جز این نیست که من بشری هستم. زود است که فرستاده پروردگارم در رسد و من دعوت او را اجابت کنم (کنایه از وفات) و من در میان شما دو چیز گران‌بها را باقی گذاشته‌ام، اول کتاب خداوند که در آن هدایت و نور است. به این کتاب تمسک جوید و بدان چنگ زنید و دوم اهل بیت من، شما را به یاد خدا می‌اندازند. حصین از وی پرسید: اهل بیت آن حضرت کیست ای زید؟ آیا زنان ایشان از اهل بیت نیستند؟ گفت: زنان آن حضرت از اهل بیت ایشانند ولیک اهل بیت ایشان آنانی هستند که بعد از رسول خدا صدقه بر آنها حرام گشته است. گفت: آنها چه کسانی هستند؟! گفت: آنان فرزندان علی‌اند.^(۱)

امام فخر رازی، مفسر و دانشمند نامدار جهان اسلام، در ذیل آیه ۲۳ سوره شوری که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بگو ای محمد من از شما در برابر دعوتم، چیزی نمی‌طلبم جز دوستی نزدیکانم. به نقل از علامه جلال‌الله زمخشری، می‌نویسد: پیامبر اسلام در مورد اهمیت اهل بیت و نزدیکان خود فرمودند: هر کس با دوستی آل محمد بمیرد، به درستی

که شهید مرده است. بدان هر آنکه بر دوستی آل محمد بمیرد، در حالی مرده که گناهانش آمرزیده شده. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، در حالی مرده است که توبه‌اش پذیرفته شده. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، نخست فرشته مرگ و سپس نکیر و منکر وی را مژده بهشت می‌دهند. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، او را همان گونه به سوی بهشت می‌برند که عروس را به خانه بخت می‌برند. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، به درستی که بر خط سنت و جماعت مرده است. بدان هر آنکه بر محبت آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را مزار فرشتگان رحمت قرار دهد. بدان هر آنکه آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی می‌آید که در میان دو چشمش نوشته است: نا امید از رحمت خداوند. بدان هر آنکه بر بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است. بدان هر آنکه بر بغض آل محمد بمیرد، بویی از بهشت به مشامش نخواهد رسید.^(۱)

در مناقب و اوصاف اهل بیت، احادیث زیادی در کتب اهل سنت ذکر شده، از جمله:

رسول اکرم (ص) فرمود:

«خداوند را به پاس نعمت‌هایش، و من را به خاطر دوستی خداوند و اهل بیت را به خاطر دوستی من، دوست بدارید.»^(۲)
ابوبکر خلیفه اول:

«حرمت پیامبر را در اهل بیت آن حضرت حفظ و نگهداری نمایید.»^(۳)

خلیفه دوم عمر بن خطاب:

«خوش به حالت ای فرزند ابوطالب که صبح و شام می‌نمایی در حالی که مولای هر مرد و زن مسلمانی.»^(۴)

۱- تفسیر کبیر رازی، جاب سنگی، جلد دوم، ص ۲۸۵

۲- صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۰۸، فضائل صحابه، ج ۴، ص ۱۸۷۳، مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۱۱۴، المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹

۳- همان.

۴- همان.

و نیز:

«من هیچ مرد و زنی را سراغ ندارم که در نزد پیامبر محبوب‌تر از علی (ع) و همسر وی باشد.»^(۱)

مهر اهل بیت در میان گردان شافعی مذهب

۹۰٪ جمعیت کرد در کشورهای مختلف مسلمان شافعی مذهب هستند که ارادت زیادی به اهل بیت دارند.

در ادب گردی، بخصوص در فولکلور کردی، اشعار و ابیات زیادی یافت می‌شود که نشان از ارادت قلبی گردان به اهل بیت دارد.

از مهم‌ترین عامل درونی و ساختاری در مجموعه اعتقادات مذهبی اهل سنت مسلمان شافعی مذهب کرد، همانا ارادت سر مذهب شافعی، حضرت امام شافعی نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) است. سروده‌های زیادی از امام شافعی به یادگار مانده در نعت و مناقب اهل بیت (ع)، از جمله:

«یا آل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله.»

ای خاندان پیامبر! محبت شما طبق دستوری که در قرآن آمده، بر ما واجب است.

«یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له»

همین افتخار شما را پس که اگر کسی بر شما درود نفرستد، نمازش باطل است.

«اذا فی مجلس ذکرُوا علیاً و سبطیه و فاطمة الزکیة

وقال: تجاوزوا یا قوم هذا فهذا من حدیث الرافضیه

برئت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حب الفاطمیه»^(۲)

هرگاه در مجلسی از علی و دو فرزندش و فاطمه پاک یاد کنیم، گفته شود ای مردم، از

این فرد دوری کنید. چون این سخن رافضیان است! من از دست مردمی که محبت فاطمه

و فرزندان او را رافضیت می‌دانند، به خدا پناه می‌برم!

مهم‌ترین عامل برونی مودت اهل بیت در فرهنگ اهل سنت کرد، مهاجرت تاریخی امام زادگان و سلاله اهل بیت (علیهم السلام) به سرزمین کردستان و اقامت در مناطقی همچون اورامان و نقاطی از کردستان اردلان است.

در عهد خلفای اموی و عباسی، بر اثر جور و تعدی حکام و ظلمه آن عصر، تنی چند از امام زادگان مجبور به ترک شهر و دیار خویش گردیدند و از این رو، به سوی دیگر بلاد اسلامی رهسپار گشتند. از جمله تنی چند از فرزندان امام موسی کاظم (علیه السلام) از عراق به ایران شتافتند تا به اورامان کردستان رسیدند؛ اما به علت صعب العبور بودن راه‌ها و امن بودن آنجا از هجوم لشکریان خلیفه و ماموران و حکام وابسته به آنها، در همین منطقه رحل اقامت افکندند و به جهت برخورداری از فضایل و مناقب و جاذبه‌های معنوی، توجه مردم این نواحی را به سوی خویش جلب کردند. بدین سان برکات وجودی انفاس قدسی فرزندان امام هفتم به اطراف و اکناف گسترش یافت در حدی که به قرابت‌های سببی منجر شد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که خاندان‌های سادات حسنی و حسینی کردستان، غالباً مولود همین رویداد تاریخی هستند.

درک مظلومیت این خاندان از سوی اهل سنت، از دیگر مواردی است که باعث عشق ورزی مردم این دیار به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است. از طلیعه اسلام تا کنون، خاندان اهل بیت همواره مورد بی مهری خلفای اموی و عباسی و دیگر فرمانروایان و حاکمان سرزمین‌های مسلمان نشین قرار گرفته‌اند. از آن جایی که مردم کرد نیز، خود یکی از اقوام مظلوم تاریخ خاورمیانه هستند، و پیوسته بر اثر سیطره و جور و جفای سلاطین و حکمرانان تابع آن‌ها، مورد ستم واقع شده‌اند، هرگز از جباران حمایت نکرده و مظلوم را یاری کرده و به او پناه داده‌اند.

پیامبر بزرگوار اسلام، در شان دخت گرامی خود حضرت فاطمه (علیها السلام) که گاهی او را ام ابیها خطاب می‌کرد، فرمودند: «دخترم حضرت فاطمه پاره تن من است، هرکس او را اذیت و آزار دهد، مرا اذیت و آزار داده.»^(۱)

و در یک حدیث مفصل، خطاب به فاطمه (ع) فرمودند: «آیا خشنود و راضی نیستی سیده همه زنان عالم به جز مریم یا سیده زنان مسلمان باشید یا سیده زنان امت من، یا سیده زنان اهل بهشت»^(۱)،^(۲)

در حدیثی دیگر آمده است: رسول گرامی فرمودند: دو چیز گران بها و سنگین را در میان شما به جا گذاشتم، اگر به آن‌ها چنگ زنید و تمسک کنید، هرگز گم نخواهید شد. یکی از آن‌ها از دیگری بزرگتر است؛ کتاب الله که حبل المتین کشیده از آسمان به زمین است و دیگری عترت و خانواده من و این دوشیء گران بها و ارزشمند از یکدیگر جدا نخواهند شد و با هم هستند تا روز قیامت در سر حوض کوثر. توجه داشته باشید که بعد از من نسبت به این دوشیء قیمتی چه موضعی دارید. این مقام و فضیلت الهی را کسی منکر نیست، مگر حاسدان و زندیقان دین.^(۳)

بر اساس احادیث دیگری، مجد و بزرگواری آل بیت اطهار (ع) و خاندان شریف رسول گرامی اسلام (ص) به صراحت بیان شده است و به ما مسلمانان تذکر داده شده که این وارثان حقیقی رسول خدا را مورد احترام و تمجید قرار دهیم و همیشه بر آنها درود بفرستیم و به ندای قرآنی لبیک گوئیم.^(۴)

در میان عرفا و شاعران اهل سنت نیز، اشعار زیادی در نعت اهل بیت (ع) در دواوین شعری درج شده. حضرت شیخ عبدالقادر (رحمته الله علیه)، رئیس طریقت قادریه، متولد ۴۷۰ هجری و متوفی ۵۶۱ که از اولاد امام حسن مجتبی (ع) می باشد، ضمن اظهار محبت نسبت به اهل بیت، اشعاری را تحت عنوان «من محمدی ام» سروده است:

۱- همان.

۲- آنچه که نویسنده محترم نوشته اند و به صحیح مسلم مستند ساخته اند با آنچه در صحیح مسلم وجود دارد متفاوت است در صحیح مسلم دو روایت است و هر دو به یک لفظ می باشند که عبارت است از: «... فقال یا فاطمة أما ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنین او سيدة نساء هذه الأمة...» یعنی: «آیا تو خشنود نیستی که سیده زنان مؤمن یا سیده زنان این امت باشی». صحیح مسلم: ۱۲۳/۷ و ۱۲۴، ناشر دار الفکر، بیروت.

۳- تاج الاصول، ج ۳، ص ۲۵۸. ۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۵.

«غلام حلقه به گوش رسول ساداتم
کفایت است ز روح رسول و اولادش
ز غیر آل نبی حاجتی اگر طلبم
دل ز حب محمد پر است و آل مجید
چو ذره شود این تنم با خاک لحد
کمینه خادم خدا و خاندان تو ام
سلام گویم صلوات با تو هر نفسی
گناه بی حد من بین تو یا رسول الله
زهی نجات نمودن حبیب آیاتم
همیشه در دو جهان جمله مهماتم
روا مدار یکی از هزار حاجاتم
گواه حال من است این همه حکایاتم
تو بشنوی صلوات از جمیع ذراتم
ز خادمی تو دائم بود مباحاتم
قبول کن به کرم این سلام و صلواتم
شفاعتی بکن، محو کن خیالاتم»^(۱)

ابن حجر، ذیل آیه اول از آیاتی که در شأن اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده اند، می گوید: به حجت رسیده که پیامبر آنها را در زیر عبا قرار داده و فرمود: «اللهم هولاء اهل بیتی و حامتی» و در حدیث دوم: «اللهم ان هولاء آل محمد»^(۲)

رسول خدا، عبا را بر سر علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) کشید و فرمود: «اللهم هولاء اهل بیتی»^(۳)

وقتی حضرت، عبا را بر سر آن چهار نفر کشید، فرمود: «اللهم هولاء اهل بیتی»^(۴)
حضرت با اشاره به آن چهار نفر فرمودند: «اللهم هولاء اهل بیتی»^(۵)

مولوی تایجوزی، از شعرا و عرفا و مفسران نامی کرد، در کتاب خود می نویسد:
«خداوند سبحان به این دلیل نگذاشت تا ابراهیم (علیه السلام)، فرزند خود اسماعیل را قربانی کند، تا او باقی بماند و از سلاله پاکش، پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ظهور کند و از سلاله پیامبر مکرم نیز امام حسین (علیه السلام) به وجود آید؛ تا قربانی شدن واقعی که همان فوز عظیم شهادت است، نصیب امام حسین (علیه السلام) گردد»^(۶)

۱- دیوان شیخ عبدالقادر گیلانی - بغداد، ۱۹۶۵، ص ۲۸۱

۲- ابن حجر، صواعق، ص ۱۳۱.

۳- ابو عیسیٰ ترمذی، صحیح، کتاب المناقب، حدیث ۳۷۸۷.

۴- ابن کثیر، تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۴۸۴.

۵- خازن بغدادی، تفسیر قرآن، ج ۳، ص ۴۹۹.

۶- العقیده المرضیه، مولوی تایجوزی، ص ۲۹۱.

حضرت امام جعفر صادق (ع)

جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، لقب ایشان «صادق» و کنیه او، ابو عبدالله می باشد. آن حضرت از سادات و بزرگان اهل بیت به شمار می آید و در فن حدیث از جایگاه والایی برخوردار بوده است. از پدران گرامی خویش حدیث روایت کرده است و ائمه اعلام حدیث، مانند یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک بن انس، ثوری و ابن عیینه و ابو حنیفه از ایشان حدیث روایت کرده اند که این امر نشانه تبحر و وثوق ایشان در فن حدیث است.

دکتر تقی الدین ندوی مظاهری، در کتاب خود می نویسد: «یکی از استادان مشهور امام مالک (ع)؛ حضرت امام جعفر صادق (ع) است. او فرزند محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب مدنی و از سادات اهل بیت و از عابدان تبع تابعین و از علما و دانشمندان مدینه به شمار می آید. امام مالک (ع) حدیث را از محضر وی آموخت و در کتابش (الموطأ)، ۹ حدیث از او روایت کرد. که پنج حدیث از آنها متصل اند و اصل آنها یک حدیث است و چهار حدیث دیگر منقطع می باشد.»^(۱)

روایت حدیث از ایشان در کتابی چون الموطأ که بنا به فرموده امام شافعی صحیح ترین کتاب بعد از قرآن می باشد، بیانگر علم و دانش چشم گیر و گسترده آن حضرت می باشد، از این رو تمامی نقدکنندگان و ائمه حدیث ایشان را فردی ثقه و معتمد می دانند.

علامه ذهبی، که از علمای برجسته علم حدیث می باشد، در کتاب تذکره الحفاظ فی ترجمه الامام جعفر، ص ۸۹۱ می نویسد: حضرت جعفر صادق فردی ثقه و مورد اعتماد است. امام بخاری به قول او احتجاج نموده^(۲) و سایر ائمه حدیث نیز به قول او استناد ورزیده اند.

۱- تقی الدین ندوی مظاهری، امام مالک و منزلت کتاب الموطأ، چاپ امارات متحده، ص ۶۱۶.

۲- برخلاف نظر محقق محترم باید گفت که در صحیح بخاری حتی یک روایت مهم از امام صادق (ع) وجود ندارد.

در کتاب کشف الغمه آمده است: قاسم، فرزند محمد بن ابی بکر، شوهر اسماء، دختر عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق می باشد که از آن دو همسر، دختری به نام قریبه معروف به ام فروه، مادر حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) که به عقیده برادران شیعه، امام ششم می باشد متولد شد. بدین ترتیب خلیفه اول حضرت ابوبکر صدیق، جد هفت تن از ائمه و واجب الاحترام است، زیرا که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «ابوبکر (علیه السلام) از هر دو راه جد مادری من است.»^(۱)

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، در کتاب تذکره الاولیاء بیش از هرکس به ذکر و مناقب حضرت امام جعفر صادق پرداخته است. وی در آغاز معرفی حضرت امام جعفر می نویسد: «آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عامل صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیا، آن جگر گوشه انبیاء، آن ناقد علی، آن وارث نبی، آن عارف و عاشق جعفر صادق (علیه السلام) ...»

در همین^(۲) کتاب آمده است: نقل است که صادق از ابو حنیفه پرسید: عاقل کیست؟ گفت: آن که تمیز کند میان خیر و شر. صادق گفت: بهائتم نیز تمیز توانند کرد میان آن که او را بزند و آن که او را علف دهد.

ابو حنیفه گفت: نزد شما عاقل کیست؟ گفت: آن که تمیز کند میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر، خیرالخیرین اختیار کند و از دو شر، خیرالشرین برگزیند.

باز می نویسد^(۳): نقل است که صادق روزی تنها در راهی می رفت الله الله می گفت. سوخته ای بر عقب او می رفت و بر موافقت او الله الله می گفت. صادق گفت: الله جبه ندارم. الله جامه ندارم. در آن حال جامه ای زیبا حاضر شد، جعفر در پوشید، آن سوته پیش رفت و گفت: ای خواجه در الله گفتن با تو شریک بودم آن کهنه خود را به من داده. صادق را خوش آمد و آن کهنه به وی داد.^(۴)

۱- کشف الغمه، چاپ بیروت، ص ۳۷۳، چاپ دوم.

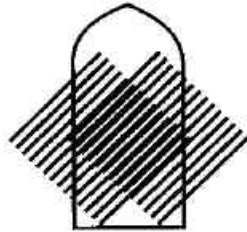
۲- تذکره الاولیاء، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، ابن حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم، چاپ پنجم، ۱۳۳۶، تهران، ص ۲۰.

۳- همان، ص ۳۳.

۴- همان، ص ۲۳.

در کتاب خرایج، از مفضل بن عمر روایت نموده که گفت: در منا در خدمت امام جعفر صادق (ع) بودم که گذرش به پیرزنی افتاد که با دو طفل خردسال می‌گریستند و ماده گاوی به نزدیک ایشان افتاده بود. آن حضرت پرسید: ای ضعیفه چرا می‌گریی؟ گفت: چون نگریم که معاش من و اطفال من از این گاوک بود و اکنون در کار خود حیرانم.

آن حضرت فرمود: می‌خواهی گاوت زنده شود؟ ضعیفه گفت: ای بنده خدا مرا این مصیبت بس نیست که با ما تمسخر می‌کنی؟! فرمود: حاشا که من از روی تمسخر بگویم. در حال لب مبارک خود را جنباند و پا بر آن گاو زد، فی الحال گاو برجست و به پا ایستاد و آن زن از خوشحالی گفت: به رب کعبه که این شخص عیسای پیغمبر است و آن حضرت خود را در میان مردم انداخت و رفت که مبادا کسی بر آن مطلع شود.^(۱) در کتابها معجزات فراوانی از آن حضرت ذکر شده است.



امام صادق علیه السلام
از دیدگاه مذاهب اهل سنت

ذکرالله احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصیت امام صادق علیه السلام همچون اجداد بزرگوارش تنها متعلق به شیعه نیست، بلکه مربوط به کل جهان اسلام و بلکه بشریت است.

هر چند خاورشناسان غیر مسلمان به مطالعه ابعاد مختلف زندگی و شخصیت این امام بزرگوار پرداخته‌اند، لیکن با کمال تأسف، امام را تنها از زاویه دید محدود مادی نگریسته‌اند، و کتاب «مغز متفکر جهان اسلام» ثمره همین شناختهای ناقص و بررسی‌های سطحی و مادی است که «مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ» نشر داده است و چون نتوانسته‌اند امام و شخصیت ملکوتی او را بشناسند، و از طرفی نتوانسته‌اند آن همه معارف و دانش‌های امام را منکر شوند، دچار لغزش‌های غیر قابل گذشت شده‌اند و او را شاگرد مع الواسطه «بطلمیوس» معرفی کرده‌اند.^(۱)

اینک، نظراتی که از دانشمندان و پیشوایان مذاهب اسلامی درباره شخصیت بی مثال ششمین پیشوای معصوم شیعه، امام به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌آوریم، باید توجه داشت که این دیدگاه‌ها منهای اعتقاد به مقام امامت و عصمت آن حضرت ابراز شده است. و از همین رهگذر ناقص بوده و این تعبیرات نمی‌تواند آن طور که شایسته است سیمای بلند و ملکوتی این امام همام را ترسیم کند، و گویای ابعاد وجودی و شخصیت معنوی حضرت امام صادق علیه السلام باشند.

شاگردانی که خود پیشوا شدند

نویسنده توانا آقای عبدالحلیم جندی، مشاور رئیس جمهوری مصر، که از عالمان دیانت و سیاست است. تحت عنوان «شاگردانی که خود پیشوا شدند» آورده است که: ابو حنیفه و مالک، هر دو در خدمت امام صادق (ع) تلمذ کرده و چه در فقه و چه در سیر و سلوک، آن دو تحت تأثیر آن حضرت بوده‌اند.

مالک بن انس استاد شافعی بوده و احمد بن حنبل، مدت ده سال در محضر او کسب علم و دانش کرده است. اینان پیشوایان چهارگانه اهل سنت‌اند که مستقیم یا غیر مستقیم از شاگردان امام صادق (ع) بوده‌اند.^(۱)

جندی، در جای دیگر از کتابش می‌افزاید: «اگر برای مالک افتخار است که بزرگترین شافعی بوده و یا برای شافعی افتخار است که از بزرگترین اساتید حنبل بوده است، و یا اینکه برای هر دو استاد افتخار است که در نزد این دو استاد تلمذ نمایند، اما شاگردی نزد امام صادق (ع) افتخاری است که مذاهب چهارگانه اهل سنت، همه در آن شریک‌اند. بزرگواری امام صادق (ع) فزونی و کاستی نداشت، امام (ع) علم و دانش جدش (ص) را به همه مردم منتقل می‌ساخت، امامت مقام و مرتبه او بود و شاگردی پیشوایان اهل سنت در نزد او، آراستگی آنان به سبب نزدیکی با چنین شخصیتی والا بوده است.^(۲)

علاوه، محدثان بزرگ دیگری مانند سفیان ثوری که در ورع و سنن و فقه پیشوای زمان در همه عراق بود و در برخورد با خلیفه وقت موضعی استوار داشت، و همچنین بزرگانی مانند عمرو بن عبید که فرقه معتزله را به وجود آورد و محمد بن عبد الرحمان ابن ابی لیلی همتای ابو حنیفه و سفیان بن عیینه و رجال بزرگ دیگر فقه و حدیث اهل سنت، نیز در محضر آن حضرت تلمذ کردند. چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: فقه مذاهب اربعه اهل سنت به فقه الصادق (ع) برمی‌گردد.^(۳)

۲- ترجمه الامام الصادق (ع) ص ۱۷۴.

۱- ترجمه الامام الصادق (ع) ص ۱۷۴.

۳- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) جلد ۱ ص ۱۸.

مالک بن انس می گوید: «و لقد كنت آتي جعفر بن محمد عليه السلام وكان كثير المزاح و التبس، فاذا ذكر عنده النبي صلى الله عليه وآله اخضر و اصفر و لقد اختلفت اليه زماناً و ما كنت اراه الا على ثلاث خصال: اما مصلياً و اما صائماً و اما يقرء القرآن، و ما رأيت قط يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله الا على الطهارة و لا يتكلم في ما لا يعنيه و كان من العلماء الزهاد الذين يخشون الله، و ما رأيت الا يخرج الوسادة تحته و يجعلها تحتي»^(۱)

مدتی خدمت جعفر بن محمد علیه السلام مشرف می شدم او مزاح می کرد و لبخند بسیار بر لب داشت، هرگاه نام پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش برده می شد چهره اش تغییر می کرد، ابتدا به سبزی و سپس به زردی می گرایید، در مدتی که به خانه آن حضرت رفت و آمد داشتم، او را دارای سه ویژگی یافتیم، یا در حال نماز بود، و یا روزه دار بود و یا قرآن تلاوت می کرد، و هرگز بدون وضو از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل حدیث نمی فرمود، و سخنی به گزاف نمی گفت، وی از علما و پرستشگران زاهدی بود که از خدای خویش بیم داشت و هرگاه به دیدارش می رفتم زیرانداز (یا بالش) خود را اختصاص به من می داد.

مالک در جای دیگر می افزاید: «یک سال با حضرت صادق علیه السلام حج به جای آوردم هنگامی که سوار بر مرکب برای احرام مهیا شد هرچه خواست لبیک بگوید: صدا در گلویش قطع شد و نزدیک بود از مرکبش به زیر افتد، بدو گفتم: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگزیر باید لبیک بگویی».

فرمود: «چگونه جرأت می کنم لبیک بگویم می ترسم خدای عزوجل بفرماید: لا لبیک و لا سعیدک»^(۲)

و خود مالک نیز هرگاه نام پیامبر صلی الله علیه و آله را می برد رنگش به زردی می گرایید و آنگاه که حاضرین جلسه اش سبب آن را سؤال می کردند می گفت: اگر آن چه را که من دیده ام

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶، شیخ صدوق، این روایت را از قول مالک بن انس با ذکر سلسله راویان در سه کتاب مهم خود یعنی خصال حدیث شماره ۱۸۹ ص ۱۶۸ و غلل الشرایع ص ۲۳۴ و امالی ص ۱۶۹ آورده است. همچنین قاضی عیاض در ص ۲۱۲ کتاب المداρκ خود، ابن زهره در کتاب مالک ص ۲۸ و امین الخولی در کتاب مالک خود ص ۹۴ نیز آورده اند.

۲- محدث قمی، الانوار البهیة ص ۱۳۴.

شما هم دیده بودید شما هم تصدیق می‌کردید و آنگاه، احوالات امام صادق (ع) را برایشان نقل می‌کرد.^(۱)

آری مالک در بیان دیگر چنین می‌گوید: «ما رأیت عین و لا سمعت اذن، و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد (ع) علماً و عبادة و ورعاً».^(۲)

هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی خطور نکرده که کسی با فضیلت‌تر از امام صادق (ع) از نظر علم و عبادت و ورع و تقوا باشد.

ابوحنیفه و عظمت علمی امام صادق (ع)

«ابوحنیفه» نعمان بن ثابت زوطی، پیشوای مشهور فرقه حنفی، آنگاه که سر تسلیم در پیشگاه عظمت علمی امام صادق (ع) فروود می‌آورد می‌گوید: «ما رأیت افقه من جعفر بن محمد (ع) و انه اعلم الامة».^(۳)

یعنی کسی را داناتر و فقیه‌تر از جعفر بن محمد (ع) ندیده‌ام، و او به طور مسلم اعلم امت اسلامی است.

و این نیز گفته‌اوست چنانکه آلوسی در «مختصر تحفه اثنی عشریه» می‌نویسد: این ابوحنیفه که مایه فخر و مباهات است با صراحت تمام می‌گوید که اگر آن دوسانی که از محضر جعفر بن محمد (ع) استفاده علمی کردم نبود، هلاک شده بودم، «لولا لستان لهلک النعمان».^(۴)

وی در مدینه و کوفه با امام صادق (ع) دیدارهای پراکنده‌ای داشت. اما دوسال متوالی در مدینه بود و از دانش سرشار امام (ع) بهره‌مند شد، و همین دوسال است که وی را از هلاک رهایی بخشید.

۱- ترجمه الامام الصادق عبدالحلیم جندی توسط عباس جلالی ص ۷۵.

۲- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۵۳/ تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- ذهبی، شمس الدین محمد، تذکره الحفاظ، ج ۱ ص ۱۶۶.

۴- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۸/ محمدحسین مظفر، امام جعفر صادق (ع) ترجمه سید ابراهیم سید علوی ص ۲۲۷.

منصور، امام صادق علیه السلام را از مدینه به عراق آورد و کسی را نزد ابوحنیفه فرستاد و بدو گفت: مردم شیفته و فریفته فضایل امام صادق شده‌اند برای محکوم ساختن او یک سری مسایل دشوار علمی را تدارک بین...

ابوحنیفه پس از آن درباره ملاقات خود می‌گوید:

ابوجعفر منصور دوانیقی در «حیره» بود که کسی را نزد من فرستاد و من نزد او رفتم، وقتی وارد شدم، دیدم جعفر بن محمد علیه السلام سمت راست او نشسته است. هنگامی که چشمم به او افتاد ابهت او بیش از منصور مرا گرفت، بر او سلام کردم، به من اشاره کرد نشستم، سپس منصور متوجه امام صادق علیه السلام شد و گفت: ای ابا عبدالله (کنیه امام صادق علیه السلام) این شخص ابوحنیفه است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «او قبلاً هم پیش ما آمده است» و او را می‌شناسم.

آنگاه منصور متوجه من شد و گفت ای ابوحنیفه، مسائل خود را بر ابو عبدالله صادق علیه السلام عرضه بدار، و من مسائل خود را بر او عرضه کردم، و آن حضرت همه مسائل مرا پاسخ داد، و فرمود: شما چنین می‌گویید و مردم مدینه چنین می‌گویند، و ما چنین می‌گوییم، گاهی گفته آنها را می‌پذیرفت، و گاهی با همه مخالفت می‌کرد تا اینکه چهل مسئله را بر او عرضه داشتم و همه را پاسخ گفت.^(۱)

پس از پایان مناظره، ابوحنیفه بی‌اختیار آخرین سخن خود را با اشاره به

امام صادق علیه السلام چنین ادا کرد: «ان اعلم الناس، اعلمهم باختلاف الناس»^(۲)

دانشمندترین مردم کسی است که به آرا و نظرهای مختلف علما در مسائل احاطه داشته باشد.

مقصود ابوحنیفه ازدانستن آرا و اقوال مختلف مردم، اجتهاد فقهی برای مقارنه و تطبیق بین مذاهب مجتهدین بوده است و ابوحنیفه پیشوای بزرگ اهل سنت اعتراف دارد که امام صادق علیه السلام آشناترین مردم به اختلاف نظر مردم در مدینه است. چه اینکه آن

۱- ذهی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۲۴۰ چاپ بیروت / اسد حیدر، الامام صادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۳ چاپ بیروت دارالکتاب.

۲- تهذیب الکمال ج ۵ ص ۷۹ / اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۴ ص ۳۲۵.

حضرت محدثان را در مدینه و مجتهدین را در کوفه تعلیم داده است، مدینه و کوفه به دست مالک و ابوحنیفه به غالبترین موقعیت خود رسیدند و آن دو و همچنین سفیان ثوری پیشوای دیگر عراق از شاگردان امام صادق هستند.

ابوحنیفه از نظر سن از امام صادق (ع) بزرگتر بود، چند سال قبل از او متولد شد و پس از او هم از دنیا رفت. ابوحنیفه صرف نظر از عمل کردن به رأی و قیاس، در استدلال فقهی قوی پنجه است که مالک به قدرت استدلال فقهی او اشاره کرده و می گوید: «ابوحنیفه اگر بگوید ستون مسجد از طلا است، بر آن دلیل اقامه خواهد کرد».

بعد از ابوحنیفه پس از یک صد سال «ابوبحر جاحظ» انتقادگر بزرگ و از دانشمندان قرن سوم می گوید:

«جعفر بن محمد الذی ملأ الدنيا علماً و فقهه و یقال: ان ابا حنیفه من تلامذته و كذلك سفیان الثوری و حسبک بهما فی هذا الباب»^(۱)

جعفر بن محمد کسی است که دانش و فقه او دنیا را پر کرده و گفته می شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان او هستند، و تلمذ این دو نزد آن حضرت در عظمت او کافی است.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «جعفر الصادق (ع) نقل الناس عنه ما سارت به الركب ان نشر صیته فی جمیع البلدان»^(۲)

یعنی مردم از آن حضرت علوم مختلفه ای نقل کرده اند که توسن فکر بشر به آن نرسد. و این علوم چنان زیانزد مردم گشته که آوازه آن همه جا پخش شده است.

از «عمر و بن ابی المقدام» روایت شده است که می گوید: «كنت اذا نظرت الى جعفر بن محمد (ع) علمت انه من سلالۃ النبیین قد رایته واقفاً عند الجمرۃ یقول: سلونی، سلونی»^(۳)

۱- رسائل الجاحظ ص ۱۰۶ / ینقل از الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۵.

۲- الصواعق المحرقة، چاپ قاهره ۲۰۱ / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۶.

۳- ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۴۲۰ چاپ بیروت ۱۸ جلدی. / الامام الصادق و

یعنی هرگاه به جعفر بن محمد علیه السلام نگاه می‌کردم، در می‌یافتم که او از نسل پیامبران است، و او را دیدم که در «جمره» ایستاده بود و می‌گفت: از من پیرسید، از من پیرسید. و نیز از صالح بن ابی الاسود روایت شده است که آن حضرت همانند جدش علی علیه السلام می‌فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی، فانه لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی»^(۱) یعنی قبل از آنکه مرا از دست بدهید مسائل و مشکلات علمی خود را پیرسید، و بعد از من کسی نیست که چون من برای شما حدیث بگوید.

دانشگاه بزرگ جعفری

امام صادق علیه السلام با توجه به فرصت مناسب سیاسی که به وجود آمده بود، و با ملاحظه نیازمندی‌های شدید جامعه و آمادگی زمینه اجتماعی، دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدر بزرگوارش حضرت باقرالعلوم علیه السلام را گرفت و حوزه وسیع علمی و دانشگاه بزرگ اسلامی به وجود آورد، و مدینه که مهبط وحی بود مرکز دانشگاه خود قرار داد و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را محل تدریس خویش کرد به طوری که همه فنون در آن تدریس می‌شد در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی آن روز شاگردان برجسته‌ای همچون، هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، زراره، مفضل بن عمر، جابر بن حیان و... تربیت کرد که از مورخین و علمای علم رجال و تراجم تعداد شاگردان و فارغ التحصیلان دانشگاه جعفری را بالغ بر چهار هزار نوشته‌اند.^(۲)

چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» و قتال نیشابوری در «روضه الواعظین» و طبرسی در «اعلام الوری» و ابن شهر آشوب در «مناقب» و محقق در «معتبر» و شهید اول در «الذکری» و دیگران آورده‌اند دانش‌هایی که از امام صادق علیه السلام نقل شده از هیچ کس دیگری نقل نشده و تعداد شاگردان آن حضرت را چهار هزار تن دانسته‌اند.^(۳)

المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۵۳

۱- سیر اعلام النبلاء ج ۶ ص ۴۴۰ / ابونعیم اصفهانی حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۳.

۲- شیخ مفید، ارشاد، قم مکتبه بصیرتی ص ۲۷۱ / اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۶۹.

۳- الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۶۷.

دانشگاه بزرگ امام صادق خود شامل چندین دانشکده می باشد که رشته های گوناگون، در فقه، اصول، تاریخ، فلسفه، کلام و معارف مختلف اسلامی در آن تدریس می گردید، تا آنجا که وقتی «عبدالله دیصانی» به مدینه وارد می شود به امام صادق (ع) چنین می گوید: آمده ام تا با تو مباحثه کنم.

امام فرمود در چه موضوعی؟

گفت در فقه، امام (ع) او را به نزد محمد بن مسلم که از شاگردان فقیه او بود فرستاد، و هنگامی که با محمد بن مسلم مباحثه کرد و او توانست دیصانی را شکست دهد، سپس خواستار مباحثه در بخش کلام شد، امام صادق (ع) فرمود: با هشام بن حکم بحث کن، سپس تقاضای مباحثه در تاریخ را کرد که امام او را به یکی دیگر از شاگردانش هدایت کرد، و بدین ترتیب عبدالله دیصانی دریافت که هریک از شاگردان امام دریایی از علوم هستند.

استاد اسد حیدر در این خصوص می گوید: اگر حوزه درس امام صادق (ع) را دانشگاه بنامیم گزاف و دور از واقع نگفته ایم. این دانشگاه میراث علمی عظیمی برجای نهاد و عالمان بسیاری تربیت کرد، و برجسته ترین متفکران و نخبه ترین فیلسوفان و زبده ترین عالمان را عرضه کرد.^(۱)

از این تعداد در حدود چهار هزار نفر شاگردان ورزیده بودند که معارف جعفری را در اطراف و اکناف جهان اسلام منتشر کرده و در گفتار خود همواره استناد به فرمایش امام و استاد خود می کردند و می گفتند «حدثنا جعفر بن محمد الصادق (ع)».

به عنوان نمونه یکی از شاگردان حضرت صادق (ع) «جابر بن حیان» است که در تمام علوم و فنون مهارت داشته و بیش از دویست جلد کتاب در زمینه های علوم گوناگون به خصوص در رشته های علوم عقلی و طبیعی و شیمی (که آن روزکیمیا نامیده می شد) تصنیف کرده که به همین خاطر او به عنوان پدر علم شیمی مشهور شده است و به اقرار خود همه را از حضرت صادق (ع) آموخته است زیرا در آثار و رسائل خود

می نویسد: «قال لی جعفر علیه السلام - [أول] القی علی جعفر علیه السلام - حدثنی مولای جعفر - اخذت هذا العلم من جعفر بن محمد علیه السلام سید اهل زمانه.»

جابر بن حیان با سوگندی که به نام امام علیه السلام در مقدمه کتاب «الاحجار» یاد کرده است ثابت می کند که استاد و راهنمای او امام صادق علیه السلام بوده است و دانشی که از او آموخته است، سبب توفیق او گردیده است.^(۱)

در باب چهار هزار شاگرد امام صادق علیه السلام چند نکته قابل ذکر است.

اول اینکه: مورخان و عالمان تراجم اتفاق دارند که شاگردان امام صادق علیه السلام همه اهل مدینه نبودند، بلکه از شهرها و بلاد مختلف از دور و نزدیک که اکثر آنان از عراق و مصر و خراسان، حمص و شام و حضرموت و غیر آن بودند که رو به سوی مدینه آورده و در دانشگاه جعفری مشغول فراگیری علم و دانش گردیدند.

دوم اینکه: همه دانش پژوهان مکتب جعفری دارای یک عقیده و همه از شیعیان آن حضرت نبودند، بلکه دارای عقاید مختلف و مذاهب متفاوت بودند که از سرتاسر جهان اسلام آن روز گردآمده بودند.

سوم اینکه: مقصود این نیست که همه این چهار هزار نفر در یک زمان و همه روزه در کلاس درس امام صادق شرکت داشته اند و حاضر بوده اند بلکه مقصود کسانی است که در مدت افاضة امام به تناوب و تفریق از آن حضرت علم فرا گرفته اند، و حدیث نقل کرده اند.

و در میان آنان بسیاری از شخصیت های مهم اهل سنت قرار دارند. چنانکه ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» نام روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند، آورده است.

و این درحالی است که بسیاری از محدثان جرأت نقل حدیث از امام صادق علیه السلام را در عهد بنی امیه نداشتند، درباره مالک بن انس آمده است که: «لم یرو عن جعفر بن محمد حتی ظهر امر بنی العباس»^(۲)

۱- ترجمه الامام الصادق علیه السلام عند الحلیم جندی ص ۳۲۳.

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۶ ص ۲۳۹.

از امام صادق (ع) روایت نکرد تا آنکه بنی عباس به حکومت رسیدند. ولی ابوحنیفه از امام صادق (ع) حدیث نقل می‌کند، چنانکه روایات او از امام صادق (ع) در کتاب «آلایار» وی فراوان دیده می‌شود.^(۱)

وسعت دانشگاه امام صادق (ع)

بالاخره در وسعت دانشگاه امام صادق (ع) همین قدر بس که «حسن بی علی بن زیاد و شاء» که از شاگردان امام رضا (ع) و از محدثان بزرگ بوده و طبعاً سال‌ها پس از امام صادق (ع) زندگی می‌کرده است می‌گوید: «ادرکت فی مسجد الکوفه تسع مئه شیخ، کل یقول: حدیثی جعفر بن محمد (ع)»^(۲)

یعنی در مسجد کوفه نهصد نفر استاد را مشاهده کردم که همگی از جعفر ابن محمد (ع) حدیث نقل می‌کردند. و به تعبیر علامه شهید مرتضی مطهری: جمله قال الصادق (ع) شعار علم حدیث گردیده است.^(۳)

این متفکر جهان اسلام در جایی دیگر می‌گوید: «تحقیقاً می‌توان گفت حرکت‌های علمی دنیای اسلام اعم از شیعه و سنی مربوط به امام صادق (ع) است. حوزه‌های شیعه که خیلی واضح است. حوزه‌های سنی هم مولود امام صادق (ع) است. به جهت اینکه: رأس و رئیس حوزه‌های سنی «جامع ازهر» است که از هزار سال پیش تشکیل شده، و جامع ازهر را هم شیعیان فاطمی تشکیل داده‌اند، و تمام حوزه‌های دیگر اهل تسنن منشعب از جامع ازهر است و همه اینها مولود استفاده‌ای است که امام صادق (ع) از وضع زمان خویش کرده است.»^(۴)

۱- محمد ابوزهره، الامام الصادق (ع) ص ۳۸.

۲- فهرست نجاشی ص ۳۹ چاپ جامعه مدرسین قم/ الامام الصادق و المذاهب الاربعه/ ج ۱ ص ۵۵/ المبادی العامه للفقہ الجعفری ص ۲۶.

۳- بیست گفتار، (گفتار هفتم) ص ۱۱۴، چاپ هفتم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۱.

۴- مبری در سیره ائمه اطهار (ع)، ص ۱۶۳، انتشارات صدرا، سال ۱۳۷۵.

و چه زیبا آورده است نویسنده منصف اهل سنت آقای عبدالحلیم جندی، آنجا که در چند جمله کوتاه موقعیت امام علیه السلام را نسبت به اسلام بیان کرده و می گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام، به منزله قلب اسلام است. نسب او به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و علی علیه السلام می رسد، او در دین پیشوا، و در علوم طبیعی دریایی بود.»^(۱)

سخنی با امام بخاری

کتاب صحیح بخاری علی رغم اعتباری که نزد برادران اهل سنت دارد، احادیثی را از افراد ضعیف و غیر موثق و احیاناً فاسدالعقیده مانند عمران بن حطان سدوسی که یکی از سران خوارج است، و دیگر کسانی که از نواصب و خوارج بوده و عداوتشان نسبت به خاندان عصمت و طهارت مسلم است و نیز از کسانی که آشکارا به ساحت مقدس علی علیه السلام دشمنی داشته اند، و از مخالفان خاندان رسالت به شمار می روند مانند مروان بن حکم اموی و اکرمه اباضی و همچنین از افرادی حدیث نقل و استخراج نموده که حافظان حدیث مانند یحیی بن معین آنان را ضعیف و کذاب دانسته اند.

و این مطلب مورد اتفاق بسیاری از فحول و بزرگان اهل سنت است که در رجال صحیح بخاری افراد غیر موثق و ضعیف زیاد وجود دارد و بخاری از آنها حدیث نقل کرده است مثلاً از مجموع ۵۳۷۴ حدیثی که از ابو هریره معروف نقل شده، بخاری، در صحیح خود ۴۴۶ حدیث از وی نقل کرده است.

ولی در مقابل می بینیم که بخاری از امام صادق علیه السلام حتی یک حدیث هم نقل نکرده، و این در حالی است که بخاری از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بود، و تقریباً صد سال پس از آن حضرت فوت نموده است.

بخاری ۶ سال در حجاز که مرکز نشر علوم امام صادق علیه السلام بوده است برای اخذ حدیث اقامت نموده و به مرکز شیعه در آن روز (بغداد و کوفه) رفت و آمد زیادی داشته است.

۱- الامام الشافعی ناصر السنه و واضع الاصول، ص ۱۷۶، چاپ دوم، المجلس الاعلی لشنون الاسلامیه، قاهره.

ابن حجر از خود بخاری نقل می‌کند که وی می‌گفت: من برای اخذ حدیث دوبار به شام و مصر و الجزایر و چهار مرتبه به بصره مسافرت نمودم و ۶ سال در حجاز رحل اقامت افکندم، و به کوفه و بغداد سفرهای زیادی نمودم به طوری که تعداد آنها در نظرم نیست.^(۱)

البته عدم ذکر حدیث امام صادق (ع) در صحیح بخاری چیزی از شخصیت و عظمت امام صادق (ع) نمی‌کاهد، و او کسی است که تمام امت به صداقتش گواهی داده و به همین دلیل او را صادق لقب داده‌اند.^(۲)

شگفت است که بخاری احادیث شاگردان امام صادق (ع) را استخراج کرده ولی از آوردن روایات خود امام (ع) خودداری نموده است.

عدم تخریج احادیث امام صادق (ع) در صحیح بخاری ربطی به امام صادق (ع) ندارد، این فقط مشکل بخاری است. چرا که نه بخاری و نه کس دیگر نمی‌تواند امام صادق (ع) را در حدیث ضعیف و مجروح بداند.^(۳)

امام شافعی که خود وضع‌کننده قواعد علمی برای قبول روایت است. استخراج و نقل حدیث از امام صادق (ع) را معتبر و مورد اعتبار قرار می‌دهد، همچنین دانشمندان جرح و تعدیل مانند: یحیی بن معین و ابی حاتم و ذهبی و ابن حنبل و دیگران، روایات آن حضرت را در کتاب‌های خود آورده‌اند.^(۴)

۱- سیری در صحیحین ج ۱ ص ۶۵ بنقل از هدی الساری ج ۲.

۲- ابن خلکان، وفيات الاعیان ج ۱ ص ۳۰۷، چاپ بیروت، دارالکتب العلمیه، (جعفر بن محمد طایف) احد الاثمه الاثنی عشر، کان من سادات اهل البیت و لقب بالصادق لصدقه فی مقاله، و فضله اشتهر من ان یذکر...

۳- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۱۰۰.

۴- جز بخاری دیگر مؤلفان صحاح شش‌گانه همگی احادیث امام صادق (ع) را زینت بخش کتب حدیثی خود نموده‌اند، مانند: الموطأ نوشته مالک (متوفی سال ۱۷۹ هـ. ق) صحیح مسلم نیشابوری (متوفی سال ۲۶۱ هـ. ق)، مسند احمد حنبل (متوفی سال ۲۴۱ هـ. ق)، سنن ابی داود سجستانی (۲۰۲-۲۷۵ هـ. ق)، سنن ترمذی (۲۰۹-۲۵۹ هـ. ق) و سنن نسائی (۲۱۵-۳۰۲ هـ. ق) اینان که از بزرگان علم حدیث نزد اهل سنت به شمار می‌روند، همگی در کتاب‌های حدیثی که به نام «صحاح» یا «سنن» معروف هستند احادیث صادق آل محمد (ص) را نقل کرده‌اند.

شیعه و ارزش احادیث امام صادق علیه السلام

آنکه در اخبار فقه شیعه تتبع کند خواهد دید که روایت‌های رسیده از امام صادق علیه السلام در مسائل فقهی، کلامی و اخلاقی مجموعه گسترده و متنوعی است و علمای حدیث از هیچ یک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقدار آنچه که از ابو عبدالله علیه السلام روایت دارند نقل نکرده‌اند و روایات هیچ یک از ائمه علیهم السلام برابر با روایت‌های رسیده از امام صادق علیه السلام نیست.

وقتی که شمار راویان از آن حضرت چهار هزار نفر باشند، پس رقم روایات مأثوره از آن امام چقدر خواهد شد؟ و آنگاه که یک راوی مانند ابان بن تغلب حافظ سی هزار حدیث، و محمد بن مسلم شانزده هزار حدیث را حافظ باشد. مقدار و کمیت احادیث آن حضرت و علوم و معارف منسوب به او را می‌توان به دست آورد و به همین دلیل است که مذهب شیعه را «مذهب جعفری» گویند.

در بین چهار هزار شاگرد امام صادق علیه السلام که از وی حدیث نقل کرده‌اند چهارصد نفر نویسنده، آنها را به رشته تحریر درآورده‌اند و اصول اربعمئه را نوشتند، بدین معنی که احادیث امام را (چه کتبی - چه شفاهی - چه به صورت استفتاء) جمع‌آوری کرده و به شکل کتاب درآورده‌اند و این تصنیفات را «اصل» گویند، و مراد از اصل، آن کتاب مورد وثوق و اعتمادی است که حدیث آن حجت بوده، و راوی آن هم موثق بوده است. و بعضی از آن اصول و تألیفات تا به امروز به همان وضع خود باقی مانده است. اما محتوای بسیاری از این مصنفات و تألیفات چهارصدگانه توسط علمای شیعه به صورت کتاب‌های عمده حدیثی تألیف و جمع‌آوری شده است و مجموعه‌های اولیه حدیثی چون محاسن برقی، نوادر الحکمه اشعری، و کتاب جامع بزنطی و کتاب ثلاثین اخوان اهوازی، و مجموعه‌های ثانوی چون کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه) و مجموعه‌های متأخرین چون «الوافی» فیض کاشانی، «وسائل الشیعه» حر عاملی، و «بحار الانوار» علامه مجلسی و غیر آنها گرد آمده و این مجموعه‌ها علوم اهل بیت و امام صادق علیه السلام را در زمینه‌های مختلف در بر گرفته است.

امام مشایخ روایت ندارد

امام صادق (ع) روایات خویش را برای شاگردان خود نقل می‌کرد و شاگردان او اعم از شیعه و سنی، روایات آن حضرت را می‌نوشتند با این تفاوت که اهل سنت حدیث را از امام صادق و از پدرش و او از پدرانش و آنها از رسول خدا (ص) نقل می‌کردند، به عبارت دیگر با ذکر سند می‌آوردند.

اما شاگردان شیعه آن حضرت با عنوان «عن ابی عبدالله» بدون ذکر سند نقل می‌کردند. زیرا، اعتقاد شیعه به عصمت ائمه و امامت آنها و حجیت قول ایشان، آنها را از ذکر سند بی‌نیاز می‌ساخت. با این حال امام تأکید داشت که احادیث او همان احادیث رسول خدا (ص) است.

«حدیثی، حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و حدیث جدی، حدیث علی بن ابیطالب و حدیث علی، حدیث رسول الله و حدیث رسول الله، قول الله»^(۱)

حدیث من حدیث پدرم، و حدیث پدرم حدیث جدم، و حدیث جدم حدیث علی بن ابیطالب و حدیث امیرمؤمنان حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا فرمایش خداوند است.

منبع علم امام صادق (ع) نه «تابعان» و نه «محدثان» و نه «فقهائ» آن عصر بودند، بلکه او تنها از یک طریق که اعلا و اوثق و اتقن طرق است نقل می‌کرد و آن همان از طریق پدرش امام محمدباقر (ع) و او از پدرش علی بن الحسین (ع) و او از پدرش حسین بن علی (ع) و او از پدرش علی بن ابیطالب (ع) و او هم از حضرت رسول خدا (ص)، که سلسله‌ای از ذهاب است. و از همین رهگذر است که شیعه اعتقاد دارد که قول و فعل و تقریر ائمه معصومین (ع) همانند قول و فعل و تقریر رسول خدا (ص) بوده و سنت و حجت است.

این طریق عالی در صورتی است که ما با برادران اهل سنت مباحثات کنیم و به زبان و اصطلاح ایشان سخن بگوییم و گرنه بر طبق مبانی اعتقادی شیعه امامیه علوم ائمه

اثنی عشر علیه السلام علم لدنی و از جانب خداست و این ائمه هدی علیهم السلام در مواردی که روایتی از آباء طاهرین خود نداشته باشند، خود منبع فیاض مستقیم احکام الهی هستند، و حاجتی به «حدثنا» و نظایر آن ندارند. همین نکته است که برادران اهل سنت ما از آن غفلت دارند و چون می بینند بعضی امامان شیعه امامیه حدیثی که از طریقی که معروف ایشان است، روایت نکرده اند او را در شمار «علما» قرار نداده اند.

و حال آنکه برای به دست آوردن احادیثی که سلسله روات آن همه ثقه و عادل و حافظ باشند، این حکم به تصدیق همه بزرگان اهل سنت، درباره ائمه شیعه صادق است. بنابراین، روایتی که سند آن منحصرأ امامان شیعه باشند، اعلا و اوثق روایات است تا چه رسد به اینکه خود ایشان به جای «سند» مستند و اصل باشند.

بنابراین حدیث امام صادق از طریقی بود که هیچ یک از محدثان دیگر آن طریق را نداشتند چون «فقه جعفری» بر مبنای علم مستقیم و مستند به وحی است.

زمانی که از احمد بن حنبل درباره این سند پرسیدند «حدثنی موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن علی بن الحسین و هكذا الى النبی صلی الله علیه و آله»

گفت: «هذا اسناد لوقری علی المجنون افاق»^(۱)

این سندی است که اگر بر دیوانه خوانده شود، عاقل گردد.

عذر غیر موجه

با این وصف می بینیم برخی از محدثین اهل سنت مانند بخاری از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نکرده اند، زیرا آنان آنچه را در کتب خوانده، نقل کرده اند.

از ابوبکر بن عیاش که از نخستین اساتید احمد بن حنبل بود سؤال شد «چرا از جعفر صادق علیه السلام استماع حدیث نکرده ای؟ و حال آنکه آن حضرت را درک کرده ای؟»

گفت: درباره روایاتی که امام صادق علیه السلام نقل می کردند، از او پرسیدم که آیا چیزی از آنها را شنیده است؟ (یعنی شیوخ حدیثی دارد؟)

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۷۸، بحارالانوار: ۴۸ / ۱۰۶، نقلاً عن الکشف والبین للنعمانی.

امام علیه السلام فرمود: خیر. (ولکنها روایة رویناها عن آبائنا) ولی این‌ها روایاتی است که ما از پدرانمان نقل می‌کنیم.^(۱)

برخی از بزرگان اهل سنت، عذر امام بخاری را در عدم نقل احادیث امام صادق علیه السلام در صحیح خود، نداشتن شیخ روایت ذکر نموده‌اند که حکایت از عدم شناخت واقعی این بزرگان از امام صادق علیه السلام دارد که متمسک به اعذار غیر موجه گردیده‌اند.

محمد ابوزهره، براساس همین تفکر تلاش می‌کند شیوخ روایتی برای امام صادق علیه السلام دست و پا کرده و اتصال آن حضرت را از کانال آنها غیر از اجداد طاهرینش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطرح کند، و ازاین نمونه تنها نام قاسم بن محمد بن ابی‌بکر را ذکر نموده است.^(۲)

باید گفت که اگر بنا بود امام صادق علیه السلام همانند محدثان معروف آن زمان چنانکه در «تذکرة الحفاظ» می‌بینیم که هریک از آنها دست کم ده نفر را به عنوان مشایخ روایت خود ذکر کرده‌اند، از طریق مشایخ روایتی غیر از اجداد طاهرینش از رسول خدا نقل حدیث نماید می‌بایستی مشایخ روایت خود را معرفی کند، در حالی که می‌بینیم او تنها از طریق اجداد طاهرین خود حدیث نقل می‌کند که آنها را نیز نمی‌توان به عنوان شیخ روایت به حساب آورد.^(۳)

ویژگی‌های فقه جعفری

با توجه به اهمیت و ارزش احادیث امام صادق علیه السلام از حیث سندیت و اعتبار است که ارزش تعلیمات و آموزه‌های فقهی آن حضرت که مشهور به فقه جعفری است روشن و ارزیابی می‌شود. همان فقه صحیح و اصیل اسلامی است که از مبدأ وحی به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جهت هدایت بشر نازل گردیده است. چون مکتب امام صادق علیه السلام

۱- تهذیب الکمال ج ۵ ص ۷۷ / عبدالحمید جندی، احمد بن حنبل امام اهل السنة، ص ۲۶۱ چاپ اول قاهره.

۲- الامام الصادق علیه السلام ص ۹۰-۸۸.

۳- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۴۸.

همان مکتب پیامبر است که دست به دست به وسیله جانشینان آن بزرگوار به دست او رسیده است.

با توجه به این حقیقت است که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود، بلکه در عین حال دو مضمون متعارضانه را با خود حمل می‌کرد.

نخست و مهمتر آنکه، اثبات بی‌نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم، یعنی در واقع عدم صلاحیتش برای تصدی مقام «خلافت». و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرت‌های حاکم بود.

امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌ای غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومتها عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود و آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را که یک ضلع حکومت خلفا به شمار می‌آمد تخطئه می‌کرد، و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی‌اش تهی می‌ساخت، و در آموزه‌های امام صادق علیه السلام به یاران و نزدیکانش بهره‌گیری از عامل «بی‌نصیبی خلفا از دانش دین» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام آنان را حق حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می‌شود، یعنی اینکه امام صادق علیه السلام در حقیقت آن مفهوم سیاسی و مضمون معارضانه‌ای را که در درس فقه و قرآن دارا بود صریحاً به شاگردان خود می‌آموخت.^(۱)

و در حدیثی از آن حضرت چنین آمده است:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته»^(۲)

۱- آیت الله العظمی خامنه‌ای، پیشوای صادق ص ۹۰-۸۹، انتشارات سیدجمال، تهران.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۶، چاپ تهران، مکتبه الصدوق.

(ما کسانی هستیم که خداوند فرمانبری از آنان را فرض و لازم شناخته است. در حالی که شما از کسی تبعیت می‌کنید که مردم به خاطر جهالت او در نزد خدا معذور نیستند) یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نا اهل، دچار انحراف گشته، به راهی جز راه خدا، رفته‌اند: نمی‌توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند. که: ما به تشخیص خود راه خطا را نپیمودیم، این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند. زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود، کاری خلاف بوده است، پس نمی‌تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند.^(۱)

برتری فقه امام صادق (ع)

برتری فقه اهل بیت (ع) مطلبی نیست که احتیاج به دلیل داشته باشد، چنانکه در کنگره‌های جهان اسلام فقیهان بزرگ اعتراف دارند که فقه جعفری بر قوانین فقهی سایر مذاهب برتری دارد.

اعتراف فقیه و عالم جهان تسنن، «استاد شیخ محمود شلتوت» رئیس دانشگاه الازهر مصر با کمال صراحت فتوای جواز عمل به فقه جعفری را صادر و اعلام کرد که این فقه در بسیاری از موارد نسبت به فقه‌های دیگر برتری کامل دارد.

در مجله رساله الاسلام شماره ۳ سال ۱۱، مقاله مفصلی راجع به فقه شیعه دارد که ضمن آن چنین می‌نویسد:

«ان المذهب الجعفری المعروف بمذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية، مذهب يجوز التعبد به شرعاً كسائر المذاهب اهل السنة».

(یعنی مذهب جعفری که معروف به مذهب شیعه دوازده امامی است، مذهبی است که جایز است شرعاً مثل سایر مذاهب اهل سنت از آن پیروی شود).

این فتوای تاریخی به وسیله چنین عالمی که دارای مقام استادی و ریاست دانشگاهی چون الازهر بود، انقلاب عظیمی در جهان تسنن به پا نمود، و سیل اعتراضات و انتقادات از هر طرف به سوی مصر جاری گردید.

اما استاد شلتوت نه تنها به همه اعتراضات پاسخ قانع کننده داد، بلکه طی مقالات دیگری اعلام داشت و چنین نظر داد: که فقیه منصف موارد بسیاری را در فقه شیعه می تواند پیدا کند که از حیث دلیل نسبت به پاره‌ای از اقوال اهل سنت قوت بیشتری داشته باشد، و ما هدفی جز به دست آوردن حکم صحیح اسلامی از فقه هر یک از مذاهب اسلامی نداریم، و فقط فقه شیعه از این جهت در صف اول قرار گرفته است.

پس از بیان این حقیقت توسط مفتی دیار مصر مقرر شد که کرسی فقه شیعه در دانشگاه الازهر تأسیس و تدریس شود و برای این منظور، تفسیر «مجمع البیان» شیخ طبرسی، و «مختصر النافع» علامه حلی که در فقه شیعه است، چاپ و منتشر شود و از آن پس، مذاهب، پنج مذهب شد که در مقام تدریس، ادله همه مذاهب ذکر می شود، و دانشجو مختار است که حجت هر مذهبی که قویتر است بپذیرد.

در شماره ۳ و ۴ سال ۱۲ مجله «رساله الاسلام»، نامه‌ای نقل می کند که «شیخ بزرگوار شلتوت» در پاسخ پرسش آقای «ابوالوفاعتمد کردستانی شافعی»، در رد آنهایی که گمان می کنند تقلید یکی از مذاهب اربعه واجب است، می گوید: که برای هر مسلمان این حق هست که ابتدا از هر یک از مذاهب اسلامی تقلید کند، و سپس حق دارد به هر مذهب دیگری از مذاهب اسلامی که بخواهد منتقل گردد، و معلوم است که اراده و نظر ما فقط منحصر به مذاهب اربعه اهل سنت نبوده است...

و اما اینکه فتوا داده‌ایم که جایز است از مذهب شیعه جعفری پیروی شود این جایز بودن فقط مربوط به شیعه نیست، بلکه مسلمان سنی هم می تواند از مذهب شیعه جعفری پیروی کند و بالعکس.

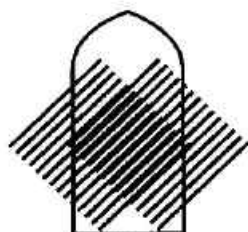
سپس می افزاید: در خاتمه یادآوری می کنم که دین و شریعت تابع و محدود به یکی از مذاهب اسلامی نیست. پس همه ائمه مذاهب مجتهد هستند و نزد خدای تعالی مقبول

و پذیرفته شده می‌باشند، و برای کسانی که اهل فتوی و نظر هستند جایز است که به مقررات فقهی آنها عمل نمایند. (برادر محمود شلتوت)^(۱)

آری به تعبیر غواص دریای بی‌کران فقه اهل بیت علیهم السلام و جرعه نوش زلال چشمه سار فقه الصادق علیه السلام حضرت امام خمینی (ره) آنجا که به عنوان عرض ارادت می‌فرماید: «و ما مفتخریم که مذهب ما جعفری است و فقه ما که دریای بی‌پایان است یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همه ائمه معصومین علیهم صلوات الله و متعهد به پیروی آنانیم.»^(۲)

۱- احمد میرخانی، تاریخ اجتهاد و تقلید، ص ۳۳۱، به نقل از روزنامه، وظیفه، شماره ۷۳۴، مورخ ۲۸/۵/۱۳۴۰.

۲- وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی (ره) ص ۳.



جبر و تفویض
از دیدگاه امام صادق علیه السلام

سید جعفر حسینی امینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله ﷺ:

«انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً و
انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض^(۱)»

من میان شما دو امانت (دو حجت) بسیار با اهمیت می‌گذارم، کتاب خدا، و عترت
من که اهل بیت علیهم‌السلام منند، مادامی که به این دو امانت تمسک کنید (پیروی نمائید)
گمراه نخواهید گشت و این دو امانت از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت که در
کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در بامداد طلوع مکتب حیات بخش اسلام، از خورشید فروزان رسالت عظمای خاتم
رسولان علیهم‌السلام دو نور بسیار درخشان که به یک کانون پیوسته بودند در صفحه تاریخ
بشریت تابیدن گرفتند یکی از آن دو کتاب الله و دومی عترت طیب و طاهر آن حضرت
بود پویندگان راه حقیقت و جویندگان طریق کمال و سعادت که از اسلام اطلاع لازم و
کافی دارند، به خوبی از سه حقیقت ذیل آگاهند:

حقیقت یکم: اینکه پس از پیامبر عظیم الشان اسلام، امیرالمؤمنین و سیدالوصیین
علی بن ابی طالب علیه‌السلام، تجسمی است از قرآن مجید آن کتاب الهی که خاتم و جامع همه
کتب آسمانی است. اینکه «امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قرآن ناطق و وجودش تبلوری از آن کتاب
آسمانی است» از منابع معتبر اسلامی برآمده که همانند شعاری بس مقدس بر چهره
قرون و اعصار می‌درخشد.

(۱) صحاح و منائید.

حقیقت دوم: اینکه روایات و احادیثی متنوع در منابع اولیه اسلام با کمال وضوح اثبات می‌کند که علی (ع) آن بزرگ بزرگان و آن یگانه نسخه انسان کامل که پس از وجود نازنین محمد مصطفی (ص) نظیر او به عرصه هستی گام نگذاشته است، با رسولان الهی در امتیازاتی که خداوند سبحان به آنان عطا فرموده است مساوی بوده و تجلی‌گاه نمونه همه امتیازات والای آنان می‌باشد.

ملا علی قوشجی که بی شک یکی از برجسته‌ترین علمای اهل سنت است در شرح خود بر کتاب «تجرید الاعتقاد» خواجه نصیرالدین طوسی (ع) در صفحه ۳۸۸ از پیامبر اکرم (ص) حدیثی را چنین نقل کرده است:

قال رسول الله (ص): «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب (ع)»^(۱).
 «هر کس بخواهد به آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در هیئتش و به عیسی در عبادتش بنگرد به علی بن ابی طالب (ع) نگاه کند».

حقیقت سوم: اینکه ائمه معصومین اثناعشر (ع) «کلهم نور واحد» می‌باشند و سخنان آنان نشأت گرفته از یک سرچشمه است. و در حدیث ثقلین همگی آنان عدل و همسنگ و همطرازان قرآن مجید قرار گرفته‌اند. و در روایات معتبر به این معنی تصریح شده است از جمله:

۱- مرحوم کلینی در اصول کافی به اسناد خود از جمعی از اصحاب امام صادق (ع) روایت می‌کند که گفتند از آن حضرت شنیدیم می‌فرمود: گفتار و حدیث من گفتار و حدیث پدرم است، و گفتار پدرم گفتار جدم و گفتار جدم گفتار حسین است و گفتار حسین گفتار حسن است و گفتار حسن گفتار امیرالمؤمنین است و گفتار امیرالمؤمنین گفتار رسول خدا است و گفتار رسول الله (ص) قول الله عز و جل می‌باشد.

قالوا: سمعنا ابا عبد الله (ع) يقول: حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و

(۱) رجوع شود به: الریاض النضره: ج ۲ / صفحه ۲۵۲ و ۲۱۸، و ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع) من تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر - تحقیق محمودی - ج ۲ / صفحه ۲۲۵ و ۲۸۰ یا استاد متعدد.

حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله (ص) قول الله عز و جل^(۱).

۲- در حدیث دیگری از ابوبصیر روایت می‌کند که از امام صادق (ع) پرسیدم آیا حدیثی را که از شما می‌شنوم آنرا از پدرت نقل کنم؟ و یا آنچه را که از پدرت شنیده‌ام آن را از شما نقل نمایم؟ فرمود: یکسان است ولی اگر احادیث را از پدرم نقل کنی برای من محبوب‌تر است^(۲).

۳- و نیز آن حضرت به جمیل فرمود: آنچه را از من شنیدی آن را از پدرم روایت کن^(۳).

۴- و همچنین در نامه امام صادق (ع) به اصحاب و یاران خود آمده است: «... ای جماعتی که خدا حافظ آنان و نگهبان کارشان است بر شما باد به پیروی از فرموده‌ها و سنت رسول خدا (ص) و گفته‌ها و سنت ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر، پس همانا کسی که پیرو آنان باشد هدایت یافته و کسانی که از آنان روگردان باشند گمراهند زیرا اهل بیت (ع) کسانی هستند که خداوند فرمان داده از آنان اطاعت شود و ولایت و رهبری آنان را بر مردم فرض و واجب گردانیده است...»

روی الکلینی (ع) باسناده عن السراج قال: خرجت هذه الرسالة من ابي عبد الله (ع) الى اصحابه: ايها العصاة الحافظ الله لهم امرهم، عليكم بآثار رسول الله (ص) و سنته و آثار الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله (ص) من بعده و سنتهم فانه من اخذ بذلك فقد اهتدى و من ترك ذلك و رغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم و ولايتهم...^(۴).

۵- شیخ مفید (ع) از امام باقر (ع) روایت می‌کند که از آن حضرت سؤال شد: هنگامی که شما حدیثی را بدون ذکر سند بیان می‌فرمائید سند شما چیست؟ فرمود: اگر من حدیثی

(۱) اصول کافی: جلد ۱ صفحه ۴۲ حدیث ۱۴، وسائل الشیعة: جلد ۲۷ صفحه ۸۳ - ۸۴.

(۲) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۱ حدیث ۴. (۳) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۱ حدیث ۴.

(۴) روضة کافی صفحه ۸.

را بازگوکنم و سند آن را بیان نمایم پس سند من در آن حدیث: پدرم از جدم (حسین بن علی) و او از پدرش (علی بن ابی طالب) و او از رسول خدا (ص) از جبرئیل از خدای عز و جل می باشد.

قال الشيخ المفيد (ع): وروی عنه (ع) انه سُئل عن الحديث يرسله ولا يسنده فقال: إذا حدثت الحديث فلم اسنده فسندي فيه أبي عن جدي عن أبيه عن جده رسول الله (ص) عن جبرئيل (ع) عن الله عز وجل (۱)

نتیجه بسیار با اهمیتی که از بیان این سه حقیقت می گیریم این است که: اولاً: سخنان اهل بیت (ع) بازگوکننده حقایق قرآن و تفسیر و توجیه کننده آن کتاب آسمانی است، و از زبان اشخاصی صادر شده است که نفوسشان تجلی گاه امتیازات همه پیامبران و رسولان الهی بوده است.

ثانیاً: ابدیت سخنان و فرموده های اهل بیت عصمت و طهارت است که بیان کننده رسالت انبیاء و حقایق قرآن کریم است.

با نظر به این دو نتیجه این واقعیت به خوبی روشن و آشکار خواهد شد که بدون شناخت اهل بیت (ع) و آگاهی از ابعاد متنوع فرموده های آنان، تحصیل معارف حقیقی الهی و عمل به آن یا امکان پذیر نیست و یا نتیجه ای جز اطلاعی ناقص و محدود نخواهد داشت.

بنابر این بر تمام مسلمانان لازم و ضروری است که تفسیر کلام وحی و کتاب الله (قرآن کریم) را در سنت پیامبر اکرم (ص) (گفتار - کردار - و تقریر آن حضرت) و اهل بیت معصومش (ع) جستجو کنند و در عرضه سنت نبوی و تبیین مقام عالی و درجات علمی و عملی و دیگر ویژگیهای این بزرگواران نهایت تلاش و کوشش خود را مبذول دارند، زیرا مردم در صورتی به تفسیر صحیح حقائق نهفته قرآن کریم آن «ثقل اکبر» خواهند رسید که شناخت کافی نسبت به اهل بیت معصومین (ع) آن «ثقل اصغر» داشته باشند و بهترین راه برای شناخت صحیح و پیروی از آنان آگاهی از گفتار و

کردارشان است چنانکه از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده که فرمود: «امر ما - خط فکری و مقام رهبری ما - را احیا کنید، خدا رحمت کند آن کسی را که احیا کننده امر ما باشد، گفته شد چگونه امر شما را احیا کند؟ فرمود: علوم ما را فرا گیرد سپس آنرا به مردم آموزش دهد، همانا هرگاه مردم بر زیبائیهای سخنان ما (محتوای عالی آن) آگاه شوند از ما پیروی خواهند کرد.

قال الامام الرضا (ع): «احیوا امرنا رحم الله من احینا امرنا، قیل و کیف یحیی امرکم؟ قال: یتعلم علومنا ثم یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا»^(۱).

ناگفته نماند که پیروان واقعی اهل بیت (ع) و «ثقل اصغر» در حقیقت پیروان قرآن کریم «ثقل اکبر» می باشند زیرا پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر ثقلین فرموده است «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و تنها در این صورت است که امت اسلامی از هرگونه انحراف و گمراهی مصون خواهند ماند «لن تضلوا بعدی ابداً».

اکنون که بحمدالله به منظور تجلیل از مقام علمی و عملی ششمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت و شناخت هر چه بهتر نسبت به ابعاد شخصیت والای حضرت امام جعفر صادق (ع) توسط مجمع جهانی اهل بیت (ع) همایشی در بندرعباس برگزار شده است. در این محفل باشکوه به دو ویژگی از ویژگیها و فضائل بی شمار آن حضرت اشاره می نمایم.

۱- مقام علمی امام صادق (ع).

۲- التزام عملی آن حضرت به احکام الهی.

اگر ما در کتب تاریخ و سیره اهل بیت (ع) دقت کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که در طول تاریخ خلفای جور (بنی امیه و بنی العباس) پیوسته از این دو ویژگی ائمه معصومین (ع) در رنج و عذاب بودند و با توجه به ضعف علمی و عدم تقید عملی

آنان به احکام الهی همیشه در برابر وارثان علم رسول الله (ص) احساس زیونی و حقارت می کردند و نهایت سعی و تلاش خود را مبذول می داشتند که به هر نحو ممکن از مقام علمی و موقعیت اجتماعی ائمه (ع) بکاهند. و این نور الهی را خاموش کنند ولی خدای متعال می فرماید.

﴿یریدون لیطفنوا نورالله بأفواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون﴾^(۱)

می خواهند نور خدا را با دهنهایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده نور خویش است اگر چه کافران را ناخوش آید.

و از آنجا که خود آنان قدرت و توان مقابله و معارضه با ائمه معصومین (ع) را نداشتند اشخاصی را و امی داشتند که حتی اگر شده در یک مسأله بر آنان فائق شوند، و پا در ارتکاب یک گناه صغیره - نعوذ بالله - بر آنان خورده گیرند ولی چه خوش گفت: شاعر شیرین زبان:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

(ویژگی اول) مقام علمی امام صادق (ع):

پس از آنکه خلیفه عباسی «منصور دوانیقی» امام صادق (ع) را بالاجبار از مدینه جدش به کوفه و حیره احضار نمود و آن حضرت در شهر کوفه سکونت نمودند، شیفتگان علم و دانش - فقهاء، مفسران و محدثان - فرصت را غنیمت شمرده و پروانه وار گرداگرد شمع وجود آن حضرت جمع شدند و علوم و معارف الهی را از آن سرچشمه زلال دریافت کردند، هزاران نفر در مسجد کوفه افتخار شاگردی و کسب علم و حدیث از محضرش را پیدا کردند و همگی «قال الصادق» می گفتند و از اینرو مذهب شیعی اثنا عشری به «مذهب جعفری» شهرت یافت.

خلیفه عباسی از این موضوع سخت برآشفته و با خیال خام خویش خواست به هر نحوی که شده از مقام علمی آن حضرت بکاهد، از ابوحنیفه درخواست نمود مسائل مشکلی را فراهم سازد و در محضر خلیفه آنها را از امام صادق علیه السلام بپرسد!! ابوحنیفه چهل مسأله مشکل را در نظر گرفت و طبق دستور پاسخ آنها را از آن حضرت چویا شد امام علیه السلام پاسخ تمام آن مسائل را یکی پس از دیگری فرمود و در هر مسأله به آراء و نظریات علمای عراق و فقهای مدینه و مذهب اهل بیت علیهم السلام اشاره می فرمود، در آن مجلس منصور دوانیقی بسیار شرمنده و پشیمان شد و ابوحنیفه مبهوت گشت، و از آن پس آن حضرت را با عظمت یاد می کرد و می گفت: (امام الحق) و جمله «لولا الستتان لهلك النعمان» معروف و مشهور است یعنی اگر دو سال شاگردی و کسب فیض از محضر امام صادق علیه السلام نمی بود «نعمان» یعنی ابوحنیفه به هلاکت می رسید و حتی در پاسخ شخصی که از او سؤال کرد: اگر کسی تمام دارائیهای خود را بر امام وقف کند آن اموال را به چه کسی باید تحویل دهد؟ گفت: باید آن اموال را به امام صادق علیه السلام بدهد! (البته پس از آنکه از او قول گرفت که این فتوی را به کسی نگوید).

و همچنین مأمون عباسی از کثرت و وفور علم و دانش امام رضا علیه السلام رنج می برد لذا به سلیمان مروزی دستور داد از علمای آن سامان دعوت کند و مسائل بسیار مشکلی را آماده سازند و در جمع؛ آن مسائل را از امام علیه السلام سؤال کنند آن حضرت به تمام آن سؤالات پاسخ دادند و مأمون و تمام حاضران از سعه صدر و کثرت علوم آن حضرت شگفت زده و مبهوت شدند.

مأمون عباسی دستور داد مجلس باشکوه دیگری را آماده سازند و از علما و بزرگان دیگر ملل و ادیان نیز دعوت کنند شاید بتوانند آن حضرت را شکست دهند، ولی امام علیه السلام با کمال متانت و بزرگواری هر ملیتی را بر اساس کتاب آسمانی آنان پاسخ دادند، علمای یهود را با خواندن تورات صحیح و تحریف نشده محکوم ساختند و مسیحیان را با خواندن آیاتی از انجیل مجاب ساختند، و دیگر اقلیتها با شنیدن پاسخ صحیح و متقن قانع شدند، و امام علیه السلام پیروزمندانه از آن مجلس خارج شدند.

امام صادق (ع) راوی خطبه پیامبر اکرم (ص) در منی:

مرحوم کلینی باسناد خود از یکی از قریشیان مکه روایت می کند که گفت: روزی سفیان ثوری از من خواست که با هم نزد جعفر بن محمد (امام صادق ع) برویم، همراه او به خانه آن حضرت رفتیم، دیدیم آن حضرت بر مرکب خود سوار شده می خواهد به جایی برود.

سفیان به او گفت: ای ابو عبدالله برای ما خطبه رسول خدا (ص) در مسجد خیف را روایت کن.

حضرت فرمود: مرا اکنون رها ساز تا به کارهایم برسم، هنگامی که بازگشتم آن خطبه را برای تو نقل خواهم کرد.

سفیان گفت: شما را به خویشاوندیت با رسول خدا سوگند می دهم که خطبه را برای ما بازگو کنی.

آن حضرت از مرکب پیاده شد.

سفیان گفت: دستور دهید برای من کاغذ و قلم و دوات حاضر کنند تا این حدیث شریف را بنویسم.

حضرت قلم و دوات طلبیدند، سپس فرمود بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم - خطبة رسول الله في مسجد الخيف...»

«خدا درخشنده و شاد سازد آن بنده ای را که سخنان مرا بشنود و آن را خوب فراگیرد و به دیگران برساند، ای مردم! حاضران به غائبان برسانند پس چه بسا کسی ناقل مطلبی باشد که خودش هنوز خوب آنرا درک نکرده، و چه بسا کسی مطلبی را برای دیگری نقل کند که از خودش بهتر می فهمد.

سه چیز است که دل هیچ مسلمانی در آن خیانت نمی کند:

۱- «اخلاص العمل لله» اخلاص در عمل.

۲- «والنصيحة لأئمة المسلمين» خیرخواهی برای امامان مسلمانان.

۳- «واللزوم لجماعتهم» همگام و همسو بودن با مسلمانان.

زیرا دعای آنان فراگیر و همگانی است، مؤمنین برادر و برابرنند و قدرت واحدی علیه دیگرانند، تعهد کمترین آنان مورد احترام و قبول همگان است».

سفیان ثوری پس از نوشتن خطبه؛ آنرا بر امام (ع) عرضه داشت سپس آن حضرت بر مرکب خویش سوار شدند و ما نیز برگشتیم.

هنگامی که در وسط راه رسیدیم سفیان به من گفت کمی صبر کن تا من در این حدیث نظر بیفکنم.

من گفتم: به خدا سوگند ابو عبدالله (امام صادق (ع)) چیزی بر گردن تو گذاشت که هیچگاه از عهده آن بیرون نخواهی رفت.

سفیان گفت: آن چه چیزی است؟

گفتم: «سه چیز است که هیچ مسلمانی در آنها خیانت نخواهد کرد:

۱- «اخلاص العمل لله» اخلاص در عمل را می دانیم چیست.

۲- «والنصيحة لأئمة المسلمين» خیرخواهی برای ائمه مسلمین، این امامانی که بر ما

واجب است خیرخواه آنان باشیم چه کسانی هستند؟ آیا مقصود پیامبر اکرم (ص) امثال:

معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن الحکم و تمام کسانی که در اثر فسق،

شهادت آنان را نمی پذیریم، و در نماز به آنان اقتدا نمی کنیم می باشد؟؟؟

۳- «واللزوم لجماعتهم» همراه جماعت مسلمانان باشیم. مقصود آن حضرت کدامین

جماعت اسلامی است؟

آیا مقصود گروه «مرجئة» است؟؟؟؟ که معتقدند اگر کسی اصلاً نماز نخواند و روزه

نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را ویران سازد و با مادر خویش زنا کند، باز هم ایمان

او همانند ایمان جبرئیل و میکائیل است!!!

و یا مقصود آن حضرت گروه «قدریه» است؟ که می گویند: آنچه خدا می خواهد

صورت نمی گیرد ولی آنچه را که ابلیس بخواهد تحقق می یابد!!!.

و یا مقصود آن حضرت گروه «حروریه» و خوارج است؟ که از علی بن ابی طالب

بیزاری می جویند و گواهی می دهند که آن حضرت - نعوذ بالله - کافر است.

و یا مقصود آن حضرت گروه «جهمیه» است؟ که معتقدند ایمان عبارت است از شناخت خدا و هیچ چیز دیگری نیست. و هر کس تنها خداشناس باشد مؤمن است گرچه به هیچ چیز دیگری ایمان نداشته باشد!!! سفیان گفت: وای بر تو پس آنها چه می‌گویند؟

گفتم: آنها معتقدند که علی بن ابی طالب - به خدا سوگند - آن امامی است که باید خیرخواه او باشیم و مقصود از «لزوم جماعتهم» اهل بیت آن حضرت است. سفیان همینکه این مطلب را شنید آن کاغذی را که در آن، خطبه رسول خدا (ص) را نوشته بود، پاره پاره کرد و بر زمین ریخت و به من گفت: این مطلب را به کسی مگو^(۱).

(ویژگی دوم) التزام عملی به احکام الهی:

از آنجا که خلفای جور معمولاً افرادی شهوتران و خلافکار بودند، برای کاستن از اعتراضات مردم و در امان ماندن از ناسزاگوئی آنها، پیوسته علما و دانشمندانی را مورد لطف و مرحمت خویش قرار می‌دادند و مناصب حکومتی مناسب و منبر طلایی جهت تدریس در اختیار آنان می‌گذاشتند که از طرفداران مکتب جبر باشند. و همچنین از پیروان مکتب «مرجئه» حمایت می‌کردند، زیرا فقط با داشتن چنین افکاری است که خلافکارهای آنان موجه جلوه می‌کند، و چنانچه توده مردم چنین گرایشاتی داشته باشند دیگر کسی در ایمان حاکمان تشکیک نخواهد کرد، و بر عملکرد آنان اعتراضی نخواهد داشت.

اگر یزید امام حسین (ع) را به شهادت می‌رساند و خلفای بنی‌عباس صدها نفر از سادات حسنی و بنی‌الزهره را به زندان می‌افکنند و شکنجه می‌دهند و به قتل می‌رسانند، معذورند چونکه مجبور بوده و هیچگونه اختیاری از خود نداشتند.

مهمترین اشکال بر «جبریه» بطلان ثواب و عقاب است زیرا اگر نمازخوان و زناکار هر دو در انجام آن مجبورند و از خود هیچ اراده‌ای ندارند دیگر معنایی ندارد که یکی

مستحق ثواب و دیگری مستحق عقاب گردد «لبطل الثواب والعقاب» از اینرو ائمه معصومین (ع) بویژه امام صادق (ع) با اینگونه عقاید به شدت مبارزه می کردند و با براهین و ادله عقلی و شرعی صریحاً از «مجبّره و مفوّضه و مرجئه» انتقاد نموده، و اینگونه عقائد انحرافی را نادرست و مخالف با روح اسلام معرفی می کردند و مسلمانان را از گرایش به آن برحذر می داشتند و راه متوسطی را در میان - جبر و تفویض - نشان داده اند، اینک در اینجا چند نمونه از راهنمائیهای آنان را در این زمینه یادآور می شویم:

«قال الراوي قلت لابي عبدالله (ع) أُجبر الله العباد على المعاصي؟ قال لا. قلت ففوّض اليهم الامر؟ قال لا. قلت فماذا؟ قال لطف من ربك بين ذلك»

۱- مردی از امام صادق (ع) سؤال کرد: آیا خدا بندگان را بر گناه وا می دارد؟ (جبر است).

فرمود: نه!!!

گفتم: کارها را به خودشان واگذار کرده؟ (تفویض است)

فرمود: نه!!!

گفتم: پس واقعیت چیست؟

فرمود: از طرف پروردگارت لطف و عنایتی بر بندگان می رسد و راهی در میان جبر و تفویض پیموده می شود^(۱).

۲- در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «نه جبر است و نه تفویض بلکه مرحله ایست میان این دو»^(۲).

«سئل ابو عبدالله (ع) عن الجبر والقدر فقال لا جبر ولا قدر ولكن منزلة بينهما...»

۳- مرحوم کلینی با سند خود روایت می کند که پس از بازگشت امیرالمؤمنین از جنگ صفین، روزی در مسجد کوفه نشسته بود پیرمردی آمد و برابر آن حضرت زانو زد و

(۲) اصول کافی: جلد ۱- صفحه ۱۵۹ حدیث ۱۰.

(۱) اصول کافی: جلد ۱- صفحه ۱۵۹ حدیث ۸.

عرض کرد یا امیرالمؤمنین بفرمایید که رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟
 علی (ع) در پاسخ فرمود: آری ای پیر مرد از هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و به هیچ دره‌ای
 سرازیر نشدید جز به قضا و قدر الهی.

پیر مرد گفت من رنج خود را به حساب خدا می‌گذارم ای امیرالمؤمنین (یعنی رنج
 بیهوده بردم نه بهره دنیا داشت و نه اجر اخروی).

علی (ع) فرمود: خاموش باش ای پیر مرد بخدا سوگند خداوند پاداش بزرگی به شما
 داده است در این بسیج هم در رفتن شما اجر بزرگی داده و هم در اقامت شما در جبهه و
 هم در برگشتن شما، و در هیچ حالی شما مجبور نبودید و ناچار نبوده‌اید.
 پیر مرد گفت: چطور در هیچ حالی مجبور و ناچار نبودیم با اینکه رفتن و ماندن و
 برگشتن ما همه به قضا و قدر بوده است.

حضرت فرمود: تو گمان می‌کنی که قضای خدا بر بنده حتم است و قدر او قطعی
 است و از بنده سلب اختیار می‌کند؟ اگر چنین باشد ثواب و عقاب و امر و نهی و باز
 داشتن (تهدید از طرف خدا) همه بیهوده گردد و وعده پاداش و وعید کیفر لغو می‌شود و
 گناه کار را سرزنشی نشاید و خوش کردار را ستایشی نباید و باید گناه کار را بهتر از نیکوکار
 مورد تفقد و احسان قرارداد و نیکوکار را به کیفر؛ سزاوارتر دانست (چونکه گناه کار رنج
 گناه برده و نیکوکار لذت فرمانبرداری چشیده) این عقیده هم کیشان بت پرستان و
 دشمنان خدا و حزب شیطان و قدری مذهبیان و مجوسیان این امت اسلامی می‌باشد.

براستی خدای تبارک و تعالی تکلیف را به اختیار مقرون ساخته و با نهی و تهدید از
 گناه باز داشته و به کردار اندک؛ ثواب بسیار داده، نافرمانی از او چیره گی بر او نیست و
 فرمانبری از وی به زور نباشد و کارها را به مردم تفویض نکرده و آسمانها و زمین و
 هر چه میان آنهاست بیهوده نیافریده و پیامبران را بیهوده و عبث مبعوث نکرده است،
 (این پندار کسانی است که کافر شدند و وای بر کافران از آتش دوزخ).

«كان امير المؤمنين (ع) جالسا بالكوفة بعد منصرفه من صفين اذا اقبل شيخ فجتا بين يديه، ثم قال له: يا امير المؤمنين اخبرنا عن مسيرنا الى اهل الشام ابقضاء من الله و قدّر؟ فقال امير المؤمنين (ع) اجل يا شيخ ما علوتم تلعّة ولا هبطتم بطن وادّ الا بقاء من الله و قدّر فقال له الشيخ عند الله احتسب عنائي يا امير المؤمنين.

فقال له: مه يا شيخ فوالله لقد عظم الله الاجر في مسيركم و انتم سائرون و في مقامكم و انتم مقيمون و في منصرفكم و انتم منصرفون و لم تكونوا في شيء من حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين و كان بالقضاء مسيرنا فمقلبتنا و منصرفنا.

فقال له: فتظن انه كان قضاء حتماً و قدراً لازماً انه لو كان كذلك لبطل الشواب والعقاب والامر والنهي والزجر من الله و سقط معنى الوعد والوعيد فلم تكن لائمة للمذنب ولا محمودة للمحسن ولكان المذنب أولى بالاحسان من المحسن ولكان المحسن أولى بالعقوبة من المذنب تلك مقالة اخوان عبدة الأوثان و خصماء الرحمن و حزب الشيطان و قدريّة هذه الامة و مجوسها، ان الله تبارك و تعالى كلّف تخييراً و نهى تحذيراً و اعطى على القليل كثيراً و لم يعص مغلوباً و لم يطع مكرهاً و لم يملك مفوضاً و لم يخلق السموات والارض و ما بينهما باطلاً و لم يبعث النبيين مبشرين و منذرين عبثاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار»^(۱)

فانشأ الشيخ يقول:

انت الامام الذي نرجوا بطاعته

يوم النجاة من الرحمن غفرانا

اوضحت من امرنا ما كان ملتبساً

جزاك من ربك بالاحسان احساناً^(۲)

جهت توضیح مطلب به ذکر یک مثال اکتفا می کنیم: شما یک نفر را فرض کنید که دستش معلول و شل باشد بگونه ای که اصلاً نمی تواند آن را حرکت دهد ولی دکتر معالج

(۱) سوره ص: آیه ۲۷.

(۲) اصول کافی: ج ۱، صفحه ۱۵۷، ح ۱ و نهج البلاغه: حکمت ۷۸.

او با نصب یک دستگاه کوچک رایانه‌ای، او را قادر بر حرکت ارادی دست می‌نماید و این دکتر با کنترل از راه دور هرگاه بخواهد این دستگاه را از کار می‌اندازد.

حال اگر این شخص با حرکت اختیاری با همین دست؛ کاری انجام دهد این حرکت اختیاری از مصادیق «امر بین الأمرین» است چون این حرکت گرچه اختیاری است ولی مستقلاً به خود این شخص مستند نیست زیرا متوقف بر خاموش نشدن آن دستگاه رایانه‌ایست که در اختیار آن دکتر است و او هرگاه بخواهد آن را از کار متوقف می‌سازد و در این صورت از این دست هیچ کاری ساخته نیست. (پس تفویض نیست).

و از طرف دیگر این حرکت مستقلاً به دکتر مستند نیست چونکه دکتر تنها نیرو بوجود آورده و حرکت با اراده خود شخص صورت گرفته و او می‌توانست اصلاً حرکتی به دستش ندهد و یا (تا زمانی که دکتر دستگاه را خاموش نکرده) به نحو دلخواه خود آنرا حرکت دهد و هرکاری که خواست انجام دهد. (پس جبری در کار نیست).

بنابر این «نه جبر است» چونکه این مریض حرکت را با اختیار خود انجام می‌دهد و «نه تفویض است» چونکه اگر از جای دیگر کمک نشود و دستگاه خاموش شود هیچگونه حرکتی در توان او نیست. بلکه «امری است در میان این دو».

تمام کارهایی که از ما سر می‌زند بدین منوال است که از یک طرف با اراده و خواست خودمان است و از طرف دیگر ما نمی‌توانیم چیزی را اراده کنیم و انجام دهیم مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد و مقدمات و شرایط آنرا فراهم نماید. و آیه شریفه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً»^(۱) همین معنا را دارد، اگر خداوند به ما (حیات و قدرت و عقل و اراده و اعضاء و جوارح سالم) نمی‌داد کجا می‌توانستیم کوچکترین کاری را انجام دهیم، و در عین حال چونکه به ما قدرت تشخیص خیر و شر را داده و از ما انجام خیرات را خواسته، ما می‌توانیم با اختیار خود؛ کار خوب و یا بد را

انجام دهیم «انا هدیناه السیل اما شاکراً و اما کفوراً»^(۱).

هدایت تکوینی و تشریعی از طرف پروردگار تحقق یافته و انجام عبادت بشکرانه نعمت و یا کفران آن به دست ماست.

در منابع اسلامی روایات فراوانی در این زمینه آمده است که ما بهمین مقدار بسنده می‌کنیم.

لازم به ذکر است امام صادق علیه السلام در رابطه با خطر «مرجئه» نیز می‌فرماید: «بادروا ابناءکم الحدیث قبل ان یسبکم الیهیم المرجئه»^(۲) به فرزندانان حدیث (معارف الهی) را آموزش دهید پیش از آنکه «مرجئه» بر شما سبقت گیرند (و به آنان عقاید باطل خود را بیاموزند).

کوتاه سخن اینکه خلفای جور از طرفی علمای جبریه را تعظیم می‌کردند و از طرف دیگر نسبت به صاحبان اصلی حکومت اسلامی یعنی ائمه معصومین علیه السلام بغض و کینه خاصی داشتند و آنان را مزاحم تاج و تخت خود می‌دانستند و مراقب بودند تا شاید از اهل بیت علیه السلام و کسانی که به گواهی قرآن؛ پاک و منزّه می‌باشند «و طهرهم تطهیراً» کوچکترین خطایی سرزند تا بتوانند با بزرگ جلوه دادن آن از موقعیت اجتماعی و محبوبیت اهل بیت علیه السلام بکاهند!!!

به همین منظور منصور عباسی به بعضی از فرماندهانش دستور داد به عنوان ختنه فرزندان مجلس اطعام با شکوهی بر پا کند و از امام صادق علیه السلام نیز دعوت کند، سپس هنگام صرف غذا جام شراب را حاضر کند تا بدین وسیله بتواند بر آن حضرت خورده گیرد که بر سر سفره‌ای حضور داشته که در آن شراب بوده است.

آن فرمانده همین کار را کرد و هنگامی که یکی از حاضران آب طلبید او قدح شرابی را در میان سفره گذاشت. همین که چشم امام صادق علیه السلام به آن ظرف شراب افتاد،

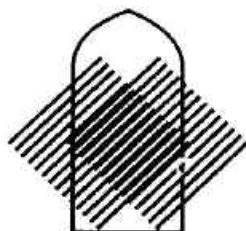
(۱) سوره انسان: آیه ۳

(۲) مروج کافی، جلد ۶ صفحه ۴۷ و تحف العقول، صفحه ۸۰۴.

برخواست و فرمود: «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله من حضر مائدة يشرب فيها الخمر»^(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن و نفرین کرده کسی را که بر سر سفره‌ای که در آن شراب‌خواری می‌شود حاضر شود. و بدون آنکه چیزی تناول کند از آن مجلس خارج شد و توطئه منصور عباسی نافرجام ماند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱- بحار الانوار: ۳۹/۴۷، ح ۴۴، روی عن الرسول صلی الله علیه و آله. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ملعون من جلس على مائدة يشرب فيها الخمر».



غلات

از دیدگاه امام جعفر صادق علیه السلام

سید محمد باقر علم الهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث پیرامون فرقه غلات و غالیان در طول تاریخ اسلام یکی از مهمترین ابחاثی است که هنوز بسیاری از افق های آن ناشناخته باقی مانده است در صورتی که تحقیق پیرامون کشف آنها می تواند راه گشای بسیاری از مسایل اعتقادی ، سیاسی و تاریخی باشد.

از نظر تاریخی ، این حقیقت مسلم است که در زمان امامان معصوم خصوصاً در زمان امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام گروهی برای کسب منافع دنیوی و رسیدن به مطامع سیاسی خود، محبت ائمه معصومین را دست مایه شگردهای خود نمودند و در این راه با استفاده از اذهان ساده مردم تا حد غلو و رساندن آن بزرگواران به مقام نبوت و الوهیت پیش رفتند.

اما این حقیقت نیز غیر قابل تردید است، که امامان شیعه علیهم السلام و ره پویان اندیشمند آنان همواره در مقابل این موج خطرناک ایستادگی کرده و با تلاشهای مستمر خود توانستند کاری کنند که پس از گذشت دو قرن ، جز نامی از آنها باقی نماند. و به این ترتیب بیشترین سهم را در نابودی آنان ایفا کردند ، و حتی سهمی بیشتر از عباسیان که سعی داشتند با کشتار غلات به نابودی آنها بپردازند.

ناگفته نماند که دشمنان شیعه نیز به تلاش ناجوانمردانه خود در جهت محکوم کردن شیعه و افکار آنان که منبعث از فرهنگ پاک اهل بیت علیهم السلام بود ادامه دادند و این تلاشهای خالصانه اندیشمندان و امامان شیعه را در جهت غلو زدائی از دین نادیده گرفتند و جریان غلو را بهانه خوبی برای کوبیدن شیعه یافتند و در طول تاریخ کتابهای

خود را از نسبت غلات به شیعه و تبلیغ در جهت فرقه سازی با گرایشهای کلامی غالی پر نمودند و بدین ترتیب به محکوم کردن شیعه و اثبات حقانیت خود پرداختند. در صدهای اخیر مستشرقان بی خبر یا مغرض مثل «گولدزیهر»، «فان فلورتن» و «ولهاوزن» نیز این گفته را تکرار کرده و با انتساب غلات به شیعه چهره‌ای آلوده از شیعه را به جهانیان عرضه داشتند.

لذا با تحقیقی در مورد غالیان و بررسی عقاید و مواضع فکری آنان و تحلیل زیرساختاری عقیدتی ایشان و تقابل آنها با کلمات نورانی اهل بیت روشن خواهد شد به چه میزان اعتقادات غلات با شیعیان همسوئی دارد و چگونه دشمنان تشیع با طرح اینگونه مسائل انحرافی اذهان ساده لوحان را به طرف خود جذب می‌نماید.

غلو از دیدگاه اسلام

غلو ریشه اصلی دین و محور اساسی آنرا که توحید است از بین می‌برد و انسانها را مشرک می‌نماید لذا قرآن کریم و پیشوایان دینی در طول تاریخ به شدت با این انحراف برخورد کرده اند.

در قرآن کریم سوره توبه آیه ۳۰ می‌فرماید: «و قالت اليهود عزیر بن الله و قالت النصارى المسيح بن الله» و یا در آیه ۳۱ همین سوره می‌فرماید: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح بن مریم» لذا قرآن از هر دو گروه می‌خواهد که غلو و شرک را کنار گذاشته و به حقیقت روی آورند و عزیر و مسیح را فرستادگان خداوند بدانند.

البته این اندیشه‌های خطرناک مثل یک بیماری واگیر در میان ادیان نفوذ کرده است و در میان مسلمانان تفکر غالبانه بیشتر فعالیت خود را پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و در زمان فقدان آن حضرت آغاز کرده است گروه محمدیه نخستین فرقه گمراه است.

مرحوم شیخ مفید (ره) ^(۱) در مورد غلات محمدیه می نویسد: «المحمدية، النافية لموت رسول الله المتيقنة بحياته» آنها گروهی هستند که مرگ رسول خدا را نفی کرده و اعتقاد به حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارند.

از قول عمر بن خطاب مطلبی را یادآور می شود که می گوید:

«والله لا اسمع احداً يقول مات رسول الله الا قتلته ان رسول الله (ص) لم يموت وانما غاب عنا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة والله ليرجع رسول الله الى قومه كما رجع موسى الى قومه وليقطعن ايدي رجال وارجلهم» ^(۲)

به خدا قسم هر کسی که بگوید رسول الله مرده است او را می کشم بلکه او نزد خدا است و فقط از ما پنهان شده است مانند موسی علیه السلام که چهل شب از قوم خود پنهان بود بخدا سوگند که رسول الله به قوم خود مراجعت می کند همانگونه که موسی بازگشت و دستها و پاهاى مردانى را قطع کرد.

مرحوم علامه امینی قریب به همین مفاهیم را نقل می نماید و اضافه می کند که: ابوبکر به عمر اعتراض نمود و او را از اظهار این چنین سخنان نهی کرد و با صدای بلند به مردمی که در آنجا حضور داشتند این چنین گفت:

«ايها الناس من يعبد محمداً فان محمداً قدمات و من كان يعبد الله سبحانه و تعالى فان الله سبحانه حي لا يموت و قد نعى نبيه الى نفسه و هو بين اظهركم فقال: انك ميت و انهم ميتون»

ای مردم هر کس که محمد را می پرستد بداند که او مرده است و آنکه خدا را عبادت می کند، خدا زنده است و نمی میرد، پروردگار عالم پیامبرش را به سوی خود خواند و بدن او نیز هم اکنون در میان شماست همانگونه که قرآن فرمود: تو می میری و آنها نیز می میرند.

۱- الفصول المختارة ص ۲۵۵.

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۴۲ و سيرة الحلیه، ج ۳ ص ۳۱ و ۳۵۲.

در اینجا عمر که با چنین پاسخی روبرو شده، در مقام عذرخواهی چنین گفت: (گوئی این آیه از قرآن فراموشم شده بود).^(۱)

شاید نخستین جرقه غلو در تاریخ اسلام از همین جا آغاز شد، سپس غلات فرقه محمدیه به وجود آمدند. گرایش غلو در دوره خلافت حضرت علی توسعه بیشتری پیدا نمود و پس از شهادت آن حضرت گروهی از جمله پیروان محمد بن حنفیه به غلو گرایش پیدا کردند و در زمان امام محمد باقر رو به رشد نهاد و فرقه‌های مختلف در زمان امام جعفر صادق (ع) بوجود آمدند و تا غیبت صغری و غیبت کبری این گرایشات همچنان ادامه داشت و امامان شیعه (علیهم‌السلام) بسان دژی محکم از ابتدای پیدایش این نوع تفکر به شیوه‌ای خاص با آنها به مبارزه پرداختند، در بحثهای آینده ما به شیوه مبارزاتی امام جعفر صادق (ع) بیشتر خواهیم پرداخت. ان شاء الله.

بررسی علل کثرت فرق مختلف غلات منسوب به شیعه:

در این مقطع از بحث، لازم می‌دانم نظر خوانندگان محترم را به دلایل کثرت و فراوانی غلات منسوب به شیعه جلب نمایم. زیرا تحقیق در این امور می‌تواند یکی از راههای پیدایش مکتب غلو معرفی گردد.

در بررسی علل فراوانی فرق مختلف غلات باید بگویم که اکثر این فرقه‌ها قبل از آنکه حقیقتی خارجی داشته باشند دست پرورده افکار و ذهنیات دشمنان شیعه در طول تاریخ اسلام بوده است تا بدین وسیله تشیع را یک مکتب انحرافی و ساختگی معرفی نموده و اسلوب و شیوه‌های تربیتی و اخلاقی و فقهی تشیع خالص را در کنار افکار پوچ و غیر قابل دفاع آنان کم اهمیت جلوه دهند و از تاثیرگذاری افکار اهل بیت (علیهم‌السلام) بر تشنگان حقیقت بکاهند.

پر واضح است شیعیان، در طول تاریخ و، سامان دهندگان و رهبران قیامهای مردمی بر علیه حکام جور و ستم بنی امیه بنی عباس بوده‌اند و همین امر محبوبیت ویژه‌ای را

برای شیعیان، در میان اذهان سایرین ایجاد می‌کرد و باعث می‌شد که مردم در مورد تشیع به مطالعه و تحقیق بپردازند. خصوصاً در میان نسل جوان که شور و اشتیاق بیشتری به کشف حقایق داشتند. لذا اگر دشمن موفق می‌شد با اجرای فعالیت‌های غیر محسوس و دامن زدن به تبلیغات منفی از قبیل شایعه‌سازی، فرقه‌سازی، انتساب برخی از افعال زشت و ناروا به رهبران شیعه، محبوبیت‌ها را از زمین می‌برد یقیناً تمام تلاش خود را در این مسیر تمرکز می‌داد فرقه‌هایی مثل: هاشمیه (منسوب به ابوهاشم عبدالله محمد بن حنفیه)، جناحیه (منسوب به عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب)، مختاریه (منسوب به مختار بن ابی عبیده ثقفی) از جمله اقدامات اولیه فرقه‌سازی آنان به شمار می‌آید.

البته ویژگی‌های خاص ائمه اطهار علیهم السلام، مثل علم و تقوی و شجاعت و ایثار و عدالت و... اینها - بدون هیچگونه تبلیغاتی - مردم را به رهبران معصوم دعوت می‌کنند چرا که پویائی و حیات و عدالت اجتماعی و علم و دانش همگی گمشده‌های انسان‌های اندیشمند و وجدان‌های بیدار است که فقط و فقط در این مکتب (مکتب اهل بیت علیهم السلام) یافت می‌گردید و بهترین راه برای درهم شکستن این جایگاه معنوی و عرفانی نسبت دادن غلو و شرک به پیشوایان معصوم علیهم السلام است که توسط دشمنان دوست نما ترویج می‌شد تشخیص داده می‌شد.

از دیگر دلایل انتساب غلو به شیعیان، برجستگی‌های علمی برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام مثل: مفضل، یونس بن عبدالرحمن، زراره، هشام بن حکم، هشام ابن سالم، مومن الطالق، و پیروزی آنها در مناظرات و بحث‌های کلامی بود که مخالفان را به ستوه می‌آورد، و آنان را به چالش جدی می‌کشید و آنها نیز مجبور می‌شدند برای رهایی از اینگونه فشارهای علمی، جهت استدلال‌های خود، فرقه‌هایی را خلق کرده و عقاید باطلی را به آنان نسبت دهند تا بدینوسیله دلایل خود را بر پایه عقاید آن فرقه استوار نموده و مستند کنند (معرفی و انتساب فرقه شیطانیه به مومن الطاق از اینگونه اقدامات

آنان به حساب می‌آید) و بدینوسیله سعی در تخریب چهره ائمه اطهار بوسیله کوبیدن اصحاب آن بزرگواران می‌نمودند.

به غیر از انگیزه های سیاسی و جاهل و تعصب و دنیا طلبی و یا نیروهای نفوذی در میان مسلمانان - جهت تخریب شخصیت ائمه اطهار (ع) که به هر کدام از آنها اشاره شد مرحوم علامه حلی در مورد علل و انگیزه گرایش به غلو در میان مردم، نظری جداگانه دارد. او در کتاب انوارالملکوت (فی شرح الیاقوت) می‌گوید:

«والسبب فی غلطهم ما شاهدوا من معجزاته (و تلك لا یدل علی اقوالهم لصدور امثالها من الانبیاء المتقدمین کموسی و عیسی (ع) ».

سبب انحراف غلات این است که آنها کرامات و معجزات امیرالمومنین (ع) را دیدند (لذا نحمل و ظرفیت لازم را نداشتند) در حالی که وقوع این معجزات دلیل بر الوهیت نظرات آنان نیست زیرا پیامبران گذشته مانند حضرت موسی و عیسی نیز از معجزه برخوردار بودند.^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی^(۲) نیز همین نظریه را تأیید می‌کند او در ذیل فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (ع): «سلونی قبل ان تفقدونی» پس از بیان برخی از معجزات حضرت گرایش به غلو را در میان برخی از مردم ناشی از عدم ظرفیت آنها می‌داند سپس پرسشی را مطرح می‌کند که چرا مردم وقتی اخبار غیبی و معجزات را از حضرت علی (ع) دیدند و شنیدند او را خدا خواندند ولی در باره پیامبر چنین ادعائی نکردند با اینکه آن حضرت نیز دارای معجزات فراوانی بود؟ و بعد خودش به این سؤال پاسخ می‌دهد که اصحاب رسول خدا که معجزات را می‌دیدند از ایمان کامل برخوردار بودند و بهره عقلی بیشتری داشتند ولی غلات مردمی کم فهم و ضعیف العقل و زود باوراند؛ و مجرد دیدن معجزات فکر می‌کردند که جوهره الهی در علی (ع) حلول کرده است. سپس وضعیت اجتماعی و روحی مردم عراق را در پذیرش تفکر غلو مورد عنایت قرار می‌دهد معتقد است به اینکه

۱- انوارالملکوت فی شرح الیاقوت ص ۲۰۲.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۵۲ و ۵۱.

حضرت علی علیه السلام بیشتر عمرش را در مدینه و حجاز سپری کرده است ولی غلات در سرزمین عراق و کوفه بوجود آمده اند!

البته پاسخ ابن ابی الحدید به این پرسش، کامل به نظر نمی رسد زیرا همانگونه که در صدر این مقاله آمده است، شاید نخستین فرقه غلات در حجاز به نام محمدیه بوجود آمد؛ ولی به دلیل وجود رسول خدا و رشد سریع اسلام و سطوت و شکوه و عزت مسلمانان اجازه رشد کافی نیافتند ولی هرچه که مسلمانان از اسلام راستین پس از رسول خدا فاصله گرفتند زمینه های رشد اینگونه فرقه ها بیشتر شد مضافاً بر اینکه دو عامل دیگر در جلوگیری از رشد و پدید آمدن غلات در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته اند. یکی مسئله وحی در زمان رسول خدا بود که هرگونه آهنگ مخالفی را به شدت درهم می کوبید و طبیعتاً مدعیان غلو سرکوب می شدند. و دیگری جایگاه ویژه رسول خدا در میان مردم و قدرت و موقعیت اجتماعی آن حضرت در جامعه بود که هیچ کسی به خود اجازه نمی داد بر خلاف سخن رسول خدا حرفی بزند و اصول معیارهای ارزشی و اجتماعی توسط حضرت تعیین و تبیین می گردید لذا فرصت برای طرح مسائل انحرافی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وجود نداشت، ولی در زمان امیرالمومنین علیه السلام اینچنین نبود حتی شرایط ویژه ای که برای حضرت امیرالمومنین بوجود آمده بود، زمینه را برای رشد جریانات فکری انحرافی مهیا نموده و گروههای انحرافی توانستند با خلاء بوجود آمده براحتی ابراز وجود نمایند.

نکته ای که در اینجا قابل تأمل است این است که در کتاب های سیره و منل و نحل به اثبوهی از فرقه های مختلف غلات منسوب به شیعه روبرو می شویم مثلاً مقریزی در کتاب الخطط المقریزیه تعداد فرقه های شیعه را ۳۰۰ فرقه ذکر می کند، که فقط پنجاه فرقه را برای خطابه که یکی از بزرگترین غلات است ذکر می کند و بعد تلاش وسیعی را در جهت تطبیق حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه می کند. ولی باید بگویم که با مراجعه به منابع تاریخ اسلام یا سایر علوم دیگر مثل تاریخ، رجال و کلام مشاهده می کنیم که نویسندگان در هر بحث بیشتر از همه چیز به ذکر مستندات خود می پردازد

تا محقق و پژوهشگر بتواند صحت و سقم مطلبی را به وضوح دریابد. ولی در کتب ملل و نحل متأسفانه یا اصلاً سندی ذکر نمی‌شود بلکه فقط به ذکر شنیده‌ها و مسموعات خود اکتفاء می‌کند که طبعاً یکی از منابع مهم اینگونه مطالب، شایعات و سخنان گزاف مردم است، خصوصاً اینکه گاهی از اوقات تکثیر فرقه‌ها در اینگونه کتابها جاذبه بیشتری برای مردم پدید می‌آورد و یا اگر سندی هم ذکر شده است پس از مراجعه به سند اصلی باز حقیقتی خارجی را معرفی نمی‌نماید مگر در مورد اندکی از گروهها و فرقه‌ها.

بنابراین با دیدن کثرت فرقه‌های شیعه و بخصوص غلات منسوب به شیعه. در اینگونه کتب، (که گاهی از اوقات غرض ورزی نویسنده نیز سهم بسزایی در تکثیر آنها داشته است) را نباید حاکی از واقعیت دانسته و به دنبال جستجوی تاریخی آنها برویم که البته اگر به جستجوی آنها پردازیم به نتیجه‌ای دست نخواهیم یافت.

البته افراد پست و جاه طلبی که در مقام بهره برداری از موقعیت و جایگاه ائمه بوده‌اند افرادی مثل! «سائد نهدی»، «مغیره بن سعید»، «ابوالخطاب»، «بیان بن سمان» در طول تاریخ تشیع بودند که برای پیشبرد اهداف خود، در اوصاف ائمه اطهار (علو می‌کردند تا از این راه به منویات پلید خود که همانا جاه طلبی، ریاست و اباحیگری بود، دست یابند. و در مقابل، ائمه اطهار خصوصاً وجود مقدس امام صادق (ع) با شدت با آنان مبارزه می‌کردند و در هر فرصتی آنان را طرد می‌کردند در اینجا به صورت اجمالی به معرفی مکتب علو و برخی از فرمایشات امام صادق (ع) در این زمینه می‌پردازیم.

مفهوم علو

شیخ مفید در آغاز بحث علو می‌نویسد:

«الْعُلُوُّ فِي اللُّغَةِ هُوَ التَّجَاوُزُ مِنَ الْحُدُودِ الْخُرُوجُ عَنِ الْقَصْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْإِلَاحَ فَنَهَى عَنِ تَجَاوُزِ الْحُدُوفِ الْمَسِيحِ وَحَذَرَ مِنَ الْخُرُوجِ مِنَ الْقَصْدِ فِي الْقَوْلِ وَجَعَلَ مَا ادْعَتْهُ النَّصَارَى فِيهِ عُلُوًّا لِنَعْدِيهِ الْحَدُ»^(۱)

عُلُو در لغت گذر از حد و مرز مشخص و بیرون رفتن از میانه روی است. خداوند متعال می‌فرماید: ای اهل کتاب در دین خود عُلُو نکنید و به جز گفتار حق کلام دیگری را به خدا نسبت ندهید. و نهی نمود از گذشتن حد و مرز اعتدال و برحذر داشته از بیرون رفتن از حد میانه و ادعای مسیحیان را عُلُو دانسته است چرا که آنان از حد گذشتند. پس عُلُو شامل اعتقادات غلو آمیز و اظهارات و گفتارهای خارج از اعتدال است. شهرستانی نیز در معرفی غلات می‌نویسد:

«هم الذين غلّوا في حق ائمتهم حتى اخرجوهم من حدود الخليفة و حكموا فيهم باحكام الالهيه»^(۱) غلات کسانی اند که در حق پیشوایان خود عُلُو کردند و آنها را از مرز مخلوق بودن گذراندند و احکام خدائی برای ایشان جاری ساختند.

غلات در زمان امام صادق علیه السلام

امامت در دیدگاه کلی در اعتقادات شیعه بعنوان مهمترین دژ و سنگر پاسداری از ارزشها و سُننهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد عنایت و ارزیابی ویژه ای قرار می‌گیرد. آنان در برابر هرگونه تندرویها و یا کاستی‌ها به عنوان سکانتداران جامعه اسلامی ایفاء نقش می‌کنند و با شناخت کاملی که از شرایط زمان و مکان دارند رسالت خود را که همان هدایت جامعه بشری است به انجام می‌رسانند.

عُلُو که بعنوان یک پدیده شوم اعتقادی در جوامع بشری محسوب می‌گردد، در زمانها و دورانهای مختلف دارای شدت و ضعف عجیبی بوده است.

این پدیده در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و حضرت امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهم السلام بسیار ضعیف بوده ولی در دوران دیگر ائمه خصوصاً در زمان امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام به اوج خود رسید. احتمال قوی می‌رود شرایط مساعدی که برای این ائمه بوجود آمد، باعث شد تا مسئله عُلُو جنبه سیاسی به خود بگیرد و رهبران غلات با درک جایگاه والای معصومان در میان امت اسلامی و

تأویل بود و از مهمترین فعالیت‌هایش را جعل حدیث دانست و به همین جهت امام جعفر صادق (ع) او را دروغگو و جعال لقب دادند.^(۱)

موضع‌گیری امام جعفر صادق (ع) برابر غلات معاصر خود:

همه می‌دانیم که نقش امام معصوم (ع) در جامعه منحصر به امور عبادی و دینی نمی‌شود، لذا محوریت در مسائل فرهنگی، اساسی‌ترین فعالیت معصومان (ع) (چه در حکومت ظاهری خود و یا در حکومت باطنی) را تشکیل می‌دهد.

این حرکت اصولی و روشنگر از زمان پیامبر اکرم (ص) تا امام عصر (عج) ادامه داشته است و در هر مناسبتی آن بزرگواران با ارائه نظرات خود، معارف اسلامی را به گوش مشتاقان خود می‌رساندند.

امام صادق (ع) خط بطلان را بر تصورات انحرافی آنها کشید و جریان فکری غلات را خارج از دین و مصداق فسق و شرک معرفی نمود و مدعیان آنرا فاسقان و مشرک نامید.

محمد بن شاذان باسناده عن الصادق (ع) عن ابائه عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص) یا علی مثلك فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افرق قومه ثلاث فرق، فرقة مؤمنون وهم الحواریون و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غُلُو فیهِ فخرجوا عن الایمان و ان امتی ستفرق فیک ثلاث فرق فرقة شیعتک و هم المؤمنون و فرقة عدوک و هم الشاکون و فرقة تُغْلُوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنة یا علی و شیعتک و محب شیعتک و عدوک و الغالی فی النار^(۲).

امام جعفر صادق (ع) از اجداد خود از امیرالمؤمنین نقل می‌فرمایند که رسول خدا (ص) فرمودند: ای علی مثل تو در میان اُمت من شبیه عیسی بن مریم است که قومش به سه فرقه تقسیم شدند یک فرقه از آنان ایمان داشتند که همانا حواریون بودند و فرقه‌ای با او به مبارزه برخاستند که یهود بودند و فرقه‌ای هم بدلیل غُلُو از ایمان خارج شدند و امت من نیز در مورد تو به سه دسته تقسیم می‌شوند فرقه‌ای که از شیعیان تو هستند که آنان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۳ و ۲۵۴، نوبختی ۲۷۲

۲- بحارالانوار جلد ۲۵ ص ۲۶۵.

مؤمنانند و فرقه‌ای هم که از دشمنان تو‌اند و آنان افرادی هستند که در وجود تو شک دارند و گروهی نیز در مورد تو غلو می‌کنند و آنان منکر (حق) تو هستند و تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت هستید و دشمنان تو و غُلّات در آتش جهنم. سدید یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است می‌گوید:

«قلت لابی عبدالله ان قوماً یزعمون انکم الهه و یتلون بذلك علینا قرانا ((و هو الذی فی السماء الهه و فی الارض الهه)) فقال یا سدید سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هولاء براء بریء الله منهم. ما هولاء علی دینی و لا علی دین ابائی لا یجمعنی الله و ایاهم یوم القيمة الا و هو ساخط علیهم».

به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که گروهی شما را خدا می‌پندارند و استناد به آیه قرآن می‌کنند که: «و هو الذی فی السماء الهه و فی الارض الهه» حضرت فرمودند ای سدید گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از اینها بیزار است. چنانچه خداوند نیز از آنان بیزار است. اینان نه بر دین و مذهب من هستند و نه بر دین پدران من و خداوند میان ما و آنان را روز قیامت جمع نمی‌کند مگر بر اینکه بر اینان غضبناک است. در ادامه روایت سدید می‌گوید که شما مقام و جایگاه خود را معرفی فرمائید تا بهتر شما را بشناسیم آنگاه امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«نحن خزان علم الله ، نحن تراجمه امر الله نحن قوم معصومون امر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و من فوق الارض»^(۱)
امام پاسخ فرمودند: ما گنجینه‌های علم خداوند هستیم و مفسر فرمان او، ما پاکان و معصومانی هستیم که خداوند به اطاعت از ما دستور داده و از معصیت و نافرمانی ما برحذر داشته است و ما حجت بالغه بر تمامی زمین هستیم (نقل به معنی)

در این دو روایت رابطه عبودیت و بندگی امام صادق در پیشگاه خداوند به وضوح دیده می‌شود و حضرت بیزاری کامل خود را از عقاید منحرفین اعلام می‌دارد و آنان را

مورد غضب و خشم خداوند و خارج از دین خود و اجداد طاهرین خود معرفی می‌فرماید.

به هر صورت امام صادق (ع) در اینجا جایگاه والای امامت را برای مردم تبیین می‌کند. و در بیانی دیگر با تمام آثار غلو برخورد منفی می‌نماید و آنرا مطرود می‌شمارد. عمران بن علی الحلبی می‌گوید که:

«سمعت الصادق (ع) يقول لعن الله ابوالخطاب و لعن من قتل معه و لعن من بقى منهم و لعن من دخل قلبه رحمة لهم»^(۱)

شنیدم از امام صادق (ع) که می‌فرمود خداوند لعنت کند ابوالخطاب (رئیس گروه خطاییه) را و لعنت شود هر کسی که با او کشته شد و از رحمت خدا دور باد هر کسی که از آنها باقی مانده است و مورد لعنت واقع شود هر کسی که در دل او رحمت و شفقتی از آنها وجود داشته باشد.

از این روایت استفاده می‌شود که امام جعفر صادق (ع) حتی مودت و محبت و دوستی غلاة را گناه شمرده‌اند و آنان را مورد نفرین قرار داده‌اند.

سدیر صیرفی کوفی جریانی را نقل می‌کند که کشی در رجال خود اینچنین آورده است او می‌گوید:

«در سال ۱۳۸ هجری در خدمت امام جعفر صادق (ع) بودم و شخصی به نام میسر نیز در خدمت امام مشرف بود او در یکی از سخنان خود کلماتی که حاکی از گذار زندگی و عمر بود بر زبان جاری کرد و با حالتی متأثر گفت در شگفتم برگروهی که روزی با ما در این خانه رفت و آمد داشتند (و اشاره به منزل امام جعفر صادق (ع) داشت) و الان آثار آنان منقطع و عمر آنان به پایان رسیده است امام جعفر صادق (ع) از او پرسید چه کسانی باشما در این خانه رفت و آمد داشتند که الان عمر آنان به پایان رسیده است؟ میسر جواب داد ابوالخطاب و اصحاب و یارانش».

سدیر می‌گوید که تا اینجا امام در حالتی راحت تکیه کرده بودند و به حرفهای میسر گوش می‌دادند ولی وقتی نام ابوالخطاب را شنیدند بر روی پاهای خود نشستند و انگشتان خود را به طرف آسمان بلند کردند و فرمودند: «علي بن ابي الخطاب لعنة الله و ملائکته و الناس اجمعين! فاشهد بالله انه کافر فاسق مشرک! و انه يحشر مع فرعون في اشد العذاب غدواً و عشيّاً»^(۱)

لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر ابوخطاب باد. خدا را گواه می‌گیرم که او کافر فاسق و مشرک است و با فرعون در شدیدترین عذابهای صبحگاهی و شامگاهی محشور خواهد گردید.

حتی در روایتی امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«من قال باننا انبياء فعليه لعنة الله و من شك في ذلك فعليه لعنة الله»^(۲) هرکسی که بگوید ما پیامبریم لعنت خدا بر او باد و حتی هر که در نبوت ما نیز شک کند از رحمت الهی بدور باد.

اینگونه برخوردهای سخت و غضبناک امام جعفر صادق علیه السلام با یکی از عناصر غالی بیانگر حساسیت و هدایتگری امام جعفر صادق علیه السلام نسبت به حفظ معیارهای ارزشی و اعتقادی جامعه است که حتی جایگاه او را با پلیدترین و سرسخت‌ترین دشمنان خدا یعنی فرعون معرفی می‌نماید.

زیرا با پدید آمدن اینگونه ناهنجاری‌های فکری و اجتماعی، زمینه رشد و توسعه و اباحیگری با برچسب دین و شریعت فراهم می‌آید و معیارهای ارزشی دینی جای خود را به اعتقادات نامشروع و بی محتوا با ظاهری دینی عوض می‌کند و متأسفانه این انحراف می‌تواند تا جایی پیشرفت کند که در مکتب غُلّات محبت و معرفت امام را جایگزین تمام احکام معرفی نماید. لذا در یکی از بیاناتی که به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت داده‌اند و مرحوم مجلسی آنرا بشدت رد می‌نماید آن است آن حضرت فرموده است:

«معرفة الامام تكفي من الصوم والصلاة»^(۱) شناخت امام از نماز و روزه کفایت می‌کند.

و یا اینکه صاحب المقالات والفرق می‌گوید:

«... كان حمزة بن عمارة نكح ابته و احل جميع المحارم و كان يقول من عرف الامام فليصنع ما شاء فلا اثم عليه»^(۲)

حمزه بن عماره با دختر خودش ازدواج کرد و تمام حرامها را حلال نمود و می‌گفت که هر که امام را بشناسد هرکاری که می‌خواهد انجام دهد و هیچ گناهی بر او نیست. یا گروهی از پیروان ابوالخطاب می‌گویند که بر اساس آیه «يريد الله ان يخفف عنكم»^(۳) توسط ابوالخطاب از گناهان ما کاسته و زنجیرهای گران و بارهای سنگین نماز و روزه و حج را از ما برداشته‌اند. پس هر که پیغمبر و فرستاده خداوند و امام را بشناسند، هرکاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد!

لذا امام صادق علیه السلام افزون بر اینکه یاران خود را از گرایش به این تفکر باز می‌دارد نسبت به جوانان اعلام خطر می‌کند در روایتی که از آن حضرت نقل شده است می‌فرماید:

«احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله يصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله. ثم قال لنا يرجع الغالي فلا نقبله و بنا يلحق المقصر فنقبله فقليل له كيف ذلك يابن رسول الله قال لان الغالي قد اعتاد ترك الصلاة والزكاة والصيام والحج فلا يقدر على ترك عاداته على الرجوع الى طاعة الله و ان المقصر اذا عرف فاطاع»^(۴)

جوانان! شما را از غلات برحذر دارید که آنان را فاسد نکنند. زیرا غلات بدترین مخلوقات خداوندند. چرا که عظمت الهی را کوچک شمرده و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌کنند. سپس فرمودند غالی به سوی ما می‌آید ولی او را نمی‌پذیریم و قبول نمی‌کنیم ولی مقصر به ما می‌پیوندد او را می‌پذیریم. سؤال شد چگونه ای فرزند رسول

۱- بحار الانوار ج ۲۵ ص ۳۰۲.

۲- المقالات والفرق ج ۱ ص ۲۴.

۳- سوره نساء آیه ۲۸.

۴- بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۶۵.

خدا فرمود: چون غالی به ترک نماز و روزه و زکات و حج عادت کرده است و قادر به ترک عادت خود نیست و به راحتی نمی‌تواند به پیروی حضرت حق تن دردهد ولی مقصر زمانی که حق را شناخت بدان عمل می‌نماید.

در این فرمایش محورهای مهم اعتقادی غلات و دلیل طرد و فسق و شرک آنان از طرف امام صادق (ع) به وضوح روشن گردیده است که از جمله آنها عبارتند از:

۱. کوچک شمردن عظمت خداوند

۲. ادعای ربوبیت مخلوق

۳. گرایش به اباحیگری

۴. جمود در اندیشه و فکر

به هر صورت گرایش به اباحیگری یکی از اصول مشترک و رایج بین فرق مختلف غلات بوده است و لذا مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» قضیه ای نقل می‌کند که از آن اینچنین استفاده می‌شود که چنانچه متهم به غلوّی را در حال عبادت می‌دیدند، از او رفع اتهام می‌شد و او بوسیله التزام به عبادت و تعبد از زمره غلات خارج به حساب می‌آمد.^(۱)

شرایط پذیرش روایات از دیدگاه امام صادق (ع)

غالیان در زمانهای مختلف مثل سایر دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) برای پیشبرد اهداف و افکار انحرافی خود، برخی از اوقات مجبور می‌شدند که با بهره‌گیری از نام مقدس ائمه اطهار (ع) افکار پلید خود را بعنوان فرمایشات ائمه اطهار جهت جذب بیشتر، مطرح نمایند و لذا همانگونه که گفته شد حتی گاهی معرفت و محبت را کافی از نماز و روزه و حج معرفی کردند و آنان چون می‌دانستند که خود هیچ جایگاهی در میان مردم ندارند و کلمات ائمه اطهار (ع) بعنوان فصل الخطاب در میان مردم، سخن اول را

می‌گوید از این اعتقاد پاک مردمی سوء استفاده کرده و بدینوسیله منویات شوم خود را جامعه عمل می‌پوشانند.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«انا اهل البيت صادقون لا نخلوا من كذاب يكذب علينا فيسقط بكذبه صدقنا عند الناس ... ثم ذكر السري ومعمراً وبشار الشعيري وصايد النهدي فقال لعنهم الله انا لا نخلوا من كذاب كفانا الله مؤونة كل كذاب واذقهم الله الحديد»^(۱)

ما اهل بیت راستگویانی هستیم که همواره دروغگویانی بر ما دروغ می‌بندند تا با دروغ خود، صداقت و راستگویی ما را نزد مردم از بین ببرند سپس از (افرادی همچون) سری و معمّر و بشار الشعیری و صاید النهدی نام بردند و فرمودند که خداوند لعنت کند آنانرا، همواره کذابی با ما معاصر بوده است. خداوند کفایت کند ما را از شر دروغگویان و بر آنان گرمی آهن - جهنم - را بپاشاند.

بر همین اساس امام جعفر صادق (ع) معیارهائی را جهت حفظ و صیانت سنت رسول خدا و فرمایشات ائمه اطهار از دست این دروغگویان حدیث ساز در اختیار تشنگان حقیقت قرار داده است تا بدینوسیله بتوانند میراث گرانبهای ائمه اطهار را از دست اینگونه حوادث انحرافی محافظت نمایند.

هشام بن حکم نقل کرده است که از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

« لا تقبلوا علينا خلاف القرآن ... »

هیچ کلامی را از قول ما نپذیرید و به همراه آن دلیل و شاهی از احادیث قبلی ما باشد. زیرا مغیره بن سعید (که خدا او را لعنت کند) در کتابهای اصحاب پدرم، احادیث زیادی را مخلوط کرده است که پدرم آن احادیث را فرموده است. بنابراین از خدا بترسید و آنچه را که مخالف سخن خدا و سنت پیامبر است را نپذیرید.^(۲)

یونس بن عبدالرحمن می‌گوید به عراق آمده و به خدمت برخی از اصحاب امام محمد باقر (ع) و جمع زیادی از اصحاب امام جعفر صادق (ع) رسیدم و از کتابها و نوشته

ها و صحبت‌های آنان استفاده کردم، سپس به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم آن حضرت برخی از احادیثی که نوشته بودم را منکر شدند و فرمودند: ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ‌های زیادی نسبت داده است همچنین پیروان ابوالخطاب این کار را می‌کردند و آنان همچنان برخی از احادیث مجعول را در میان روایات امام جعفر صادق علیه السلام وارد می‌کنند (خدا لعنت کند آنان را) بعد فرمودند:

لا تقبلوا علينا خلاف القرآن فانا ان تحدثنا ، حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة انا نحدث عن الله و رسوله و لا نقول قال فلان و فلان فيتناقض كلامنا ان كلام آخرنا مثل كلام اولنا و كلام اولنا مصداق كلام آخرنا فاذا اتاكم من يحدثكم بخلاف ذلك فردوا عليه و قولوا له انت اعلم و ما جئت به فان مع كل قول منا حقيقة و عليه نوراً فما لا حقيقة معه و لا نور عليه فذلك من قول الشيطان. ^(۱)

از میان کلمات ما آنچه که خلاف قرآن است آنرا نپذیرید زیرا ما اگر کلامی می‌گوئیم، کلام ما موافق قرآن و سنت (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) است ما همواره از خدا و رسولش حرف می‌زنیم و هیچگاه گفتارهای دیگر را نمی‌گوئیم که باعث تناقض در کلمات شود. سخنان آخرین ما مثل سخنان اول ماست (یعنی گفتارهای همه ما ائمه، یکسان و یکنواخت است) و اگر کسی چیزی گفت که مخالف آن بود آنرا به خود او برگردانید و به او بگوئید که تو خود بهتر می‌دانی که چه آورده‌ای! همانا با هر گفتاری از کلمات ما حقیقتی است و بر آن نورانی (خاص) پس آنچه را که هیچ حقیقت و نوری ندارد، آن از کلمات شیطان است.

از این فرمایشات امام جعفر صادق علیه السلام به‌خوبی روشن می‌گردد که معیارهای پذیرش کلمات ائمه اطهار علیهم السلام چه چیزهایی می‌باشد و از چه راه‌هایی می‌توان کلمات نورانی آنها را مورد شناسائی قرار داد.

البته پر واضح است که این معیارها، با اصالت‌هایی که دارد هیچگونه شکی را در پذیرش کلمات نورانی ائمه اطهار علیهم السلام نمی‌گذارد و قوت متن اینگونه روایات و اتقان آن

بهترین راه برای مبارزه با روایات معمولی است که غلات برای نیل به اهداف شوم خود آنها را نقل می‌نماید.

نمونه‌هایی از برخوردهای امام جعفر صادق (ع) با مظاهر غلو

اسحاق بن عمار سابطی نقل می‌کند که شنیدم از امام جعفر صادق (ع) که به بشّار الشعیری می‌فرمودند:

« اخرج عني! لعنك الله! لا والله لا يظلّني و اياك سقف بيت ابدأ »

از پیش من برو خداوند تو را لعنت کند! نه بخدا، من و تو زیر سایه یک سقف جمع نخواهیم شد. وقتی که او از پیش امام رفت حضرت فرمودند:

« ويله الا قال بما قالت اليهود؟! الا قال بما قالت النصارى؟! الا قال بما قالت المجوس؟! »

... والله ما صغّر الله تصغير هذا الفاجر احد! انه شيطان ليغوي اصحابي و شيعتي فاحذروه و ليبلغ الشاهد الغائب »

وای بر او مگر نه این است که او همان چیزی را می‌گوید که یهودیان و نصرانیان و بُت پرستان می‌گویند بخدا قسم هیچ کسی خدا را مثل این فاسق و گنهگار کوچک نشمرده است او شیطان است که برای گمراهی اصحاب و شیعیان من تلاش می‌کند از او دوری کنید و کلامم را حاضران به غایبان برسانند.

از امام جعفر صادق (ع) رسیده است که حضرت فرمودند:

« لعن الله الغلاة المفوضة فانهم صغروا عصيان الله و كفروا به و اشركوا و ضلّوا و اضلّوا »

ضرراً من اقامة الفرائض و اداء الحقوق»^(۱)

خداوند لعنت کند غلات و مفوضه را، آنها عصیان و نافرمانی خداوند را کوچک شمردند و به او کافر شدند و شرک به خدا ورزیدند و گمراه شدند و گمراه کننده مردمان و نسبت به اقامه واجبات و اداء حقوق کاستی و بی‌مبالات بودند.

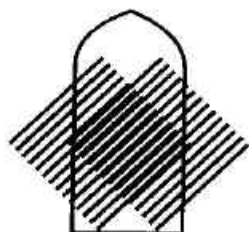
امام جعفر صادق (ع) فرمودند:

« لعن الله المغيرة بن سعيد انه كان يكذب على ابي فأذاقه الله حر الحديد، لعن الله من قال
 فينا ما لا نقوله في انفسنا و لعن الله من ازالنا عن العبودية لله الذي خلقنا و اليه معادنا و بيده
 نواصينا»^(۱)

خداوند لعنت کند مغیره بن سعید را او بر پدرم دروغ می‌بست و خداوند بر او گرمی
 آتش را چشاند. خداوند لعنت کند هر کسی را که کلامی را می‌گوید که ما آنرا نمی‌گوئیم
 و از رحمت خداوند به دور باد کسی که ما را از عبودیت و بندگی خداوندی که ما را خلق
 کرده است و بازگشت ما به او و جان ما در دست اوست محروم و زائل می‌نماید و ما را به
 جای خداوند معرفی کند اینها نمونه هائی کوچک از برخوردهای جدی امام صادق علیه السلام با
 این گروه منحرف می‌باشد که از دیدگاه آن حضرت مطرح گردید و ما امیدواریم که
 بتوانیم با الهام از فرمایشات گهربار این بزرگان، دین خدا را از دیدگاه آنان بشناسیم
 همانگونه که امام هادی علیه السلام در دعای جامعه کبیره فرموده است:

«من اراد الله بدأ بكم و من و حده قبل عنكم و من قصده توجه بكم»

ان شاء الله



امام صادق علیه السلام

و نهی از رجوع به ستمگران

دکتر محمد رضا بندرچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

ششمین امام فرقه بزرگ اسلامی که به اثنی عشری مشهور است حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد معروف به امام صادق علیه السلام به حدی در گسترش عقاید و فقه امامیه و تربیت شاگردان این مکتب مؤثر بوده که دانشمندان از این مدرسه بزرگ اسلامی به مذهب جعفری تعبیر می کنند که البته نامگذاری بسیار به جا و دقیق می باشد. فقهای امامیه در فتاوی خویش غالباً به احادیث این رهبر بزرگوار استناد می کنند و اکثریت مجامع فقهی شیعه مشحون از روایات پر بار این رجل الهی است. در مقاله ای که پیش روست با اتکاء به چند حدیث مشهور و منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام موضوع «نهی از رجوع به ستمکاران و پرهیز از دادرس قرار دادن ظالمین» از دیدگاه معظم له مورد بررسی قرار گرفته است.

این روایات به ترتیب عبارتند از:

- ۱- مقبوله عمر بن حنظله.
- ۲- روایت ابی خدیجه.
- ۳- صحیحه حلبی.
- ۴- روایت سلیمان بن خالد.

الف) مقبوله عمر بن حنظله

یکی از روایات مشهور بین امامیه در مورد رجوع به حاکمان عدل و عدم رجوع به حکام جور حدیثی است که به مقبوله عمر بن حنظله معروف می باشد. متن این حدیث در

بیشتر مجامع روایی شیعه وجود دارد.^(۱) به این صورت که عمر بن حنظله که در زمان امام صادق (ع) می زیسته سئوالی از آن امام به شرح ذیل نموده است:

سألت ابا عبدالله (ع) عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان والى القضاة، أيحل ذلك؟

قال: من تحاكم اليه في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت...

قلت: فكيف يصنعان؟

قال: ينظران من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً، فاني قد جعلته عليكم حاكماً. فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله و علينا رده، والراد علينا كالراد على الله و هو على حد الشرك بالله.^(۲)

ترجمه

عمر بن حنظله از امام صادق (ع) در مورد شیعیانی که بخاطر اختلافی که (در بدهی یا ارث) با یکدیگر دارند و دادرسی را به سلطان و قضات (غیر واجد شرایط) می برند سئوال می کند و این که آیا کار آنان جایز است یا خیر؟

امام می فرماید: هر کس چه در حق و یا باطل به آنان رجوع کند به طاغوت مراجعه کرده است.

سئوال می شود:

پس چه کار کنند؟

می فرماید:

مراجعه کنند به افرادی که حدیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما دقت و نظر نموده و دانای به احکام ما شده اند؛ مردم به حاکمیت آنها رضایت دهند زیرا که من

۱- وسائل الشیعه ج: ۱۸/ ۹۹، حدیث ۱، باب ۱۱۱ اصول کافی ج: ۱، ص: ۶۷، حدیث ۱۰، باب ۱: تهذیب شیخ طوسی ج: ۶، ص: ۳۰۱، حدیث ۵۲: من لایحضره الفقیه ج: ۳، ص: ۵.

۲- متن کامل این روایت را بعداً به نقل از اصول کافی نقل و بررسی خواهیم کرد.

آنان را حاکم بر شما قرار دادم و اگر چنین اشخاصی بر اساس دستورات ما حکم دهند و طرفین آن را نپذیرند گویا حکم خدا را سبک شمرده‌اند و ما را مورد تردید قرار داده‌اند و کسی که در ما تردید کند گویا در خداوند تردید کرده و این کار در حد شرک به خداست.

بررسی سندی حدیث

چنانچه گفتیم این روایت به مقبوله مشهور شده است که در اصطلاح علم حدیث به روایتی اطلاق می‌شود که از نظر راوی یا سند دچار ضعف است ولی چون اصحاب امامیه آن را پذیرفته و به مضمونش عمل می‌کنند لقب «مقبوله» را به آن داده‌اند.^(۱)

مهمترین اشکال سندی حدیث وجود فردی به نام «عمر بن حنظله» در سلسله روایت آن است چرا که در منابع رجال شیعه، وی مورد اطمینان و وثوق نیست.^(۲) اگر چه عده‌ای از محققان به استناد پاره‌ای از روایات موجود در کتب حدیثی وی را موثق دانسته‌اند.^(۳)

ولی همانگونه که گفته شد وجود عده‌ای از روایت موثق و مورد اعتماد در سلسله راویان آن، ضعف سند را جبران کرده و در نظر امامیه تلقی به قبول یافته است.

بررسی مفاد و دلالت‌های حدیث

از این حدیث شریف به دست می‌آید که:

اولاً: رجوع و دادرسی نزد قضات و حکام جور ممنوع است.

ثانیاً: نصب قاضی و حاکم از طرف امام معصوم علیه السلام صورت می‌گیرد.

ثالثاً: این نصب، عام است و شخص خاصی را مورد نظر نداشته بلکه هر کسی که

۱- ترمینولوژی حقوق: جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تهران گنج دانش، چاپ دوم.

۲- انوار الفقاهه: مکارم شیرازی، ناصر، قم، مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص: ۴۹۲.

۳- مامقانی، محمد حسن، تنقیح المقال به نقل از انوار الفقاهه، ص: ۴۹۵، مجلسی، محمد باقر، روضه المتقین، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۱، ج: ۶، ص: ۲۷.

واجد شرایط و فهم و درک حدیث و دانای به احکام شریعت باشد حق دادرسی و حکومت دارد.

رابعاً: غیر از این چنین افرادی، دیگران حق حاکمیت ندارند و حکمشان نافذ نیست. خامساً: بعد از صدور حکم توسط چنین افرادی، کسی حق رد آن را ندارد و اگر چنین کند گویی حکم امام معصوم را رد کرده و نتیجتاً در حکم رد حکم خداست و این نوعی شرک به آفریدگار خواهد بود.

بررسی دقیق تر مقبوله عمر بن حنظله

در این حدیث شریف سؤال و جوابهایی به عمل آمده است که ذیلاً بر اساس نقل اصول کافی^(۱) به صورت تفصیل بررسی خواهد شد.

سؤال اول: گاهی است که میان دو نفر از شیعیان، اختلاف و نزاعی در بدهی یا ارب رخ می دهد و اینان به سلطان جور یا دادرسان منصوب از جانب آن سلطان رجوع می کنند آیا این کار جایز است؟

پاسخ امام (ع):

هر کس نزد اینان تحاکم برد (چه در حق و چه در باطل) هر آینه نزد طاغوت تحاکم برده و آنچه را به وسیله حکم ایشان به دست آورد کاملاً حرام است. اگر واقعاً حق ثابتی بر دیگری داشته باشد. زیرا که آن مال را به حکم طاغوت به دست آورده و حال آن که خدای بزرگ امر فرموده است که طاغوت را در هر صورت باید رد کنید هیچ گاه دنبال او نروید و خدای تعالی فرموده است:

یریدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به^(۲)

سؤال دوم: عمر می پرسد: پس چه کار کنند؟

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، حدیث ۱۰، باب ۱.

۲- نساء: ۶۰.

پاسخ امام علیه السلام:

رجوع کنند به کسی که از شما (شیعیان) که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما دقت نموده و دانای به احکام ما شده است؛ آن گاه به دادرسی چنین شخصی رضایت دهند زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام؛ پس اگر وی بر اساس احکام ما حکم کند و کسی که آن را قبول نکند هر آینه حکم خدا را رد کرده و چنین کسی در حد مشرک به خدا خواهد بود.

سؤال سوم: اگر هر کدام از طرفین دعوا، کسی از اصحاب را اختیار کردند و این دو قاضی تصادفاً در دادرسی با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و در عین حال هر دو نیز به حدیث شما استناد کردند (چون روایات مختلفی به ما رسیده) چه باید بکنند؟

پاسخ امام علیه السلام:

اختیار کنند از میان این دو تن، کسی را که عادل تر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و با تقواتر است و حکم دیگری را کنار بگذارند.

سؤال چهارم: هر دو قاضی در یک حد از عدالت بوده و هر دو نیز مورد رضایت و قبول و احترام اصحاب می‌باشند به گونه‌ای که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد. حال چه باید کرد؟

پاسخ امام علیه السلام:

بنگرید به روایتی که مدرک دادرسی هر کدام قرار گرفته است. اگر مشاهده کردید حدیثی را که یکی از این دو قاضی نقل می‌کنند، مشهور و مورد قبول عموم اصحاب است حکم آن قاضی را بپذیرند و حدیث واحد و نادر را (که مدرک دادرسی قاضی دیگر قرار گرفته) رد کنید و حدیثی را که مورد اتفاق عموم اصحاب باشد نباید مورد شک و تردید قرار داد.

امام علیه السلام در دنباله پاسخ به سؤال مزبور چنین می‌فرمایند:

وانما الامور ثلاثة: امر بين رשده فیتع، وامر بين غیه فیجتنب، وامر مشکل یرد علمه الی الله والی رسوله، قال رسول الله ﷺ: حلال بین وحرام بین وشبهات بین ذلك، فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم.

مسائل به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱ - مطلبی که خوبی و صحت آن برای عموم روشن است باید بدان عمل کرد.
 - ۲ - مطلبی که فساد و بدی آن به خوبی ظاهر است باید از آن اجتناب نمود.
 - ۳ - مطلبی که پیچیده و مشکل است باید آن را به خدا و رسولش محول کرد (و از خود اظهار نظر ننمود) که رسول الله ﷺ در همین مورد فرموده‌اند:
- (موضوعات برای مردم سه گونه است) حلال قطعی، حرام قطعی و موضوعا شبهه‌ناک. کسی که از شبهه‌ها دوری می‌کند از خطر سقوط در حرام‌ها نجات یافته است و کسی که در امور مشتبه وارد شود ممکن است در حرام افتد و ندانسته در هلاک واقع گردد.

تذکر:

از مجموع کلمات رسول الله ﷺ و امام صادق (ع) یک اصل کلی بدست می‌آید و آن اینکه، اتفاق مسلمانان متعهد با ایمان و تقوا بر یک مطلب باید موجب اطمینان دیگران و مجوز عمل بر طبق آن قرار می‌گیرد.

راوی سؤال‌های دیگری از امام می‌کنند که ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و خوانندگان گرامی را به منبع ذکر شده ارجاع می‌دهیم.

(ب) دومین روایت حدیث مشهوره ابی خدیجه است:

قال ﷺ: ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور ولكن انظروا الی رجل منکم یعلم

شیئاً من قضا یا نا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیاً فتحا کموا الیه^(۱)

امام (ع) در پاسخ ابی خدیجه سالم بن مکرم می‌فرماید:

زنهار! مبدا شما (شیعیان) شکایت از یکدیگر را نزد اهل جور و ستم ببرید (تا میان شما قضاوت کنند) بلکه رجوع کنید به مردی از خودتان (شیعیان) که چیزی از احکام ما را بداند پس او را حاکم قرار دهید زیرا من او را به قضا و دادرسی نصب نموده‌ام و شما نزد او داد خواهی کنید.

سند حدیث و دلالت آن:

از نظر سندی این روایت صحیح است زیرا ابی خدیجه از نظر علمای رجال، مرد موثق است.^(۲) اگرچه بعضی او را مورد اعتماد قرار نداده‌اند^(۳) ولی به هر حال به علت شهرتش به مشهوره معروف شده است. لذا در صحت حدیث و استناد به آن مشکلی وجود ندارد ولی از حیث آن بین اندیشمندان امامیه اختلاف است. بدین صورت که گروهی عقیده دارند که این حدیث در صدد بیان نهی کردن شیعه از رجوع به دادرسان حکومت جور است و اینکه لازم است ایشان فقط به قضات مؤمن و عادل مراجعه کنند ولی نسبت به بیان ویژگیهای حاکم مؤمن و عادل تصریحی ندارد به همین دلیل است که یکی از فقهای بزرگ اخیر با دقت در فحواي این حدیث می‌نویسد:

اکثر علمای ما فقط درباره‌ی این که شیعیان مجاز به رجوع به حکام مؤمن اند به حدیث استناد کرده‌اند و آن را در مورد خصوصیات این حکام ساکت می‌دانند.^(۴) اگرچه پاره‌ای از متأخرین از این روایت شرایط حاکم از جمله اجتهاد وی را نیز توسط متداعیین استنباط نموده‌اند ولی اکثراً در مورد شرایط حاکم به مقبوله عمر بن حنظله استناد نمودند.^(۵)

۱- وسائل الشیعه: ج: ۱۸، ص: ۴، باب: ۱، حدیث: ۵

۲- مبانی تکملة المنهاج: عبد ابوالقاسم موسوی خویی؛ ج: ۱، ص: ۸

۳- جامع الرواه: کلمه: سالم بن مکرم

۴- کتاب الفقهاء: محمد حسن آشتیانی؛ افسر، چاپ سنگی، ۱۳۲۸ ش، ص: ۸

۵- همان مدرک؛ ص: ۸

گروهی دیگر از فقهای امامیه حدیث ابی خدیجه را به حاکم و دادرس منصوب شده از طرف امام (ع) مربوط دانسته بلکه آن را خاص قاضی تحکیم میدانند. به نظر این عده امام (ع) فرمان نصب قاضی را پس از فرض انتخاب وی توسط متداعیین صادر نموده، یعنی فرموده‌اند: چنین قاضی را من هم تأیید می‌کنم لذا طبق این روایت فرمایش «فانی قد جعلته قاضیاً» (من او را به عنوان قاضی منصوب کردم) متفرع بر عبارت «فاجعلوه بینکم» (او را بین خود قاضی قرار دهید) شده و بدین ترتیب نصب امام، متفرع بر انتخاب قبلی وی توسط متداعیین است.^(۱)

از نظر این عده از متن حدیث، وجود اجتهاد در قاضی نیز به دست نمی‌آید چرا که عبارت «یعلم شیئاً من قضایانا» که شرط حاکم قرار داده شده است دلالت بر لزوم اجتهاد قاضی ندارد چرا که علم اعم از اجتهادی و تقلیدی است و اگر کسی به مسائل قضایی آگاه باشد (ولو از طریق تقلید) عالم بودن به بخشی از علوم اهل بیت بر او صادق است لذا نتیجه می‌گیرند که مراد امام صادق (ع) از نصب حاکم در این روایت قاضی تحکیم است.^(۲)

نقد و بررسی برداشت‌های یاد شده:

با دقت در مباحث طرح شده می‌توان چنین ارزیابی کرد که:

امام صادق (ع) در این حدیث شریف با ذکر عبارت «فاجعلوه بینکم» دستور داده‌اند کسی را که دانای به احکام ما باشد برای دادرسی انتخاب کنید و بدین ترتیب اصل انتخاب حاکم را به اختیار طرفین دعوا قرار ندادند و فرمودند که «(اذا جعلتموه بینکم) بلکه ابتدائاً فرمان به انتخاب گروه خاصی را به عبارت «رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا» را صادر فرموده‌اند و از این سخن به خوبی استنباط می‌شود که افراد خاصی هستند که مورد نظر امام (ع) هستند و مردم باید از میان این دسته، حاکم را انتخاب کنند و

۱- همان مدرک؛ ص: ۷، مبانی تكملة المنهاج؛ ج: ۱، ص: ۸.

۲- مدرک پیشین.

حق انتخاب دیگری را ندارند و این به خوبی معنای نصب را می فهماند. آن گاه امام علیه السلام علت این دستور را اینگونه می فرماید که «من این گونه افراد را قاضی قرار داده ام» و حرف «ف» در جمله «فانی قد جعلته» (فاء تعلیل) است نه (تفریع) یعنی علت حکم را بیان می کند نه اثر و خاصیت انتخاب را بنا بر این حدیث ابی خدیجه هم دلالت بر ویژگی عالم بودن قاضی منتخب دارد و هم دلیل بر لزوم انتخاب فرد صالح منصوب از طرف امام معصوم علیه السلام است.

۲- در پاسخ به گفته این گروه که علم را شامل علم ناشی از تقلید هم می دانند باید گفت که عرفاً هیچ گاه به شخص مقلد، عالم به احکام گفته نمی شود همانگونه که به کسی که به امور طبی از طریق شنیدن و نه با عمق و تحصیل کافی مطلع باشد پزشک نمی گویند. ممکن است با گذشت زمان و به وجود آمدن مسائل جدید، نیاز به توسعه و گسترش مقدمات علمی دانش احکام باشد ولی به هر حال موضوع «علم» و «عالم» به مقلد و کسی که علمش ناشی از پیروی از دیگری باشد اطلاق نمی شود.

نتیجه این بحث

- الف - ولایت دادرسی از مناصب رسمی اسلام است.
- ب - نصب دادرس باید از طرف حاکم جامعه (ولی امر) باشد و بدون این نصب، کسی حق دادرسی بین مردم را ندارد.
- ج - امام معصوم علیه السلام به صورت نصب عام، دانشمندان واجد شرایط دادرسی را برای همیشه نصب کرده و نیازی به نصب جدید نیست.
- د - یکی از شرایط مهم دادرس منصوب، علم مبتنی بر فهم دقیق احکام است.

ج) روایت حلبی

حلبی که از روایت مورد وثوق است و روایتش به صحیح^(۱) معروف می باشد از امام

۱ - صحیح حدیثی است که راویان آن عدل امامی واجد شرایط روایت کردن بوده و سند حدیث پیوسته به

صادق (ع) چنین نقل می‌کند:

«قلت لابی عبدالله (ع): ربما كان بين الرجلين من أصحابنا المنازعة في الشيء فتراضيان
برجل منا؟»

فقال: ليس هو ذاك. انما هو الذي يجبر الناس على حكمه بالسيف والسوط.^(۱)

حلبی می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که گاهی اوقات بین دو نفر از شیعیان
اختلافی رخ می‌دهد طرفین رضایت دارند که نزد مردی از ما (امامیه) تحاکم آورند، چه
صورتی دارد؟

امام (ع) فرمودند:

دادرسی این اشخاص مانعی ندارد و آن چه را که ما منع کرده‌ایم اینگونه افراد نیستند
بلکه آنهایی منظورند که مردم را مجبور می‌کنند که به حکمشان سر فرو آورند و با
شمشیر و تازیانه مردم را تهدید می‌کنند.

بررسی

بسیاری از فقها این روایت را خاص قاضی تحکیم می‌دانند که توسط متخاصمین
انتخاب می‌شوند و اجتهاد در آن لازم نیست.^(۲) ولی به هر حال طی این روایت امام
صادق (ع) به شیعیان خود دستور داده‌اند که آنان تنها مجازند به قاضی شیعه مراجعه کنند
و حق رجوع به قاضی جور و غیر معتقد به شیوه ائمه اطهار را ندارند، به عبارت دیگر
حضرت (ع) با ذکر مصادیق قضات جور و ویژگی‌های آنان که همان ستمگری و عدم
رعایت است، را از تحاکم بردن، نزد این نوع از حکام منع کرده و فقط رجوع به دادرس
عادل را اجازه می‌دهند.

معصوم باشد و شاذ و معلل هم نباشد. (ترمینولوژی حقوق؛ دکتر جعفری لنگرودی، ج: ۳، ص: ۲۳۲۲)

۱- وسائل الشیعه؛ ج: ۱۸، ص: ۵، باب: ۱، حدیث: ۸ (سند حدیث صحیح است) در جواهر؛ ج: ۴۰، ص: ۱۶ به
اطلاق این حدیث استناد شده و مرحوم آشتیانی نیز در ص: ۷ کتاب قضا به آن توجه کرده است.

۲- موسوی خویی؛ سید ابوالقاسم، مبانی تكملة المنهاج؛ ج: ۱، ص: ۱۹.

روایت دیگر

متن این حدیث در جلد ۱۸ صفحه ۱۱ حدیث ۶ و باب ۴ وسائل الشیعه درج شده و طی آن امام صادق علیه السلام دادرسان را به چهار دسته تقسیم کرده و سه دسته را اهل دوزخ و یک دسته را اهل نجات دانسته‌اند و قاضی اهل نجات آن کسی است که بر اساس مبانی حق و عدالت و با علم به حق و دادگرانه بودن حکمش، رأی صادر می‌کند.^(۱)

این حدیث اگر چه سندش ضعیف است ولی به هر ترتیب بیانگر آن است که مسلماً قاضی غیر معتقد به طریقه امامیه و نیز دادرس جور، اهل نجات نیست و در نتیجه حکمش هم باطل بوده و عمل به مفادش نیز جایز نمی‌باشد.

د) روایت سلیمان بن خالد

«اتقوا الحكومة، انما هي للامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين كنبی»^(۲)

از حکومت و دادرسی پرهیزید که حق امامی است که به دادرسی عالم بوده و بین مسلمین به عدالت رفتار کند که پیامبر چنین بود.

بررسی و نتیجه‌گیری از گفتارهای امام صادق علیه السلام

از مجموع روایاتی که در زمینه شرایط و حدود حاکم و دادرس از آن امام همام نقل شده چنین بدست می‌آید:

۱- از روایت سلیمان بن خالد مستفاد است که حکومت و دادرسی از شئون امامی است که تالی پیامبر اکرم ﷺ بوده و عادل و عالم به احکام شریعت اسلامی می‌باشد. لذا تصدی حاکمیت برای غیر چانشینان پیامبر که متصف به صفت علم و عدالت

۱- تهذیب الاحکام؛ شیخ طوسی، ج: ۶، ص: ۲۱۸، ابوبکر سهل سرخسی این روایت را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده است ولی به این صورت که دادرسان سه دسته‌اند: دو در دوزخ و یکی در بهشت. اما آن دو که در دوزخ‌اند مردی است که می‌داند و برخلاف آن دادرسی می‌کند و دیگری نمی‌داند و بی‌دانش به دادرسی می‌پردازد و آن سومی را خداوند دانش داده و او با آن دادرسی می‌کند چنین کسی در بهشت است. (المبسوط؛ ج: ۱۶، ص: ۱۷۲)

۲- وسائل الشیعه، ج: ۱۸، ص: ۷، باب: ۳، حدیث: ۳.

نمی‌باشند جایز نیست پس پذیرش حاکمیت آنان نیز برای دیگران غیر قابل قبول است.

۲- از روایت مشهوره^۱ ابی خدیجه که در آن عبارت «فانی قد جعلته حاکما...» درج شده در می‌یابیم که تصدی حاکمیت و دادرسی در زمانی که امام معصوم حاضر نیست یا به وی دسترسی نمی‌باشد نیاز به نصب و اجازه وی دارد ولو این اذن به گونه عام و نصب کلی باشد لذا اگر فردی واجد شرایط نصب امام نباشد حق حکومت و دادرسی ندارد و در نتیجه احکام وی نیز غیر نافذ و باطل خواهد بود و بدین خاطر است که عموم علمای ما عقیده دارند که دادرسی بدون تعیین حکومت شرعی جایز نیست.^(۱) دستور امیرمؤمنان علی (ع) به مالک اشتر نخعی که والی مصر بوده با عبارت «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک»^(۲) به خوبی لزوم نصب دادرس از طرف حاکم را می‌رساند.

۳- دادرس و حاکم باید از اهل جور نباشد و منظور از اهل جور کسانی‌اند که از طریقه مستقیم و عدل که همان شیوه دادرسی رسول الله و جانشینان برحقش می‌باشد عدول کرده و با پیروی از طریقه اشخاص غیر مطمئن و ستمگر احکامی صادر می‌کنند که برخلاف شریعت محمدی و عدالت است. لذا از دیدگاه امام، دادرسی بردن نزد قضات و حکامی که به شیوه‌ای غیر از شیوه ائمه اطهار که همان سنت واقعی رسول اکرم (ص) بوده دادرسی می‌کنند جایز نیست. پس یکی از شرایط لازم دادرس «ایمان» یعنی پیرو طریقه امامان معصوم بودن است.

۴- ترافع به نزد چنین قضاتی نه تنها فاقد اثر قضایی است بلکه متخاصمین در حالت اختیار، مرتکب حرام نیز شده‌اند چرا که امام (ع) با لفظ «ایاکم» که برای پرهیز دادن است شیعیان را از تحاکم به نزد دادرسان غیر عادل نهی کرده و نهی نیز دلالت بر حرمت دارد. بدین ترتیب پیروان ائمه اطهار در مواردی که با یکدیگر در موضوعاتی دچار اختلاف می‌شوند باید به نزد اشخاصی بروند که واجد شرایط دادرسی مورد اشاره مکتب امامیه باشند.

۱- از اهل سنت نیز ابن رشد اندلسی در بدایه المجتهد و نهایه المقتصد همین نظر را دارد.

۲- نهج البلاغه، نامه: ۵۳.

۵- از عبارت «انظروا الی رجل منکم» در می یابیم که قاضی مورد مراجعه باید از جمله شیعیان باشد وگرنه رجوع به وی جایز نیست.

البته تذکر این نکته هم لازم است که در شرایط اضطراری که رجوع به دادرس عادل و مؤمن، ممکن نیست یا این که حکمش اجرا نمی شود از باب قاعده «اضطرار»^(۱) و «لا حرج»^(۲) رجوع به قاضی جور جایز است و البته این امر به دلیل عمل به احکام ثانویه خواهد بود که موقتاً اجرا می گردد ولی حکم ابتدایی همان نهی از رجوع به قضات جور است.^(۳)

۶- از مشهوره ابی خدیجه که در بعضی از عبارتها در آن آمده که «ایا کم... ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفساق»^(۴)

بر می آید که رجوع به قاضی جور مثل رجوع به فاسق است و هر فاسقی، ظالم خواهد بود که طبق آیه شریفه «ولا ترونوا الی الذین ظلموا» رجوع به آنها گناه است.

۷- در مقبوله عمر بن حنظله، امام علیه السلام رجوع به قضات جور را مانند رجوع به طاغوت دانسته که هم اثر وضعی دارد و هم اثر تکلیفی. اثر تکلیفی آن حرمت رجوع به قضات جور و طاغوت است و مراجعه کننده مرتکب معصیت شده و گناهکار خواهد بود و اثر وضعی آن نیز بی اثر بودن حکم صادره است چرا که حکم، زمانی نافذ است و همچون حکم خدا تلقی می شود که از احکام واجد شرایط و عادل صادر شده باشد وگرنه حکم دادرسان غیر اهل؛ فاقد هر گونه ارزش قضایی و شرعی بوده و اگر کسی با اتکا به آن بخواهد مالی را از دیگری بگیرد در حکم اکل مال به باطل خواهد بود.

۸- اگر دادرس، مؤمن باشد ولی ملکه عدالت را واجد نباشد یا عالم به احکام قضا نبوده همانند حکام جور است. چرا که نهی امام علیه السلام از عدم رجوع به قضات جور و فاسق

۱- يجوز للمضطر مالا يجوز لغيره.

۲- ما جعل علیکم فی الدین من حرج (حج: ۷۸)، يريد الله بکم اليسر ولا يريد بکم العسر (بقره: ۱۸۵).

۳- پاره ای از قضا مثل مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی تصریح کردند که مدعی حق ندارد حقوقی را که ثبوت قطعی یا ظاهری بر مدعی علیه ندارد به حکم حکام جور یا غیر عادل بگیرد. (عروة الوثقی؛ ج: ۳، ص: ۱۰).

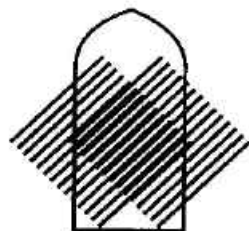
۴- وسائل الشیعه؛ ج: ۱۸، باب: ۱۶، حدیث: ۶.

مسئله: ۲)

به خاطر عدم عدالت و نیز عدم حکم بر اساس روایات و سنن ائمه اطهار است که منجر به صدور حکم غیر عادلانه خواهد شد و قاضی مؤمنی هم که فاقد صفت عدالت یا علم کافی باشد به همان شیوه فساق عمل خواهد کرد لذا حکم وی نیز غیر نافذ و رجوع به وی نیز حرام است.

منابع مورد استناد:

- ا - اصول کافی: شیخ کلینی، تهران دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴ ش.
- ب - انوار الفقاهه: ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه امیرالمؤمنین ج: ۱، ۱۳۱۴ ق.
- ج - ترمینولوژی حقوق: محمد جعفر جعفری لنگرودی، تهران، گنج دانش، ۱۳۶۴ ش.
- د - تنقیح المقال: محمد حسن مامقانی، قم، افست چاپ سنگی، ۱۳۷۰ ق.
- ه - تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للمفید: شیخ طوسی، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ ق.
- و - جواهر الکلام؛ شیخ محمد حسن نجفی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۸ ق.
- ز - روضة المتقین: محمد باقر مجلسی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۱ ش.
- ح - العروه الوثقی: سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۳ ش.
- ط - کتاب القضاء؛ محمد حسن آشتیانی، تهران چاپ رنگین، ۱۳۲۸ ش.
- ی - مبانی تکملة المنهاج؛ سید ابولقاسم موسوی خویی، نجف، گنج دانش، ۱۳۷۸ ش.
- ک - المبسوط؛ شمس الدین سرخسی، مصر، مطبعة السعادة، بی تاریخ.
- ل - من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ ش.
- م - وسائل الشیعه؛ شیخ حر عاملی، بیروت، دارالاحیاء، التراث العربی، ۱۳۸۸ ق.



برخی شیوه‌های
مناظرات امام صادق علیه السلام

سیده فاطمه حسینی میر صفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

امام جعفر صادق علیه السلام آموزگار بزرگ بشریت، و با فضایل و سجایای بی مانند، مظهر اعلای شرف و کمال انسانی است. بر این وجود عظیم و شگرف بشری، در آشفته ترین اعصار تاریخ اسلامی و در هنگامه بحران‌ها و انقلابات سیاسی و اختلافها و آشفتگی‌های فکری و مذهبی و وظیفه‌ای الهی محول بود وی در بحبوحه حوادث گوناگون و علیرغم مشکلات بی شمار، امر مقدسی را که برعهده داشت چنان پیش برد که در آن عقل و اندیشه به حیرت و شگفتی می‌ماند.

در عصری که از یک سو دروازه‌های قلمرو اسلامی بر روی دانش‌های گوناگون گشوده شده و از سوی دیگر جنجال مکتب‌داران عقاید و مذهب سازان مختلف بلند بود، مکتب تشیع به آموزگاری «امام جعفر صادق علیه السلام» موجودیت و اعتبار بی مانند یافت. رتبه علمی، مقام زهد و پارسایی، بزرگی، وقار و مکارم اخلاق این پیشوای راستین زبانزد خاص و عام بود و پیوستگی به مکتب فضیلت وی تا به آنجا مایه مباهات و افتخار به شمار می‌رفت که جمعی از بانیان مذاهب و صاحبان مکاتب دیگر نیز اعتبار خویش را به حساب شاگردی و نقل حدیث از او می‌نهادند.

بسیاری از برجستگان علمای عامه و ائمه اهل سنت نیز افتخار شاگردی مکتب او را داشتند. «نعمان بن ثابت ابوحنیفه»، «مالک بن انس»، «شعبة بن حجاج»، «سفیان ثوری»، «ابن جریر»، «عبدالله بن عمرو»، «سفیان بن عیینه»، و «عبدالعزیز بن مختار» در زمره این گروه یاد شده‌اند.

یکی از برترین وسائل تبلیغی در زمان امام صادق (ع)، تشکیل محافل علمی و مناظره است. در مناظره فردی که از پاسخ دادن به سؤال طرف مقابل، عاجز شود در برابر گروهی از مردم به عجز استدلال خود، اعتراف نموده و تسلیم خصم شود. این مناظرات ترکیبی از بحثهای تفسیری، روایی، کلامی و فلسفی بود که به شیوهٔ برهان و جدل منطقی برگزار می‌شد.

امام صادق (ع) ضمن انجام مناظرات فراوان با منحرفان فکری و اعتقادی اعم از مادیین و زنادقه، خوارج یا علماء معتزله و دیگر علماء اهل سنت، از شرایط زمان و مکان برگزاری این محافل برای تبلیغ رسالت الهی خویش سود می‌جستند.

امام (ع) بسیاری از مناظرات خویش را در موسم حج و در مسجد الحرام، تشکیل می‌دادند که این خود یکی از ظرافتهای این رسالت مهم الهی است که مبلّغ باید از زمان و مکان، بهترین استفاده را بنماید.

موسم حج، زمان جمع شدن دانشمندان فرق مختلف اسلامی و حتی غیر اسلامی در مکه بود و با یک مناظره که به شکست خصم منجر می‌شد، هزاران بیننده تحت تأثیر قرار می‌گرفت.

از سوی دیگر در زمان برگزاری مراسم حج، امام (ع) و یاران ایشان از امنیت خاص زمان برگزاری مراسم و منطقه حرم برخوردار بودند و این امر به گستردگی کار کمک می‌کرد.

در این مقاله با عنوان برخی از روشهای مناظرات امام صادق (ع) سعی شده است تا مناظرات امام صادق (ع) که با گروههای مختلف فکری در زمانها و مکانهای مختلف انجام می‌پذیرفت، استخراج شده و ضمن تحلیل و بررسی محتوای مناظرات، روشهای امام صادق (ع) در این روش تبلیغی شیوه‌شناسی شود. بنابر این در این مقاله دوازده شیوه از روشهای مناظرات امام صادق (ع) با ذکر نمونه‌ای از مناظرات بیان شده است.

۱- دعوت به توحید و اثبات وجود خدا

همه انبیاء و اولیاء الهی به بیان توحید همت داشتند و ساده‌ترین طریق توحید، پی‌بردن به مؤثر از راه آثار و نیز از مصنوع به صانع و از مخلوق به خالق است. آنجا که می‌فرماید:

﴿سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید﴾^(۱)

امام صادق (ع) نیز به دلیل توسعه دولت اسلامی به ویژه در علوم طبیعی، توحید را از همین راه به مردم تعلیم نمود. بنابراین سبک دعوت به توحید در مکتب امام جعفر صادق (ع) همان روش تعلیم قرآن است که اکثریت آن را درک می‌نمایند.

امام صادق (ع) در تعلیمات توحیدیشان فرمودند: اگر مردم اهمیت و ارزش خداشناسی را می‌شناختند چشم خویش را به نعمت‌های دنیوی که خداوند به دشمنان ارزانی کرده است، نمی‌دوختند و دنیای آنان در نزدشان کوچک‌تر از آن بود که قدمی برای آن بردارند، اینان به تحقیق از معرفت خداوند بهره‌مند می‌شدند و از آن لذت می‌بردند مانند کسی که، همیشه در باغ‌های بهشت با اولیای الهی باشد.

در ادامه چنین می‌فرماید که:

«ان معرفة الله عز وجل انس من كل وحشة و صاحب من كل وحدة و نور من كل ظلمة و قوة من كل ضعف و شفاء من كل سقم»^(۲)

یعنی «معرفت خدا و شناختن او «جل و علا» انیس هر وحشتی است و دوست و همنشین وحدت و تنهایی است، و نور در هر ظلمت و تاریکی است، و قوت و نیروی هر ضعف، و شفای هر مرض است»

امام صادق (ع) در تعلیماتش به «مفضل بن عمر»، در حضور زناده از راه شناخت و آگاهی و تفکر و تدبیر در نباتات و جمادات و حیوانات و سپس انسان و علم تکامل وی

و آثار نفسانی او - با توجه به این که این همه آثار را نمی توان بدون مؤثر شناخت و این نظم را بدون مدبر و حکیم خالق دانا شناخت - توحید را تعلیم می نماید.

امام صادق (ع) در پاسخ به ابن ابی العوجا که گفت خداوند غائب است می فرماید:

«کیف یکون یا ویک غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم اقرب من جبل الوریث. یسمع کلامهم و یعلم اسرارهم لایخلو منه مکان و لایشغل به مکان و لایکون من مکان اقرب من مکان یشهد له بذلک آثاره و یدل علیه افعاله و الذی بعثه بالایات المحکمة و البراهین الواضحة محمد (ص) جاءنا بهذه العبادۃ فان شککت فی شیء من امره فاسأل عنه اوضحه لک»^(۱)

فرمود: «چگونه ممکن است خداوند خالق رازق عالم، غائب باشد؟ کیست که با مخلوق همراه است و شاهد حال آنها است و به آنها از رگ گردنشان نزدیک تر است، اوست که اصوات و الحان خلق را می شنود و پاسخ می دهد و اسرار آنها را می داند، اوست که هیچ مکانی خالی از او نیست و هیچ مکانی شاغل وجود او نیست و به جایی نزدیک تر از جایی نیست، تمام آثار و آیات الهی شاهد وجود اوست و نماینده قدرت اوست.

به حق آن کس که محمد (ص) را برگزید و مبعوث کرد، آیات محکمی به او داد و با براهین روشنی به رسالت فرستاد و ما را به این عبادت و ستایش رهبری کرد، هیچ جای تردید و شکی نیست اگر تو باز هم در شکی پیرس تا توضیح بیشتری به تو بدهم.»

امام جعفر صادق (ع) در نیمه اول قرن دوم یک نهضت بزرگ علمی و جنبش عمیقی را به وجود آورد که حرکت فکری ایجاد نمود، و امواج علمی آن هنوز هم در گوشه و کنار جهان دیده می شود.

بنیاد مکتب جعفری بر پایه توحید و ایمان و عقیده به مبدء و معاد است و برای احتجاج در مبان توحید از طب و نجوم و... که پایه های خداشناسی است سخن به میان کشید، و درباره بسیاری از آیات قرآن نیز تفسیر می نمودند.

۲- استدلال عقلی و منطقی

برخورداری از موضع مناسب برای ایستادگی در برابر تهاجم فرهنگ‌های بیگانه و مقابله با آنها استدلال‌های عقلی قوی و استواری می‌طلبد.

قبل از هر چیز، لازم است یافته‌های مخاطب ارزیابی گردد و نسبت به یافته‌های یقینی و آگاهی‌های مشکوک وی، آگاهی به دست آید و بحث و گفتگو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد.

اگر مناظره کننده بتواند مشکوکات را آسیب پذیر سازد و درصد آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است.

حضرت کاملاً به سئوالات و ادعاهای افراد گوش می‌داد و بعد با استدلالی قاطع به او پاسخ می‌داد. گاهی سئوالات طولانی بودند.

امام صادق (ع) در موارد بسیاری از مناظرات از استدلال‌های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن مشکوکات طرف مقابل استفاده می‌کردند.

امام صادق (ع) در ارائه استدلال‌ات خود برای قانع کردن طرف مقابل تدرج داشتند به این صورت که، پس از مقدمه چینی، شخص را از مرحله انکار به مرحله شک آورده و حاصل آن چنین است که امام (ع) در موارد زیادی به مخاطب می‌فرماید: چرا شما به آنچه ندیده‌اید حکم صادر می‌کنید؟

در این قسمت به نمونه‌هایی از استدلال‌های منطقی و استوار حضرت در پاسخ به سئوالات مختلف افراد اشاره می‌نمایم.

شیوه استدلال در مقابل یک فرد دهری مسلک از راه نیاز ذاتی و مصنوعات و افعال الهی، بر وجود آفریدگار دلالت می‌کند، چرا که هر فعلی دلالت ذاتی بر فاعل و هر بنایی دلالت ذاتی بر بنا دارد.

در مقابل همین منطقی بود که ماتریالیست‌های سرسخت معاصر ائمه (ع) اظهار عجز می‌کردند و سر تسلیم فروود می‌آوردند. «ابن ابی العوجاء» نسبت به امام صادق (ع) می‌گوید:

او را ملکی دیدم که هر گاه بخواهد متجسم و متسجد می شود؛ و نیز درباره حضرتش گفته: «به اندازه ای آثار قدرت خدا را که من در خود می یافتم بیان کرد که نزدیک بود خدا را به من نشان دهد و با هر که سخن گفتم، مرعوب نگردیم چنانکه در محضر امام صادق (ع) مرعوب شدم.»

در مناظره ای امام صادق (ع) از ابن ابی العوجاء می پرسد اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟ وی نمی تواند پاسخی بدهد و از محضر امام خارج می شود.

بنابراین چون نیازمندی ممکن الوجود و مصنوع، به علت و صانع، به حکم وجدان یا به قول حکما و متکلمان،^(۱) مسلم بوده؛ حتی ماتریالیستها هم به این اصل اعتراف داشتند که اگر مصنوع بودن موجودی ثابت شد، نیاز به وجود صانع غیر قابل تردید است. لذا امام با این بیان می توانست ابن ابی العوجاء را وادار به اعتراف به مصنوع بودن خود نماید که در مرحله اولیه سؤال و جواب، ابن ابی العوجاء این معنا را انکار کرد. امام (ع) با پرسش دوم راه انکار را بر او بست؛ وی چون از طرفی قدرت بر انکار نداشت و از طرف دیگر هم نمی خواست صریحاً اعتراف کند، به ناچار سکوت را اختیار کرده و از میدان مناظره شکست خورده بیرون رفت.

۱-۲- دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم

حضرت با مثال آوردن از عالم طبیعت و فعال کردن ذهن سائل از طریق استفهام برای اینکه خود به جواب برسد پاسخ وی را می دهد، به این صورت که وقتی زندیق از امام (ع) درباره وجود قادر صانع عالم سؤال می پرسد امام (ع) با پرسیدن سؤال در مورد علت باقی مصنوعات، او را به تعقل وادار می نماید مثلاً می پرسد که اگر به ساختمانی محکم نظریفکنی سئوالی به ذهن خطور می کند که علتی آن را مصنوع کرده است که غیر اشیاء

۱- به حکم اصل تعلیل ممکن یا حادث.

می‌باشد، و اگر خوب تعقل نمایی صانع عالم هم اینگونه است؛ جز این که جسم و صورت نیست. (۱)

۲-۲ سوال از علت حدوث عالم

در مناظره‌ای که ابو شاکر دیصانی (۲) از امام صادق (ع) درباره علت حدوث عالم سوال می‌کند، حضرت با استفاده از تخم طاووس، پاسخ وی را می‌دهد. در این بحث ممکن است مبنای استدلال در کلام امام این باشد که، عقل باور نمی‌کند طاووس خود به خود و بدون صانع و مدبر به وجود بیاید، و چون معقول نیست چنین موجودی که آثار دانش و قدرت از او هویداست، به طبیعت بی‌شعور و ناتوان مستند باشد. (۳)

۳- ایجاد صورتهای مختلف برای مدعای فرد مقابل (سبر و تقسیم) (۴)

امام صادق (ع) اگر با مسأله یا مطلبی که از جنبه و ابعاد مختلف، احکام و فرجام‌های متعددی پیدا می‌کرد، مواجه می‌شد؛ پس از شنیدن ادعای خصم، در اولین سخنان خود ادعای فرد مقابل را به صورت‌ها و احتمالات مختلف تقسیم می‌نمود و با تجزیه و تحلیل دقیق، آن را باطل می‌کرد. از این شیوه به عنوان روش استدلالی «سبر و تقسیم»، سخن به میان می‌آید. در ادامه به عنوان نمونه به چند مناظره اشاره خواهد شد.

۱-۳ چرا تعدد صانع جهان جایز نمی‌باشد

حضرت می‌فرماید: این سخن که می‌گویی چرا خالق و صانع جهان دوتا نباشد در آن

۱- طبرسی، احمد بن ابی طالب، احتجاج، کتابفروشی قدس محمدی، و دارالنعمان نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه.ج. ۲، ص: ۳۳۴.

۲- «دیسانی» گروهی از تنویه هستند که پیرو «ابن دیصان» و فاضل به دو اصل قدیم می‌باشند.

۳- هشام بن حکم، مدافع حریم ولایت؛ ص: ۱۶۳ و ۱۶۴.

۴- جرجانی در کتاب «التعريفات» سبر و تقسیم را چنین تعریف کرده است:

سبر و تقسیم هر دو یکی است و عبارت است از محدود کردن خصوصیات و اوصاف، در اصل بی‌اعتبار نمودن بعضی از آنها به منظور متعین ساختن باقیمانده برای علت بودن (جرجانی عبدالقاهر، التعريفات؛ ص: ۶۸)

صورت بایستی یا هر دو قدیم و قوی باشند یا هر دو ضعیف، یا یکی ضعیف و دیگری قوی باشد.

اگر هر دو قوی باشند هر کدام با دیگری مبارزه می‌کند تا در الوهیت و ربوبیت یگانه شوند و در نتیجه یکی قوی و دیگری ضعیف است.

پس از این سخن ثابت می‌کند که خدای متان همان صانع قوی و قادر است که یکی است.

و اگر دو تا خدا باشد یا هر دو با هم متفق‌اند و یا متفرقند، که در هر صورت موجبات فساد نظام عالم و مخلوقات و موجودات آن را فراهم می‌کند، ولی چون همه خلایق نظم دارند و اختلاف شب و روز و چرخش خورشید و ماه همه موافق مقدرات می‌باشد لذا همه اینها دلالت بر بصیر بودن مدیر واحد دارد.^(۱)

در ادامه مناظره زندیق با استدلالی باطل، بیان می‌کند که اگر خدا در آسمان باشد چگونه می‌تواند در زمین باشد؟ و اگر در زمین باشد چگونه می‌تواند در آسمان باشد؟ امام (ع) با منطبق و برهان قاطع می‌گوید آنچه که توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا این مخلوق است که وقتی از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود، محل اول خالی از اوست و از جریانی که در مکان اول اتفاق می‌افتد مطلع نیست ولی خداوند متعال هیچ مکانی از او خالی نیست^(۲)

۲-۳- ابو شاکر دیصانی، به حضور امام صادق (ع) شرفیاب می‌شود و می‌گوید اجازه می‌فرمایید از مطلبی سؤال کنم؟ امام (ع) می‌فرماید: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

۱- همان الاحتجاج در پاسخ به این سؤال که چرا جایز نیست آفریننده جهان یکی بیشتر باشد، دانشمندان علم کلام برهان تمناع را اینگونه بیان می‌کنند:

و وجوب وجود، مستلزم توانایی کامل به ایجاد تمام ممکنات است، و البته توانایی بر ایجاد چیزی بدون توانایی بر دفع و دفع موانع و اضدادش ممکن نیست. چنانچه واجب الوجودی این توانایی را نداشته باشد ناقص خواهد بود و ناقص شایسته مقام خدایی نیست.

بنابراین اگر در جهان هستی دو واجب الوجود باشد، باید هر دو توانای علی الاطلاق باشند و از فرض توانایی مطلق هر دو عجز و ناتوانی هر دو نیز لازم می‌آید، زیرا توانایی مطلق هر یک مستلزم، بلکه عین توانایی بر دفع دیگری است.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۶.

دیسانی می‌گوید: چه دلیلی می‌توانید برای آفریننده و صانع اقامه کنید؟ امام (ع): وجود خودم دلیل وجود صانع است، زیرا بر حسب تصور از دو حال خارج نیست. الف) خود، صانع خود باشم، بنابراین دو صورت محتمل است: ۱- در حالی که بوده‌ام خود را آفریده باشم. ۲- در حالی که نبوده‌ام خود را آفریده باشم. صورت اول باطل است؛ چرا که بدیهی است که آفریدن چیزی که هست (موجود) تحصیل حاصل و محال است. صورت دوم نیز باطل است؛ زیرا بدیهی است که چیزی که نیست (معدوم)، نمی‌تواند چیزی را بیافریند. ب) غیر، مرا آفریده باشد؛ بنابراین فرض، آن غیر مانند خودم باشد، همین اشکال بر او نیز وارد است. پس به ناچار باید صانع من موجودی باشد که مانند من نباشد، یعنی واجب الوجود و قدیم باشد و او رب العالمین است.^(۱)

۴- هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان

فیض کاشانی در کتاب «وافی» می‌گوید که استاد ما «صدرالمحققین» فرموده: امام صادق (ع) به منظور هدایت تدریجی فرد طبیعی در مناظره با او راه‌های سه گانه استدلال که عبارت از جدل، خطابه و برهان باشد را پیموده و مطابق دستور خداوند در قرآن که فرموده: «ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن»^(۲) رفتار نموده است.

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که از امام صادق (ع) سئوالاتی در مسائل علمی داشت به مدینه آمد تا با حضرت مناظره کند، ولی در مدینه حضرت نبود، به او گفتند به مکه رفته است، او هم به مکه آمد؛ هشام گوید: ما در حال طواف همراه امام صادق (ع) بودیم که آن زندیق به ما برخورد، نامش عبدالملک بود و کنیه‌اش ابوعبدالله. در همان حال طواف، شانه به شانه حضرت زد و امام به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم عبدالملک است. فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابوعبدالله. اما به او گفت:

این ملکی که تو بنده او هستی بگو بدانم از پادشاهان زمین است یا از ملوک آسمان‌ها؟ و به من بگو پسر ت بنده خدای آسمان است یا خدای زمین؟ هر جوابی داری بده تا محکوم شوی.

زندیق چون حرفی برای گفتن نداشت ساکت شد. در این زمان چون حضرت او را ساکت دید، به او گفت که بعد از طواف به نزدش برود تا به سئوالاتش پاسخ گوید. بعد از اینکه وی دوباره به خدمت امام صادق (ع) رسید، حضرت باز از او سئوالاتی می‌پرسد و او را به جهل خودش آگاه می‌کند که حضرت در ضمن بحث و گفتگو با وی، ظن و گمان را نفی می‌کند و می‌فرماید که ظن عجز ظاهر و آشکار است، مادامی که امری معین نباشد.^(۱)

۱-۴ جدال احسن

به این صورت که امام صادق (ع) اول از راه مجادله به وجه احسن فرمود: نامت چیست؟ کنیه‌ات چیست؟

وجه مجادله مبتنی بر این است که نزد مردم چنین مشهور است که اسم باید باعسمی مطابق باشد.

۲-۴ - خطابه

سپس از راه خطابه استدلال نموده به این جمله که آیا می‌دانی که زمین و آسمان زیر و زبری دارند؟ تا آنجا که می‌فرماید: آیا خردمند به خود اجازه می‌دهد چیزی را که نمی‌داند و نمی‌شناسد انکار نماید. منظور از این بیان آن است که خصم را از مقام انکار بیرون آورده و به مرحله شک و تردید آورد، تا آماده قبول حق گردد.

خلاصه استدلال این است که تو برای اینکه آفریننده جهان را ندیده‌ای او را انکار می‌کنی و اگر دیده بودی انکار نمی‌کردی. مگر تو احاطه کامل به تمام جهان داری و

تمام عوالم را دیده‌ای؟ شاید خدا در مقام و موضعی که تو ندیده‌ای، وجود داشته باشد. اینکه می‌گویی گمان می‌کنم در ماوراء آسمانها نباشد، دلیل عجز توست. چون به نبود خداوند یقین نداری، و اگر قادر به تحصیل یقین بودی اینطور تعبیر نمی‌کردی، و عاقل چیزی را که دلیلی بر نفی آن ندارد، انکار نمی‌کند.

در نتیجه آن زندیق دانست که برای انسان خردمند زشت است که بدون دلیل قاطع چیزی را انکار کند، بنابراین اقرار نمود که من در وجود خدا شک و تردید دارم؛ شاید باشد و شاید نباشد.

۳-۴- برهان

تقریر برهان امام به این صورت است که حرکت یکنواخت آفتاب و ماه، و آمد و شد یکنواخت شب و روز، دلیل بر اضطرار آنها و مسخر بودنشان به نیروی دیگری است؛ زیرا اگر به اختیار خود حرکت می‌کردند، حرکتشان یکنواخت و به یک جهت نبود.

بدیهی است چنانکه حرکت از مشرق به مغرب ممکن است، عکس آن یعنی حرکت از مغرب به مشرق هم ممکن است، و انتخاب این جهت یعنی حرکت از مشرق به مغرب، اگر با رعایت مصلحت باشد معلوم می‌شود که محرک آنها نیروی با ادراک و اراده است که ما آن را خدا می‌نامیم و اگر شما او را دهر بنامید واقعیت و حقیقت منقلب نمی‌شود. اگر انتخاب این جهت بدون رعایت مصلحت باشد، ترجیح بلامرجح لازم می‌آید و ترجیح بلامرجح محال و استحالة آن اساس و پایه قانون علیت است.

بیان کامل این برهان به این نحو است که هر چیزی که ذاتاً ممکن باشد، یعنی وقوع و لا وقوع آن روا باشد؛ وقوعش نیازمند به عامل مرجح می‌باشد چون ترجیح بلامرجح محال است. و اگر فاعل امری بدون شعور و اراده باشد، وقوع امر ممکن از آن فاعل دلالت بر مجبور بودن او در آن امر می‌نماید؛ مگر اینکه فاعل دارای حکمت و ادراک

باشد و حکمت هم عین ذاتش باشد و اگر طرف مقابل این فرض را قبول کند خدا را قبول کرده است.^(۱)

۵- پاسخ کوتاه و مستدل

گاهی حضرت با پاسخی کوتاه و مستدل، به سؤالات مختلفی که در طول مناظرات پرسیده می‌شد، سائل را قانع و مجاب می‌نمودند. در این قسمت به نمونه‌هایی از این پرسش و پاسخ‌ها اشاره می‌نمایم.

۱- ۵- ایمان چیست و کفر کدام است؟

ایمان عبارت از تصدیق خداوند سبحان است در آنچه از بنده غایب و پنهان بود از عظمت خدای تعالی؛ مانند تصدیق آنچه آنرا ببیند و مشاهده کند، و کفر عبارت از انکار ذات خداوند و صفات اوست.

۲- ۵- شرک کدام است و شک چگونه است؟

شرک عبارت از پیوستن چیزی به ذات واحد که مثل آن شیء دیگری نیست. و شک عبارت از آن است که کسی به دل اعتقاد به آن چیزی که به او رسیده بنماید.^(۲)

۳- ۵- سعادت کدام است و شقاوت چیست؟

سعادت سبب خیر است که سعید به آن متمسک شود تا او را به سوی نجات برساند، و شقاوت شر است که شقی به آن تمسک می‌کند سپس او را به هلاکت می‌کشاند و خدای تعالی عالم به همه اینهاست.^(۳)

۱- هشام بن حکم، مدافع حریم ولایت، ص: ۱۴۸، ۱۵۲.
۲- الاحتجاج طبرسی؛ ص: ۳۴۹.
۳- همان

۴-۵- حقیقت روح چیست؟ آیا از خون است یا غیر آن؟

از خون است، زیرا صفای رنگ و رطوبت و طراوت جسم از خون است، و نیز حسن صورت و کثرت خنده از خون است، و وقتی خون به فرمان خداوند منجمد گردد، روح از بدن بیرون می‌رود.^(۱)

۵-۵- آیا اعمال را وزن نمی‌کنند؟

اعمال جسم نیستند، صفت افعال اند و صفت شیء هم وزن نمی‌شود، کسی چیزی را وزن می‌کند که به عدد اشیاء و سبکی و سنگینی آنها آگاه نباشد، اما بر خداوند متعال هیچ چیز مخفی و پوشیده نیست.^(۲)

۶-۵- میزان یعنی چه؟

میزان عبارت از عدل است.^(۳)

۷-۵- آیا بجز خداوند تعالی کس دیگری معبود و سزاوار سجود است؟

هر که سجده به امر خدای تعالی نماید، برای خدا سجده کرده و سجده بر حضرت آدم به حکم خداوند قادر بوده است.^(۴)

۶- باطل کردن مدعای فرد با استفاده از کلام خصم

از هشام بن حکم روایت شده که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه‌ای است که دیدگاه ما را تقویت می‌کند. گفتم: کدام آیه؟ گفت: آیه‌ای که می‌گوید: «و او کسی است که در آسمان اله است و در زمین اله است.» من پاسخش را ندانستم تا به حج رفتم

۱- همان.

۲- همان؛ ص: ۳۵۱.

۳- همان.

۴- همان؛ ص: ۳۳۹.

و امام صادق (ع) را از آن آگاه ساختم و امام فرمود: این سخن زندیقی خبیث است! هرگاه به سوی او بازگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلان. بگو: نام تو در بصره چیست؟ او می گوید: فلان و تو بگو پروردگار ما نیز به اینگونه است، هم در آسمان اله نامیده می شود و هم در زمین و هم در دریا. او در همه مکانها اله نامیده می شود.

هشام گوید: بازگشتم و نزد ابوشاکر رفتم و آگاهش ساختم و او گفت: این پاسخ از حجاز به اینجا رسیده است.^(۱)

در این مناظره امام (ع) با بهره گیری از کلام خصم راه هرگونه مناقشه ای را بسته و او را به عجز می کشاند.

۷- قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر

امام صادق (ع) در برابر شبهاتی که زنادقه ایجاد می کردند، به جای بحث و استدلالهای پیچیده، با طرح سؤالاتی ساده و بیدار کننده، مخاطب را به عجز می کشاند و این همان چیزی است که در شیوه مناظرات حضرت ابراهیم (ع) در برخورد با نمرود مشاهده می شود.

۷-۱- گاهی خود حضرت به سؤال کردن از افراد ابتدا می کرد. هر کس ادعاهایی داشت، با سؤالاتی که از او می پرسید آنها را متقاعد کرده و به جهل خودشان آگاهشان می نمود و آنان را آماده شنیدن حقیقت می کرد. یعنی از مرحله انکار به مرحله شک رسیده و در این زمان آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می شدند.

گاهی حضرت در مورد مسئولیت هایی که برعهده افراد بود، سؤال می کردند تا خود افراد متوجه شوند که طبق سنت و کتاب و سیره ائمه عمل نمی کنند. مثلاً برخورد با

ابن ابی لیلی که از زناده متکلم بود و سمت قضاوت را در حکومت بنی عباس بر عهده داشت.^(۱)

۲-۷- گاهی نیز حضرت از شخصی که به نزد او می‌آمد و سئوالاتی داشت، پرسشهایی را می‌پرسید تا اینکه باتوجه به پاسخ فرد و ادعایش، وی را مجاب نماید و عقاید حق را اثبات کند.

در همین خصوص از هشام بن حکم روایت شده که ابن ابی العوجاء به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و امام علیه السلام از او پرسید: آیا تو مصنوعی؟ او نیز در پاسخ گفت: من مصنوع نیستم. حضرت از او می‌پرسد: اگر مصنوع نیستی پس چه هستی و اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟^(۲)

۸- پاسخ‌های کوبنده

۱-۸- از حفص بن غیاث روایت شده که روزی به مسجد الحرام وارد شدم، در آن اثناء دیدم که ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام در مورد قول خداوند تعالی که فرمود: «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها لیذوقوا العذاب»^(۳) سئوال کرد که آن پوست دیگر چه گناهی دارد که خداوند آن را عذاب می‌نماید؟ حضرت در پاسخ به او می‌گوید «ویحک» وای بر تو! این پوست همان پوست اول است که چون پوست اولی سوزانده شده خداوند لایه دوم پوست را بر او می‌پوشاند.^(۴)

۲-۸- از حسن بن محبوب روایت شده که از سماعة شتیدم ابوحنیفه به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید مسافت میان شرق و غرب چه مقدار است؟

۲- همان، ص: ۳۳۴.

۱- الاحتجاج؛ ج: ۲، ص: ۳۵۳.

۴- الاحتجاج؛ ج: ۲، ص: ۳۵۴.

۳- نساء: ۵۶.

حضرت پاسخ دادند: مسافت میان مشرق و مغرب، سیر یک روزه آفتاب است، بلکه کمتر از آن. وی گفت: این امری بس عظیم و عجیب است. حضرت فرمودند: ای عاجز این آفتاب از مشرق طالع گردد و در مغرب غروب کند.^(۱)

۸-۳- احمد بن عمرو بن المقدم الرازی می گوید: مگسی بر منصور نشست؛ منصور آنرا پراند، مگس مجدداً بر منصور نشست و او دوباره آنرا پراند تا اینکه منصور به تنگ آمد؛ ناگهان امام صادق (ع) وارد مجلس شد، منصور از امام سؤال کرد خداوند مگس را برای چه خلق کرده است؟ امام پاسخ داد: تا ستمگران را ذلیل کند.^(۲)

۸-۴- وقتی ابن ابی العوجاء به غایب بودن خداوند اعتقاد دارد، حضرت در پاسخ با او برخورد تند می کند که «ویلک» چگونه خداوند متعال غایب است در صورتی که با خلق خود حاضر و شاهد است و به بندگان خود از رگ گردن هم نزدیک تر است.

۸-۵- در معانی الاخبار از احمد بن سلیمان بن خصیب روایت شده که ابو جمعه رحمة بن صدقه گوید مردی نزد امام صادق (ع) آمد که از بنی امیه و زندیق بود و در مورد اینکه خداوند از (المص) چه چیزی را اراده کرده است سؤال می کند؟ حضرت به او می گوید «و یحک» وای بر تو^(۳)

۹- رد قیاس و رأی با استناد به آیه قرآن و احادیث

پس از آنکه اسلام گسترش یافت، گروههای مختلف و به تبع آن افکار و

۱- همان: ص: ۳۵۹.

۲- اربلی، کشف الغمّة: ج: ۲، ص: ۳۷۰، ابن شهر آشوب: مناقب، ج: ۴، ص: ۲۵۱.

۳- بحار: ج: ۱۰، ص: ۱۶۲ به نقل از معانی الاخبار.

پنجیدگی‌هایی در اذهان به وجود آمد که از نصوص رسیده راه حلی برای آن وجود نداشت. لذا به ناچار به غیر از کتاب و سنت به دلایل و وسایل دیگر از قبیل استحسان و قیاس و انواع ادله اجتهادی رجوع می‌کردند، این امر باعث شد که ذوق و اخلاقیات شخصی نیز وارد قانونگذاری شود.

از این رو در عصر امام باقر و امام صادق (ع) فعالیت‌هایی آغاز شد و مدرسی که به «رأی» و گاهی «قیاس و استحسان» تکیه داشتند، توسعه و گسترش یافت. و در این راستا اهل بیت (ع) عهده دار پاسخگویی به ادعاهای آنان شدند و با پاسخگویی به کژی‌های فکری، خصوصیات و ویژگی‌های مذهبشان را باطل می‌کردند.

ابوحنیفه و پیروان مکتب او چندین قاعده برای استخراج احکام؛ به نامهای قیاس، استحسان و مصالح مرسله، تعیین نمودند که حقیقت آنها عمل کردن به رأی انسان است. آنان این قاعده‌ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) مدرک احکام قرار می‌دادند و آن کس که احکام را استخراج می‌کند «مجتهد» و کار او را «اجتهاد» می‌نامند.

شایسته است یادآور شویم که در مکتب خلفا اجتهاد با عمل کردن به رأی خود در مقابل احکامی که در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) آمده، از زمان صحابه و سه خلیفه اول بنیانگذاری شد.^(۱)

در این قسمت به عنوان نمونه به چند مناظره که امام صادق (ع) در آن، قیاس و استحسان را رد کرده‌اند اشاره می‌نمایم.

۱-۹- ابن جمیع می‌گوید: به جعفر بن محمد وارد شدم؛ ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نیز با من بودند او به ابن ابی لیلی گفت: این مرد کیست؟ جواب داد: او مردی است که در دین بینا و با نفوذ است. امام (ع) فرمود: شاید به رأی خود قیاس می‌کند؟ سپس روبه ابوحنیفه

کرد و فرمود: ای نعمان، پدرم از جدم روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: «نخستین کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد، ابلیس بود و خداوند متعال هر کسی را که به رأی خود، در دین قیاس نماید، در روز قیامت با ابلیس قرین نماید. زیرا شیطان به قیاس عمل کرد.»

سپس امام جعفر صادق (ع) - آنگونه که در روایت ابن شبرمه آمده است - از ابو حنیفه می پرسد: می توانی بدنت را قیاس کنی؟ ابو حنیفه گفت: نه. حضرت فرمودند: پس می دانی که خداوند شوری در دو چشم، تلخی در گوشها، خنکی در بینی و گوارایی در لبها را برای چه آفریده است؟

ابو حنیفه گفت: نه، نمی دانم. امام صادق (ع) فرمودند: خداوند متعال به لطف و فضل خودش بر فرزندان آدم (ع) چشم ها را به صورت پیه آفریده و نمک و شوری را در آن دو قرار داد تا پیه، دیده را نبندد، و تلخی را در گوش ها قرار داده تا اینکه حشرات و حیوانات در گوش نروند که از مغز آن بخورند، و آب را در بینی قرار داده تا اینکه نفس را بالا و پایین ببرد و رایحه نیکو را بیابد، و گوارایی را در لبها گذاشته تا اینکه انسان، لذت طعام و نوشیدنی اش را درک کند.

سپس از ابو حنیفه در مورد کلمه ای که اولش شرک و آخرش ایمان است پرسید و او در پاسخ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾.

سپس فرمود: کدامیک نزد خداوند تعالی عظیم تر است قتل یا زنا؟ ابو حنیفه پاسخ داد: قتل نفس. امام (ع) فرمود: خداوند متعال در مورد قتل دو شاهد قرار داد و در زنا جز به چهار شاهد راضی نمی شود.

در ادامه این مناظره امام صادق (ع) سئوالات دیگری در مورد احکام از ابو حنیفه پرسیدند که وی آنها را به مانند سئوالات قبل با رأی و قیاس پاسخ داد.^(۱)

نبرد اهل بیت با اصحاب قیاس و رأی از شدت تأثیر آنها کاست و با شعار «همانا دین خدا با عقول سنجیده نمی‌شود» از آئین خداوند پاسداری می‌کردند.

۱۰- تذکر دادن به امور ملموس در زندگی

از هشام بن سالم روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) گفته شد پروردگارت را به چه شناختی؟ حضرت فرمود: به فسخ تصمیم‌ها و نقض اراده‌ها؛ تصمیمی گرفتم آنگاه آن را برهم زدم، اراده چیزی کردم، سپس آن را گسستم.^(۱)

امام صادق (ع) در این پرسش و پاسخ با تذکر دادن به امور ملموس در زندگی انسان بر ربوبیت «الله» و حضور تدبیر الهی در حیات بشر استدلال کرده است.

۱۱- محسوس نمودن امور معقول

سید مرتضی می‌نویسد که «جعده بن درهم» مقداری گل و لای را که از آب و خاک بود در شیشه‌ای ریخت و سپس کرم و پشه تولید شد. او به اطرافیانش گفت: من خودم این موجودات را آفریده‌ام زیرا من سبب خلقت آنها شده‌ام. این خبر به امام صادق (ع) رسید. امام (ع) فرمود اگر تو خالق آنها هستی، بگو بدانم چند کرم و چند پشه خلق نموده‌ای؟ و از آنها چه تعداد نر و چه تعداد ماده است؟ و وزن هر یک چقدر است؟^(۲)

این زندیق هم از پاسخ دادن به امام (ع) عاجز ماند و ادعایش به این ترتیب باطل شد.

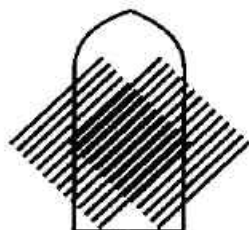
۱۲- مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب

حضرت امام صادق (ع) در خلال گفتگوهایش با گروه‌های مختلف با استفاده از واژه‌های مؤدبانه و احترام‌آمیز آنها را مورد خطاب قرار می‌داد. مثلاً هنگامی که زندیقی

از مصر برای مناظره با حضرت به مدینه و بعد از آن به مکه آمده بود، حضرت او را چنین خطاب می‌کند: «یا اخا اهل مصر»، ای برادر مصری؛ نتیجه این مناظره این بود که زندگی ایمان می‌آورد و امام (ع) نیز یکی از اصحاب خود به نام هشام بن حکم را مأمور تعلیم آداب و شرایع اسلام به او می‌نماید.^(۱)

اخلاقیات مناظرات امام صادق (ع)

- ۱- سعه صدر.
- ۲- برخورد هدایتی و دلسوزانه.
- ۳- شنیدن کامل ادعا.
- ۴- عدم خود ستایی هنگام غلبه.
- ۵- رعایت ادب و احترام.



ابعاد سیاسی - اجتماعی
سیره امام صادق علیه السلام
«در مبارزه با خطوط انحرافی و الحادی»

معصومه صنم یار (تکلو)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

با حمد و سپاس به درگاه ایزدمنان که ما را به دین مقدس اسلام مفتخر و از نعمت عظمای امامت و ولایت بهره‌مند و برخوردار نموده است، نعمتی که نقش بی‌بدیل آن در حفظ بقای دین مبین اسلام و مصون نگهداشتن و نجات آن از خطر اضمحلال و نابودی در تمام اعصار و قرون منحصر به فرد بوده و می‌باشد.

مسلماً اگر بعد از اتمام دوران رسالت ختمی مرتبت، امامت ائمه معصومین وجود نداشت، امروز سخن گفتن از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله، نیز معنا و مفهومی نداشت. یک نگاه ولو گذرا و اجمالی به گذرگاه‌های حساس تاریخ پس از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله این مدعا را اثبات می‌کند که دوران ۲۵۰ ساله امامت ائمه اطهار علیهم السلام - تا زمان غیبت کبرای امام زمان علیه السلام - در حقیقت تداوم دوران نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و همان هدف را تعقیب نموده است. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

«امامت برای این است که آن هدفی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن مبعوث شده تعقیب کند. خود پیامبر صلی الله علیه و آله اگر ۲۵۰ سال از خدا عمر می‌گرفت چه می‌کرد؟ هرکاری که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد در شرایط گوناگون، در اوضاع مختلف، آن کار را ائمه علیهم السلام انجام دادند. هدف از امامت به طور کلی ایجاد جامعه اسلامی است، ایجاد جامعه‌ای بر مبنای اصول اسلامی، ایجاد جامعه‌ای که انسان در آن بتواند به تکامل و تعالی مقدرش، آن تکامل و تعالی که طبق فطرت و سرشت خدادادی برای او امکان پذیر است، برسد.»

ائمه اطهار علیهم السلام هریک به نوبه خود جهت ایجاد چنین جامعه‌ای به شیوه متناسب با زمان خود بی‌وقفه تلاش کردند.

بیشتر ایشان گرچه در زمان خود موفق به تشکیل چنین جامعه‌ای نشدند، لیکن زمینه فرهنگی و فکری را به طور کامل در شیعیان خود مهیا نموده و آنان را جهت مبارزه با افکار انحرافی و الحادی پرورش داده اند.

امروزه فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) به عنوان فرهنگ اسلام ناب، غنی‌ترین، عمیق‌ترین، اصیل‌ترین و ناب‌ترین فرهنگ مذهبی و دینی در دنیاست و به جرأت می‌توان گفت نقاط قوت و مثبتی که در فرهنگ سایر فرقه‌های اسلامی، به چشم می‌خورد به طور مستقیم یا غیرمستقیم از فیوضات آن معادن علم و حکمت است. چنانکه امام باقر (ع) می‌فرماید:

«اما انه ليس عند احد من الناس حق ولا صواب الا شيء اخذوه منا اهل البيت (ع) ...»^(۱)
 «همانا و محققاً در نزد احدی از مردم، مطلب حق و حرف درستی نیست مگر آنکه آن را از ما اهل بیت گرفته‌اند». امامان معصوم (ع)، در شرایط مختلف به ترویج علوم و معارف اسلامی و تربیت اندیشمندانی در زمینه‌های علوم مختلف می‌پرداختند به طوری که امام صادق (ع) در حوزه درس خود حدود ۴۰۰۰ دانشمند تربیت نمود که بعضی از آنها مانند جابر بن حیان علم شیمی را وضع کرد.

با اینکه ائمه شرایط دشواری داشتند یکی از آنان بیشتر عمر خود را تحت نظر بود یا در زندان سپری نمود و دیگری ناگزیر تا مرحله ولایتعهدی به چنین دستگاہی نزدیک شد و... بدین‌سان در شرایط مختلف، مشعل هدایت را به طور عینی، پیش روی رهروان حق بر افروختند و آنان را به بهره‌گیری از این مشعل پرفروغ دعوت نمودند. ما در اینجا به پیشوای ششم امام صادق (ع) و چگونگی مبارزه آن حضرت با خطوط انحرافی و الحادی می‌پردازیم.

مذهب جعفری

قرن دوم هجری برای اسلام و جامعه اسلامی قرن‌ی پر تلاطم و پرتحول است، بنی‌امیه آن عاملان فتنه برای جهان اسلام، دوره افول و سقوط را می‌گذرانند و بنی‌عباس

حکومت ننگین و سیاه خود را با شیوه بدتر از بنی امیه آغاز می کردند. در چنین شرایطی مردی از اهل بیت (ع) برخاست و با دست قدرت امامت و علم خود؛ ابرهای تیره را پس زد و به مردمان غافل فهماند، اسلام آن نیست که زمامداران خیره سر، و مبلغان درباری و از خدای بی خبر معرفی می کنند. او، دل های پراکنده ولی آماده شنیدن حق را متوجه خود کرد و به احیای دین و تجدید تعالیم آن پرداخت و قرآن را آنچنان که نازل شده بود برای مردم تشریح و تفسیر کرد.

«خدمتی را که او برای اسلام انجام داده بود از دو طریق صورت گرفت: یکی از راه آموزش علوم اسلامی و دیگر از راه ساختن مدل ها و الگوهای اسلامی. اینکه مذهب شیعه را مذهب جعفری می نامند به خاطر همین دو مسأله به ویژه مسأله دوم است. او حقایق را در جهان آن روز علنی کرد که بالاتر از زمان آن روز بود. فرهنگ و تمدن اسلامی دیروز و امروز بدهکار وضع و شرایط و اقدام امام صادق (ع) و ترقی و پیشرفت و بیداری مسلمانان، مخصوصاً در قرون ۳ و ۴ در گرو بیدارسازی آن امام است. ما نمی گویم کار ائمه قبلی کم بهاتر و کم ارج تر از کار امام صادق (ع) بود، بلکه می گویم شرایط و امکانی که برای نشر حقایق جهت امام صادق (ع) پدید آمد برای دیگر امامان ما وجود نداشت و همچنان که وظیفه و مسئولیت هر امام است او کوشید از این فرصت و امکان برای پیشبرد مقاصد اسلامی به وجهی نیکو استفاده کند.

کار برجسته امام صادق (ع) احیای اندیشه ی شیعی، و منسجم کردن خطوط مکتب و تنظیم خط فکری تشیع علوی بود و به همین جهت پیش از آنکه این مکتب عنوان مذهب علوی، حسینی، سجادی و... را بدنبال خود بکشد مذهب جعفری نامیده شد.»^(۱)

مبارزه با مکتب ها و مسلک های انحرافی

دوران امامت پیشوای ششم (ع) دوران تحول فکرها و پیدایش و گسترش فرقه های گوناگون اسلامی و غیراسلامی بود. برخی از این فرقه ها که سابقه بیشتری داشتند توانسته

۱- در مکتب احبابگر تنبیح حضرت امام جعفر صادق (ع)، ص ۹.

بودند تا حدی برای خود چارچوبی تنظیم و افرادی را به تشکیلات خود جذب کنند و نیز جهت‌گیری عمومی و کلی تمامی فرقه‌ها ضدیت با فرقه ناجیه شیعه و مکتب امامت بود. از این رو امام صادق (ع) به عنوان پیشوای امت و پاسدار مکتب اسلام نمی‌توانست در برابر این فرقه‌های نوپا و بی‌اساس بی‌تفاوت باشد، بلکه باید در برابر همه آنها به اقتضای مصالح اسلام موضع‌بگیرد و نظر قاطع اسلام را ارایه دهد و به شبهات و اشکالات مطرح شده از سوی آنان پاسخ گوید.

مکتب‌ها و مسلک‌های انحرافی موجود در دوران امام صادق (ع) به دو بخش عمده تقسیم می‌شدند: اسلامی و غیراسلامی.

الف- فرق اسلامی

در دوران امامت امام صادق (ع) فرقه‌های زیادی به نام اسلام، لیکن منحرف از خط امامت و ولایت، پدید آمده و یا رشد کردند و هرکدام عده‌ای را به سوی خود جذب کردند مهم‌ترین و مشهورترین این فرقه‌ها عبارتند از:

۱. معتزله: فرقه معتزله در اوایل قرن دوم هجری و در دوران امامت امام باقر (ع) پدید آمد. معبد جهنی، غیلان دمسقی و یونس اسواری نخستین کسانی بودند که نسبت افعال انسان را به خداوند انکار کردند و گفتند: انسان در انجام افعال خود توانا و مستقل است و خداوند در افعال بندگانش هیچ نقشی ندارد.^(۱)

اصحاب و یاران پیامبر (ص) که هنوز زنده بودند از تفکر غلط آنان بیزاری جسته، به امت اسلامی توصیه می‌کردند که با «قدریه» (که بعدها معتزله نامیده شدند) رابطه برقرار نکنند. به آنان سلام نگویند، به عبادت بیمارانشان نروند و بر جنازه مرده‌هایشان نماز نگذارند.^(۲)

۱- الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۳۵ و ۴۱-۵۰.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۹-۲۰.

پس از کشته شدن معبد، واصل بن عطا که از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بصری بود از استاد کناره گرفت و به تبلیغ و نشر آزاد معبد پرداخت. از آن پس پیروان او به نام «معتزله» معروف شدند. امام صادق (ع) - برغم کشمکش‌ها و اختلاف فکری موجود - موفق شد با تعلیمات و راهنمایی‌های لازم، پیروان خود را از فروافتادن در دام جریانهای فکری حفظ کند. آن حضرت درگیر و دار جدال فکری بین جبری‌ها و قدری‌ها با بیان جمله:

«لا جبر و لا تفویض و لکن امرین امرین»^(۱)

نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه امری است میان آن دو.

هر دو تفکر انحرافی «اشاعره» و «معتزله» را که یکی قایل به جبر و دیگری قایل به تفویض بود، نفی کرد و با این رهنمود، پیروان خود را از آشفتگی و بی‌تیرت و فرو افتادن در دام هریک رهایی بخشید.

۲. مرجئه: فرقه مرجئه در ابتدا با انگیزه‌ای سیاسی به وجود آمد و امویان در پدید آوردن آن نقش مؤثری داشتند.

آنان ایمان را تنها اعتقاد قلبی می‌دانستند و معتقد بودند با وجود ایمان، هیچ گناهی به انسان زیان نمی‌رساند. کسی که در دل مؤمن به خدا باشد، هرچند با زیان اظهار کفر نماید یا در عمل بت‌پرستند و یا طبق آیین یهود و نصارا رفتار کند، چون از دنیا رود اهل بهشت خواهد بود.^(۲) همچنان که آیت‌الله جعفر سبحانی در ملل و نحل آورده‌اند:

«مرجئی بیری ان العمل لیس جزءاً من الایمان و انه لا تضر معه معصیه کما لا تنفع مع الکفر طاعة.»^(۳)

مرجئه معتقد بود که عمل جزئی از ایمان نمی‌باشد و با وجود ایمان معصیت به آن ضرری نمی‌زند همچنانکه با کفر، طاعت پروردگار نفعی نمی‌رساند.

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- زندگانی امام جعفر صادق (ع) علی رفیعی، ص ۲۱۹-۲۱۷.

۳- الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۳۱۰.

مرجئه با این اعتقاد سخیف، افراد را در ارتکاب به گناهان جری می‌ساختند و پشتیبان و یاور ستمگران بودند.

امامان (ع) در تعلیمات خود، همواره بر این نکته تأکید داشتند که ایمان و اعتقاد قلبی توأم با عمل است و مؤمن واقعی کسی است که گفتار و کردارش تأیید کننده ایمان او باشد. به عنوان نمونه، از امام صادق (ع) سؤال شد حقیقت ایمان چیست؟ فرمود:

«ایمان عبارت است از اقرار به زبان، اعتقاد در قلب و عمل به اعضا و جوارح.»^(۱) در تأکید عمل و اینکه حُب به اهل بیت بدون عمل صالح موجب آموزش نخواهد شد چنین روایت شده است: «در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق (ع) روایت می‌کنند که یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: ان من موالیکم من يعملون بالمعاصی و یقولون نرجو.

بعضی از دوستان شما اعمال ناشایستی می‌کنند و می‌گویند امیدواریم به آموزش. یعنی آموزش را مرهون دوستی اهل بیت می‌دانند و مرتکب زشت کاری می‌شوند. آن حضرت فرمود: کذبوا والله لیسوا من موالینا فان من رجاسینا عمل له و من خاف من شیء هرب منه.

حضرت صادق (ع) فرمود: «به خدا قسم که دروغ می‌گویند از دوستان ما نیستند. زیرا هر که چیزی را بخواهد برای به دست آوردن آن مجاهده نماید و از هر چیز بترسد از او بگریزد و پرهیز کند.»^(۲) علاوه بر این رهنمودهای کلی، در خصوص «مرجئه» نیز بیانات صریحی دارند. عمر بن محمد می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود:

«خداوند قدریه را لعنت کند، خداوند حروریه (خوارج) را از رحمت خود دور گرداند. خداوند مرجئه را لعنت کند، خدا مرجئه را لعنت کند.»

راوی پرسید: قدریه و خوارج را هر کدام یک بار لعنت کردید ولی مرجئه را دوبار. فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۷۳.

۲- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، حسین عمادزاده، ص ۲۷۳.

«به خاطر اینکه اینان می‌پندارند کشتندگان ما مؤمن هستند. بدین جهت لباس‌های آنان تا روز قیامت آغشته به خون ماست.»^(۱)

۳. کیسانیه: مذهب شیعه تا پایان دوران امامت پیشوای سوم انشعابی پیدا نکرد. پس از شهادت امام حسین (ع) هرچند اکثریت شیعیان به امامت فرزندش امام سجاد (ع) قایل شدند ولی اقلیتی معروف به «کیسانیه» قائل به امامت «محمد بن حنفیه» فرزند حضرت علی (ع) شدند.^(۲)

امام صادق (ع) در برابر این جریان منحرف موضع گرفت و با بیانات و سخنان روشنگرانه خود، ضمن ابطال پندار آنان، افراد گمراه شده را که زمینه اصلاح و بازگشت به حق در آنان وجود داشت، هدایت کرد و کوشید حمیری از جمله ایشان بود. حیان سراح، یکی از سران کیسانیه به حضور امام صادق (ع) رسید. امام (ع) از او پرسید: ای حیان! نظر اصحاب و یاران در باره محمد حنفیه چیست؟ گفت: می‌گویند او زنده است و روزی می‌خورد.

فرمود: پدرم برای من نقل کرد که وی جزء افرادی بوده است که به هنگام بیماری محمد به عیادتش رفته و چشمهایش را بسته و او را در داخل قبر نهاده است...^(۳). امام (ع) در سخنی دیگر فرمود: «محمد بن حنفیه نمرده مگر آنکه به امامت علی بن حسین (ع) اعتراف کرد.»^(۴)

۴. زیدیه: فرقه زیدیه، دومین گروه منشعب از شیعه است که در تاریخ اسلام و پس از شهادت امام سجاد (ع) به وجود آمده است. این گروه اندک به جای گرایش به امام باقر (ع) قائل به امامت فرزند امام سجاد (ع) زید گردیدند و به «زیدیه» معروف شدند.^(۵)

امام صادق (ع) در برابر این حرکت انحرافی نیز به شدت موضع گرفت. درگام نخست، سران آن مانند کثیر، سالم بن ابوحنیفه و ابوجارود را افرادی کذاب و دروغگو

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸. ۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱-۲.

۱ و ۲- کمال الدین، صدوق، ج ۱، ص ۳۶ و رجال کشی، ج ۲، ص ۶۰۴.

۵- الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۷.

خواند و آنان را سزاوار لعنت الهی دانست. در گام دوم، اصل تشکیلات زیدیه را منحرف از خط امامت معرفی کرده یارانش را از هرگونه کمک و همکاری با این گروه منع می‌کرد. عمر بن یزید می‌گوید:

از امام صادق (ع) از صدقه دادن و کمک نمودن به ناصبی‌ها و زیدیه پرسیدم. امام (ع) فرمود: «هیچ‌گونه کمکی به آنها نکن و چنانچه می‌توانی حتی آب نیز به ایشان مده، زیدیه همان افراد ناصبی و دشمنان سرسخت ما هستند.»^(۱)

۵. غلات: در آخر دوران امامت امیرمؤمنان (ع) و در درون جامعه اسلامی، فرقه‌ای به نام «غلات» شکل گرفت. این فرقه در اثر پیشگویی‌ها و معجزاتی که از آن حضرت می‌دیدند در دوستی خود نسبت به آن بزرگوار غلو می‌کرده، او را به مرتبه خدایی رسانده یا قایل به حلول روح خدایی در او می‌شدند. در دوران امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام که شرایط برای آزادی نشر اندیشه‌های مختلف بیش از پیش فراهم شده بود. فعالیت‌های این گروه نیز افزایش پیدا کرد. و کسانی همچون مغیره بن سعید و ابوالخطاب به نشر این تفکر کفر آمیز پرداختند.^(۲)

تفکر غلات، از سوی امامان معصوم به شدت مورد نفی و انکار قرار گرفت و آن بزرگواران با صراحت، بیزاری خود را از این فرقه گمراه اعلام کرده، آنان را سزاوار غضب الهی دانستند.

امام صادق (ع) درباره آنان می‌فرماید:

«سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء، برئ الله منهم و رسوله، ماهؤلاء علی دینی و دین آبائی.»^(۳)

گوشت، چشم، پوست، گوشت و خون (و خلاصه همه وجود) من از غلات بیزار است. خدا و پیامبرش نیز از ایشان بیزارند. آنان با آیین من و پدرانم رابطه‌ای ندارند.

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۲، رجال کشی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲- ذی: الفرق بین الفرق، ص ۲۳۶ و ۲۳۸ و الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۷۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۸ و ص ۲۶۵.

پیشوای ششم در سخن دیگری خطاب به شیعیان می‌فرماید:

«جوانان خود را از خطر غلات برحذر دارید تا مبدا ایشان را فاسد نکنند. غلات بدترین خلق خدا هستند، بزرگی خدا را کوچک می‌شمارند و نسبت به بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌کنند، سوگند به خدا، غلات از یهود، نصارا، مجوس و مشرکان بدترند.»^(۱)

«امام صادق (ع) گاهی افراد خاصی از این فرقه را نام می‌برد و چهره شیطانی آنان را برای مردم برملا می‌ساخت. به عنوان نمونه در تفسیر آیه شریفه: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۖ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شدند بر آنها بر هر دروغگوی گنهکار فرود می‌آیند.

فرمود: آنان هفت نفرند: مغیره، بیان، صائد، حمزة بن عماره بربری، حارث شامی، عبدالله بن حارث و ابوالخطاب.»^(۲)

مبارزه امام (ع) با غلات به این مقدار که برشمردیم محدود نمی‌شود. بلکه آن حضرت در موارد زیادی در برخورد خصوصی با افراد، آنان را از خطر این اندیشه کفرآمیز برحذر و به صراط مستقیم رهنمود می‌ساخت.

۶. صوفیه: در اوایل قرن دوم هجری در درون جامعه اسلامی افرادی پیدا شدند که خود را زاهد و صوفی می‌نامیدند. این گروه در راستای اعتقادات باطل و ضد اسلامی خود، در بهره‌گیری از نعمت‌های الهی و مواهب طبیعی روش خاصی اتخاذ کردند و چنین وانمود کردند که روش صحیح و راه دین همان است که ایشان می‌روند.

آنان مدعی بودند که به طور مطلق و در هر شرایطی باید از نعمت‌های دنیوی دوری جست مؤمن واقعی کسی است که از پوشیدن لباس خوب، خوردن غذای لذیذ و سکونت در خانه وسیع اجتناب ورزد. طبعاً کسانی که این مواهب را مورد استفاده قرار

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

۲- رجال کشی، ج ۲، ص ۵۷۷ و بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰.

می دادند از سوی این گروه به دنیا دوستی و خروج از مسیر ایمان متهم شده مورد تحقیر و ملامت قرار می گرفتند.

امام صادق در برابر این جریان انحرافی نیز موضع گرفت و ضمن تأکید و توصیه بر تهذیب نفس و توجه به معنویات و دل بستن به دنیا و مظاهر آن، رهبران این گروه را افرادی «فاسد العقیده» و دشمن اهل بیت (ع) قلمداد کرد. به نقل امام عسکری (ع) از امام صادق (ع) درباره ابوهاشم کوفی (بنیانگذار فرقه صوفیه) سوال شد. آن حضرت فرمود:

«او فردی فاسد العقیده بود. او کسی بود که مذهبی به نام تصوف وضع کرد و آن را، راه فراری برای عقیده ناپاک خود قرار داد.»^(۱)

یکی از یاران امام صادق (ع) به آن حضرت عرض کرد: این ایام گروهی پیدا شده اند به نام «صوفیه» درباره آنان چه می فرمایید؟

امام (ع) فرمود: «ایشان دشمنان ما هستند، کسانی که به آنان تمایل پیدا کنند جزء ایشان خواهند بود و با آنان محشور می شوند. به همین زودی ها گروهی که نسبت به ما اظهار محبت می نمایند، به ایشان تمایل و شباهت پیدا می کنند و خود را با القاب آنها ملقب می سازند و سخنان آنها را تأویل می نمایند. کسانی که متمایل به آنان شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم، و آنان که سخنان ایشان را رد و انکار کنند مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر (ص) با کفار نبرد می کردند.»^(۲)

امام صادق (ع) در برخورد حضوری با سران صوفیه ایشان را به اشتباه و انحراف خود متوجه کرده و نصیحت و ارشادشان می فرمود. نمونه بارز آن گفتگویی است که مین آن حضرت و سفیان ثوری در همین رابطه رخ داد و موجب شکست و سرافکنندگی وی شده است.^(۳)

۱- حدیقه الشیعه، ص ۵۶۴
 ۲- حدیقه الشیعه، ص ۵۲۶
 ۳- تفصیل این گفتگو: کافی، ج ۵، ص ۶۵، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۳، ح ۶۷، ص ۱۲۲.

در این باره در کتاب مغز متفکر جهان شیعه آمده است:

«جعفر صادق همانطور که با شدت، نظریه مربوط به سرشت خدایی نسبت به پیغمبر اسلام و ائمه شیعه (شبه اعتقاد مسیحیان نسبت به حضرت مسیح) را رد کرد با رهبانیت شیعیان و سایر فرقه‌های اسلامی به طور جدی مخالفت نمود. امام جعفر صادق (ع) می‌دانست که فکر رهبانیت اگر در مذهب شیعه قوت بگیرد، آن را از بین می‌برند. خاصه آن که حکومت‌های وقت که از بنی‌امیه بودند، با شیعیان خصومت داشتند و گاه خصومت خود را علنی می‌نموده و زمانی پشت پرده با شیعیان دشمنی می‌کردند.

نفع بنی‌امیه، در این بود که شیعیان، دست از دنیا بشویند و اعتکاف کنند و رابطه خود را با دنیای خارج قطع نمایند و کسی از خارج با آنها مربوط نباشد، و بتوانند به وسیله تبلیغ، مذهب شیعه را توسعه بدهند. آنها می‌دانستند بعد از اینکه شیعیان دست از دنیا شستند و تمام عمر خود را در یک دیر، به سر برند، بعد از چندی، بخودی خود از بین خواهند رفت.»^(۱)

ب - مکاتب مادی

از جمله محورهای اساسی فعالیت‌های فرهنگی امام صادق (ع) مبارزه با افکار الحادی و اندیشه‌های مادیگری بود که در دوران امامت آن حضرت به سرعت در حال گسترش بود.

فعالیت‌های امام (ع) در این زمینه شکل‌های مختلف داشت، از قبیل: بیانات و رهنمودهای کلی در زمینه مسائل مربوط به توحید، مباحثات و مناظرات رسمی میان آن حضرت و سران مادیگرایان مثل ابن ابی العوجاء، ابن مقفع، زندیق مصری به نام عبدالملک و...

۱- مغز متفکر جهان شیعه امام جعفر صادق (ع) مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله، ص ۸۴.

و نیز بین اصحاب آن حضرت با این افراد، و ارشادها و رهنمودهای موروثی آن حضرت در برخورد با افراد مختلف دیده می شود.

امام (ع) در تمام این برخوردها و مناظرات، با بیانی روشن و منطقی استوار، مبانی اعتقادی اسلام را تبیین و تشریح و ادعای خصم را ابطال و او را در برابر حق وادار به اقرار و اعتراف می کرد.^(۱)

در اینجا به نمونه‌ای از این مناظرات اشاره می کنیم:

«عصر امام صادق (ع) بود، شخصی به نام جعد بن درهم به بدعت گذاری و مخالفت با اسلام پرداخت و دارای جمعی طرفدار شد و سرانجام در روز عید قربان اعدام گردید. او روزی مقداری خاک و آب در میان شیشه‌ای ریخت و پس از چند روز حشرات و کرم‌هایی در میان آن شیشه تولید شدند.

او در میان مردم آمد و چنین ادعا کرد: «این حشرات و کرم‌ها را من آفریدم، زیرا من سبب پیدایش آن‌ها شدم، بنابراین آفریدگار و خدای آن‌ها من هستم.» گروهی از مسلمانان این موضوع را به امام صادق (ع) خبر دادند، آن حضرت فرمود: «به او بگویند تعداد آن حشرات چقدر است؟ تعداد تر و ماده آن‌ها چقدر است؟ وزن آن‌ها چه مقدار است؟ و از او بخواهید که آن‌ها را به شکل دیگری تغییر دهد زیرا کسی که خالق آن‌ها است توانایی برای تغییر شکل آن‌ها را نیز خواهد داشت.»

آن گروه با طرح همین پرسش‌ها با آن شخص، مناظره کردند. او از پاسخ به آن پرسش‌ها فروماند، و به این ترتیب نقشه‌اش نقش بر آب گردید و ترفند و حيله‌اش فروپاشید.^(۲)

در کتاب زندگی و سیمای امام جعفر صادق (ع) از علامه سید محمد تقی مدرسی درباره این مکاتب و افکار آمده است:

۱- زندگانی امام صادق (ع) ص ۲۲۴.

۲- نگاهی به زندگی امام صادق (ع) ص ۱۰۸ - محمد محمدی اشتهاردی.

«در اینجا، مناسبت دارد که اجمالاً به موجی الحادی که در دوران زندگی امام صادق (ع) بر جامعه اسلامی یورش آورده بود، اشاره‌ای کنیم. این موج با حوزه‌ی علمی امام صادق (ع) نیز برخورد کرد اما آن را سدی استوار و خلل ناپذیر یافت که از عهده پاسخگویی به آن موج برآمد و آن را از حرکت باز داشت، و به غباری تبدیل کرد. از آنجا که ما می‌کوشیم زندگی امام بزرگ خود را خلاصه‌وار بررسی کنیم و خطوط ویژه‌ی حوزه‌ی علمی آن حضرت را مشخص سازیم باید مروری گذرا نیز به این موج فراگیر داشته باشیم.

پیش از این گفتیم که فتوحات اسلامی موجب برخوردهای نیرومندی میان مسلمانان و نومسلمانان شد. از آنجا که بیشتر مسلمانان درک و بینشی شایسته و استوار از اسلام نداشتند، این برخوردها به نتیجه‌ای نامطلوب و منفی انجامید، چرا که مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرد، گروه اول، محافظه‌کاران و قشری گریانی بودند که تنها جنبه‌ی ظاهری دین را گرفته و از فهم جوهر و حقیقت و کنه آن بازمانده بودند، اینان عقل و خرد خود و همراهی با آن معیارها را گم کرده بودند. گروه خوارج از پیشتازان این گرایش بود، چنان که اشاعره نیز این گونه بودند. البته با ملاحظات در طوایف آنها از نظر اختلاف در کمیت و کیفیت.

گروه دوم، تندروهایی بودند که شدیداً از وضع موجود در جامعه تأثیر پذیرفته بودند. اینان معیارها را به کناری افکنده و تنها به آنچه عقل‌های کوتاه آنها بر حسب اختلاف گرایشها و دگرگونی شرایط، به آنان الهام می‌کرد، اکتفا کرده بودند و پیشاپیش این گروه، ملحدان و پس از آنها با فاصله بسیار معتزله و دیگر فرقه‌هایی که بدیشان نزدیک بودند، جای داشتند. بنا به طبیعت وضع اجتماعی موجود در آن روزگار که مرتد بد حال‌تر از کافر اصیل قلمداد می‌شد آنان مجبور به استتار بودند. اگر چه مرتدان در همان هنگام جزء اقلیت به شمار می‌آمدند. اما اندیشه‌هایشان را از آب‌شخور فلسفه یونان سیراب می‌کردند.

عربها تا آن روزگار، با اندیشه‌های یونانی هیچ آشنایی نداشتند. آشنایی آنان هنگامی آغاز شد که نهضت ترجمه در عصر امام صادق (ع) و پس از آن صورت پذیرفت. از این رو تنها شمار اندکی از مسلمانان که تمام ابعاد فلسفه نظری اسلام را درک کرده و به وجوه متفاوت میان آنها و دیگر تئوریه‌ها پی برده بودند می‌توانستند با اقامه دلیل و برهان اصول فکری اسلام را اثبات کنند و اصول و تئوریه‌های دیگر مکاتب را در هم بکوبند. این عده‌ی اندک، با کسانی برخورد می‌کردند، که معلومات آنها بر مجموعه‌ای از احادیث ابوهریره و جز او محدود بود و اصلاً به تناقضات فراوانی که در آنها به چشم می‌خورد توجه نشان نمی‌دادند. اینان می‌پنداشتند که بر حق هستند از توانایی کافی برای اثبات ادعای تو خالی و پوچ خود بر خوردارند. از این رو می‌بینیم که هر کدام از آنها حزبی راه می‌اندازند. مردم را نهانی فرا می‌خواندند. بنابراین بر امام (ع) اثبات شد که در برابر این گروه‌ها به ستیزه برخیزد و اوهام باطل آنها را بشکافند. امام (ع) برای رسیدن به این هدف سه طرح خردمندانه ترسیم کرد:

۱- او قسمتی از حوزه‌ی علمی خود را به کسانی اختصاص داد که از فلسفه یونان بالاخص و سایر فلسفه‌ها بالاخص آگاهی داشتند و به خوبی از نظر اسلام درباره‌ی آنها و دلایلی که آن فلسفه‌ها را نقض می‌کرد آگاه بودند. کسانی همچون هشام بن حکم، متکلم پراوازه، و حمران بن اعین و هشام بن سالم و دیگر مشاهیر علم و حکمت و کلام، که به معیارهای نظری اسلامی نیز آگاه بودند در میان این گروه جای داشتند.

۲- آن حضرت دستور به نوشتن رساله‌هایی همچون «توحید مفضل» و «اهلیلجه» و... اقدام کردند.

۳- رویارویی مشخص با سران اندیشه‌های الحادی.^(۱)

در کتاب «در مکتب احیاگر تشیع حضرت امام جعفر صادق (ع)» در این باره آمده است:

۱- زندگی و سیمای امام جعفر صادق (ع)، سید محمد تقی مدرسی، مترجم محمد صادق شریعت، ص ۲۱.

«دشواری دیگر امام صادق (ع) درگیری با مباحث کلامی بود که از سوی فرقه‌هائی چون مرجئه، اشعریه، جبریون، طبیعیون، یهود، نصاری و حتی زنادقه و ملحدین وادیان دیگر مطرح می‌شد. افکار مختلف بود و شگفت این که هر یک به نحوی سعی داشتند سخن و دعوی خود را به کرسی بنشانند.

در بعد اسلامی قضیه، تحول و انقلاب عقیده‌ای بزرگی در علم کلام راجع به جبر و تفویض پیدا شده بود که خود دامنه یافته و مباحث وسیع دیگری را در بعد افکار و اعمال وارد می‌کرد. اینان در زمینه مسایل اعتقادی و جنبه‌های اصولی بحث می‌کردند، مثلاً در مورد صفات خدا، یا قضاء و قدر، جبر و اختیار و....

مهم این بود که در دامن زدن به این بحثها گاهی دست سیاست را هم در آن داخل می‌بینیم و آنها نیز سعی داشتند فکر سخیفی را که به نفع آنها بود وارد دین کرده و به صورت یک باور در میان مردم جا بیندازند. مثلاً در مسأله جبر و اختیار، بنی‌امیه اصرار به توسعه اندیشه جبری داشتند و هدفشان در این زمینه آن بود که قدرت و حکومت خود را به اسم خواست خدا و جبر بر مردم تحمیل کرده و دهان آنها را در اعتراض و انتقاد به دستگاه زمامدار ببندند و مبتکر این اندیشه شخص معاویه بود.

در افکار و آراء و طرز فکر و عقاید مردم شک و ریب، جدل‌ها، بحث‌ها، پدید آمد که خود دامن زننده به مناقشات بین مردم و درگیری فکری آنان و در نتیجه کینه‌توزی و جدایی از یکدیگر بود و معاویه دوست داشت از این طریق موقعیت خود را تثبیت و وحدت جامعه را متزلزل کند و این خط فکری توسط همه زمامداران بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس اعمال شد. امروز نیز ما همان خط را نزد گروهی عظیم از مسلمانان اهل سنت می‌بینیم.

بدین سان مردم در تاریکی زندگی می‌کردند، روشنایی و نوری را می‌طلبیدند تا راه را برایشان روشن کند و خط فکری درستی را به آنان نشان دهد. وجود و حضور امام صادق (ع) و بحثهای او در این زمینه، الحق نعمتی برای مردم به حساب می‌آمد.^(۱)

در اینجا به نمونه‌هایی از این مناظرات مختصراً اشاره می‌کنیم:

«از امام صادق (ع) در باره قضا و قدر پرسشها شده است از جمله آنکه:

جمیل بن دراج گوید: از ابو عبد الله (ع) در باره قضا و قدر پرسیدم. فرمود: آفریده‌های خداوند و خدا در آفریده‌اش چیزی را که می‌خواهد می‌افزاید. و در پاسخ دیگری که از قضا و قدر می‌پرسد، می‌گوید: چون روز رستاخیز آید و خدا آفریدگان را فراهم نماید از آنچه بر آنان عهد بسته است، پرسد و از آنچه قضای او بر آن رفته نپرسد. کسی دیگری می‌پرسد: آیا خدا بندگان را به حال خود وا گذارده؟ می‌فرماید: «خدا اجل و اعظم از این است!» آیا آنان را مجبور ساخته؟ «خدا عادلتر از آنان است که بندگان را مجبور سازد، سپس عذابشان کند».

آیا میان این دو منزله‌ای است؟

«آری به وسعت میان آسمان و زمین. آنکه می‌پندارد خدا به بدی و فحشاء امر می‌کند بر خدا دروغ بسته است، و آنکه می‌گوید، خیر و شر به مشیت خدا نیست، خدا را قادر ندانسته و آنکه می‌پندارد نافرمانی با قدرتی جز قدرت خدا سرزده بر خدا دروغ بسته است.»^(۱)

امام صادق (ع) و مذاهب فقهی چهارگانه

«امامان مذاهب فقهی، خود از اهل بیت، علم می‌آموختند و این امر برای آنان فخر و سبب پیروزی و موفقیت بود. امام ابو حنیفه از آراء امام علی (ع) استفاده کرده، تا آنجا که یکی از امتیازات مذهبش عمل به سخن مشهور نبی اکرم است که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» چنانکه «مقدسی» در احسن التقاسیم گفته است.

ابو حنیفه در مقام افتخار به استفاده علمی از امام صادق گفت: «لولا السنتان لهلك النعمان» مالک بن انس یکی از شاگردان امام صادق بود، شافعی از او علم آموخت و احمد بن حنبل از شافعی. شافعی جز از علی از کس دیگر روایت نکرد، از این رو به تشیع

متهم گردید، ولی خود به این اتهام مباحثات کرده و می‌گوید:

من به دین و آیین شیعی هستم.

در مکه زاده شدم ولی در عقیله زیستم،

زادگاهم پاکترین و مایه فخر بسیار است.

مذهبی نیکوترین و بهترین نامیده شده است.

یحیی بن معین، شافعی را به رافضی بودن متهم کرده و می‌گوید: کتابش را در سیره

مطالعه کردم و در آن جز یاد علی چیزی نیافتم. خود شافعی در این ابیات شیعی بودنش را

نشان داده است:

ای سوار در محصب منی توقف کن

و به کسانی که در بالای کوه هنگام سحر نشسته، یا ایستاده‌اند فریاد زن

بر حاجیانی که هنگام حرکت به منی

چون آبهای فرات که موج برمی‌دارند، متلاطم‌اند

اگر دوستی آل محمد رقص است

ای دو عالم شهادت دهید که من رافضیم

و نیز احمد بن حنبل علی را بر دیگر صحابه ترجیح می‌داد. یک بار از او سوال شد

برترین صحابی پیامبر چه کسی بود؟ او گفت: ابوبکر، بعد عمر و سپس عثمان. کسی

گفت: پس علی؟ احمد گفت: شما از اصحاب پیامبر پرسیدید، و حال آنکه علی خود

محمد است. سخنانی از این‌گونه بسیار است، که نقل جملگی آنها به طول خواهد

انجامید.^(۱)

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای در کتاب پیشوای صادق درباره تبیین

احکام به شیوه خاص شیعی می‌فرمایند:

«... از قدیم‌ترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد.

یکی جریان وابسته به دستگاه‌های حکومت‌های غاصب، که در موارد بسیاری

حقیقت‌ها را فدای مصلحت‌های آن دستگاه‌ها ساخته و در برابرهای ناچیز حکم خدا را تحریف می‌کردند. و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی، مقدم نمی‌ساخت و قهراً در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاہت مزدورش قرار می‌گرفت. و از آن روز در غالب اوقات شکل غیررسمی داشت. با این آگاهی، بوضوح می‌توان دانست که فقه جعفری، در برابر فقه فقهای رسمی روزگار امام صادق (ع)، فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود. در عین حال، دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می‌کرد.

نخستین و مهمترین، اثبات بی‌نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم یعنی در واقع عدم صلاحیتش برای تصدی مقام «خلافت» و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقها در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرت‌های حاکم است. امام صادق (ع) با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌ای غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا بشمار می‌آمد، تخطئه می‌کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی‌اش تهی دست می‌ساخت. در اینکه دستگاه حکومت بنی‌امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضه‌آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق (ع) توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست. ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی‌عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و به خاطر اینکه سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود از نکته‌های دقیق در زمینه مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیر مستقیم، توجه داشتند.

از جمله تهدیدها و فشارها و سخت‌گیری‌های نامحدود منصور نسبت به فعالیت‌های آموزشی و فقهی امام، ناشی از همین توجه و احساس بوده است. و نیز تأکید و اصرار

فراوان وی بر گرد آوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود که باز مضمون چندین روایت تاریخی است از احساس همین نیاز نشأت می گرفته است.

در مذاکرات و آموزش های امام به یاران و نزدیکانش، عامل «بی نصیبی خلفا از دانش» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می شود یعنی اینکه امام همان مضمون متعرضانه ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً نیز در میان می گذارده است.

در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است: «نحن قوم فرض الله طاعتنا، وانتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته»^(۱)

(ما ییم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است. در حالی که شما از کسانی تبعیت می کنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.)
یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نا اهل، دچار انحراف گشته، به راهی جز راه خدا رفته اند، نمی توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: «ما به تشخیص خود راه خطا را نپیمودیم، این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند.» زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود کاری خلاف بوده است، پس نمی تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند.

این مفهوم که: رهبری سیاسی در جامعه انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است، لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزش های امامان قبل و بعد از امام صادق (ع) نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی (ع) از قول جد بزرگوارش امام محمد باقر (ع) «سلاح» را در سلسله امامت به تابوت در میان اقوام گذشته بنی اسرائیل، همانند می کند.

«سلاح» در میان ما همچون تابوت است در میان بنی اسرائیل، که نزد هرکس بود نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما نیز سلاح نزد هرکس باشد رهبری و زعامت متعلق به اوست. (توجه شود به شکل سمبلیک و مفهوم بسیار عمیق این

تعبیر)، راوی آنگاه می پرسد: «فیکون السلاح مزایلاً للعلم؟» یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟

امام در پاسخ می گوید: نه.^(۱) یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را با هم دارا باشد. پس امام از سویی شرط امامت را، دانش دین و فهم درست قرآن می داند و از سوی دیگر، با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم این شیوه مخصوص که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است. عملاً دین شناسی خود و دین شناسی دستگاه خلافت را با تمامی علمای وابسته و نام و نشان دارش اثبات می کند. و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام به مبارزه. خود بعدی تازه می بخشد.

نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و پیچ و خم های کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعرضانه این درس و بحث و حدیث و تفسیر را بیش از اسلاف اموی خود درک می کردند گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیری های رذالت آمیزش با امام صادق (ع) مدت ها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد. تا آنجا که به نقل «مفضل بن عمر» چهره درخشان و معروف شیعی، هرگاه مسئله ای در باب زناشویی و طلاق و امثال آنها نیز برای کسی پیش می آمد، به آسانی نمی توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد.^(۲)

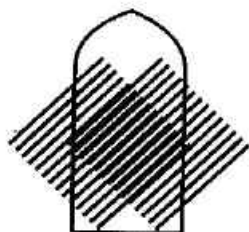
ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم

۱- کاهی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- پیشوای صادق (ع)، سید علی خامنه ای، ص ۸۹ الی ۹۳.

فهرست منابع:

- (۱) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ج ۶۶، ج ۳۷، ج ۲۵.
- (۲) در مکتب احیاگر تشیع حضرت امام جعفر صادق (ع)، دکتر علی قائمی.
- (۳) الملل و النحل، شهرستانی.
- (۴) کافی، مرحوم کلینی.
- (۵) زندگانی امام جعفر صادق (ع)، علی رفیعی.
- (۶) بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی.
- (۷) الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر البغدادی.
- (۸) مجموعه زندگانی چهارده معصوم (ع)، حسین عماد زاده.
- (۹) تفسیر عیاشی، جلد ۱.
- (۱۰) رجال کشی، جلد ۲.
- (۱۱) مغز متفکر جهان شیعه امام صادق (ع)، مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری.
- (۱۲) زندگانی امام صادق (ع)، علی رفیعی (نمایدگی ولی فقیه در جهاد سازندگی استان خراسان).
- (۱۳) نگاهی به زندگی امام صادق (ع)، محمد محمدی اشتهااردی.
- (۱۴) زندگی و سیمای امام جعفر صادق (ع)، علامه سید محمد تقی مدرسی، مترجم محمد صادق شریعت.
- (۱۵) زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (ع)، سید جعفر شهیدی.
- (۱۶) امام صادق (ع) و مذاهب چهارگانه، استاد اسد حیدر، ترجمه حسن یوسفی اشکوری.
- (۱۷) پیشوای صادق (ع)، سید علی خامنه‌ای.
- (۱۸) حدیقة الشیعه.



موضع امام صادق علیه السلام
در برابر قیام‌های عصر خود

احمد تقی زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این مختصر به بررسی موضع حضرت امام صادق علیه السلام پیرامون قیام‌های عصر خود می‌پردازیم.

این مقاله شامل پنج بخش است: موضع آن حضرت در برابر قیام ۱- زید بن علی ۲- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام (نفس زکیه) ۳- ابومسلم خراسانی ۴- حسین بن علی بن حسن مثلث (شهید فخر) و ۵- دعوت ابوسلمه خلیل.

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام زید بن علی

زید فرزند علی (امام چهارم شیعیان) از بزرگان و رجال با فضیلت و عالی قدر خاندان نبوت و مردی دانشمند، زاهد و دلیر بود. ^(۱) چنان که از جهت علمی به او لقب عالم آل محمد و فقیه اهل بیت داده‌اند. ^(۲) همچنین به خاطر کثرت انس او با قرآن به حلیف القرآن مشهور شد ^(۳) و چون اوقات زیادی را در مسجد به عبادت و راز و نیاز می‌پرداخت از او به عنوان ستونی از ستون‌های مسجد یاد می‌کردند. ^(۴)

داستان شهادت او نیز همانند داستان شهادت پدران بزرگوارش می‌باشد یعنی او نیز از بی وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه در امان نماند بدین گونه که در ابتدا ۲۵ هزار نفر با او

۱- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۳۷ - الفخری ص ۱۳۲ - پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق ص ۱۶۰
۲- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۳۷

۳- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۳۹ - عمدة الطالب ص ۲۸۶

۴- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۳۹ - اعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۰۸، ریاض العلماء ج ۲ ص ۳۱۹ - ریاض السالکین ص ۸

بیعت کردند اما در جنگی که میان زید و یوسف بن عمر ثقفی (استاندار عراق) - که از طرف هشام بن عبدالملک خلیفه اموی منصوب شده بود - در گرفت تعداد کمی از این افراد به یاری زید شتافتند در همین جنگ بود که تیری به پیشانی زید برخورد نمود و در آن فرو رفت و سرانجام زید به شهادت رسید.^(۱)

قیام زید در سال ۱۲۲ هجری قمری به وقوع پیوست.^(۲)

دقت در چندین روایت که از ائمه معصومین (ع) نقل شده مطیع و معتقد بودن زید به اصل امامت را برای ما ثابت می‌کند. مانند روایتی که از او نقل شده که می‌گفت: جعفر امام ما؛ در حلال و حرام است.^(۳) و نیز او می‌گفت: در هر زمانی یک نفر از ما اهل بیت حجت خدا است و حجت زمان ما برادرزاده ام، جعفر بن محمد است. هر کس از او پیروی کند گمراه نمی‌شود و هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌یابد.^(۴) و نیز روایات دیگری که این امر را برای ما روشن می‌سازد.

حال که اطاعت و فرمانبرداری زید از مقام امامت برای ما ثابت گشت باید به این نکته ظریف توجه کرد که مطمئناً زید از امام عصر خود اجازه قیام را گرفته و آن حضرت نیز موافقت نموده‌اند زیرا اگر غیر از این می‌بود (امام (ع) از قیام او راضی نبود) زید هرگز دست به قیام نمی‌زد.^(۵)

امری که گفته ما را تأیید می‌کند روایات بسیاری هست که رضایت ائمه اطهار را از قیام زید حکایت می‌کند و این که برخی می‌گویند قیام زید بدون اذن امام صورت گرفته، گفته‌ای نادرست و بی‌اساس است زیرا دقت در گفته‌ها و احادیثی که برای اثبات حرف

۱- پرتوی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۴۳ - سیره پیشوایان ص ۴۰۵ - ترجمه مقاتل الطالبین ص ۱۳۵ تا ص ۱۲۳ - جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام ص ۶۱۹

۲- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۱ - پرتوی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۱۶۱ - جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام ص ۶۰۰

۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۳ - المعاصن ص ۳۶۱ - حیات الامام الباقر ج ۱ ص ۳۵۶ - رجال النجاشی ص ۱۳۰ - کافیه الانر ص ۳۲۷ - سیره و قیام زید بن علی ص ۲۹ به بعد، پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق (ع) ص ۴۹ - اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کشی (۳۶۱ - سیره پیشوایان ص ۲۰۹).

۴- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق (ع) ص ۴۹ - امالی صدوق مجلس ج ۸ ص ۶ - قاموس الرجال ج ۴ ص ۵۷۴ - سیره پیشوایان ص ۴۰۹

۵- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق (ع) ص ۴۸

خود به آن تمسک می‌جویند ضعیف بودن متن یا سند این‌گونه روایات را به ما نشان می‌دهد.^(۱)

اولین روایتی که رضایت امام صادق علیه السلام را از قیام زید برای ما روشن می‌سازد این روایت است که امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر علیه السلام و ایشان نیز از پدر بزرگوارشان امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کنند که آن حضرت می‌فرمود: «زید برای قیامش با من مشورت کرد من به او گفتم عمو جان اگر دوست داری که همان شخص به دار آویخته کوی کناسه کوفه باشی راه تو همین است» و موقعی که زید از حضور امام صادق علیه السلام بیرون رفت امام فرمود: وای به حال کسی که ندای او را بشنود و به یاری او نشتابد.^(۲)

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت در گفتگو با یکی از یاران زید که در رکاب او شش تن از سپاه امویان را کشته بود فرمود: خداوند مرا در این خون‌ها شریک گرداند به‌خدا سوگند عمویم زید روش علی و یارانش را در پیش گرفت.^(۳)

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری چنین می‌فرماید: خدا عمویم زید را رحمت کند هرگاه پیروز می‌شد (به قرار خود) وفا می‌کرد. عمویم زید مردم را به رهبری شخص برگزیده‌ای از آل محمد دعوت می‌کرد و آن شخص منم.^(۴)

در روایتی دیگر آن حضرت چنین فرموده‌اند: «خدا او (زید) را رحمت کند مرد مومن و عارف و عالم و راستگویی بود. اگر پیروز می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد و اگر

۱- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۵۲ تا ۵۳

۲- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۴۸- ریاض السالکین ص ۹- عبون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۹۵- اعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۰۹- ریاض العلماء ج ۲ ص ۳۲۸ و ص ۳۴۵- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۵- سیره پیشوایان ص ۴۰۸- شخصیت و قیام زید بن علی ص ۱۷۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۳- امالی صدوق مجلس ۱۰ ص ۴۰- تنفیح المقال ج ۱ ص ۴۶۸.

۳- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۵- قاموس الرجال جلد ۴ ص ۵۷۰- سیره پیشوایان ص ۴۰۹- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۴۹

۴- سیره پیشوایان ص ۴۰۹- قاموس الرجال ص ۵۶۶- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۴- عبون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۴۹- پرتوی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام ص ۴۹- سفینه البحار ج ۱ ص ۵۷۸- رجال مامقانی ج ۱ ص ۴۶۹- الغدير ج ۳ ص ۷۰

قدرت و حکومت را به دست می آورد، می دانست آن را به چه کسی بسپارد. (۱)

همچنین از آن حضرت نقل شده هنگامی که فردی شعری در مذمت زید بن علی گفته بود و حضرت آن را شنید او را نفرین کرد. (۲)

در نقل دیگری آمده است که حضرت چنین فرمود: «ستایش کنندگان از زید در بهشتند و شماتت کنندگان شریک خون او. (۳)

در روایت دیگری آن حضرت در برابر کسانی از شیعیان که از زید تبری می جستند او را تأیید فرموده است. (۴)

در روایتی دیگر که کلینی در کافی به نقل از آن حضرت آورده است آن حضرت چنین فرموده است: «نگوید که زید خروج کرد زیرا زید عالم و راستگو بود و شما را به امامت خویش دعوت نمی کرد بلکه به سوی رضای آل محمد (ع) می خواند و چنانچه غالب می شد، حق را به صاحب حق می داد جز این نبود که علیه حاکم جائری که اسباب قدرتش فراهم شده بود و ظلم می کرد قیام نمود تا قدرتش را در هم شکند. (۵)

خبر شهادت زید و یارانش در مدینه اثری عمیق و ناگوار داشت و بیش از همه امام صادق (ع) از این واقعه متأثر بود. پس از شهادت زید چنان غم و غصه امام صادق (ع) را فرا گرفته بود که هرگاه نام کوفه و زید به میان می آمد، بی اختیار اشک از چشمان حضرت سرازیر می شد و با جمله های جان سوز و تکان دهنده توأم با تکریم و احترام عمیق نسبت به عموی شهید خود و یاران فداکار وی، خاطره شهادت او را گرامی می داشت. (۶)

- ۱- سیره پیشوایان ص ۴۰۹ - رجال کنی ص ۲۸۵ - روضه کافی ص ۲۶۴ - سیره چهارده معصوم ص ۵۴۵ - الغدير ج ۳ ص ۷۰ - پرنوی از زندگانی امام جعفر صادق (ع) ص ۲۹ - اعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۰۸ و ص ۱۰۹
- ۲- ریاض العلماء جلد ۲ ص ۳۳۴ - ریاض السالکین ص ۹
- ۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۴ - نثر الدر ج ۱ ص ۳۵۲ - تا ص ۳۵۳
- ۴- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۴ - نثر الدر ج ۱ ص ۳۵۳ - سیره چهارده معصوم ص ۵۴۵ - الغدير ج ۳ ص ۷۰
- ۵- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۴ - حطّ مفریزی ج ۲ ص ۳۰۷ - فرائد الوفيات ج ۱ ص ۲۱۰
- ۶- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۵ - الغدير ج ۳ ص ۷۰
- ۷- پرنوی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۵۰ - سیره پیشوایان ص ۴۱۰

یکی از دوستان امام ششم نقل می‌کند زمانی که من به محضر آن حضرت رسیدم و به ایشان گفتم که از کوفه می‌آیم، آن حضرت به محض شنیدن نام کوفه به شدت گریه کرد به طوری که صورت مبارکش از اشک خیس شد. وقتی که من دلیل این گریه شدید را از آن حضرت سؤال کردم، امام فرمود: به یاد عمویم زید و آن چه بر سر او آوردند افتادم و گریه‌ام گرفت. پرسیدم: چه چیزی از او به یاد شما آمد؟ فرمود: قتل و شهادت او. آن گاه امام چگونگی شهادت زید را برای آن فرد شرح داد.^(۱)

شخصی دیگر به نام فضیل می‌گوید: پس از شهادت زید، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. حضرت گریه کرد و فرمود: «خدا زید را رحمت کند او عالمی درستکار بود». (۲) قیام زید حتی مورد تأیید سایر ائمه نیز بوده است. امیر مومنان علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای از قیام زید خبر داد و فرمود: در این موقع مردی از خاندان ما قیام می‌کند. وی را کمک کنید چون مردم را به سوی حق دعوت می‌کند. (۳)

امام باقر علیه السلام نیز قیام زید را مورد تأیید قرار داده چنین فرمود: برادرم زید بن علی قیام می‌کند و کشته می‌شود او بر حق است وای به حال کسی که او را یاری نکند وای بر کسی که با او بجنگد و وای بر کسی که او را بکشد. (۴)

امام هشتم علیه السلام درباره قیام زید چنین فرمود: «زید از علمای آل محمد علیهم السلام بود: به خاطر خدا غضب نمود و با دشمنان خدا جهاد کرد تا به شهادت رسید. (۵)

این دسته از روایات و روایات دیگری رضایت امام صادق علیه السلام و ائمه دیگر را از قیام زید نشان می‌دهد. ولی ظاهراً دلیل اصلی عدم تصریح امام به موافقت با قیام زید این بوده که مسأله خروج زید می‌بایست با رعایت احتیاط کامل صورت گیرد و ممکن بود

۱- برنوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۵۰، امالی صدوق ص ۲۳۶ مجلس ۶۲، بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۷۲،

سیرت پیشوایان ص ۴۱۰، شخصیت و قیام زید بن علی ص ۳۲۱

۲- برنوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۳۸، العتبر ج ۲ ص ۲۲۱

۳- برنوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۵۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۶ خطبه ۳۹

۴- برنوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۵۱، اعیان الشیعه ج ۷ ص ۱۱۶

۵- برنوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۳۸، عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۹۴، العتبر ج ۳ ص ۷۰

مداخله امام علیه السلام و موافقت صریح او با قیام زید به گوش دشمن برسد و مشکلاتی بر سر قیام زید پیش آید.^(۱)

البته روایات دیگری نیز که با مضمون این روایات تعارض دارد نقل شده است. مانند این روایت که از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت چنین فرموده اند: زید دروغ می گوید او آن چه می گوید نیست اگر قیام کند کشته می شود قبل از اینکه قائم این امت که وی فرزند بهترین کنیزان است قیام کند.

و روایاتی دیگر که در ذم و نکوهش زید و قیام او منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است.^(۲)

بنابراین می توان گفت که حضرت امام صادق علیه السلام با قیام زید از آن جهت که قیامی بر ضد ستمگری انجام گرفته موافق بوده است ولی اختلافاتی در این که خواسته زید امامت سیاسی بر مردم بوده است (باتوجه به این که امامت علمی امام را قبول داشته) و یا اینکه بدون اذن صریح آن حضرت دست به این قیام زده باشد وجود دارد.^(۳)

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام نفس زکیه:

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام معروف به نفس زکیه یکی از پسر عموهای امام صادق علیه السلام بود از آنجایی که قیام یحیی بن زید در خراسان و شهادت او زمینه را برای قیام عباسیان فراهم نمود و عباسیان نیز در مرحله اول زمینه را برای قیام فردی از میان خود مساعد نمی دیدند به همین علت تصمیم گرفتند فردی از آل علی علیه السلام را که در بین مردم از احترام، شخصیت و وجاهت بیشتری برخوردار است مطرح سازند و بعد که به هدف رسیدند او را از میان بردارند در پایان به این نتیجه رسیدند که محمد بن عبدالله بن

۱- پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۴۹

۲- پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۵۳، معجم رجال الحديث ج ۷ ص ۳۵۱

۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۳

حسن بن حسن علیه السلام معروف به نفس زکیه را که یکی از پسرعموهای امام صادق علیه السلام نیز بود به حکومت برسانند.^(۱)

از طرفی چون نامش هم نام پیامبر صلی الله علیه و آله بود و خال سیاهی روی شانه اش بود و نیز بسیار زاهد و عابد بود، عبدالله (پدراو) به عنوان مهدی آل محمد علیهم السلام از مردم برای او بیعت می‌گرفت^(۲) سرانجام او در سال ۱۴۵ (ه. ق) قیام کرد ولی اندکی بعد به دست نیروهای منصور به قتل رسید.^(۳)

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام نفس زکیه به عنوان مهدی آل محمد علیهم السلام از همان روز اول مخالفت بود زیرا عبدالله محض یعنی پدر نفس زکیه معتقد شده بود که فرزندش مهدی آل محمد است و سکوت امام می‌توانست نوعی صحه‌گذازدن بر ادعای آن‌ها باشد به همین دلیل امام صادق علیه السلام با این قیام مخالف بود.

دلیل دیگر این بود که امام شکست و کشته شدن او را پیش بینی می‌کرد^(۴) از این رو است هنگامی که آنها از امام برای نفس زکیه بیعت می‌خواستند چنین فرمود: «آن مساله امام مهدی «عج» است که پیغمبر خبر داده است، حالا وقتش نیست. و ای عبدالله اگر تو می‌پنداری که این پسر (محمد) همان مهدی موعود است، بدان که او نیست. و نه اکنون زمان خروج مهدی است و اگر می‌خواهی به محمد (پسرت) دستور خروج دهی به خاطر امر به معروف و نهی از منکر باشد.»^(۵)

شاهد دیگر در تأیید قیام ضد ظلم نفس زکیه این است در زمانی که محمد و ابراهیم (برادر محمد) و پدرشان عبدالله محض به همراه چند نفر دیگر در زندان منصور به سر می‌بردند و چند تن از آنها در آن جا با سخت‌ترین وضع به شهادت رسیدند منقول است

۱- برتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام، سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۱۷

۲- سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۱۷- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۷۱، مقاتل الطالبین ص ۱۴۱

۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۷۲، برتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۱۸۶

۴- برتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۱۸۳

۵- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۳، ترجمه ارشاد مفید جلد ۲ ص ۱۸۶

که امام صادق (ع) درباره شهادت آنها گریه سختی نمود.^(۱)

در روایتی دیگر در تأیید قیام نفس زکیه از خلاد بن عمیر نقل شده که در محضر امام صادق (ع) بودم و آن حضرت از آل حسن (عبدالله محض و پسرانش) یاد کرد و بسیار گریست به طوری که من و حاضران از شدت گریه او گریستیم آن گاه آن حضرت فرمود: پدرم از فاطمه دختر امام حسین نقل کرد که گفت پدرم امام حسین (ع) فرمود: ای فاطمه چند نفر از فرزندان تو در کنار شط فرات کشته می شوند که پیشینیان در فضیلت از آنها سبقت نگرفته و آیندگان به درجه آن ها نخواهند رسید. آنگاه خود آن حضرت فرمود: اینک از فرزندان فاطمه (دختر امام حسین) جز این ها (عبدالله و پسرانش) که در زندان کشته شده اند کسی دیگر نیست که مصداق سخن مذکور امام حسین (ع) باشد.^(۲) چنان که می بینیم امام با قیام نفس زکیه به عنوان قیامی ضد ستمگری (نه به عنوان قیام مهدی آل محمد (ع)) موافق بوده است و هر چند آن حضرت این انقلاب را مورد پشتیبانی قرار نداد ولی در عین حال اقدامی نیز علیه آن به عمل نیاورد و این ثابت می کند که حضرت با قیام تحت عنوان مبارزه با ظلم و امر به معروف و نهی از منکر موافق بوده. در جایی دیگر امام صادق (ع) خطاب به کسانی که از او درباره بیعت با نفس زکیه سؤال می کردند چنین فرمود: از خدا بترسید زیرا پدرم فرمود: کسی که شمشیر به رخ مردم بکشد و آن ها را به سوی خود دعوت کند یا این که در میان مسلمین کسی باشد که از او داناتر است گمراه شده و بی جهت خود را به زحمت انداخته است چون صلاحیت احراز آن مقام را ندارد.^(۳)

موضع امام صادق (ع) در برابر قیام شهید فخ:

یکی از دلاور مردانی که با یاران اندک خود قهرمانانه با حکومت هادی عباسی (چهارمین خلیفه عباسی) جنگید و در سرزمین فخ (حدود یک فرسخی مکه) به شهادت

۱- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۳ تا ۵۴۴، تنمة المنتهی ص ۱۳۰ تا ۱۳۳.

۲- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۴، تنمة المنتهی ص ۱۳۰.

۳- بر تروی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۲۶۲، احتیاج طبرسی ج ۲ ص ۱۱۸ * الامام الصادق ج ۱ ص ۲۰۷.

رسید، حسین بن علی بن حسن مثلث است که شهادت او در ذی حجه سال ۱۶۹ هجری قمری رخ داد. با این که او چندین سال بعد از رحلت امام صادق (ع) قیام نمود ولی امام صادق (ع) قیام او را پیشگویی نمود و آن را در سطح بسیار عالی دانست.

از جمله در روایتی از آن حضرت منقول است در زمانی که به سوی مکه حرکت می‌کردند در سرزمینی به نام فح از مرکب سواری خود پیاده شدند و وضو گرفتند و در آن مکان نماز خواندند و دعا نمودند. سپس سوار بر مرکب شدند. در این زمان همراه آن حضرت سوال کرد آیا این نماز از اعمال حج بود؟ امام چنین فرمود: ولی در این سرزمین مردی از اهل بیت من همراه گروهی کشته می‌شوند که روح‌های آن‌ها قبل از جسدهایشان به سوی بهشت پیشی می‌گیرند.

این حدیث به وضوح دلالت بر این دارد که آن حضرت از قیام فح که قیامی بر ضد ستمگری و ظالم بود کاملاً راضی و موافق با آن بوده‌اند.^(۱)

موضع امام صادق (ع) در برابر قیام ابو مسلم خراسانی:

ظلم و ستم و فسق و فجور آشکار حکومت بنی امیه و نیز قیام یحیی بن زید در خراسان عوامل مهمی بودند؛ که دست به دست هم دادند تا زمینه یک قیام و انقلاب در خراسان فراهم شود. سه نفر به نام‌های ابراهیم امام و ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور که از خاندان بنی العباس بودند و نسبت برادری نیز با هم داشتند از این آمادگی نهایت استفاده را می‌بردند و زمینه را برای قیام خود آماده می‌کردند تا این که ابراهیم امام با جوانی به نام ابومسلم آشنا گردید و او را جوانی لایق برای قیام بر ضد حکومت بنی امیه یافت به همین دلیل او را برای فراهم نمودن مقدمات قیام به خراسان فرستاد.^(۲)

پس از مرگ ابراهیم امام ابومسلم برای شروع قیام به امام صادق (ع) چنین نوشت: من

۱- سیره چهارده معصوم ص ۵۴۶- مقال الطالبین ص ۴۳۸، بحار الانوار ۴۸ ص ۱۷۰.

۲- سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۰۵ و ص ۱۰۸.

مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می‌کنم اگر مایل هستید کسی برای خلافت بهتر از شما نیست. امام در پاسخ نوشت: نه تو مرد مکتب من هستی و نه زمان، زمان من است.^(۱) سپس ابومسلم به کوفه نزد سفاح رفت و به عنوان خلیفه با او بیعت^(۲) نمود.

در روایتی دیگر شخصی به نام فضل بن کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که نامه‌ای از ابومسلم خدمت آن حضرت آوردند. آن بزرگوار به کسی که نامه را آورده بود، فرمود: نامه تو را جوابی نیست از نزد ما بیرون شو.^(۳)

فردی به نام ابوبکر حضرمی نقل می‌کند: زمانی که به محضر امام صادق (ع) رسیدیم هنگامی بود که پرچم‌های سپاه در خراسان برافراشته بود از آن حضرت اوضاع را سؤال کردیم آن حضرت فرمودند: «در خانه‌های خود بنشینید هر وقت دیدید ما گرد مردی جمع شده ایم با سلاح به سوی ما بشتابید».^(۴)

امام (ع) در بیانی دیگر خطاب به یاران خود چنین فرمود: «زبان‌های خود را نگاه دارید و از خانه‌های خود بیرون نیایید زیرا آن چه به شما اختصاص دارد (حکومت راستین اسلامی) به این زودی به شما نمی‌رسد».^(۵)

با دقت و تأمل در این روایات موضع مخالفت امام صادق (ع) را با این قیام به وضوح می‌بینیم. علت اصلی این موضع‌گیری این بود که امام صادق (ع) می‌دانست که رهبران قیام هدفی جز رسیدن به قدرت ندارند و زمانی که به هدف خود برسند، آن حضرت را رها خواهند ساخت و حتی اجازه فعالیت را نیز به او نخواهند داد همچنین آن حضرت می‌دانست که سردادن شعار طرفداری از اهل بیت نیز صرفاً به منظور جلب حمایت توده‌های شیفته اهل بیت است و بس.

۱- پرتوی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۱۸۹، الملل والنحل ج ۱ ص ۱۵۴، تنایع المودة ص ۲۸۱ - سیره چهارده معصوم ص ۵۴۷، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۲، حیات الامام الرضا ص ۴۹، سیره پیشوایان ص ۳۸۴.

۲- پرتوی از زندگانی امام صادق (ع) ص ۱۸۹.

۳- همان کتاب ص ۱۸۹ تا ۱۹۰.

۴- سیره پیشوایان ص ۳۸۶، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۳۹.

۵- سیره پیشوایان ص ۳۸۶، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۳۹.

موضع امام صادق علیه السلام در برابر دعوت ابوسلمه خلال:

یکی از کسانی که به امام پیشنهاد خلافت داد فردی به نام حفص بن سلیمان بن خلال همدانی مولی سبیع مشهور به ابوسلمه خلال است. او به همراه ابومسلم خراسانی از افرادی بودند که مبلغ و داعی خلافت عباسی بودند یکی در خراسان و دیگری در کوفه.^(۱)

پس از مرگ ابراهیم (یکی از برادرهای سفاح و منصور) یک مرتبه سیاست ابوسلمه تغییر می‌کند و به فکر می‌افتد که خلافت را از آل عباس به آل ابوطالب برگرداند.

مسهودی علت این تغییر سیاست را آگاه شدن ابوسلمه از قتل ابراهیم امام می‌داند.^(۲) به همین دلیل او سه نامه به بزرگان علوی آن روز (امام صادق علیه السلام، عبدالله محض و عمر بن زین العابدین) می‌نویسد او در این نامه‌ها از این سه نفر خواست که خلافت بر مسلمین را قبول نمایند تا خودش از مردم برای آن‌ها بیعت بگیرد.^(۳)

زمانی که نامه ابوسلمه به امام صادق علیه السلام رسید آن حضرت علیه السلام فرمود: «ابوسلمه شیعه شخص دیگری است» و زمانی که فرستاده جواب نامه را خواست امام نامه را جلوی چراغ گرفت و او را سوزاند و به فرستاده گفت: «جواب ابوسلمه همین است.»^(۴) گواه دیگر بر مخالفت آن حضرت با دعوت ابوسلمه خلال این است. در زمانی که عبدالله محض شادمان از دریافت نامه ابوسلمه به خدمت آن حضرت آمد و به او گفت که اکنون شرایط خوبی است تا امر خلافت و امامت بر ما برگردد، آن حضرت مخالفت خود را اظهار نموده و روی خوش به حرف‌های عبدالله محض نشان نداد.^(۵)

۱- سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام ص ۱۰۹.

۲- سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۱۰ تا ۱۱۱، ناسخ التواریخ جلد ۵ ص ۹۳.

۳- سیره پیشوایان ص ۳۸۴، الفخری ص ۱۵۴، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۶، پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۱۷۹ تا ۱۸۱، جهاد الشیعه ص ۱۰۴.

۴- سیره پیشوایان ص ۳۸۴، الفخری ص ۱۵۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۵۳ تا ۲۵۴، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۶۶، الوزرا و الکتاب ص ۸۶، پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۱۸۰- جهاد الشیعه ص ۱۰۴- سیره چهارده معصوم ص ۵۲۷- سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۱۲.

۵- پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام ص ۱۸۰ تا ۱۸۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸ تا ۲۶۹، الفخری ص ۱۵۴ تا ۱۵۵، جهاد الشیعه ص ۱۰۲، سیری در سیره ائمه اطهار ص ۱۱۳ تا ۱۱۴، سیره پیشوایان ص ۳۸۵.

آشکارا روشن است که موضع امام صادق (ع) در برابر این دعوت مخالفت بوده است. دلیلش نیز این است که ابوسلمه مردی سیاسی بوده است نه شیعه و طرفدار امام صادق (ع) یعنی در کار ابوسلمه به هیچ عنوان مسئله خلوص و دین مطرح نبوده است. و هدفش تنها این بوده که فردی را ابزار و وسیله برای رسیدن به هدف خویش قرار دهد. و زمانی که به هدف رسیده او را رها کند. و حتی اگر مزاحمش باشد او را از میان بردارد. یعنی هدف اصلی اش این بود که خودش خلیفه شود نه امام صادق (ع). به همین دلیل آن حضرت جواب منفی به این دعوت داده و دست رد به سینه ابوسلمه زدند.^(۱)

والسلام

منابع و مآخذ:

۱. نورالله علیدوست: «پرتوی از زندگانی امام صادق علیه السلام»، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران - ۱۳۷۷.
۲. رسول جعفریان: «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه»، چاپ چهارم، انتشارات انصاریان، قم - ۱۳۸۰.
۳. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی: «اعلام الوری باعلام الهدی»، انتشارات دارالکتب، تهران ۱۳۹۰ هـ. ق.
۴. اسد حیدر: «الامام الصادق و المذاهب الاربعه»، انتشارات مکتبه الامام امیرالمومنین، اصفهان.
۵. محمدبن یعقوب کلینی: «الکافی»، تحقیق، علی اکبر غفاری، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران - ۱۳۸۸ هـ. ق.
۶. محمدبن محمدبن النعمان الشیخ المفید: «الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، انتشارات بصیرتی، قم - ۱۴۱۳ هـ. ق.
۷. محمدباقر مجلسی: «بحارالانوار»، انتشارات موسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۳، هـ. ق.
۸. کاظم ارفع: «سیره عملی اهل بیت»، چاپ اول، انتشارات فیض کاشانی، تهران - ۱۳۷۹.
۹. محمد محمدی اشتهازدی: «سیره چهارده معصوم»، چاپ دوم، نشر مطهر، تهران - ۱۳۷۷.
۱۰. مهدی پیشوایی: «سیره پیشوایان» چاپ یازدهم، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ۱۳۷۹.
۱۱. عباس قمی: «منتهی الامال»، جلد دوم، چاپ سیزدهم، انتشارات هجرت، قم - ۱۳۷۸.
۱۲. ابو محمد حسن بن موسی النویختی: «فرق الشیعه»، انتشارات المکتبه المرتضویه،

نجف - ١٣٥٥ هـ.ق.

١٣. على بن عيسى بن ابي الفتح الاربلي: «كشف الغمة في معرفة الائمة»، انتشارات دارالمكتب الاسلاميه، بيروت.

١٤. السيد محسن الامام الامين: «ايعان الشيعة»، انتشارات دارالتعاريف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ هـ.ق.

١٥. على بن محمد بن احمد المالكي: «الفصول المهمة في معرفة الاحوال الائمة عليه السلام»، انتشارات دارالقلب التجاريه، نجف.

١٦. مومن بن حسن الشبلنجي: «نورالابصار في مناقب آل بيت النبي المختار»، انتشارات دارالكتب العلميه، بيروت.

١٧. محمد جواد فضل الله: «الامام الصادق»، انتشارات دارالزهراء، بيروت - ١٤٠١ هـ.ق.

١٨. محمد بن علي بن طباطبا المعروف بابن طقطقي: «الفخرى»، انتشارات دارصادر، بيروت.

١٩. ابن انبه: «عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب»، انتشارات مكتبه الحيدريه، نجف، ١٣٨٠ هـ.ق.

٢٠. سيد علي خان: «رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين»، انتشارات مؤسسة آل البيت، قم.

٢١. ابوالفرج اصفهاني: «ترجمة مقاتل الطالبين»، مترجم سيد هاشم رسولي محلاتي، چاپ دوم، انتشارات صدوق، تهران.

٢٢. هاشم معروف الحسنی: «جنبش های شیعی در تاریخ اسلام»، مترجم: سيد محمد صادق عارف، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ١٣٧١.

٢٣. احمد بن محمد بن خالد برقي: «المحاسن»، تصحيح: محدث ارموی، تهران، ١٣٧٠.

٢٤. باقر شريف قريشي: «حياة الامام الباقر»، نجف.

ابوالعباس النجاشی: «رجال النجاشی»، تصحیح: آیت الله زنجانی، انتشارات موسسه النشر الاسلامی، قم.

۲۶. حسین کریمیان: «سیره و قیام زید بن علی»، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۰.

۲۷. محمد بن حسن شیخ طوسی: «اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی»، تصحیح: مصطفوی، انتشارات دانشگاه، مشهد.

۲۸. شیخ صدوق: «الامالی»، انتشارات علمی، بیروت، ۱۹۸۰ میلادی.

۲۹. الشیخ محمد تقی التستری: «قاموس الرجال»، انتشارات مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۹۷ ه.ق.

۳۰. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه الشیخ صدوق: «عیون اخبار الرضا»، انتشارات علمی، تهران.

۳۱. سید ابوفاضل اردکانی: «شخصیت و قیام زید بن علی»، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ۱۳۶۱.

۳۲. عبدالله ما مقانی: «تقیح المقال»، انتشارات جهان، تهران.

۳۳. شیخ عباس قمی: «سفینه البحار»، انتشارات موسسه فراهانی، تهران.

۳۴. عبدالحسین احمد الامینی النجفی: «الغدير»، انتشارات مکتبه الامام امیرالمومنین، تهران.

۳۵. ابوسعید آبی: «نثر الدرر»، انتشارات هیئة العامة المصرية للكتب مصر، ۱۹۸۱ میلادی.

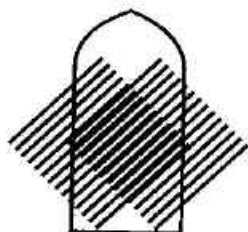
۳۶. تقی الدین المقریزی: «الخطط المقریزیة»، انتشارات دارصادر، بیروت.

۳۷. صلاح الدین الصفدی: «فوات الوفيات» بیروت - ۱۴۰۲ ه.ق.

۳۸. ابن ابی الحديد: «شرح نهج البلاغه»، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات دارالاحیاء الكتب العربیه، مصر - ۱۳۷۸ ه.ق.

۳۹. آیت الله خوئی: «معجم رجال الحديث»، انتشارات مدینه العلم، قم.

۴۰. مرتضی مطهری: «سیری در سیره ائمه اطهار»، انتشارات صدرا، تهران - چاپ ۱۳۸۰، ۲۰.
۴۱. ابوالفرج اصفهانی: «مقاتل الطالبین»، انتشارات المطبعة الحیدریه، نجف - ۱۹۶۵ میلادی.
۴۲. الطبرسی: «الاحتجاج»، انتشارات دارالتعمان لطباعة والنشر، نجف - ۱۳۸۶ هـ.ق.
۴۳. قندوزی حنفی: «ینایع المودة»، انتشارات بصیرتی، قم.
۴۴. سمیره مختاراللیثی: «جهاد الشیعه»، انتشارات البطحاء، قم - ۱۳۶۳.
۴۵. الجشهیاری: «الوزراء و الكتاب»، انتشارات مصطفی الحلبی، مصر، ۱۳۵۷ هـ.ق.



تقیه و حکم آن
از دیدگاه امام صادق علیه السلام

بهرام بهرامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقیه، خودداری از اظهار عقیده و مذهب، و خود را هم مذهب دیگران نشان دادن برای حفظ جان^(۱) است. و تقیه در گفتار و کردار و یا با سکوت از اظهار حق محقق می‌شود و به طور کل تقیه در مورد اعمال آدمی است نه در اعتقاد و باور، چون عقیده امر قلبی است که جز پروردگار متعال کسی از آن آگاهی نداشته و نمی‌یابد.

امام صادق علیه السلام تقیه را جزء دین خویش و پدران معصومش قلمداد نمود، و پیروانش را ملزم به تقیه نموده و کسانی را که عمل به تقیه نمی‌نمودند جزء اصحاب و پیروان محسوب نمی‌نمود.^(۲) و از مجموع ۱۴۴ روایتی که مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه جلد ۱۱ در بحث امر بالمعروف و نهی عن المنکر ذکر نموده ۸۳ روایت اختصاص به بیان آن حضرت دارد.

۱- اهمیت تقیه در بیان آن حضرت

الف: تقیه دین خداست و سوگند به خدا که تقیه «من دین الله» است.^(۳)

ب: تقیه دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه نورزد دین ندارد^(۴)

۱- فرهنگ عمید ماده تقیه.

۲- قال سیدنا الصادق علیه السلام: علیکم بالتقیة فانہ لیس منا من لم یجعلها شعاره، وسائل الشیعه: ۱۱، ۴۶۶ حدیث ۲۸.

۳- قال ابو عبد الله علیه السلام: النقیة دین الله عزوجل. قلت: من دین الله؟ قال: فقال: ای والله من دین الله. همان، ص ۴۶۴ حدیث ۲۸.

۴- قال ابو عبد الله علیه السلام: یا معلى: ان النقیة دینی و دین آباي و لا دین لمن لا تقیه له. همان، ص ۴۶۵ حدیث ۲۳.

- ج: تقیه سپر مومن و حرز و پناهگاه اوست. (۱)
 د: تقیه جزء سنت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است. (۲)
 ه: کسی که تقیه نورزد خیر و ایمان ندارد. (۳)
 و: تقیه پناهگاه محکم و سدی بین مومن و دشمنانش می باشد. (۴)
 ز: تارک تقیه مثل تارک نماز است. (۵)

۲- فلسفه و حکمت تقیه در بیان آن حضرت

تقیه و تقوی از ریشه «وقی» مشتق شده که به معنی حفظ و صیانت و نگهداری است. (۶)

باتوجه به این که امام صادق علیه السلام معاصر با دو حکومت مروانی و عباسی بوده و ۱۶ سال از دوران سی و چند سال امامت و ۱۶ سال آخر عمر شریفشان را در حکومت نوپای عباسیان سپری نموده، حکومتی که باتوجه به نوپا بودن دارای مقبولیت عامه بوده و به قدری اقتدار داشته که توانسته ابومسلم خراسانی با آن همه قدرت و نفوذ که به امین آل محمد شهرت یافته بود را به راحتی از بین برده بدون این که لطمه ای به حکومت وارد شود. و منصور دومین خلیفه عباسی علاوه بر قتل ابومسلم به عموی خود عبدالله علی نیز رحم نکرده و بعد از نه سال حبس او را به قتل رسانده است و تعداد زیادی از نسل ابوطالب که از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بودند مثل عبدالله بن حسن و بسیاری از خاندان وی را بعد از دستگیری کشته و یا در زندانها در حبس نگه داشته و بعد از دستگیری آن عده به عنوان مخالفین حکومت در نطقی که منصور دوانیقی خطا کار ایراد

۱- سمعت أبا عبدالله (ع) يقول: التقية فرس المؤمن، والتقية حرز المؤمن. همان: ص ۴۶۰ حدیث ۶

۲- سمعت أبا عبدالله (ع) يقول: عليك بالتقية فانها سنة ابراهيم الخليل عليه السلام. همان: ص ۴۶۳ حدیث ۱۶.

۳- عن أبي عبدالله (ع) قال: لا خير في من لا تقية له ولا إيمان لمن لا تقية له. همان: ص ۴۶۶ حدیث ۲۹.

۴- قال: إذا عملت بالتقية لم يقدروا لك على حيلة و هو الحصن الحصين و صار بينك و بين أعداء الله سدا لا يستطيعون له تقيا. همان: ص ۴۶۷ حدیث ۳۳.

۵- قال الصادق (ع): لو قلت إن تارك التقية كفارك الصلاة لكانت صادقا. بحار الانوار: ۵۰ / ۱۸۱ حدیث ۵۷.

۶- وقى بقي وقاية - فلاتاً - صانه وستره عن الأذى. المنجد: مادة وقى.

نمود چنین بیان داشته است. «وقتی خداوند به فضل و حکم عادلانه میراث پیامبر را به ما عنایت کرده بود آل ابو طالب از روی حسد و ظلم بر ما تاختند که از بنی امیه ترسان ولی با ما جسور بودند. به خدا ای مردم خراسان من آن چه کردم از روی پندار و جهل نکردم از آن ها بعضی خبرهای ناخوشایند می رسید (و آنان پس از بیعت با من) بیعت شکستند و به فتنه برخاستند و بر ضد من خروج کردند خونشان روا شد»^(۱) و حتی امام صادق علیه السلام از اذیت و آزار حکومت عباسیان مصون نبوده و چندین بار از مدینه به مقر حکومت منصور به بغداد و کوفه و حیره با اجبار و اکراه آورده شده، و سرانجام نیز با دسیسه منصور به شهادت رسیده و عرصه به قدری بر امام و یارانش تنگ بوده که در موردی فردی از شیعه که در کوچه و معبر عمومی به آن حضرت فقط سلامی عرض نموده، آن حضرت این عمل را غیر نیکو قلمداد نموده.^(۲)

در چنین شرایطی که بزرگان جامعه به بهانه فتنه و خروج بر حکومت به راحتی کشته و یا محبوس می شوند، افراد غیر متنفذ و معمولی و صفشان مشخص است. و لذا امام صادق علیه السلام حکمت تشریع تقیه را صیانت دین و حفظ مومنین بیان می کند.

الف: عبدالله بن ابی یعفور از حضرت امام صادق علیه السلام نقل نموده، فرموده: در دین خدا تقوا پیشه ساخته و آن را با لباس تقیه حفظ و پوشیده نمایید زیرا کسی که تقیه ننماید دارای ایمان نیست و همانا شما در بین مردم زمان مانند: زنبور عسل در بین پرندگانید و همان طور که اگر پرندگان می دانستند در شکم زنبور عسل چیست از آنها چیزی باقی نمی گذاشتند همچنین اگر عامه مردم بدانند که در قلبتان محبت ما اهل بیت است شما را با زیانهایشان (تا چه رسد به قدرت و شمشیر) نابود می ساختند. و در نهان و

۱- مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده ۲/۳۰۵ بخش ذکر شمه ای از احوال ابو جعفر منصور.
 ۲- عن حماد بن واقد اللحام قال: استقبلت أبا عبد الله في طريق فأعرضت عنه وجهي ومضيت فدخلت عليه بعد ذلك. فقلت: جعلت فداك، إني لألفاك فأصرف وجهي كراهة أن أشق عليك، فقال لي رحمك الله، ولكن رجل لثمي أمس في موضع كذا وكذا، فقال عليك السلام: يا أبا عبد الله، ما أحسن ولا أجمل. بحار الأنوار: ۷۲ / ۴۲۹ حدیث ۸۹.

آشکار شما را تضعیف می نمودند.^(۱)

ب: به کارگیری تقیه برای حفظ و صیانت دین و برادران مؤمن است.^(۲)

ج: امام صادق علیه السلام در حکمت تقیه تمسک می نماید. به بیان امام حسن علیه السلام بعد از صلح با معاویه که عده ای در جهت سرزنش امام علیه السلام برآمده بودند و امام حسن در جواب فرمود: این صلح به خاطر آن بود که من و شما بتوانیم باقی بمانیم.^(۳)

۳- جهاد بودن تقیه از دیدگان آن حضرت

تقیه در بینش آن حضرت گوشه گیری و انزوا نیست بلکه آن را جهاد و مبارزه می دانند و در حقیقت تقیه یک نوع حفظ نیرو و توان است تا بتوانند در شرایط مقتضی برای اظهار حق از آن استفاده نمایند. لذا فرمود:

«مؤمن مجاهد است چون در زمان زمامداران باطل با تقیه و در زمان دولت و زمامدار حق با شمشیر جهاد و مبارزه می نماید.»^(۴)

۴- «شرایط تقیه در بیان آن حضرت»

الف: منجر به فساد دین نشود.

ب: به صرف ادعا نباشد.

آقا امام صادق فرمود: مومن هنگامی که اظهار ایمان نمود و خود را بین مردم به ایمان داشتن شناساند و پس از آن کاری و فعلی انجام داد که دلالت بر نقض ایمانش باشد از ایمان خارج می شود مگر این که مدعی شود که به خاطر تقیه این کار خلاف ایمان را مرتکب شده است. در این صورت باید در عملش نظر کرد و مورد تفتیش قرار داد تا

۱- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اتقوا الله على دينكم وأجبهوا بالتيقية فإنه لا إيمان لمن لا تقيية له، إنما أنتم في الناس كالنحل في الطير لو أن الطير يعلم ما في جوف النحل ما بقي فيها شيء إلا أكلته، ولو أن الناس علموا ما في أجوافكم أنكم نحونا أهل البيت لأكلوكم بالسنةم ولحلركم في السر والعلانية. همان: ۳۹۸ حدیث ۳۱.

۲- قال جعفر بن محمد عليه السلام: استعمال التقيية لصيانة الدين والاخوان. همان: ۴۱۵ حدیث ۶۸.

۳- فقال عليه السلام (امام حسن): ما أنا بمنزل المؤمنين ولكني معز المؤمنين أني لما رأيتمكم ليس بكم عليهم قوة سلمت الامر لأبقي أنا وأنتم بين أظهرهم. تحف العقول: ۳۰۸.

۴- سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: .. والمؤمن مجاهد لانه بجاهد أعداء الله عز وجل في دولة الباطل بالتيقية وفي دولة الحق بالسيف. وسائل الشيعه ۱۱ / ۴۶۴، حدیث ۱۹.

معلوم شود (به حسب کیفیت عمل و محیط و زمان آن) مورد تقیه بود، یا نه و اگر با شرایط تقیه سازگار نبود ادعایش رد می شود زیرا تقیه مواضع و مواردی دارد و اگر عمل به تقیه در آن موارد انجام نشده، مورد قبول نیست و مورد تقیه مثل این که انسان در میان عده ای بدکار باشد در این صورت کاری که مستلزم فساد در دین نباشد می تواند به عنوان تقیه انجام دهد.^(۱)

این روایت شاید فلسفه فرق بین تقیه رهبران دینی جامعه و مردم معمولی را نشان دهد که مردم عادی شاید بتوانند در مواردی تقیه نمایند که رهبران دینی حق تقیه در آن موارد را ندارند و بدین جهت در مورد میثم آقا امام صادق فرمود «با این که میثم بر قضیه عمار و نزول آیه شریفه «الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان»^(۲) درباره او آگاه بود چه چیز او را از تقیه نمودن باز داشته است.^(۳)

و گذشته شدن را انتخاب نمود شاید بدین جهت بود که میثم به عنوان شیعه شناخته شده مولی علی علیه السلام مطرح بوده و برائت او از حضرت علی علیه السلام موجب تضعیف دین و شیعه می گردید. و بدین جهت است که بعد از خبر دادن آقا امیرالمؤمنین به میثم از وضعیتش بعد از شهادت مولی و این که از او می خواهند که از آقا امیرالمؤمنین برائت بجوید و میثم نمی پذیرد و گذشته می شود فرمود: «یا میثم اذا تکون معی فی درجتی»^(۴) و نسبت به رشید هجری نیز که تقریباً وضعیت مشابه میثم را داشته آقا امیرالمؤمنین فرمود: «یا رشید انت معی فی الدنيا و الآخرة»^(۵)

۱- عن أبي عبد الله علیه السلام فی حدیث: أن المؤمن إذا أظهر الايمان ثم ظهر منه ما يدل علی نغضه خرج مما وصف و أظهر و كان له ناقصاً إلا أن يدعی أنه إنما عمل ذلك تقیه و مع ذلك ينظر فيه، فان كان ليس مما يمكن أن تكون التقیه فی مثله لم يقبل منه ذلك لأن للتقیه مواضع من أزلها عن مواضعها لم تستقم له و تفسیر ما یفتی مثل أن يكون بین قوم سوء ظاهر حکمهم و قلوبهم علی غیر حکم الحق و فعله فكل شيء يعمل المؤمن بینهم لمكان التقیه مما لا يؤدي إلى إفساد فی الدین جائز. همان: ۴۶۹ حدیث ۶.

۲- من كفر بالله من بعد ايمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالايمان، تحل ۱۰۶.

۳- قال لي أبو عبد الله علیه السلام: ما منع میثم رحمه الله من التقیه؟ فوالله لقد علم أن هذه الآية نزلت فی عمار و اصحابه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالايمان. بحارالانوار: ۷۲ / ۲۳۲ حدیث ۹۵.

۴- همان: ص ۲۳۳.

۵- همان: ص ۲۳۳.

و نسبت به بدعت گذاران در دین نیز آقا امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم همین بیان را دارد که مبارزه کنید با آنان «کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام»^(۱) تا طمع فساد در اسلام را ننماید.

ج: تقیه تا حدی است که منجر به ریختن خون مسلمانی نشود: آقا فرمود: حکمت تشریع تقیه برای حفظ جان و خون مسلمان است و اگر به جهت تقیه کسی بخواهد خون مسلمانی را بریزد دیگر تقیه مشروعیت ندارد.^(۲)

د: تقیه در موارد ضرورت و ناچاری و اضطراری است.^(۳)

۵- «دایمی بودن حکم تقیه از دیدگاه آن حضرت

آن حضرت تقیه را یک حکم دایمی و برای همه اعصار و قرون می دانند نه موقتی و اختصاصی به زمان خاص و لذا فرمود:

الف: تقیه امر واجبی است ترک آن تا قیام آقا امام زمان (عج) جایز نیست.

ب: هر کس تقیه را قبل از قیام قائم ما ترک نماید از ما نیست.^(۴)

۶- حکم تقیه از دیدگاه آن حضرت

در بینش آن حضرت تقیه در پاره ای از موارد واجب و در مواردی نیز دارای رخصت و جواز است و لذا تشخیص مورد به خود شخص مبتلا به تقیه واگذار شده است. مواردی از بیان آن حضرت که حکم وجوب تقیه از آن فهمیده می شود:

الف: انجام و به کارگیری تقیه واجب است.^(۵)

۱- عن أبي عبد الله (ع): قال رسول الله: إذا رأيتم أهل الرب و البدع من بعدي فاطفروا البرانة منهم، و باهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام. وسائل الشيعة: ۱/۵۰۸ حدیث ۱.

۲- قال أبو عبد الله (ع): إنما جعلت النقية ليحرق بها الدم فإذا بلغت النقية الدم فلا نقيه، همان: ص ۴۸۳ حدیث ۲، بحار الانوار ۷۵/۴۲۱ حدیث ۷۹.

۳- و قال (ع): النقيه في كل ضرورة. بحار الانوار: ۷۲ / ۲۹۹ حدیث ۳۳.

۴- و قال (ع): و النقيه واجبة لا يجوز تركها الى أن يخرج القائم. همان: ص ۴۲۱ حدیث ۷۹.

۵- قال الصادق (ع): من ترك النقيه قبل خروج قائمنا فليس منا. همان: ص ۴۱۱ حدیث ۶۱.

۶- عن الصادق (ع): استعمال النقيه في دار النقيه واجب. همان: ص ۳۹۴ حدیث ۱۰.

ب: بر شما باد تقیه نمودن و از ما نیست کسی که تقیه را شعار خود قرار ندهد. (۱)
ج: کسی که امر ما را افشاء نماید مثل کسی است که عمداً نه به خطا ما را به قتل رسانده است. (۲)

د: تقیه واجب است و جایز نیست ترک آن تا قیام قائم (عج). (۳)
و در پاره‌ای از موارد رخصت و جواز تقیه از بیان آن حضرت فهمیده می‌شود مثل تأیید عمل میثم که روایتش گذشت.

و لذا حضرت فرمود «التقیه فی کل ضروره صاحبها اعلم بها حین تنزل بها» (۴) که تقیه در مواردی ضروری است و شخص مبتلا به تقیه به مواردش داناتر است. و بر همین اساس مرحوم شیخ حر عاملی در وسایل الشیعه جلد ۱۱ بخشی از عناوین بحث را «باب وجوب التقیه» و بخشی را نیز «باب جواز التقیه» نام‌گذاری نموده است. (۵)

۷- موارد تقیه در بیان حضرت

الف: تقیه از روی اکراه و اجبار:

شخص برای حفظ جان و سایر شئون خود مجبور به انجام خلاف شرع به دستور حاکم و یا قدرتمند گردد.

عمر بن مروان روایت نموده که از حضرت صادق شنیدم گفت: رسول اکرم (ص) فرمود: چهار چیز از امت من برداشته شده: ۱- امری که در انجام آن مضطر باشند ۲- امری که فراموش نمایند ۳- امری که اکراه و اجبار بر آن شده باشد. ۴- کاری که فوق طاقت آنها است. (۶)

بنابراین یکی از اموری که برداشته شده و عقاب ندارد امر اجبار و اکراه است.

- ۱- عن الصادق (ع): قال علیکم بالتقیه فانه لیس منا من لم یجعله شعاره و دثاره. همان ص ۳۹۵ حدیث ۱۵.
- ۲- عن ابی عبد الله (ع): قال: من اذاع علینا شیئا من امرنا فهو کمن قتلنا عمداً ولم یقتلنا خطأ، همان ص ۳۹۷ حدیث ۲۲.
- ۳- و قال (ع): و التقیه واجبه لا یحرز ترکها الی أن یمخرج القائم. همان ص ۴۲۱ حدیث ۷۹.
- ۴- همان ص ۴۱۱ حدیث ۶۱.
- ۵- وسایل الشیعه ۲۵۹/۱۱ و ۲۷۵.
- ۶- قال سمعت أبا عبد الله (ع) یقول: قال رسول الله (ص): رفعت عن امتی اربع غصائل ما اضطرروا الیه و مانسوا و ما اکروهوا علیه و ما لم یطیقوا. وسائل الشیعه ۲۷۰/۱۱ حدیث ۱۰.

ب: تقیه از روی خوف: شخص به خاطر شرایط جامعه اعمال مذهبی و دینی اش را نتواند بر طبق اعتقاد خویش انجام دهد بلکه براساس نظر جو حاکم بر جامعه می بایست انجام دهد.

امام صادق (ع) فرمود: همیشه ملازم با تقیه باشید و کسی که در حال امن و نزد افراد بی آزار تقیه را شعار و لباس خود ننماید تا عادت او شده و در مورد خوف و نزد افراد ستمکار فراموش نماید از ما نیست. (۱)

ج: تقیه براساس کتمان مذهب و اعتقاد و عدم افشاء حق. شاید بیشترین تاکید امام صادق (ع) در بحث تقیه مربوط به این قسم و مورد باشد که باعث افشاء و اذاعه اسرار نشود و بر همین اساس مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه جلد ۱۱ بابی را تحت عنوان حرمت افشاء و اذاعه اسرار حق قرار داده است. و تعبیر امام نسبت به کسی که افشاء امر و حق می نماید مثل کسی است که حق را انکار می کند. (۲)

و یا کافر می داند کسی را که حق را نزد غیر اهل بیان می نماید. (۳)

د: تقیه مداراتی: حسن معاشرت و زندگی با اکثریت جامعه اسلامی که اهل سنت باشند و حضور در مجامع و محافل علمی و اجتماعی آنان برای حفظ وحدت و اتحاد اسلامی که در واقع در این قسم شاید امام (ع) می خواهد پیکره جامعه و امت اسلامی را از حکومت ها جدا بداند و نسبت به حکومت ها گرچه وظیفه اعلان نارضایتی از آنان در حد توان است ولی نسبت به امت اسلامی جدای از زمامداران وظیفه دیگری را پیش روی پیروان گذاشته و فرمود: پرهیز از انجام اعمالی که موجب عیب گرفتن دیگران بر ما شوند چه این که کار بد فرزند سبب عیب گرفتن مردم بر پدرش می شود. زینت امامان

۱- قال سيدنا الصادق (ع): عليكم بالنظية فانه ليس منا من لم يجعلها شعاره و دثاره مع من يامنه لتكون سجيته مع من يحذره همان، ص ۴۶۶ حدیث ۲۸.

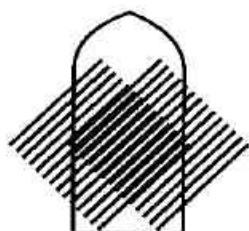
۲- قال أبو عبدالله (ع) يا مولى أن المذيع لأمركا كالجاحد له. همان ص ۴۸۵ حدیث ۶.

۳- سمعت أبا عبدالله (ع) يقول: مذيع السر شاك و فانه عند غير أهله كافر. همان ص ۴۹۴ حدیث ۱۰۰.

بوده و سبب سرزنش و عیب گرفتن دیگران بر ما نشوید با آنان نماز بخوانید، به عیادت مریض های آنان بروید مردگان شان را تشییع نمائید. بر هر کار خیری از آنان سبقت بگیرید چه شما به انجام کارهای نیکو شایسته ترید^(۱)... و فلسفه این ارتباط را همراه داشتن و همراهی نمودن شوکت و توان جامعه می داند و این که لطمه ای بر اقتدار جامعه اسلامی وارد نشود.^(۲)

۱- سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياكم أن تعملوا عملاً نعت به فان ولد السوء يعبر والده بعمله كونوا لمن انقطعتم اليه زيناً ولا تكونوا عليه شيناً صلوا في عشائهم وعودوا مرضاهم واشهدوا جنازهم ولا يسبقونكم الي الخير فانتم اولى به منهم همان ص ۴۷۱ حدیث ۲.

۲- سمعت أبا عبد الله يقول: من كف يده عن الناس فانما يكف عنهم يداً واحدة ويكفون عنه ايدي كثيرة بحار الانوار ۴۲۱/۷۵.



نقش امام صادق علیه السلام
در تربیت محدثین و متفکرین

عبدالرحیم خطیبی
امام جمعه اهل سنت / جزیره قشم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

امام جعفر صادق از شخصیت‌های بارز و برجسته اسلامی است که در نزد عموم مسلمین از جایگاه و احترام والایی برخوردار است و در واقع شخصیتی فرامذهبی است که اگر چه به عنوان مؤسس فقه جعفری از او یاد می‌شود ولی باید اذعان نمود که ائمه و محدثین اهل سنت نیز از دریای شگرف علم او بی‌بهره نبوده و هر کدام به نحوی تحت تأثیر مقام علمی ایشان قرار داشته و به انحای مختلف از علم و فقه ایشان بهره‌مند شده‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که بین امام جعفر صادق و علما و فقها و اندیشمندان آن زمان ارتباطی قوی و نزدیک وجود داشته که از لابلای این روابط می‌توان به شخصیت والای ایشان و تأثیری که بر علما و فقهای آن عصر داشته‌اند پی برد. مقاله حاضر بر آن است تا گوشه‌هایی از آن روابط و تأثیرات را به تصویر کشیده و از این زاویه، نقش مهم و سازنده آن حضرت را در تجدید حیات اسلام بررسی نماید.

شاگردان امام جعفر صادق:

بر اساس آنچه علمای رجال بیان نموده‌اند بسیاری از علما و فقها و روات حدیث آن زمان از محضر امام صادق کسب فیض نموده و از علم ایشان بهره‌مند شده‌اند که مشهورترین آنها عبارتند از: امام ابوحنیفه، امام مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن الحجاج، یحیی بن سعید انصاری، یحیی القطان، ایوب السجستانی،

ابوعمر و بن العلاء، عبدالعزیز الداوردی، سلیمان بن بلال، ابن جریج، ابن اسحاق، روح بن القاسم، وهب بن خالد و جمع کثیر دیگری که علمای رجال آنها را در ردیف شاگردان امام صادق ذکر نموده‌اند.^(۱)

امام صادق و امام ابو حنیفه:

یکی از فقهای که از محضر امام صادق بهره وافر برد و مذاکرات علمی او با امام صادق مشهور می‌باشد، امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که وقتی از او پرسیده شد: فقیه‌ترین کسی که مشاهده کرده‌ای کدام است؟ در جواب فرمود: هیچکس را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام، وقتی منصور خلیفه عباسی جعفر بن محمد را احضار کرده بود به من گفت که مردم بشدت شیفته جعفر بن محمد شده‌اند، پس برای محکوم ساختن مشکلترین مسائلی را که بنظرت می‌رسد آماده کن، من چهل مسئله مشکل علمی را آماده نمودم و به حضور منصور رفتم و دیدم که جعفر بن محمد سمت راست او نشسته است، با مشاهده او آنچنان تحت تأثیر ابهت و عظمت او قرار گرفتم که چنین حالتی از دیدن منصور به من دست نداد، سلام کردم و نشستم، منصور رو به جعفر بن محمد کرد و گفت: آیا او را می‌شناسی؟ فرمود: آری، سپس به من گفت: مسائل خود را مطرح کن تا از ابی عبدالله پرسیم. پس شروع کردم به طرح مسائل و امام صادق در هر مورد می‌فرمود: شما در این مسئله چنین می‌گویید و اهل مدینه نظرشان چنان است و نظر ما هم این است، که در برخی موارد با ما موافق بود و در برخی موارد با اهل مدینه، و در برخی مسائل نظرش با همه متفاوت بود، تا اینکه هرچهل مسئله را بی‌کم و کاست مطرح نمودم. سپس امام ابوحنیفه فرمود: مگر نه این است که داناترین مردم آن کسی است که به اختلاف علما در فتاوا و مسائل فقهی آگاه‌تر باشد؟^(۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ۶ / ۴۳۹، حلیۃ الأولیاء، ۳ / ۲۳۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ۶ / ۴۴۰، و تهذیب الکمال، ۳ / ۴۲۱.

این حکایت تاریخی اولاً بیانگر مقام و منزلت والای علمی امام صادق است و ثانیاً تأثیر و نفوذ عمیق ایشان را در توده مردم و خوف و هراس حکام آن زمان را از این تأثیر و نفوذ بخوبی نشان می‌دهد که خود دلیل دیگری بر شأن و منزلت وی می‌باشد. امام صادق گاهی امام ابو حنیفه را در علم و فقه امتحان می‌کرد و سؤالاتی را برای او مطرح می‌کرد. چنانچه یکبار از او درباره حکم کسی که در حالت احرام دندان رباعی آهویی را بشکند سؤال فرمود که امام ابو حنیفه فرمود: جواب آنرا نمی‌دانم. و امام صادق خطاب به او فرمود: مگر نمی‌دانی که آهو دندان رباعی ندارد؟^(۱)

این حکایت و امثال آن دلیل دیگری است بر تسلط و برتری علمی امام جعفر صادق و تأثیر و نفوذ و ارتباط نزدیکی که ایشان نسبت به علما و فقهای زمان خود داشته است تا آنجائیکه امام ابو حنیفه به فضل و منت امام صادق بر خود اعتراف نموده و در آن عبارت مشهور می‌فرماید: [لَوْلَا السُّنَّتَانِ لَهْلَكَ التُّعْمَانُ] [اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می‌شد] که این دو سال ظاهراً مربوط به آن زمان است که امام ابو حنیفه از عراق هجرت نمود و مدتی را در سرزمین حجاز در ملازمت امام صادق بسر برده است.^(۲)

امام صادق و امام مالک بن انس:

یکی از فقهای برجسته اسلامی که از محضر امام جعفر صادق بهره‌مند گشته است، امام مالک می‌باشد که پیوسته در مجلس امام صادق حاضر می‌شده و با ایشان ارتباط مستحکمی داشته است تا آنجائیکه در این باره می‌فرماید: مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می‌کردم و هر بار که به نزد او می‌رفتم او را بر یکی از این سه حالت مشاهده می‌کردم: یا در حال نماز بود یا در حال تلاوت قرآن و یا روزه‌دار، و ندیدم که بدون وضوء حدیثی را روایت کند.^(۳)

۲- الامام الصادق / ۳۸

۱- الروافی بالوفیات ۱۱ / ۱۲۸

۳- تهذیب التهذیب ۱ / ۳۸۶

ناگفته نماند که در زمان بنی امیه بخاطر عداوت و جو اختناق که در رابطه با اهل بیت حاکم بود، امام مالک از امام صادق حدیثی را روایت نمی‌کرد تا اینکه بعد از بقدرت رسیدن خلفای عباسی آغاز به روایت حدیث از ایشان نمود.

امام صادق و سفیان ثوری:

سفیان ثوری یکی از محدثین و مجتهدین آن عصر نیز، از شاگردان امام صادق بوده که از محضر ایشان بهره زیادی برده و بشدت تحت تأثیر وی قرار داشته است. او نسبت به اهل بیت و خاصة امام جعفر صادق احترام و ارادت خاصی داشت و همواره از او کسب فیض می‌نمود. روزی در مجلس امام صادق بود و اصرار داشت که امام صادق برایش حدیثی یا موعظه‌ای بیان نماید که امام صادق نیز درخواستش را اجابت نموده، به او چنین فرمود: [ای سفیان، هرگاه خداوند به تو نعمتی داد که دوست داشتی آن نعمت مستدام باشد پس زیاد حمد و سپاس خدا را بگو، زیرا که خداوند فرموده است: (اگر شکرگزار باشید نعمت شما را می‌افزایم)، و هرگاه رزق و روزیت به تأخیر افتاد زیاد استغفار کن که خداوند فرموده است (از خدایتان آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است، تا باران رحمتش را بر شما سرازیر کند و شما را با مال و فرزند امداد کند) و هرگاه از حاکمی دهنره و وحشت داشتی زیاد (لا حول ولا قوة الا بالله) بگو که همانا این جمله کلید گشایش و گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است]. سفیان ثوری در حالیکه از آنچه فرا گرفته به وجد آمده بود گفت: سه اندرز، و چه سه اندرزی! (۱)

این حکایت نیز گویای همان تأثیر و نفوذ امام صادق و مقبولیت و محبوبیتی است که وی نزد علما و فقهای مشهور عصر خود داشته و بطور عام بیانگر ارادت و احترامی است که علمای ربانی برای اهل بیت قائل بوده‌اند. و از طرفی مبین این حقیقت است که این تعصبات و تنگ نظریهایی که در حال حاضر علمای فرق اسلامی را از هم دور و نسبت به هم بدبین نموده است، در بین شخصیهایی که همین علما خود را منتسب به آنها و

پیرو و ارادتمند آنها می‌دانند، وجود نداشته و با وجود اختلاف نظری که در بین آنها بوده، نه تنها هیچگونه کدورت و بغض و کینه‌ای در میان آنها نبوده، بلکه روابطی توأم با صمیمیت و احترام متقابل و انصاف نسبت به همدیگر و خیرخواهی و حق‌جویی و تبادل افکار، در میان آنها برقرار بوده است.

باید در نظر داشت که وجود اختلاف فقهی، میان مذاهب اسلامی نه تنها نشانه ضعف و نقص نیست بلکه یکی از نعمتهایی است که خداوند بر مؤمنان ارزانی داشته و در عین حال ثروت گرانبهایی از قانون و شریعت است که جا دارد امت اسلامی بخاطر برخورداری از آن بر خود بیابد و افتخار کند.

در عصر پیشوایان مذاهب اسلامی این اختلافات هرگز سبب تفرقه و تنازع و تخصم و جبهه‌گیری در مقابل همدیگر نبوده و هیچکدام آن را سبب شر و بدی ندیده‌اند، و نیز هیچکدام نکوشیده‌اند که با توسل به تبلیغات علیه دیگران و وارد کردن اتهام به علم و دیانت دیگران بخاطر مخالفتشان با نظر و رأی آنان، مردم را به تبعیت از مذهب خویش وادار نمایند یا در صدد تخریب مخالفینشان برآیند. قضیه‌ای که متأسفانه بین بسیاری از علما و اندیشمندان مذاهب اسلامی در این برهه حساس مشاهده می‌شود که باید بگوییم از یک طرف وحدت امت اسلامی را مورد هدف قرار داده و از طرف دیگر دستاویزی شده است برای دشمنان اسلام که اختلافات فقهی را در نظر جوانان نشانه تناقض در دین معرفی نموده، آنها را نسبت به دین و مذهب و رجال دین بدبین نمایند.

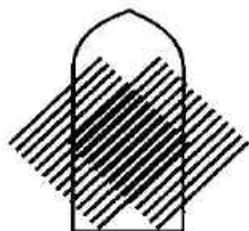
از جمله مسائلی که به وحدت و تقریب بین مذاهب کمک بسزایی می‌کند، آگاهی یافتن از اختلاف آراء علما و فقها می‌باشد، تا بدینوسیله تعدد مذاهب و اختلاف آراء و گرایش فکری و دلایل مورد استناد هرکدام شناسایی شده، دانسته شود که هرکدام از آنها از دریای بیکران شریعت، جرعه‌ای برگرفته‌اند. این است که چنانچه از امام ابوحنیفه نقل گردید: فقیه‌ترین و داناترین مردم آن کسی است که نسبت به اختلاف آراء علما داناتر باشد.

به امید روزی که فرق اسلامی از مرحله شعار پا فراتر نهاده، بتوانند با محور قرار دادن وجوه اشتراک، به وحدت و یکپارچگی عملی که لازمه اقتدار و عزت امت اسلامی است، دست یابند.

(سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا، انک انت العليم الحکیم)

منابع و مأخذ

- ١- الامام جعفر الصادق - عبدالحلیم الجندی - القاهرة - ١٣٩٧.
- ٢- تهذیب التهذیب - ابن حجر عسقلانی - ط دار احیاء التراث بیروت - ١٤١٣.
- ٣- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال - مزی - ط دارالفکر بیروت - ١٤١٤.
- ٤- حلیۃ الأولیاء و طبقات الأصفياء، ابونعیم اصفهانی، ط دارالکتب العلمیة بیروت - ١٤١٨.
- ٥- سر أعلام النبلاء - ذهبی - ط دارالفکر بیروت - ١٤١٧.
- ٦- صفة الصفوة - ابن جوزی - ط دارالجيل بیروت - ١٤١٢.
- ٧- الوافي بالوفیات - صفدی - ط دارالنشر - ١٤١١.



مدح اهل بیت علیہ السلام
در شعر شاعران
شهرستان بستک هرمزگان

أحمد حبیبی
فرماندار بستک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهرستان بستک در استان هرمزگان، از شمال به شهرستان لارستان فارس، از جنوب به شهرستان بندرلنگه هرمزگان، از مشرق به شهرستان بندرعباس (مرکز استان هرمزگان) و از مغرب به شهرستان لامرد فارس محدود است. وسعت آن ۵۶۴۸ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۷۲۰۰۰ نفر و دارای دو بخش مرکزی و جناح و شش دهستان و ۱۵۰ روستای بزرگ و کوچک می‌باشد.

شهرستان بستک از جمله مناطق تاریخی است که از فرهنگ و مدنیت و تاریخ گذشتگان ساحل‌نشینان خلیج همیشه فارس، داستان‌ها در دل و درون خود به ودیعت گذاشته است.

تا اواخر دوره قاجار، حکومت رسمی بستک به نام «جهانگیریه»، سیطره‌اش بر چندین ناحیه، منطقه و شهرستان‌های مجاور بوده، به عبارتی دیگر بیش از نیمی از استان هرمزگان امروزی شامل می‌شده است.

مشاهیر و معاریفش، علما، دانشمندان، شاعران، خطیبان، خطاطان و نویسندگان با آثار متعدد و پیشینه خوب تاریخی فرهنگی‌اش، بر همگان معلوم است و قولی است که جملگی برآنند.

مقوله شعر و شاعران بستک که در موضوع‌های گوناگون و در قالب‌های مختلف به ارائه هنر شاعری پرداخته‌اند، آن قدر گسترده است که باید برای تحقیق و تفحص کافی وافی به بیش از ده دیوان چاپ شده و چهل یا پنجاه دیوان چاپ نشده، مراجعه نماییم. لازم به ذکر است که اکثریت قریب به اتفاق این شاعران، پس از مناجات و حمد و ستایش خداوند یکتا و مدح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدح اهل بیت علیهم السلام می‌پردازند.

مصطفی خان فرزند احمد خان بزرگ

در سال ۱۲۳۵ قمری در بستک قدم به عرصه وجود گذاشت. تا سن ۲۱ سالگی به تحصیل علوم عربی و فارسی مشغول بود و پس از فوت پدرش در سال ۱۳۵۶ ق به سمت فرمانداری جهانگیریه منصوب گردید. مصطفی خان پس از چهل و سه سال حکمرانی در سال ۱۲۹۹ جهان فانی را وداع گفت و در بستک مدفون گردید. آن مرحوم مردی ادیب و دانشمند بود و خود نیز طبع روانی در شعر داشت در شعر «فایز» تخلص می‌کرد. دیوان «فایز بستکی» به کوشش محمد طیب هوشمند بستکی در آبان ماه ۱۳۷۰ در دبی چاپ شده است.

مدحیه

محمد ابن سید کامل الدین امام مقتدای مهتدین است
 از ارباب شریعت گشته مفتوح بر او سر حقیقت هم مبین است
 باقلیم طریقت پادشاه است بدیهیم ولایت او نگین است
 حن او را نیا، فرزند زهرا است مهین اولاد خیرالمرسلین است
 از اجداد گرامش بر شمارم اول جدش امیرالمؤمنین است
 دویم شاهنشاه ملک شهادت سوم شهزاده زین العابدین است
 چهارم باقر است و بعد جعفر ششم موسی امام هفتمین است
 دگر سلطان اقلیم خراسان که خاک درگاه او کحل عین است
 تقی دیگر نفی و بعد عکر چو مهدی صاحب شرع مبین است
 دلش گنجینه نور الهی است کفش یخشنده کج یقین است
 کراماتش بعالم گشته مشهور ولی خاص رب العالمین است
 برای حاجت از اطراف عالم خلایق بر درش موده جبین است
 ملائک معتکف بر آستانش نثار رحمتش بر آستین است
 ز فوت آن ولی الله کامل که اکنون پانصد و شصت از سنین است
 ز هم ربزیده صندوق مزارش ز طول دهر، شغل دهر این است
 کمینه خادم آل پیمبر که مهر او چو نقشی بر نگین است
 بود او مصطفی نامش ولیکن برش از بار عصیان بر زمین است
 چو دید آورد استادی سبک دست که خارا پیش دشتش یاسمین است
 بگفتا تا برایش محجری ساخت ز حجر قطعه در زمین است
 چنین صنعت در آن کرده استاد که رشک مانی و نقاش چین است
 مشرق شد شرافت یافت زیرا که سید اندر آن منزل گزین است
 به تقبیلش^(۱) هر آنکس فایز آید ز اهل حق ز اصحاب یمین است

۱- در مقاله اربابی چنین است ولی «تقبیلش» صحیح است.

برای رمز تاریخش شب و روز / دلم با بکر فکرت همشین است
 ز مصراعش الف بر داشت و پس گفت / که درج در دریای یقین است

ملا محمد متخلص به نامی

در زمان حیاتش به «ملا محمد» و «قاضی محمد» معروف بوده است، ایشان در سال ۸۱۰ یا ۸۱۲ در روستای فتویه (پتو) از توابع بستک قدم به عرصه وجود گذاشت و در سال ۹۲۱ هـ ق وفات یافت، آرامگاهش در محله کوریچو (کوریجان) لار واقع است. نامی، شاعر و اندیشمند سده نهم هجری، قاضی و امام جماعت و جمعه بوده است دیوان نامی، توسط نگارنده تصحیح و تحشیه شده است و آماده چاپ می باشد.

ای نور چشم احمد مختار یا حسین	ای یادگار حیدر کرار یا حسین
ای طلمت تو مطلع انوار یا حسین	الحق تولی خلاصه ابرار یا حسین
ذات تو جوهر درج کرامت است	دارم من از صفات تو اخبار یا حسین
وصف کمال چون تومنی را کجاست حد	اول به عجز می کنم اقرار یا حسین
تو گوشوار عرش عظیمی زهی صفت	سبط رسول زبده ابرار یا حسین
تو اصل نسل قدوة سادات عالمی	مانده سیادت از تو به آثار یا حسین
داده خیر ز سر نبوت ولایت	مخفی است در تو عالم اسرار یا حسین
گر ذکر مصطفی کنم و یاد مرتضا	آخر توئی به مدح سزاوار یا حسین
خرم کسیکه لاف ز مهر تو می زند	خصم تو باد خار و زیان کار یا حسین
اول بر انبیاست موکل بلا بلی	در اولیاست از تو پدیدار یا حسین
تا مبتلا ببادیه کربلا شدی	مشهور شد ببادی خونخوار یا حسین
در حیرتم که فوج ملایک نریختند	خاک سیاه بر سر اشرار یا حسین
در قرص ماه چشمه خورتابی نماند	از سیر مانده کوکب سیار یا حسین
آفاق خیره گشت مگر دود آه من	بر شد بپام گنبد درار یا حسین
آتش ز حرف مویه گران بسکه شعله زد	چون روز روشن است شب تار یا حسین

مردم ز غصه کاش در آندور بودمی تا کردم ی به خصم تو پیکار یا حسین
 گر طی راه قرب خدا در بلاکشی است باشی یقین تو قافله سالار یا حسین
 در جام زهر صبر چو شهد شهادت است راضی شدی به قلمت جبار یا حسین
 فعل یزید قصد حیات است فی المثل نیش سگ است آهوی تاتار یا حسین
 ظلمی که هیچ کافر حربی روا نداشت از قاتل تو گوشت پدیدار یا حسین
 آزادگی ترامت چو سیمرخ قاف قرب شد در کمند بوم گرفتار یا حسین
 در باغ عیش غنچه راحت دهان بیت گل را درید پیرهن از خار یا حسین
 بغداد و بصره ری و کوفه خراب به کانهات اهل وحشت و آزار یا حسین
 ای جمع انس و جن همگی مستمع شوید تا بشنوید از در و دیوار یا حسین
 ایستونان بیاد شهدان چو دم زنید بکبار و احسن به و یکبار یا حسین
 حب علی و آل علی روز حشر بس عفو موالیان گنه کار یا حسین
 تا کی ز فعل مدبر ظالم نفس زنم خاموشیم به است ز گفتار یا حسین
 آیم بروح گرد حبریم تو در طواف جویم دوی درد دل آزار یا حسین

در مشهد تو بخش نامی طلب کنم

اما اگر دهند مرا بار یا حسین

مشعل دلفراز ما یا حسن است و یا حسین مویه سیه سوز من و احسن است و یا حسین
 روز محرم است و شب روی جهان پر از تعب ذکر من از مرادب و احسن است و یا حسین
 بر هدف است تیر من شاه نجف امیر من غلغله و نفیر من و احسن است و یا حسین
 شهر به شهر و کو بکو صف زده خلق رو برو هر طرفی به های و هو و احسن است و یا حسین
 شد ز علی مرتضی گوش دلم پر از صدا از غم خوارجم ادا و احسن است و یا حسین
 می کنم از دو چشم جان بر دو شهید خون فشان درد من از زبان جان و احسن است و یا حسین
 مویه کنان و نعره زن گرچه گشاده ام دهن نغمه زیر و زار من و احسن است و یا حسین
 خسته زخم کاریم مرده ز بیقراریم نوحه و سوگواییم و احسن است و یا حسین
 کوی بلات منزلت صبر کجاست در دلم آخر کار مشکلم و احسن است و یا حسین

گفت و شنود گس بکس از همه شهر پیش و پس دمبدم و نفس نفس را حسن است و یا حسین
 مائده حیات من فائده نجات من تا برسد وقایع من را حسن است و یا حسین
 نامی خسته دل کنون نامه نشان کند به خون
 زانکه برون و اندرون را حسن است و یا حسین

مدح حضرت مظهر العجائب مشیت الکتائب
علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه

مظهر سر خدا شاه سلام علیک

آینه حق نما شاه سلام علیک

انت وصی النبی انت وفی مخی	انت علی ولی شاه سلام علیک
تارک دنیا تمام پادشاهانت غلام	هر دو جهانت به کام شاه سلام علیک
ذکر تو در انما وصف تو در لافتی	قدر تو در هل اتی شاه سلام علیک
عالم دانا توئی همدم بینا توئی	هم امده الله توئی شاه سلام علیک
بر رخت آیات فتح از خطط آیات فتح	از ره غایات فتح شاه سلام علیک
حرب تو در ضرب سیف صوم تو در یوم صیف	جود تو اکرم صیف شاه سلام علیک
شمس فلک در رجوع کرد ز مغرب طلوع	بهر تو گاه خشوع شاه سلام علیک
سایل اگر صدهزار لطف تو بیش از شمار	جود تو بخشد قطار شاه سلام علیک
برده فرو سر بجیب چشم تو نادیده عیب	در نظرت نور غیب شاه سلام علیک
ذکر نبی علی شد به اخوت جلی	هت ز فضل علی شاه سلام علیک
قم نعیم جهیم ده بکریم ثمیم	کرده خدایت قسیم شاه سلام علیک
گوهر عصمت توئی معدن حکمت توئی	صاحب قربت توئی شاه سلام علیک
پاک ضمیری و بس عذر پذیری و بس	خود تو امیری و بس شاه سلام علیک
صف شکن شیخ شاب از ید تو فتح باب	بوالحسن بو تراب شاه سلام علیک
حاتم حاتم رسان مالک ملک امان	بنده سلطان نشان شاه سلام علیک
نطق تو در قول حق خوانده خط ما خلق	برده ز سابق سبق شاه سلام علیک
با نظر عیب پوش از همه بگرفته گوش	آمدت از خلق سروش شاه سلام علیک
صاحب جفر کبیر در خط حکمت دبیر	گشته بدانش امیر شاه سلام علیک
دور زلات و منات پاک چو آب حیات	جان جهانی فدات شاه سلام علیک

نقد فتوت تراست تاج اخوت تراست
قیض نبوت تراست شاه سلام علیک

ذات تو از فضل رب گشت سیادت طلب
شد سببی بس عجب شاه سلام علیک

روی تو از رنگ آل آل تو با حسن حال
حال تو بی قیل و قال شاه سلام علیک

جامع علم نبی هم خفی و هم جلی
سامع لولا علی شاه سلام علیک

مظهر اسماء توئی مظهر اشیا توئی
اصل مسما توئی شاه سلام علیک

گه ز وجود عدم گه ز حدوث قدم
دم زده بی کیف و کم شاه سلام علیک

جود تو کواء عطا کرده سلونی ادا
بنده کمینت گدا شاه سلام علیک

صحفه خط امان نام تو دارد نشان
حب تو اش ترجمان شاه سلام علیک

چون ز تو تأیید دین هست رسول امین
بر تو هزاراقرین شاه سلام علیک

اول و آخر خدایت ختم رسل مصطفاست
ختم ولایت تراست شاه سلام علیک

صاحب رافت توئی شمع لطافت توئی
ختم خلافت توئی شاه سلام علیک

صورت شأن نزول معنی حرز قبول
بعد صلات رسول شاه سلام علیک

یاد حسین و حسن چون نفسم در دهن
بلکه چو جان در بدن شاه سلام علیک

از پی سجاد راست مدحت باقر رواست
جعفر صادق گواست شاه سلام علیک

موسی کاظم که بود خاص خدای و درد
باد بر او صد درود شاه سلام علیک

مهر علی رضا از پی موسی الرضا
دارم و سازم ادا شاه سلام علیک

ابلاغ شوقی الیک قلبی و روحی لدیک
ثم صلاتی الیک شاه سلام علیک

ذکرده و دو امام گر نکنم صبح و شام
باز نگرده تمام شاه سلام علیک

ای بتر روشن جهان رخ بنما بر جهان
غم زدگان و ارهان شاه سلام علیک

چون تو اخی با رسول زوج شده با بتول
کرد خدایت قبول شاه سلام علیک

در صف تو اهل بیت در شدم از روی صیت
مدح تو بد اصل بیت شاه سلام علیک

خاک سرای تو من بسته بپای تو من
مست ولای تو من شاه سلام علیک

دشمن تو در زمین نیست کس ای نازنین
غیر متافق یسین شاه سلام علیک

هر که ترا دوست داشت رایت دین برافراشت
چهره به ایمان نگاشت شاه سلام علیک

اصل تو لایه تت عین تبرا ز غیر رو به تو داریم خیر شاه سلام علیک
 خیر و خیرالورا خواجه هر دو سرا بنده کمیت مرا شاه سلام علیک
 از سر شوق آمدم دم ز صفات زدم خواندم و نامی شدم شاه سلام علیک

در منقبت امام علی رضا (ع)

جد تو سلطان کونین است یعنی مصطفیٰ جد تو قاطمه ام امام مجتبیٰ

جد دیگر حیدر صفدر علی مرتضیٰ هم غریبی هم شهیدی چون حسین کربلا

در محبت هر زمان می‌گویم و باشد روا

کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

ای حریم بازگاہت کعبه عز و علا نور چشم مصطفیٰ یعنی علی مرتضیٰ

ماه گردون ولایت شمع جمع اصطفا میوهٔ بستان جنت بلبل نیکونوا

دائماً از غیب می‌آید بگوئیم این ندا کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

نور چشم زین عباد است باقر با امام جعفر صادق که داده دین و دنیا را نظام

باب او موسی کاظم آن شفیع خاص عام گشته خورشید فلک بر درگهت ایشه غلام

بعد ذکر حق همی گوئیم در هر صبح شام کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

چون تقی از حال باب خویشتن آگاه شد نزد باب خویشتن آندم ز چندین راه شد

چونکه حالش دید دردم با فغان آه شد روز و شب با دوستانش جملگی همراه شد

پیش خود خواندش پدر تا واصل الله شد کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

چون نقی عسکری با آرزویت در خیال در خیال روی تو گویند ای مقصود حال

شاه سلطان خراسان اختر برج کمال در دریای ولایت بحر علم ذوالجلال

دائماً گوئیم می‌گویند پس از روی حال کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

مهدی هادی که نور کل عالم روی اوست آب حیوان شبنمی زان آب کاندر جوی اوست

روضه اش بستان جنت خاطر ما سوی اوست در خراسان روز و شب اندر طواف کوی اوست

در دل ما دائماً زین روی گفتگوی اوست کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

هست ایندم کوه طوس از مقدمش چون کوه طور چون تو هستی نیست گردی را درین منزل ظهور

داد از فیض جمالت روی مهر و ماه نور روضه ات بستان جنت آستانات جای حور

آمده خلقی به امیدت شها از راه دور کالسلام ایحضرت شاه خراسان السلام

خورده بینائی که ایشان سکه بر زر می زنند مقررئون هر صبح شام الله اکبر می زنند
 سر نشینان جمله آنجا روی بر در می زنند سکه دولت بنام آل حیدر می زنند
 قدسیان بر چرخ هر دم این ندا بر می زنند کالام ایحضرت شاه خراسان السلام
 سینهام پر درد و دل پر غم به هر دم می طپد از فراق آن شهشاه عرب میر رشید
 راز خود با کس نگفت و سر او را کس ندید چونکه شد در خانه این آواز از روزن شنید

کالام ای حضرت شاه خراسان السلام

دائماً بر درگهت خورشید و مه جا کرده اند زآنشب هر لحظه ایشان قصد بالا کرده اند
 زیرکان روزگار این نکته انشاء کرده اند یاد آن درگاه جان فرسای اعلا کرده اند

کالام ای حضرت شاه خراسان السلام

صبح و شام اندر غمش چون شمع با سوز و

گداز گریهام استاده ام در درگهش با گریه باز

حافظان بارگاه او به شبهای دراز تا بروز اندر تلاوت با خدا دارند راز

بلبلان اندر گلستان کرده اند این نغمه ساز

کالام ایحضرت شاه خراسان السلام

مرغ روحم در هوای تست ایلطان دین همچو مرغ نیم بسمل اوفتاده بر زمین

یکزمان ایشاه من تو حال مسکینان بین خاصه نامی را که دارد داغ مهرت بر جبین

گوید از صدق و صفا هر دم به آواز حزین

کالام ایحضرت شاه خراسان السلام

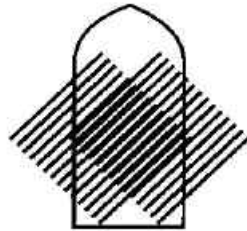
محمد علی غیرت فرزند محمد حسن

به سال ۱۳۰۱ شمسی در بستک پا به عرصه جهان گذاشت، قرآن و حدیث و ادبیات پارسی و عربی را نزد پدرش در مکتبخانه فرا گرفت و از دوازده سالگی شعر سرود و اولین شعرش تحت عنوان حب آل عباسی باشد مرحوم محمد علی غیرت، شاعر معروف معاصر بستکی در روز جمعه چهارم تیرماه ۱۳۷۲ در بستک به رحمت ایزدی پیوست.

مرثیه سیدالشهداء حسین (ع)

گل چه بود که با رخس لاف زند ز رنگ و بو	پیش جمال قدر او ماه ندارد آبرو
نور دو چشم مصطفی جان عزیز فاطمه	آه به بی‌گناهی اش خنجر تیز بر گلو
جامه عیش پاره کن ماتم او نظاره کن	ای دل خسته چاره کن پاره جمل را رفو
شاه جهانیان بین بر لب تهر تشنه لب	وای بر آن گناهکار چون برسد به آرزو
این پر علی بود وارث علم مصطفی	کشته به دشت ماریه تشنه لبان کنار جو
ماه حرام روز ده پر زبلاست کربلا	کشته حسین از غمش خلق جهان به‌های و هو
به دشت گرم کربلا، گشته سرش به‌های و هو	شمر لعین رو سیاه کرد چنین ستم به او
آه ندادش آب کس، دادرسا به دادرس	این ستم یزید بود لعنت حق بر او، تفو
بود زیاد نابکار زامر یزید لعنتی	کرد روانه پور سعد با سپهی جفای جو
تا بشود سر حسین شعر لعین بد سیر	شرم نکرد خنجرش آن سگ زشت تند خو
وای به حال آن لعین شرم نکرد این چنین	خود ز قفا چه سان برید آن سر سرور نکو
کرد خدا چرا چنین تا که شفیع مؤمنین	روز جزا شود حسین پیش خدا به آبرو
کشته شدی کس دگر از پسران او دو تن	یک پر دگر بماند با غم و رنج، روبه‌رو
وای که اکبر عزیز سینه اوست پر ز خون	آه که اصغر جوان چون به ستم به خون فرو
حجله قاسم رشید پاره به تیغ آن پلید	هیچ نکرد این ستم دشمن گیر با عدو
گردن زمین‌العابدین خسته ز غل دشمنان	جمله صحابیان او پر گل و خون روی و مو

گشت به کریلا دفین جسم مبارک حسین	خود سر او به نیزه بر برده به شام بر عدو
گر بچکد ز آسمان خون بلا روا بود	هیچ نکرد قوم لوط این ستم و جفا به او
گیر و یهودی و مجوس ظلم چنین کجا کند	خاصه به آل مصطفی لعنت حق بر آن گروه
خشم خدای رفته بود بر سر آن گروه بد	سنگ ستم نمی‌کند خرد چنین تن سبو
غیرت دل شکسته خون می‌چکد ز دیدگان	از غم و ماتم حسین جان به فدای نام او
هست امیدم از خدا آن که به حق مصطفی	روز جزا شفیع ما باد حسین و آل او
دشمن او الی الابد در مقر و جحیم بود	او بسلام آمنتین رقت به امر فادخلوا



سیره عملی و اخلاقی

امام جعفر صادق علیه السلام

علی رحیمی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱)
 چه کسی خوش گفتار تراست از آن کس که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم»؟!

در این آیه شریفه سه فراز وجود دارد. اگر با کنجکاوی و ریزه کاری به آن دقت و تأمل نماییم تمام راهکارهای جامعه بشری در آن گنجد، و سیره عملی و اخلاقی انسان در آن ترسیم گردیده، و به عنوان خلیفه الله و سفیر خالق هستی مسئولیت سنگینی را بردوش دارد. در فراز اول آیه دعوت به سوی توحید می کند که برجسته ترین و احسن ترین کلمه برای عمران زمین و دوری از انحراف و بی خدایی و بی بند و باری است، تا انسان وظیفه اصیل خود را درک و از روش خودخواهی و جهالت و کجروی دوری جوید، و از حق و حقیقت خارج نشود، چون سیستم تغییربنیادی از جهالت به حالت تکامل و خداشناسی متکی به داعی و دعوتگر پرتوان و استوار است.

در فراز دوم خداوند عمل صالح را ذکر فرموده، چون هر فرد دعوتگری که گفتارش با اعمال صالح نسجد، و خود را با عملش در ترازوی وجدان و حساب قرار ندهد، و اقوال و افعالش را با قلبش مطابقت ندهد، نمیتواند هموعان خود را مجذوب کند و بر احساس درونی آنان تأثیر صادقانه ای بگذارد، بلکه بالعکس تأثیر منفی را در درون و اذهان مردم به جا می گذارد، در نتیجه جامعه بیشتر راه انحراف و آلودگی را می گیرد، و وضعیت

بیراهی و الحاد و فساد اجتماعی با تهور بسیاری حکم فرما می‌شود، و ندای داعیان امر به معروف و نهی از منکر در قالب شعار و تظاهر منحصر می‌گردد.

در فراز سوم، اعلام اسلامیت و مسلمانیت است، یعنی نشان و علامت هر مسلمانی در دعوت و عمل صالح خلاصه شده و در صورتی که دعوت‌گر باشد و عمل صالح نباشد، نتیجه نمی‌دهد و یا عمل صالح باشد اما داعی نباشی نتیجه ندارد، پس مسلمان وقتی مسلمان است، که هم مشمول بر دعوت باشد و هم بر عمل نیک، آنگاه اعلام نماید من مسلمانم.

اسلاف صالح ما رضوان الله تعالی علیهم در عین حال که داع و مرشد بودند صداقت گفتارشان برخواسته شده از اعمالشان، همین تلازم عملی و قولی بوده زمینه را برای انقیاد و تسلیم مخالفان ملحد و زشت فراهم کرده، و در مقابلشان سرکشان و تعظیم به خاک مالیدند، چون صادقانه خود را فدای ترقی و تعالی دین و حق‌شناسی کرده‌اند و از خود کامگی و بی‌پروایی پرهیز نموده‌اند، و در راه ترویج مبانی دین و سعادت جامعه بشری لحظه‌ای دریغ نورزیده‌اند، همین تسلسل دعوت واقعی و خداجویانه اسلاف بوده، نوۀ رسول خدا ﷺ امام جعفر صادق (ع) از شهد و حب ریاست و دنیاپرستی دست کشید، و به عبادت و خداپرستی مشغول شد و لقب اباعبدالله را به خود اختصاص داد، امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «اصل الرجل عقله، و حسنه دینه، و کرمه تقواه، و الناس فی آدم مستوون»^(۱) امام صادق (ع) در این اصل چهارگزینه را جهت تداوم همدلی جامعه اسلام به کار برده، در گزینه اول فرموده: مصدر تکامل و بینش هر فردی عقل سلیم است، وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^(۲)، جل‌شانه در مرحله اول کرامت و قداست بنی آدم در شعور و درک واقعیات و جدایی حق از باطل دخیل دانسته که باعث امتیاز انسان شده بر سایر مخلوقات. هر مسلمانی با عقلش می‌تواند واقع بینانه بیندیشد، و حقانیت دین و شناخت خالق هستی را با کشفیات و تحقیقات و

۱- صفه الصنوه للإمام ابی النرج ابن الجوزی ص ۱۷۱.

۲- اسراء: ۷۰.

تجربیات و تکنیک کنونی هویدا نماید و برای آبادانی کره زمین از لوث اهریمن و تبهکاری و بت پرستی و قلع و قمع و استعمار حق و حقوق دیگران، بر قانون اعجاز آفرین الهی که برآورنده کلیه خواسته‌های بشری است تمسک کند. در گزینه دوم امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: ملاک حسن و جوآنمردی انسان دین و دیانت اوست، تا ایمان، یقین و اعتقاد جازم به ذات اقدس و روز رستاخیز و پاداش و جزاء اعمال نباشد و این نیروی پرانرژی را و هدف مند و توأم با سعادت و جسم و جان انسان را پیرتوان و امید ببخشد، زندگی موقت و روبه زوال مادی هزاران مشکلات و گرفتاری و مصائب دردناکی و افسردگی رامی آفریند، که باعث شیوع بیماریهای روانی و عصبی و هولناک فکری میشود، به غیر از پیوندی روحی به کشف کننده غمها و آرامش دلها و قلع روحی و ذهنی؛ یا آفریدگار هستی، حلال و چاره‌های وجود ندارد، ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۱) انسانی بی ایمان و ملحد به علت فرو رفتن در اسطوره‌های دنیا پرستی و غرق در امیال شهوانی و نفسانی، توجه به معنویات را به باد خیالات و نیستی سپرده، بلکه تمام آرمان و اهدافش را در گرو حیات دنیا پنداشته، حکمت از خلقت انسان که همانا عبادت و خداشناسی و تفکر در خلقت آسمان و زمین گردش شب و روز و اسرار گیتی است در دستیابی و رسیدن به آرزوی زندگی منحصر نموده، انسانی بی باور برای تأمین مقاصد دنیوی و سلطه‌گری و چپاول حقوق هموعان خود و بقاء قدرت هیچ قانون و مرزی را نمی‌شناسد، با زشت خوئی و قلدری مرتکب هولناکترین جنایت تاریخی میشود، اما مسلمان با ایمان به روز واپسین و سنجش اعمالش در ترازوی عدالت خدا، و عذاب جهنم در مقابل اعمال بد، خود را ملزم و پایبند به اوامر الهی میداند و تخطی از حد و ذات شرع را ظلم به نفس خود و جامعه‌اش میداند. در اینجا امام جعفر صادق (علیه السلام) با صداقت قلبی میفرماید: دین مایه زینت و آرایش هر فرد مسلمان است، انسان بی دین همچو خانه مخروبه‌ای مکان حشرات موذی است.

امام جعفر صادق (ع) در گزینه سوم میفرماید: بخشش و گشاده روی انسان مسلمان در تقوایش هویدا است، وقتی انسان این موجود ضعیف و مغرور و پرمدها خود را شیفته و شیدای آرزوی نفسانی و شیطانی کرد در مقابل خدایش رکوع و سجود نمی کند و از حق بندگی و پرستش سرپیچی و استکبار می ورزد، و در برابر تکالیف شرعی گردن نمی نهد. تیشه به ریشه های اصیل انسانیتش زده، چون هرگاه انسان نسبت به انجام واجبات دینی و اوامر خدایش خسیس و فرومایه باشد، کی نسبت به بندگان خدا سماحت و بخشش می ورزد، از دیدگاه امام صادق (ع) سخاوت و کرم هر فردی را در تقوی و پرهیزگارش ریشه یابی نموده، و اساس انسان دوستی و ارج نهادن به حقوق دیگران و همیاری راز تقوی دانسته، و بالعکس مرکز تمام خساست ها و شرارها از الحاد و تکبر و دنیا پرستی و نبود تقوی سرچشمه گرفته. امام صادق (ع) در گزینه چهارم میفرماید: نسل نسان از آدم (ع)، در کلیه حقوق و شئونات زندگی مساویند. قرآن کریم میفرماید: «ما شماها را از نفس واحده خلق نموده ایم» و در آیه دیگری میفرماید: «شماها را از آدم و حواء خلق کرده ایم. و شما را به شعوب و قبایل تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید»، پس تفاوت و اختلاف درونی و بیرونی سبب شناسایی آنان است. یکسانی و تشابه و تماثل به همدیگر زندگی اجتماعی مردم را مختل و ناممکن میسازد، این نمونه های از سیره عملی و اخلاقی امام جعفر صادق (ع) و کلیه اصحاب نیک محمد و اسلاف صالح ماست. بر همین روش صحیح دوران دیشی واقع بینانه بوده توانسته اند به اوج ارتقاء فرشته ها مظهر و اسوه تمام خوبیها نایل آیند.

امام صادق (ع) با دوربینی ایمان و ققاهتش با دیده آینده نگر به قضایا و رویدادها نگرسته و برای پویا شدن جامعه اسلامی و امت یکپارچه اسلامی از روش و ستن رسول خدا اقتداء نموده، و تخطی و عدول از شرع مقدس تاوان و جرم بسیار سنگین دانسته همچنانکه عمرو بن ابی المقدام قال: «كنت اذا نظرت الى جعفر بن محمد علمت انه من سلاله النبیین»^(۱) عمرو بن ابی مقدم میگوید: هرگاه من نگاهی به جعفر بن محمد می کردم

میدانستم او از سلاهای پاک پیغمبران است، مسلماً کسی که از خاندان نبوت است، سیره عمل و اخلاقش در فطرت پاک، و سرچشمهای زلالش با هیچ گمانی آلوده نخواهد شد، پس مقتدیان و رهروان واقعی او باید متمسک براه و روش صحیح او گردند تا عیب و جعل و نقصانی تاریخی صاف و پر از افتخار آنان را مخدوش نکنند. و عن بعض اصحاب جعفر الصادق قال: «دخلت علی جعفر وموسی بین یدیه وهو یوصیه بهذه الوصیه فکان ماحفظت منها ان قال: یا بنی اقبل وصیتی واحفظ مقالتي فإنک ان حفظتها تعیش سعیداً وتمت حمیداً، یا بنی انه من قنع بما قسم الله له اسغنئ ومن مدّ عينه الى ما فی ید غیره مات فقيراً، ومن لم یرض بما قسم الله عزوجل له اتهم الله تعالى فی قضائه، ومن استصغر زلة نفسه استعصم زلة غیره، ومن استصغر زلة غیره استعظم زلة نفسه، یا بنی من کشف حجاب غیره انکشفت عورات بیته، ومن سل سيف البغي قتل به، ومن احتقر لأخیه براً سقط فیها ومن داخل السفهاء حقر، ومن خالط العلماء قر، ومن دخل مداخل السوء اتهم، یا بنی قل الحق لك وعلیک، وایاک والنمیمة فإنها تزرع الشحناء فی قلوب الرجال، یا بنی إذا طلبت الجود فعلیک بمعادنه»^(۱) از بعضی از یاران جعفر صادق علیه السلام روایت شده، میفرمودند، روزی رفتم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام موسی فرزندش پیشش نشسته بود، امام پندش میداد، باین نصایح من هم چندین نکات از آن را حفظ کردم، امام صادق میفرمود، ای فرزندم وصیت و پندم را قبول کن، و حرفهایم را حفظ کن، اگر وصایایم را حفظ کنی حیاتت شکوفا و پر از سعادت خواهد بود، و مردنت حمیده و پسندیده، فرزندم هرکسی به قسمت و سهم خدا راضی و قانع باشد همیشه غنی و دارا است و هرکسی چشمداشت مال مردم باشد، در حالتی فقیر میمیرد، هرکسی راضی به سهم خدا نباشد، خدا را در قضایش متهم نموده، هرکسی ذلت نفسش را کوچک پندارد، اجتناب و دوری را از ذلت دیگران میطلبد، هرکسی ذلت دیگران را کوچک شمارد، ذلت نفس خود را بزرگ پنداشته، ای پسر من هرکسی حجاب اسرار را از دیگران بردارد عورت اهل خود را منکشف نموده، هرکسی شمشیر تجاوز و ظلم را بر حق و

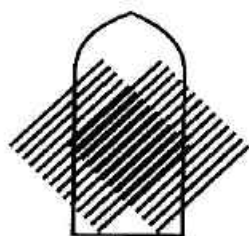
حقوق مردم بکشد، با همین شمشیر کشته میشود، هر کسی چاهی برای برادرش بکند، خود به آن میافتد، هر کسی با سفهاء و نادانان هماهنگ و مخلوط شود، با چشم حقارت به او مینگردند، و هر کسی با اهل علم و عالمان همنشین شود، متین و باوقار خواهد بود، هر کسی به مکانی سوء برود، مورد تهمت قرار میگیرد، ای پسر من حق را برای خودت و بر خودت بگو، بپرهیز از شیطنت چون شیطنت بذر کینه و عداوت را در دل مردمان میپاشد، ای پسر من هرگاه عطا و بخشش را از تو طلبیدند. بر تو است روگشادی و جوانمردی.

عزیزانم دقت کنید از وصیت آموزندهای این سلاله پاک نبوت، که دربرگیرنده کلیه جوانب عبادی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی می باشد که فرزند دلبندش را به آن ملزم نموده، این قطرات پندی که از کلام شیرینش چکیده و در قلب مبارکش شکوفیده، درس اعتماد به نفس و قناعت و فریادری و رضایت به قضا و قدر الهی، و تواضع و فروتنی و قداست و ارج نهادن به دیگران و محافظت از اسرار مردم و دفاع از کرامت خود و اجتناب از تعدی و سلطه گری و احترام نهادن به مسلمین و دوری جستن از نادانی و همراهی با دانایی به انسان آموخته، سیره عملی و اخلاقی امام صادق (ع) در مورد همزیستی و مردم سالاری و جامعه صحیح و سالم و برخاسته از عدل و داد پروری و دوری از هرگونه تیوکراسی و تراژدی جامعه امروزی است، اسلاف صالح ما هیچگاه در تکاپوی قدر تگرایی و بلعیدن حق و خون دیگران نبوده اند. بلکه تمام هست و نیستشان را فدای حاکمیت حکم خدا کرده اند از طرف دیگر رمز توفیق را در پرتوی حیات خود و نابودی دیگران ندیده اند بلکه ملاک عملشان حق شناسی و آزادی مردمان تحت ستم بوده از یوغ استبداد. و بر مبنای ﴿انما المؤمنون اخوه﴾^(۱) گام نهاده اند حسن ناسیونالیزمی و تعصب نژادی از دیدگاه آنان جهالت قرون وسطایی بوده، امام صادق (ع) با شناخت دینی و سیاسی که داشته با چشم همسوی و برابری و برادری به ملل گوناگون و به نژادهای مختلف اللسان نگریسته، در همچو جامعه ای کشمکشهای سیاسی و انحراف فکری و عقیدتی وجود ندارد، امام صادق (ع) سیره عملی و اخلاقی را از سرچشمهای وحی

واحادیث فخرکائنات مکیده، هوا و رأی نفسانی و مادی هیچگاه وی را از صراط مستقیم منحرف ننموده اما عصرکنونی یعنی عصر دلهره، فرسنگها دور از عمل به وحی واحادیث و روش اسلاف صالح است. جهان اسلام امروزه بر اثر لغزشهای خودپسندی و سیاست مغایر با ایده اسلام و روش اسلاف نیک صفت، به هزاران معضل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دامگیر شده، در حالی که بزرگترین منابع طبیعی اقتصادی در دست دارند، و دارای قانون الهی و غنی هستند که تمام ملل دنیا را به اوج تعالی و ترقی رسانده، ولی ملتی که دیروز پیک و همای رحمت بود برای جهانیان و انسانهای بردهکش و وحشی صفت، امروز با اعمال ﴿کل حزب بمالذیهم فرحون﴾^(۱) و ﴿انا خیر منه﴾^(۲)، به حاشیه رانده شده هر روز با هزاران برچسب نامشروع و ضد انسانی از طرف دشمنانی قسم خورده‌اش از صحنهای گیتی پاک میشود به قول کردان (دار هورهی لی خوتی نه بی ناقلشی) مسلمانان در عصر کنونی با ایده‌های گوناگون و مذاهب مختلف و با اخلاقی آنا رشیسمی به جان هم افتاده‌اند، و با کمال وقاحت خون یکدیگر را حلال و مباح میدانند، در حالی که کفر جهانی هر آن زیاده‌تر به کشفیات علمی و تکنیک و سلطه‌گری بر جهان دست مییابد. ما مسلمین در ابتداء شروع جنگ مذهب و خودکشی هستیم، چشم حقانیت را خوابانیده‌ایم و به بدایع تمسک بسته‌ایم، ما می‌بینیم برادران مسلمان ما در تمام گوشه‌های دنیا قلع و قمع و کشت و کشتار و آواره میشوند و هر روز به طور فزاینده به عناوین جنایت و نسل کشی مورد هجوم و ستم قرار میگیرند ولی مسلمانان و حاکمانشان به خاطر بقاء قدرت یا نظاره‌گر و یا همگام با کفر جهانی مزدوریت و خیانت خود را نسبت به اسلام و امت اسلامی روا میدارند، این نوع تسلیم در مقابل یهودیت و مسیحیت و تقبل سرداری آنان با روح اسلام و ایمان هماهنگی و توازن ندارد، و با خط و مشی سیاسی و اجتماعی رسول خدا و اصحاب و اسلافش کاملاً در تباین و تضاد است، آیین اسلام با سعه صدر و جهانبینی دقیقش همفکر و همیاری و کمک از کفر و با کفر را بر علیه مسلمین به هر بهانه‌ای باشد خارج از حیطهای خود دانسته، و هر

مارک و برجسی را از حیلۀ مکاران شیطان صفت کفر دانسته، حضرت علی کرم الله وجهه وقتی با معاویه جنگید، هر چند طبق حدیث رسول خدا ﷺ (تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ) و اجماع اصحاب مبارزه‌های جنهای حق را به خود گرفته، در عین حال وقتی از وی سؤال میشود در مورد جنگ معاویه با او، فرمود: (اخواننا في الدين بغوا علينا) برادران دینی ما هستند بر ما ظلم روا داشتند، اینست اخلاق نیک نیاکان ملایک گونه ما. و عن احمد بن عمرو بن المقدم الرازی قال: وقع الذباب على المنصور فذبه عنه، فعاذبه حتى اضجره، فدخل جعفر بن محمد فقال له المنصور، يا ابا عبدالله لم خلق الله عز وجل الذباب، قال: ليزل به الجبابرة^(۱) از احمد پسر عمر و پسر مقدم رازی نقل شده، روزی مگسی بر صورت منصور خلیفه وقت نشست مگس را دفع کرد، مگس برگشت، باز هم دفع کرد، تا خلیفه را به ستوه آورد، همزمان امام جعفر بن محمد داخل میشود منصور عرض میکند، یا اباعبدالله چرا خدا مگس را آفریده؟ امام صادق (ع) با صداقت و شهامت بی نظیر و با لحن رسا و واضح در جواب حاکم وقت می گوید، تا گردن کشان و متکبران و ستمگران را با آن ذلیل و ملول کند. اینست سیره عملی و اخلاقی دینی و اسلامی این رادمرد تاریخ و این مقتدای شجاع و صادق واقعی پس باید ما مسلمانان عملاً نه تظاهراً سیره عملی و اخلاقی اسلاف صالح خود را در نقش عملی و تربیتی جامعۀ اسلامی دخیل نمایم تا ان شاء الله متخلق به روش و آداب و سنن آنان گردیم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.



سیره امام جعفر صادق علیه السلام

کبری طالبی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله ﷺ

«انسی تارک فیکم الشقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فاینهما لن یفترقا

حتی یردا علی الحوض»

ابن ابی یعفور گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که به یارانش می فرمود: به غیر از زبان خود، راهبر مردم باشید تا اجتهاد و راستی و پاکدامنی را به چشم از شما ببینند^(۱). و حال این سیره و روش زندگانی امام است که راهنما و الگوی زندگی ماست. او که رئیس مذهب جعفری است، او که فقاہت و عملش تازه و بی بدیل است؛ او که نظریات علمی اش پابرجاست او که اصول فهمیش هنوز بدنه اصلی فقه اسلامی است او که بزرگترین عالمان و دانشمندان و رؤسای مذاهب اربعه در مکتب درسش شاگردی کرده اند و ریزخواران فضیلتش بوده اند او که روح بزرگش و زندگی و عمل زیبایش گواهی است بر امامت او، و او از اهل بیت علیهم السلام است. آنان که خداوند فرمود: ناپاکی را از ایشان دور فرموده و پاک و پاکیزه شان گردانیده. و او از عترت است، آنان که پیامبر در میان امت خویش باقی گذاشت تا بیانگر کتاب صامت او باشند و ایشان و قرآن با هم عروة الوثقی و ریسمان محکم و ناگسستنی هستند، هر کس به آن چنگ زند، از مهلکه ها می رهد و از گمراهی و گم گشتگی نجات پیدا می کند.

امام با سیره و روش خویش انسانها را از گمراهی و ظلمت می‌رهاند و از قعر چاه به اوج بلندی و سعادت می‌رساند و زندگی او سراسر جهاد و کوشش و ارشاد برای هدایت گم‌گشتگان است. و امام چه زیبا الگوئی است برای انسانیت و چه زیبا نه تنها که بگوید که عمل کرد.

و حال من بیچاره چه بگویم که در ذهنها بگنجد هر چه جلوتر می‌روم خویش را مدیون‌تر می‌یابم شرم‌گینم چه بنویسم، اما هرچه ذهن کوچکم از عظمت روحش یافت تا آنجا که امکان نگارش باشد می‌نویسم.

فرهنگ زندگی کردن، آداب اجتماعی، اخلاق، نوع روابط، نوع پوشش، نوع تغذیه و... همه از درسهایی بود که امام در کنار تدریس به شاگردان خویش و به مردم می‌آموخت. که نه تنها با گفتار خویش بلکه با رفتار به آنان درس زندگی می‌آموخت و در این زمینه امام رستگاری را در موافق بودن و یکی بودن رفتار و گفتار می‌داند.

امام در گفتار با دوستان و دشمنان، در کار و زندگی، در اخلاق اجتماعی و خصایص نیک انسانی، در علم و دانش، در عبادت و بندگی نزد خدا و حتی نوع پوشش و وضع ظاهری کامل‌ترین و نمونه‌ترین انسان عصر خویش بود این را من نمی‌گویم بلکه تاریخ و روایات بیان می‌دارد.

جدای از امامت، امام شخصیتی کامل و نمونه بود حتی آنان که امام را نمی‌شناختند با دیدن رفتار و اخلاق امام و نوع برخورد ایشان مجذوب کلام، اخلاق و کردار امام می‌شدند. امام نه تنها با دوستان و آشنایان مهربان و صبور بودند بلکه حتی با آنان که به نوعی از امام کینه‌ای به دل داشتند یا حتی ملحد به دین نیز بودند برخوردی مهربان داشتند. و برخورد امام با ابن‌ابی‌العوجا (یکی از ملحدان) از آن نمونه است.

و ابن‌ابی‌العوجا در مورد اخلاق امام و این نوع برخوردشان چنین می‌گوید: فرزی از انبیاء بشر نیست ولی اگر در این جهان موجودی روحانی باشد که هرگاه بخواهد، تجسم یابد و هرگاه مایل باشد چون روح، مستتر گردد، جز او نیست! (۱)

کار و فعالیت امام:

امام در زندگی عادی و روزانه خویش در کار و فعالیت برای زندگی نیز خصایص نیکوی بسیاری داشتند.

امام در اوقات خویش بسیار دقیق و بابرنامه ریزی رفتار می کردند و برای هر ساعت از شبانه روز کار و برنامه ای خاص داشتند و در وقت بیداری یا مشغول به انجام کار بودند یا به خواندن قرآن و یا گفتن ذکر و یا به عبادت و نماز مشغول بودند لحظه ای از اوقات امام به بطلالت و بیهودگی نمی گذشت. تلاش امام در استفاده و بهره برداری از فرصت ها از نکات بسیار قابل توجه می باشد.

گویند: فردی در محضر او به بیهوده گویی پرداخت و سخنانی می گفت که حاصل و نتیجه آن وقت گذرانی بود. امام فرمود مرا به حال خود واگذار که در اوقات خود بخیم^(۱). و این نشان از حساسیت امام در مورد اوقات خویش می باشد.

کار و فعالیت امام برای امرار معاش از جمله چیزهایی است که امام با آن گرمای طاقت فرسای حجاز بیل به دست می گرفتند و همچون کارگران عادی در نخلستان کار می کردند و می فرمودند: اگر در این حال پروردگار خود را ملاقات کنم خوشوقت خواهم بود، زیرا با زور بازو و عرق جبین آذوقه و معیشت خود و خانواده ام را تأمین می کنم^(۲). و در این مورد امام به کلیب صیداوی چنین می گوید: روزی کلیب به محضر امام وارد شد و عرضه داشت: زندگی بر من به سختی می گذرد، از خدا بخواهید تا مرا گشاده روزی گرداند. جعفر بن محمد (علیه السلام) در پاسخ وی اظهار داشت: در طلب روزی بیرون شو، در جستجوی آن بکوش^(۳).

امام دین را از دنیا جدا نمی گرفت و سستی و کاهلی را به شدت محکوم می کرد. امام پیروان خویش را تنها موعظه نمی کرد بلکه خویش با کوشش و تلاش در جهت کسب روزی مشوق اصحاب بود.

۲- حضرت صادق، فضل الله کمپانی.

۱- زندگانی امام صادق (علیه السلام).

۲- صادق آل محمد (علیه السلام)، محمد منشی.

روایت شده از ابو عمر شیانی که گفت: دیدم حضرت صادق (ع) را که بیلی بر دست گرفته و پیراهن غلیظی (خشن و پشمین) پوشیده بود و در بوستان خویش کارگری می کرد و عرق از پشت مبارکش می ریخت گفتم فدایت شوم، بیل را به من بده تا اعانت تو کنم. فرمود: همانا من دوست می دارم که مرد به حرارت آفتاب در طلب معیشت اذیت بکشد^(۱).

این نوع دیدگاه در مورد کار، منتهی به کسب روزی حلال با تحمل رنج و مشقت می باشد و امام این نوع تلاش و تحمل رنج را شیرین می دانند. امام در انجام کارها هیچگاه کارهای خویش را به دوش دیگری نمی گذاشت و شخصاً به انجام کارهایش می پرداخت. این مسأله در امور خانوادگی او هم به چشم می خورد امام با آن مقام و شوکتی که داشت در محیط خانه به عنوان عضوی از خانواده بود، یاری و همراهی امام در امور منزل و کمک به اهل خانه در کارها جزء اموری بود که امام آن را تقبل می کرد، امام هیچگاه از علاقمندان و یاران خود در جهت امر و نهی و انجام کارهایش چون جباران استفاده نمی کرد.

سادگی زندگی:

امام در آمدی متعادل داشتند و با آن روزگار می گذراندند یعنی در حد متوسط چون مردم عادی، همه چیز از اسباب زندگیش را در حد رفع نیاز داشت و به اندازه مصرف می کرد.

روزی در خیابان راه می رفت که ناگاه بند کفشش پاره شد. کفش را به دست گرفت و با پای برهنه به سوی منزل رفت بدون اینکه از این بابت احساس رنج و دشواری کند. این نمونه ای است از سادگی و بی آلاشی زندگی امام.

آداب خوردن غذا

امام همچون جدشان رسول الله ﷺ غذا می خوردند، در حین غذا خوردن بر روی زمین می نشستند، و با افراد فقیر هم غذا می شدند. در موارد بسیاری با کارگران و بردگان بر روی یک سفره می نشستند و با آنها هم غذا می شدند. غذای ساده می خوردند. در ردیف نان و سرکه، نان و روغن، زیتون و گاهی هم گوشت. و می فرمود در همه حال غذا را با سرکه افتتاح می کنم. در خوردن آرام و صبور بود. (۱)

روابط اجتماعی و برخوردها:

امام در برخورد با دوستان خویش با مهربانی و ملاحظاتی خاص برخورد می کرد و هنگامی که دوستان و یاران به دیدارش می آمدند با آغوش باز پذیرای آنان بود. امام در برخورد با اهل خانه بسیار مهربان بودند در کارهای منزل یاری می رساندند، برای همسر شوهری مهربان و برای فرزندان پدری دلسوز بودند، امام با مشارکت در امور منزل همچون دیگر اعضای خانواده علاوه بر کار بیرون از منزل، کاری را بر عهده می گرفتند.

امام در مورد برادری مؤمن هفت حق را قرار داده که از این قرار است:

- ۱- هرچه برای خود می پسندی برای برادر ایمانی خود بخواه و هر چه را برای خود نمی پسندی آنرا برای او هم می پسند.
- ۲- از خشم و غضب او دوری کنی و موجبات رضایت او را فراهم کنی و امر او را به خاطر ایمانش اطاعت کنی.
- ۳- او را با جان و مال و زبان و دست و پایت کمک کنی.
- ۴- تو باید درباره برادر مؤمن خود آئینه سرتا پا نمای او باشی.
- ۵- تو سیر نباشی در حالیکه او گرسنه است و سیراب نباشی در حالیکه او تشنه باشد و لباس های گوناگون نپوشی در حالیکه او پوششی نداشته باشد.

۶- اگر تو خدمتکاری داری و او ندارد واجب است که او را به منزل برادر دینی خود بفرستی تا لباس‌های او را بشوید و غذایش را طبخ کند و فراش او را بگستراند.

۷- هفتمین حق برادر مؤمن بر تو این است که سوگند او را بپذیری و دعوتش را اجابت کنی، اگر بیمار شد او را عیادت کنی و پس از مرگ در تشییع جنازه‌اش شرکت کنی و اگر بدانی که او را حاجتی است در برآوردن آن بکوشی و اگر این نکات را درباره برادر مسلمان رعایت نمایی دوستی خود را به دوستی او و متقابلاً دوستی او را به دوستی خود محکم پیوند داده‌ای^(۱).

برخورد امام با بی‌دینان:

امام در برخورد با زندیقان و بی‌دینان بسیار صبور بودند و با آنان با نرمی سخن می‌گفتند و آنان را با دلائل و براهین خود به اثبات حقیقت گفته‌های خویش آگاه می‌ساختند.

از جمله برخورد امام (ع) با ابن ابی العوجا است که در کتاب توحید مفضل آمده است که مفضل در مسجد حضرت رسول (ص) بود شنید ابن ابی العوجا با یکی از اصحاب مشغول گفتن کلمات کفرآمیز است، مفضل نتوانست خشم خود را کنترل کند فریاد زد: «ای دشمن خدا در دین خدا الحاد ورزیدی و منکر خداوند شدی...» و از این گونه کلمات به او گفت. ابن ابی العوجا گفت: ای مرد! اگر تو اهل سخن گفتن هستی بیا با هم بحث کنیم و اگر پیروز شدی از تو پیروی می‌کنم و اگر اهل سخن گفتن نیستی من با تو حرفی ندارم، و اگر از اصحاب جعفر بن محمد هستی، آن حضرت با ما اینگونه سخن نمی‌گفت و بر ما خشم نمی‌گرفت، او از سخن ما بیشتر از تو شنیده و به ما ناسزا نگفته است و از حد انصاف خارج نشده، او مردی است صبور و با وقار، محکم و استوار، سخنان ما، او را خسته نمی‌کند، سخنان ما را می‌شنود تا ما هر چه دلیل و نشانه داریم بیاوریم، طوری که فکر کنیم پیروز شده‌ایم و او را شکست داده و محکوم کرده‌ایم. در این هنگام او شروع به صحبت می‌کند و با دلائل خود به رد صحبت‌های ما می‌پردازد به

طوری که دیگر جای بحثی نمی ماند؛ پس اگر تو از یاران و اصحاب او هستی چون او با ما سخن بگو^(۱).

در برخورد با مردم عادی:

امام در برخورد با مردم عادی بسیار ساده و بی آرایش بودند. رابطه امام با مردم و مردم با امام، زبان ساده امام برای سخن گفتن در حد فهم مردم، صداقت در بیان، ادب و اخلاق نیکوی امام، میهمان نوازی ایشان، محترم شمردن افراد، خوشرویی، فروتنی و تواضع امام در برخورد با مردم، آراستگی و پاکیزگی لباس و شیوایی کلام امام از جمله عواملی بود که همه مردم از پیر و جوان، اُمی و عالم و فقیه همه و همه شیفته اخلاق نیکویش بودند. هر کس به نوعی می خواست با امام ارتباط برقرار کند و از حضور امام در اجتماعات خود بسیار خوشحال می شدند.

برخورد با بزرگان و دانشمندان:

امام در برخورد با بزرگان و فقها و دانشمندان با اکرام و محبت نسبت به آنها، آنان را شیفته اخلاق نیکوی خویش می ساخت برای نمونه های برخورد امام با مالک بن انس فقیه اهل مدینه و پیشوای مذهب مالکی است که گوید: وارد می شدم بر حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) پس برای من بالش می آورد که بر آن تکیه کنم و قدم می شناخت و می فرمود: ای مالک! من تو را دوست می دارم و امام به من محبت می کرد. پس من مسرور می گشتم و خدا را ستایش می کردم^(۲).

در برخورد با ستمگران و حکام:

امام در برخورد با ستمگران و حکام از جمله منصور دوانیقی خلیفه وقت در نهایت مدارا برخورد می کرد و با تقیه در رفتار و گفتار خویش سعی بر این داشت تا بهانه ای به

دست منصور ندهد، ولی به هر حال منصور بارها و بارها امام را به حضور خود طلبید و به بهانه‌های مختلف او را باز خواست کرده و مورد اذیت و آزار قرار می‌داد، اما امام هم از موقعیت‌ها استفاده می‌کرد و پاسخی دندان‌شکن به منصور می‌داد.

در اسناد متعددی روایت شده است که روزی امام نزد منصور بود و مگس پی در پی بر صورت منصور می‌نشست و او با دست مگس را می‌پراند به این صورت که هرگاه مگس بر صورت منصور می‌نشست او به قصد کشتن مگس سیلی محکمی به صورت خود می‌زد، سرانجام رو به امام کرد پرسید: لم خلق الله تعالى الذباب؟ خدا برای چه مگس را آفرید؟ امام فرمود: ليزل به الجبابة «برای اینکه ستمگران را خوار کند»^(۱). امام تا آن جا که امکان داشت با حکام و ستمگران مدارا می‌کرد ولی هنگامیکه به اصول دین یا به ائمه معصومین توهین می‌شد ساکت نمی‌نشستند و پاسخ قاطعی می‌دادند.

پس از کشته شدن محمد بن ابراهیم، والی کوفه خبر در همه جا منتشر شد و به مدینه هم رسید، والی مدینه ضمن اعلام خبر نسبت به امام امیرالمؤمنین (ع) بدگوئی کرد و چنین گفت: او شق عصای مسلمین کرده و با مردم مؤمن جنگیده و فساد و آشوب برپا کرده و چیزی را خواست که در شأن و مقام او نبود...

امام از جای برخاست و فرمود: آنچه از خیر و خوبی گفتم ما اهل آنیم، و آنچه را که از بدی گفتم تو و رفیقت (منصور) به آن اولی هستید ای کسیکه در خلاف جای و منزلت خود قرار گرفته‌ای.

آنگاه امام روی به مردم کرد و فرمود: آیا می‌خواهید شما را به پست‌ترین مردمان در روز قیامت و زیانکارترین آنها خبر دهم؟ او کسی است که آخرتش را به دنیای غیر خود فروخته است؛ و اولین فرد فاسق است (اشاره به والی مدینه) والی از هیبت امام ساکت شد و امام ترک مجلس گفت^(۲).

۱- نورالابصار، ص ۲۱۴.

۲- الامام صادق و المذاهب الاربعة، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۷۱.

امام (ع) در عین حال که اهل مدارا بودند، اینگونه اعتراض و قیام بر علیه جباران و محکوم کردن آنان و آگاه ساختن مردم و زیر سؤال بردن عملکرد و سخنان حکام و انتقاد از آنان را پیشه خود ساخته بود، زیرا اینگونه مسائل چیزهایی بود که باید افکار مردم نسبت به آن روشن می شد تا مردم پی به حقیقت وجودی و افکار مسمومی چون افکار والی مدینه و خلفای بنی عباس پی می بردند.

خصایص وجودی امام صادق (ع)

۱- مردم دوستی: روح مردم دوستی از جمله خصایص، بارز ایشان است که امام در رفتار و عمل خویش به وضوح آن را نشان می دهند که از جمله آن اعمال هنگامی است که فصل میوه می شد و خرماها می رسید، امام دستور می دادند که بخشی از دیوارهای باغ (عین زیاده) را خراب کنند تا مردم بتوانند از آنجا وارد شوند و از میوه باغ بخورند. همچنین می فرمودند: همه روزه به اندازه ده دامن، خرما کنار باغ بگذارند و پس از آنکه ده نفر اول می خوردند و می رفتند، ده نفر دیگر می آمدند و می نشستند و خرما می خوردند و به هر نفر یک مشت پر خرما داده می شد. و نیز دستور می دادند برای همسایگان باغ، پیرمردان، پیرزنان، کودکان، بیماران، و زنان که نمی توانستند به باغ بیایند، برای هر نفرشان به اندازه یک مشت پر خرما ببرند. هنگامی هم که خرما رو به تمام شدن می گذاشت، حق مسئولان، واسطه ها و کارگران را می دادند و بقیه خرماها را به مدینه بار می کردند و در میان اهل بیوتات و خانواده ها و دیگر محتاجان و نیازمندان تقسیم می نمودند و سرانجام به مقدار هزار دینار برای امام باقی می ماند که کلاً محصول باغ چهار هزار دینار بود^(۱).

این سخاوت و بخشش امام نشان از محبتی است که امام نسبت به مردم دارد، در این روایت علاوه بر بخشش و انفاق امام خصایصی چون نداشتن وابستگی به مال دنیا، قانع بودن امام به درآمد $\frac{1}{4}$ از محصول، ریز بینی امام نسبت به این مسأله که بیماران، پیران،

زنان و کودکانی که نمی‌توانند به باغ بیایند، برایشان خرما ببرند از جلوه‌های احلاق کریمانه آن حضرت است..

امام در مورد رفع مشکلات برادر مؤمن نیز اهمیتی خاص قائل بودند و می‌فرمودند: سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و به جهاد فی سبیل الله فرستم^(۱). و حتی امام بر آوردن حاجت برادر مؤمن را از جهاد در راه خدا بهتر می‌دانند.

ترجیح مردم بر خود:

امام بسیار در فکر معیشت مردم بود و آنچه را که برای خویش می‌پسندید برای مردم نیز می‌خواست و چون در بعضی موارد چنین چیزی همزمان امکان نداشت امام مردم را بر خویش مقدم می‌دانست. امام به تجارت نیز می‌پرداخت به این صورت که پولی را به کسی می‌داد تا با آن به خرید و فروش بپردازد، سرمایه از امام و کار از کارگزار و سود و درآمد ناشی از آن روی ظابطه‌ای فیما بین تقسیم می‌شد^(۲).

روایتی است که امام به «مصادف» یک هزار دینار داد و فرمود: اهل و عیال من زیاد شده این پول را بگیر و برای تجارت به مصر برو، او به مصر رفت و برگشت و چند هزار دینار با خود آورد. امام از جریان سود سرشار سؤال کرد، گفتند: کالای تجارتی ما در مصر کمیاب بود، همه صاحبان کالا با خود عهد بستیم که جنس را گران کنیم و به فروش برسانیم و این سود سرشار از این کار ماست.

امام از این موضوع ناراحت شد و فقط اصل سرمایه خود یک هزار دینار را برداشت و فرمود: من به چنین سودی نیاز ندارم و سپس فرمودند: که شمشیر زدن در میدان جنگ از روزی حلال به دست آوردن آسانتر است^(۳).

این نوع برخورد امام با موضوع در حالی که اصل معامله به لحاظ احکام اقتصادی

۲- مضاربه.

۱- منتهی الآمال، ج ۲ ص ۱۵۲.

۳- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۹.

اشکالی ندارد؛ ولی امام سود را نمی‌پذیرند زیرا مردم مصر در حال سختی و کمبود بوده‌اند و به علت نیاز مجبور بوده‌اند با قیمت بیشتری این کالا را بخرند و این کار از انصاف نیست.

امام فرمودند: آفریننده جهان مردم را به چیزی دشوارتر از پول دادن آزمایش نکرده است^(۱).

امام می‌خواهد مردم نسبت به هم دلسوز و مهربان باشند. چون مؤمن باید در شرایط سختی به فکر برادر مؤمن خویش باشد نه به فکر سود بیشتر و سوء استفاده از مال برادر مؤمنش، و استناد به این آیه قرآن می‌کردند که: «انما المؤمنون اخوة».

و در این باره نقل است از امام صادق علیه السلام پرسیدند: کمترین حق برادر مؤمن بر برادر خود چیست؟ فرمودند: آنچه را برادر تو بدان نیازمند است به خود اختصاص ندهی، بلکه او را بر خود مقدم گردانی^(۲).

اصلاح ذات البین و واسطه‌گی‌ها:

از اموری که برای آن اهمیت خاص قائل بودند، اصلاح ذات البین بود به این صورت که اگر بین دو نفر اختلافی بود، سعی در حل آن داشتند. به این صورت که به مفضل بن عمر فرموده بودند: هرگاه دیدی که بین دو نفر شیعه نزاع و اختلاف است، اگر این اختلاف بر سر امور مالی است و با پول حل می‌شود از جانب من پول را پرداخت کن و میان آنها را اصلاح کن تا اختلافاتشان حل شود سپس آن پول را از من بگیر^(۳).

امام به آبروی مؤمنین نیز بسیار اهمیت می‌دادند و در مواقعی که مؤمنی بدهی داشت و قادر به پرداخت آن نبود امام با واسطه‌گری و گرفتن فرصت از طلبکاران سعی در حل مشکل می‌کرد و در موارد بسیار بود که امام برای رهایی مردم از دست ظالمان آبروی خویش را در میان می‌گذاشت امام در حل مشکلات مردم و برطرف کردن دردها و

۱- صفحانی از زندگی امام صادق علیه السلام.

۲- خصال صدوق، ص ۸.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹.

آلامشان بسیار می‌کوشید و اقدامات فراوانی می‌کرد تا اگر آبروی کسی در خطر است، آبرویش نریزد.

صله رحم:

در مکتب امام، صادق (ع) محبت و نیکی با خویشان و صله ارحام مقامی ارجمند و والا دارد و امام بر آن تأکید بسیار دارد.

جهم بن حمید به امام صادق (ع) گفت: خویشاوندان من بر کیش من نیستند آیا در این صورت نیز ایشان بر من حقی دارند؟

امام در پاسخ اظهار داشتند: آری، حق خویشاوندان را چیزی از میان نمی‌برد؛ لیکن اگر آنان به آئین تو بودند بر تو دو حق داشتند: حق خویشاوندی و حق اسلام^(۱).

امام حتی به هنگام شهادت نیز در فکر این مسئله بودند سالمه کنیز حضرت گوید: در هنگام شهادت محضر امام بودم، امام از هوش رفت و وقتی به هوش آمد فرمود: «به حسن افطس هفتاد دینار بدهید، و به فلانی فلان مقدار و...»

من عرض کردم: به حسن افطس که با خنجر به شما حمله کرد و می‌خواست شما را بکشد پول بدهیم؟ فرمود: آیا می‌خواهی از آن افراد نباشم که خداوند در تمجید آنها فرموده: و آنها پیوندهایی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می‌دارند، و از پروردگارشان می‌ترسند، و از بدی حساب در روز قیامت بیم دارند^(۲).

آری ای سالمه! همانا بوی بهشت تا فاصله مسیری که در دو هزار سال پیموده می‌شود می‌رسد، ولی همین بوی بهشت را انسانی که پدر و مادرش را بیازارد و یا قطع صله رحم کند، استشمام نخواهد کرد^(۳).

دیدگاه زیبای امام در مورد صله رحم و حق خویشاوندی، خود بیانگر روح عظیم اوست و زبان ما چه بگوید؟!

بخشش و احسان امام:

لطف کرم، بخششها و انفاق امام در طول مدت عمر بی شمار است. گاهی پیش می آمد که فردی نیازمند به محضر امام وارد می شود و با دیدن امام شرم می کرد خواسته خویش را مطرح سازد و امام با دیدن چهره و وضع او اقدام به رفع حاجتش می کرد. «امام معتقد بود باید نیکی و بخشش قبل از درخواست باشد قبل از اینکه او لب به سخن بگشاید باید به او کمک کرد و اگر او درخواست کرد و بعد شما عطا کردید در واقع بهای مایه گذاری آبروی او را پرداخته ای و هر چه به پردازی بهای آبروست، و جبران نمی شود.»^(۱)

مفضل عرض کرد: من از شما پول نخواستم، دعا خواستم. امام فرمود من دعا خواهم کرد. اما تو نیز وضع خود را نزد دیگران عرضه مکن که رسوا می شوی^(۲).

بخشش های پنهانی:

بخشش های پنهانی امام نیز چون سایر ائمه و مخصوصاً جدشان امیرالمؤمنین بسیار بود. اینگونه بخشش های سری امام آنچنان بود که گیرنده آن از انفاق کننده خبر نداشت و حتی بعضی، از بخششها و انفاق امام بهره می بردند و امام را مورد شماتت قرار می دادند. آنگونه که امام برای یکی از نزدیکان خود از بنی هاشم که در وضع دشواری بود پولی فرستاد و به کسی که پول را برد، فرمود: «پول را به او بده و مگو چه کسی آن را داده». او پول را به شخص مورد نظر داد آن شخص احسان کننده را دعا کرد و گفت: خدایه او پاداش خیر عطا کند ولی جعفر بن محمد (علیه السلام) با آن همه ثروت برای ما چیزی نمی فرستد.

و یا شبها انبانی از نان و گوشت و خرما و پول برمی داشت و به در خانه فقرا می رفت و به اندازه توان به آنان کمک می کرد.

این گونه بخششها از آن جهت بود که آبروی اشخاص حفظ شود و از اینکه فقر بر آنها

مسلط است شرمگین نباشند، همانطور که گفتیم امام به آبروی اشخاص مخصوصاً مؤمنین بسیار حساس بودند و از آن جهت بود که می‌خواستند نیازمندان ایشان را نشانند تا احساس دین و احساس خواری به آنان روی نیاورد.

حتی بخشش‌های امام به غیر شیعه از جمله مواردی است که بیانگر حس انسان دوستی امام است. و برای امام دین و مذهب برای کمک کردن به اشخاص مهم نیست. امام معتقدند این کارها می‌تواند راهی باشد که آنان را به درستی بکشاند و از جمله کمک‌های امام به غیر شیعه کمک به فقرای بنی ساعده است^(۱).

صرفه‌جویی:

از دیگر مواردی که امام در زندگی خویش دارند حد مصرف و صرفه‌جویی می‌باشد امام به این نکته توجه خاص دارد که باید به حد نیاز مصرف کرد و نه افراط و تفریط. و در این مورد حدیثی است که می‌فرماید: ایمان ندارد کسی که حیا ندارد، و مال ندارد کسی که در معاش خود تقدیر و اندازه ندارد؛ و نو ندارد، کسی که کهنه ندارد^(۲).

عظوفت و مهربانی:

امام با آن روحیه لطیف و مهربان، لطف و محبت خویش را نثار همگان می‌ساخت. و این خصیصه امام، مصداق بارز آیه شریفه قرآن است که خداوند می‌فرماید: «ای پیامبر به مردم بگو، اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.» سعید بن یسار گوید: امام صادق (ع) به من گفت: دین همان مهرورزی است.^(۳) احسان امام به شیعه و غیر شیعه نشان می‌دهد که امام دایره مهر و محبت و عطف و شفقت بسیار گسترده است. و همه زیر سایه الطاف وی بودند. سفیان ثوری گوید: روزی به محضر امام وارد شدم و حال ایشان را دگرگون دیدم.

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۴۳.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۲۸.

۳- خصال صدوق، ص ۱۷.

علت را پرسیدم امام فرمود: من منع کرده بودم اهل خانه را از اینکه روی بام بروند، در این وقت وارد خانه شدم و دیدم یکی از کنیزان کودک مرا در آغوش دارد و بالای نردبان است. چون مرا دید لرزید و کودک از دست او افتاد و مرد. اما ناراحتی من از آن جهت نیست که فرزندم مرده، بلکه از ترسی است که آن کنیز از من پیدا کرده و امام آن کنیز را آزاد کرد و فرمود تو را به خاطر خدا آزاد کردم.^(۱)

در این روایت علاوه بر صبر و بردباری عطوفت و مهربانی امام نسبت به کنیز نیز بسیار هویدا است، و نه تنها او را مؤاخذه و تنبیه نمی‌کند، بلکه از خطا و اشتباه کنیز می‌گذرد، و او را آزاد می‌کند و به او می‌فرماید بلکه تو تقصیری نداری و برای خدا تو را آزاد کردم.

صلابت و مقاومت:

در مقابل آن دنیای لطف و مهربانی و روحیه‌ای حساس که از حال و ترس کنیز غمگین می‌شوند، امام (ع) روح دیگری نیز دارد. روح صلابت و مقاومت و ایستادگی. وقتی که کودک از دست کنیز می‌افتد و می‌میرد، و آن هنگام که در مقابل دیدگان امام غذا در گلوی فرزندشان گیر می‌کند و می‌میرد، امام در نهایت صبر و بردباری در مقابل این مصیبت ایستادگی می‌کند و یا هنگامی که بزرگترین فرزند امام یعنی اسماعیل که جوانی آراسته به عبادت و عقل بود و امام علاقه خاصی به او داشت بر اثر بیماری از دنیا رفت امام در برابر این مصیبت هم ایستادگی کرد و در جواب مردم که متعجب از این بودند که امام شیون و زاری نمی‌کند فرمود: راستگوترین راستگویان فرموده است من و شما همگی می‌میریم.

صلابت و قوت قلب و بزرگی دل امام، که در برابر مصائب درد آور می‌ایستد. همه و همه درسهایی است بزرگ، همین طور امام از سوی حکومت وقت نیز بسیار آزار و اذیت می‌شد اما در برابر ناملایمات استوار بود.

حلم و گذشت:

امام از اشخاص دور و نزدیک بدی می‌دید. اما با گذشت و مهربانی با آنان برخورد می‌کرد. بزرگی روح امام و آن خلق و خوی عظیم در برخورد با بدی‌ها واقعاً نمونه و الگویی.

امام گاهی که می‌شنید یکی از خویشاوندان نزدیکش او را به بدی یاد کرده، فوراً به نماز می‌ایستاد و پس از نماز، دعایی طولانی می‌خواند و از خداوند می‌خواست که آن شخص را مواخذه نکند، امام می‌فرمودند: خدایا من از حق خویش گذشتم؛ تو نیز او را به سبب ستمی که او به ما روا داشته است، گرفتار نساز. (۱)

امام در هنگام شهادت نیز به یاد اقوام و خویشان خود بودند و فرمودند: ۷۰ دینار به حسن افضلس بدهند. همان کسی که یک بار به قصد کشتن امام به ایشان حمله کرد، امام در مقابل نه تنها او را می‌بخشند، و او را مورد گذشت قرار می‌دهند که بلکه به او عنایت هم می‌کنند.

مدارا با دشمن:

امام به خاطر تقیه در رفتار خویش با دشمنان به مدارا می‌پرداخت، جو و شرایط به گونه‌ای بود که امام تقیه را ضروری می‌دانست و به این دلیل تا حد امکان با دشمن به مدارا می‌پرداخت.

روایت است: در آن شبی که منصور به امام اجازه داد که از حیره به مدینه برود و امام حرکت کردند با غلامان خود «مصادف و مرازم» همین که به نگهبانان رسیدند در میان آنان یک باجگیر بود. به امام تعرض کرد و گفت نمی‌گذارم بروی. حضرت با زبان خوش و اصرار درخواست کرد که بگذار برویم و آن مرد نمی‌گذاشت. مصادف عرض کرد فدایت شوم این سگ شما را اذیت کرد و می‌ترسم شما را برگرداند نزد منصور، او را بکشیم و در میان نهر اندازیم و برویم.

امام فرمود: از این خیال خود را باز دار، امام پیوسته با آن مرد در مورد اجازه رفتن صحبت کرد تا آنکه شب به نیمه رسید و آن مرد اجازه رفتن داد و حضرت تشریف برد و فرمود:

ای مرازم این چیزی که شما گفتید بهتر بود یا این، و بعد فرمود: مدارا با این مرد و معطل شدن ما از جانب او ذلت کوچکی است. اما کشتن او ما را دچار ذلت‌های بزرگ می‌کرد و در این باره فرمودند: «آدمی از ذلت کم جزع و بی‌تابی می‌کند پس این جزع و عدم صبر او را در ذلت بزرگ داخل می‌کند»^(۱)

عدم پذیرش ذلت:

امام با همه حلم و گذشت و تحمل، هرگز به ذلت و خواری تن نداد. مدارا با دشمن تا زمانی بود که اصل و اصول دین و انسانیت زیر سؤال نمی‌رفت ولی با پیش آمدن چنین شرایطی امام تمام شجاعت و شهامت خویش را برای خدا و برای رضای او به کار می‌بست.

تقیه:

از آنجا که پاسدار و حافظ اصلی دین و نیز راهبر اصلی در طریق هدایت، امام بود؛ لذا امام با شناخت موقعیت و فضای سیاسی، صلاح را در تقیه برای شیعیان دیدند. در حالی که زمان امام شرایط نسبت به سایر ائمه مناسبتر بود ولی امام به شیعیان دستور تقیه دادند و آن را نوعی خودنگهداری و دین نگهداری در برابر خطر دشمن می‌دانستند. امری که عقل نیز دستور به انجام آن می‌دهد تا در مواقع خطر و تهدید دشمن آن را به کار بندد. شیعه در این مورد به قرآن، سنت، اجماع و عقل استناد دارد.

در قرآن به عنوان نمونه آمده است که مؤمنان نباید همکیشان خود را وانهند و با کافران طرح دوستی بریزند و هر کس چنین کند او را از دین خدا بهره‌ای نیست. مگر

آنکه در حال تقیه باشد و خداوند شما را از کیفر این عمل بر حذر می‌دارد و شما را از عاقبت این کار می‌ترساند.^(۱)

و همانا تقیه به معنای سیر است که انسان خویش را در پناه آن پنهان می‌سازد تا خطرات را از جان و دیگر چیزهای ارزنده‌اش دفع کند. در این آیه خداوند در مورد ترس از آسیب دشمن می‌فرماید: مؤمن می‌تواند تظاهر به دوستی با کفار کند، تا اینگونه از خطر برهد. در سنت نیز در میان احادیث و سنت اهل بیت (ع)، که در آن به تقیه توجه شده بسیار زیاد است و از آن جمله روایتی است از شیعه و سنی در مورد عمار که در این مورد این آیه نازل شد ﴿إِلَّا مَن أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^(۲)

در مشروعیت تقیه، و وجوب آن میان فقهای شیعه اتفاق نظر و (اجماع) است و این موضوع از مسائلی است که حتی دو نفر هم بر سر آن اختلاف نظر ندارند.

عقل نیز به طور طبیعی و فطری در هنگام خطر حکم به تقیه می‌دهد تا انسان خویشتن را از شر آسیب دشمن در امان دارد. امام تقیه را امری مهم می‌دانند و می‌فرمایند: اگر تقیه در کار مؤمن نباشد، خدای درست عبادت نمی‌شود، و آن کس که اسرار ما را بر ملا سازد همانند کسی است که یا شمشیر خویش، ما را به قتل رسانده و بلکه گناه او بزرگتر است.^(۳)

ضرورت تقیه در جوی که شیعیان در آن زندگی می‌کردند بسیار بود. زیرا جاسوسان و مأموران حکومتی در همه جا نفوذ داشتند. در جلسه درس در خانه و... تمامی اوضاع را زیر نظر داشتند، سخنان امام و روابط ایشان را و... همه را گزارش می‌دادند.

امام اصحاب را به تقیه سفارش می‌کردند و می‌فرمودند: صحبت‌های خود را به کسی بازگو نکنید و با یکدیگر رابطه برقرار نسازید. این موضوع در مورد امام هم وجود داشت و می‌توان گفت: محدودیت امام بیش از سایرین بود و دوستان و یاران امام گاه مجبور

بودند با چهره مبدل در قالب یک فروشنده و دوره گرد و یک دست فروش به دیدار امام می‌روند.

سفارش امام به معلی بن خنیس این بود که کار و برنامه ما را مکتوم دار و آن را پخش نکن. زیرا آن کس که امر ما را مکتوم دارد و پخش نکند خدای او را در دنیا عزت و آبرو بخشد.^(۱)

امام نداشتن تقیه را از علل اصلی متوقف شدن کارها و ضربه زدن دشمن می‌دانست و می‌فرمود: خداوند قومی را که چراغ هدایتند و سرچشمه روشنایی امت هستند، رحمت فرماید، که برای ما با اعمال خود از دعوت کنندگان باشید و کمال کوشش را در این زمینه به کار برید و از افرادی نباشید که اسرار ما را فاش می‌سازند. و می‌فرمود: اینکه در بعضی مواقع کار ما متوقف می‌گردد و پیش نمی‌رود. بدان خاطر است که عده‌ای افشاگری دارند. و اسرار ما را منتشر می‌سازند و دشمن در صدد ضربه زدن بر آن بر می‌آید.

مناجات و حال دعا و نماز:

در مورد عبادت و حال دعای امام روایات و اسناد بسیاری در دست است، در عبادت او را هم ردیف پیامبر (ص)، امام علی (ع) و امام سجاده (ع) نام برده‌اند و زاهد و عابد بی‌نظیر زمانه خویش بود.

وقتی به نماز می‌ایستاد فارغ از همه چیز بود نقطه توجهش فقط خداوند بود، آنچنان که گویی روح او در زمین نیست. خضوع و خشوع در برابر پروردگار، احساس خواری و بندگی مطلق در مقابل ذات احدیت، به هنگام عبادت محو و غرق در عظمت خداوندی بود. اخلاص امام در عبادت و حالات او در نماز مبین این مسئله بود که جز خدا کسی شایستگی عبادت و پرستش را ندارد و او بنده‌ای است ناچیز.

مالک بن انس پیشوای مذهب مالکی گوید: او را از سه حال بیرون ندیدم. یا روزه دار بود، یا قائم به نماز و یا ذکر می گفت. پس با توجه به این سخن مالک بن انس، اگر بگوییم: امام تمامی لحظات عمر خویش را به عبادت می گذراند سخن به گزاف نگفته ایم.

او نماز و ذکر را دوست می داشت و همانند رسول خدا آن را مایه روشن چشم می دانست. نوشته اند که در نماز ذکر «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را آنقدر تکرار می کرد که گاهی بی هوش می شد و به زمین می افتاد. و در رمز این حالت از او پرسش کردند. فرمود: این عبارت را آنقدر تکرار کردم که از گوینده اصلی آن را استماع نمودم.^(۱)

رکوع را طولانی و ذکر آن را مکرر می کرد نوشته اند: گاهی در ذکر تسبیحات رکوع، «سبحان ربی العظیم و بحمده» را ۶۰ بار تکرار می کرد.^(۲) به سجده می رفت و گاهی ذکر سجده «سبحان ربی الاعلی و بحمده» را تا ۳۶۰ بار تکرار می کرد.^(۳) در مورد عبادت امام، دوستان و معاشران، اهل خانواده و حتی عابدان و زهاد چنین گفته اند: عبادت او بسیار و فردی دائم الذکر بود، زهدی داشت اندیشیده و روشن، تلاوت قرآنش بسیار بود و دیدار او آدمی را به یاد خدا می انداخت.^(۴)

مالک بن انس گوید: «بهتر از جعفر بن محمد (ع) را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب احدی خطور نکرده، از نظر دانش و فضیلت و عبادت و تقوی از همه افراد زمان برتر بود.»^(۵)

امام مستجاب الدعوه بود. گویند: هر گاه چیزی از خداوند می طلبید تا سخنش به پایان نرسیده و از جای دعا بلند نشده بود خواسته اش برآورده می شد.^(۶)

در حج نیز حال او را عجیب توصیف کرده اند: مالک بن انس گوید: در یکی از سالها که به همراه امام به حج رفته بودم. امام هنگامی که لباس احرام می پوشید و بر شتر سوار

۱- کافی - به نقل از ابان بن تغلب.

۲- مطالب السؤل، ج ۲، ص ۵۵.

۳- السعاف الراعی.

۴- نشان از بی نشان ها، ص ۱۱.

۵- اعیان الشیعہ، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶- الامام مالک - ابو زهره.

شد، آنچنان حالت معنوی پیدا می‌کرد که وقتی خواست «لیک» بگوید، صدا در حلقش بریده شد به گونه‌ای متقلب شد که نزدیک بود از مرکب به زمین افتد. عرض کردم «ای پسر رسول خدا! بگو لیک، که لازم است بگویی». در پاسخ فرمود: ای پسر ابو عامر! چگونه جسارت کنم که بگویم: لَیْکَ اللَّهُمَّ لَیْکَ (آمدم به سوی تو ای خدا، فرمان و پیام تو را پذیرفتم ای خدا) از آن ترس دارم که خداوند در پاسخ من بفرماید: لَا لَیْکَ وَلَا سَعْدَیْکَ (تو را نمی‌پذیرم تو در درگاه ما، راه نداری).^(۱)

وضع ظاهر و نوع پوشش:

او را فردی بسیار نظیف و آراسته توصیف کرده‌اند. همیشه خود را شستشو می‌کرد. هرگز در صورت و دستان او، و هم در پاهای او اثری از چرک و آلودگی نبود با اینکه دائماً در محیط کار حضور داشت.

او دائماً خود را می‌شست و بدن را پاک می‌کرد. همیشه چهره‌اش بشاش و پیشانی‌اش درخشان بود.^(۲)

امام در همه حال از بوی خوش استفاده می‌کرد. مخصوصاً وقتی که روزه بودند و می‌فرمودند: «الطِّيبُ تُحَفِّهُ الصَّائِمُ» و این هم یکی از دلایلی بود که اطرافیان را راغب به برقراری ارتباط با امام می‌کرد.

لباس امام نیز پاکیزه و ساده و گاهی فاخر بود. امام معتقد بود که باید از نعمتهای حلالی که خداوند عنایت کرده است استفاده کرد و در جواب طعنه زنان این آیه را تلاوت می‌فرمود: «ای پیامبر! بگو چه کسی زینت و زبوری را که خدا برای بشر آفریده حرام گردانیده»^(۳) امام معتقد بود نوع پوشیدن باید متناسب با شرایط زمان باشد.

روایت کرده‌اند: روزی سفیان ثوری بر امام وارد شد و دید امام لباس سقیدی همچون سفیده تخم مرغ بر تن دارد. ثوری گفت این لباس برازنده شما نیست. امام فرمودند:

۲ - در مکتب احیاء کونین، علی قاضی.

۱ - انوار البهیة، ص ۲۴۳.

۳ - اعراف - ۳۲.

گوش کن! چیزی برایت می‌گویم - که اگر بر حق و سنت بمیری نه بر بدعت و گسراهی - برای دنیا و آخرت مفید است. این را بدان که رسول خدا (ص) در عصری زندگی می‌کرد، که فقر و نداری بر آن حاکم بود. اما پس از آنکه دوران فقر و تنگدستی جامعه پایان یافت و فراوانی و وفور نعمت پیش آمد، شایسته‌ترین اشخاص برای این نعمتها، نیکوکارانند نه بدکاران، مؤمنانند نه منافقان، مسلمانانند نه کافران. پس تو چه می‌گویی ای سفیان؟ به خدا سوگند با اینکه می‌بینی اینگونه لباس نفیس و سفیدی بر تن دارم، صبح و شامی فرا نرسیده است که در میان اموال و دارایی من حق خدایی بوده باشد و من آن را به جای خود پرداخت نکرده باشم.^(۱)

امام در میان جماعت لباس پاکیزه و زیبایی به تن می‌کرد و البته مورد شماتت و اعتراض هم قرار می‌گرفت:

سفیان ثوری امام را دید که لباس خز بر تن کرده است. خطاب به امام گفت: یابن رسول الله (ص) شما از اهل بیت نبوت هستید چگونه چنین لباسی را بر تن می‌کنید؟ آیا با این وضع رابطه‌ای بین تو و جدت وجود دارد؟ امام فرمود: عصر جدت من عصر تنگناها و فقر و نداری بود و آنها سعی داشتند خود را با شرایط روز جامعه تطابق دهند، ولی اینک عصر فراخی است و...

زهد امام:

در مورد زهد امام حتی در لباس پوشیدن نیز آمده است که سفیان ثوری که از صوفیان بود، و در عبادت خدا خود را از امام صادق (ع) بهتر و برتر می‌دانست و جامه‌ای پشمین بر تن می‌کرد و چنان می‌نمود که عابد، عارف و زاهدی است که ترک لذات دنیایی گفته و بر آن فخر می‌فروخت و به خود حق می‌داد که امام را موعظه کند! ولی روزی امام در یکی از جلسات درس در پاسخ به اعتراض سفیان فرمود: لباس رویم برای مردم است و آن لباس زیرم برای خدا، جامه خود را کنار زد و لباس پشمین زیرین را به

سفیان نشان داد و آنگاه از او خواست جامه خود را کنار بزند و آنچه در زیر پوشیده نشان دهد. سفیان در زیر لباس نرم بر تن داشت و در ظاهر لباس خشن پشمین و سفیان از اعتراض خود شرمنده شد.^(۱)

از نکات مهم دیگر که در زندگی امام پندآموز زندگی ماست:

امام در راه رفتن بسیار با وقار و متین بود. نه تند راه می‌رفت و نه کند به صورتی متوسط. در حین حرکت چشمش به این سو و آن سو نبود. هرگز به هنگام راه رفتن به تماشای صحنه‌ای که لغو به نظر می‌آمد توقف نمی‌کرد. در حین سخن هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد. در مسیر استدلال هرگز از طریق سفسطه و فریب به پیش نمی‌رفت. هیچگاه از جهل کسی برای محکوم کردن او استفاده نمی‌کرد. در میان جمع خنده او به صورت تبسم بود و هرگز قهقهه نکرد. در برابر مصائب در میان جمع هرگز از او جزع و بیتابی مشاهده نشد. در سفره عمومی فقط به دور و بر غذای خود نگاه می‌کرد و نه به اطراف. در حین غذا خوردن هرگز چشم به دست و دهان کسی نمی‌دوخت. در برابر شاگردان هرگز فریاد و پرخاش نداشت و هرگز کسی را رسوا نمی‌کرد. در اداره جلسه درس هرگز اجازه نمی‌داد که افراد از حال اعتدال خارج شوند. برای مردم ارزش قائل بود و آن را حساب می‌آورد و...^(۲)

توصیه و تأکید امام به ورع و ترک محرّمات و شبهات در بسیاری از اسناد و روایات آمده است؛ و درباره اینکه کسی مرتکب محرّمات شود، می‌فرمایند: شفاعت ما در این زمینه دشوار است.

و در روایت است که می‌فرمایند: شیعه جعفر نیست مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام به عفت باز دارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار خود کار کند و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد، پس اگر این جماعت را بینی ایشان شیعه منند.^(۳) و برای مردم می‌فرمود پرهیزکار باشید و دین خود را به ورع و پارسایی حفظ

۲- در مکتب اسیاگر شیع، دکتر علی قائمی.

۱- تفسیر الصافی، ص ۱۷۳.

۳- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۶.

کنید. «اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْقَوْلِ»

به آن امید که ما با ترک مجرمات و عمل به دستور امام و الگو قرار دادن سیره ایشان جزء شیعیان واقعی ایشان باشیم.

از جعفر بن محمد صادق (ع) چه بگوییم که او را سراسر صدق و درستی یافتیم. او را سراسر مهر و دوستی یافتیم. او را سراسر علم و دانش یافتیم. او را سراسر نیکی یافتیم. غرق در خصلتهای نیک و شایسته. او را سراسر عبد و مخلص پروردگار یافتیم. او را سراسر زهد و سادگی یافتیم. او را سراسر زیبایی یافتیم و خلاصه اینکه او را سراسر از خدا، برای خدا و غرق در خدا یافتیم.

خواستم در صفحات تاریخ به دنبال شخصیت، سیره و اخلاق امام بگردم و او را بیابم غافل از آنکه او پیدا بود و من گم، یافتیم، خواندم و شنیدم و حتی... دیدم... خواسته از او بنویسم. نمی دانستم از کجا؟ از چه؟ آخر مگر بحر را می توان در صفحه جای داد و مگر قلم را یارای همراهی بود؟ هر گاه قلم و ذهنم باز می ایستاد و توان نوشتن نبود دعای «فرج» می خواندم. همانگونه که امام به هنگام گرفتاری و گره در کارها چون جدشان محمد مصطفی (ص) می خواندند.^(۱)

آری جعفر بن محمد صادق (ع) احیاگر مکتب تشیع بود. هم او بود که بعد از جدش علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، سجاد (ع) و پدر بزرگوارشان امام باقر (ع) با استفاده از فرصتی که بین جدال بنی امیه و بنی عباس بود جانی دوباره به اسلام و تشیع بخشید. اجدادش هر یک به نوعی با خون خویش به تداوم اسلام یاری دادند و او با نشر علم و فقه اسلامی و تربیت شاگردانی برجسته. و هم او بود که سیره و روش زندگی اش الگوی زندگی است. به این امید.

ان شاء الله.

طی بررسی و تحقیق در سطح جامعه و عموم مردم سطح آگاهی و اطلاعات مردم نسبت به دو سؤال زیر به صورت آماری اینگونه بوده است.

۱- چرا به امام جعفر صادق (ع) لقب صادق داده اند؟

۲- چرا به ما شیعه جعفری می گویند؟

پاسخ صحیح به سؤال ۱) ۵٪ = ۳٪ مرد + ۲٪ زن

پاسخ صحیح از لحاظ لغوی به سؤال ۱) ۵۳٪ = ۳۱٪ مرد + ۲۲٪ زن

پاسخ غلط به سؤال ۱) ۴۲٪ = ۱۸٪ مرد + ۲۴٪ زن

پاسخ سؤال ۱)

ابو خالد کابلی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده است که روزی امام سجاد (ع) را گفت: ای سرور من، این خبر از امیر المؤمنین (ع) به ما رسیده است که هیچگاه روی زمین از حجت الهی تهی نمی ماند. اکنون مرا آگهی بخش که بعد از تو حجت خدای کیست؟

علی بن الحسین (ع) با وی گفت: پس از من، اقامت در عهده فرزند من محمد باقر است که شکافنده دانشهاست و بعد از وی این امر بر فرزند او جعفر قرارگیرد که صادق نامیده شده است.

ابو خالد بار دیگر از امام سجاد (ع) پرسید: سبب چیست که تنها جعفر به لقب «صادق» اختصاص داد، در حالی که همه شما از خاندان عصمت هستید و همه راستگویان و صادقید؟

علی بن الحسین (ع) پاسخ داد: زیرا یکی از احفاد وی نیز جعفر نام خواهد یافت و به دروغ دعوی امامت خواهد کرد. از این روی او به صادق مرسوم است تا بدین لقب، وی را از مدعی کذاب تمیزی باشد.

پاسخ صحیح به سؤال ۲) ۲۳٪ = ۱۴٪ مرد + ۹٪ زن

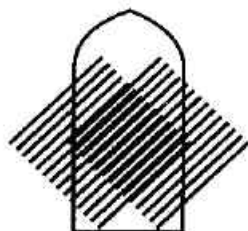
پاسخ غلط به سؤال ۲)

۷۷٪ = ۳۶٪ مرد + ۴۱٪ زن

پاسخ سؤال ۲)

حقیقت آن است که هیچ یک از امامان، در اظهار و آشکار ساختن آنچه رسول الله ﷺ نزد آنان امانت نهاده بود، به اندازه امام صادق (ع) فرصت و موقعیت نداشتند و به عبارت دیگر آن موقعیتی را که امام صادق (ع) در اشاعه فرهنگ مذهب در بُعد وسیع آن پیدا کرد، امامان دیگر پیدا نکردند.

و اصولاً انتساب شیعه امامیه به آن حضرت و نامگذاری آنان به نام جعفری در عصر خود امام صورت گرفته است. ایشان ضمن وصیتهایش به اصحاب می فرمود: هر کدام از شما که تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید و متدین و راستگو و امین و درستکار و خوش اخلاق و نیکو رفتار باشید، مردم می گویند او جعفری است و من خوشحال می شوم. اما اگر چنین نباشد، ننگ و عارتان متوجه من است و مردم می گویند اینگونه است تربیت جعفر. (۱)



سیری در کتاب
«الامام الصادق علیہ السلام»

مرحوم علامه محمد حسین مظفر

حسن فرطوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب امام صادق علیه السلام در دو بخش و در ۴۵۶ صفحه توسط علامه بزرگوار شیخ محمد حسین مظفر که از عالمان برجسته فقه و اصول و تاریخ و ادبیات در حوزه نجف اشرف به شمار می‌آید به عربی نگاشته شده است.

ایشان زندگی امام صادق علیه السلام را به طور مختصر از زوایای مختلف نگریسته و بررسی نموده است و به همین خاطر مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نسبت به چاپ این کتاب ارزشمند اقدام کرده است.

همچنین توسط جناب آقای سید ابراهیم سید علوی، به فارسی ترجمه و - توسط انتشارات رسالت قلم - چاپ شده است، نویسنده محمد حسین مظفر علیه السلام این کتاب را به پیشگاه مقدس و مقام ارجمند اباعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام تقدیم کرده است، با یقین به اینکه توانایی دستیابی به شناخت قلّه رفیع شخصیت وی را ندارد. جز آنکه به رشته محکم ولای او و ریسمان استوار اهل بیت و شاخه پربرکت عترت تمسک کند.

این کتاب از منابع مهم و معتبر در بررسی شخصیت امام صادق و ابعاد ولای آن به شمار می‌آید. در پیشگفتار اشاره می‌کند از آنجا که اطلاع از زندگانی امام صادق علیه السلام بستگی به شناخت ماهیت دو حکومت اموی و عباسی دارد که امام در دوران سلطه سیاسی آنان می‌زیسته است و نظر به اینکه لازم است چگونگی رفتار این را با امام ششم و به طور کلی با اهل بیت بازشناخته شود و بدانیم اهل بیت (ع) کیستند؟ مباحثی را در جهت دستیابی به همین شناخت‌ها مطرح می‌کنیم برای اینکه در پرتو آن بررسی و تحقیق کوتاه خواننده به این نکته وقوف یابد که چرا امام ششم بیشتر از امامان دیگر در

رشد علوم و معارف گوناگون توفیق یافته و به بسط و شرح آن پرداخته است؟ و چرا امام صادق (ع) بیش از امامان قبل و بعد از خود مردم را به سوی اخلاق نیکو و فضایل انسانی فرا خوانده است؟ و چرا این امام بزرگوار دوستان و مریدان خاصش را هم از اظهار دوستی و حتی رفت و آمد علمی که ماتقیه‌اش می‌نامیم باز داشته است.

در پیشگفتار خواننده بیش از آنکه تفصیل زندگانی امام را بداند اجمالی از حیات پرثمر آن پیشوای برحق و راستین در پیش رویش جلوه گر خواهد شد.

گفتار اول (اهل بیت) با این پرسش آغاز می‌شود که اهل بیت کیانند؟ برای پاسخ به این سؤال از آیه شریفه تطهیر مدد می‌جوید و اراده و خواست خداوند را بر عصمت بخشی به اهل بیت استفاده می‌کند و دلالت آیه و شأن نزول آن را روشن می‌سازد و در طی آن به احادیث صحیحی که از عامه و خاصه رسیده است استناد نموده است همچنین راجع به مبنای تشیع و شیعیان بحث می‌کند.

گفتار بعد (بنی امیه) با پرسش دیگری مشابه پرسش پیشین آغاز می‌شود و پاسخ می‌دهد که مصداق شجره ملعونه در قرآن کریم همانا بنی امیه هستند و با استناد به قرآن و روایات رسول اکرم (ص) موارد نکوهش آنان را بر می‌شمارد.

سپس چکیده‌ای از تاریخ قریش را به میان می‌آورد و هر آنچه بر دو برادر هاشم و عبدالشمس روی داده است را بیان می‌کند و این بحث را ادامه می‌دهد تا آنجا که نتایج ذی قیمتی را استنتاج می‌کند. در نهایت نیز تأکید می‌دارد که این، همه بنی امیه را در بر نمی‌گیرد و برای تأیید آن به آیه شریفه «يُخْرِجُ الْحَقَّ مِنَ الْمِثِّ»^(۱) استناد می‌کند و بدان اشاره می‌کند که از همین بنی امیه مردمانی صالح به عرصه هستی پا گذاشته‌اند؛ و چراغ ایمان در اعماق دلشان روشن بوده است.

سبک تاریخی نویسنده در این گفتار مستند به آیات قرآن کریم، روایات مستند و سندهای معتبر روایی و تاریخی شیعه و سنی است. سپس نویسنده، این مطلب را بیان می‌کند که پس از عالمگیر شدن ظلم و بی داد بنی امیه و ایجاد دو دستگی و اختلاف کامل

میان امویان، مردم که به ستوه آمده بودند، کسی امیدی نداشت مگر به بنی هاشم؛ چرا که آنانند که صاحبان این حق بودند. چه این حق بواسطه قرابت با پیامبر و چه به علت داشتن فضیلت ایجاد شده باشد و چه برای وجود نصوصی بر خلافت وجانشینی آنان از سوی پیامبر اسلام.

در میان بنی هاشم، مردان برجسته فراوانی بودند که همگی شایسته ریاست و دارای قدرت و تدبیر در امور سیاسی بودند. بی شک برجسته ترین و شایسته ترین آنان ابو عبد الله جعفر بن محمد (علیه السلام) است. لیکن پس از آنکه مردم از قیام و جنبش به رهبری امام مایوس شدند به دیگر بنی هاشم روی آوردند.

چیزی نگذشت که گوی ریاست و حکومت در دست سفاح و منصور عباسی قرار گرفت. همانان که با بیان فضائل و مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و تبلیغ آن در میان قبایل و طوایف مختلف به نوایی رسیده و توجه مردم را جلب کرده بودند؛ آری، یک حکومت فاجر و نابکار رفته بود و حکومتی جبار و ستمگر دیگری جایگزین آن شده بود.

نویسنده، رقابت میان عباسیان و علویان راجع به زعامت حکومت را به تصویر می کشد و سختگیری آنان بر اهل بیت را نشان می دهد و خاطر نشان می سازد که گرچه زمانی که عباسیان زمام امور را بدست گرفتند - مردم جنایاتی را که بنی امیه بر اهل بیت وارد کرده بودند را از یاد نبرده بودند. - اما بنی عباس بدون کوچکترین رحم و عطف به سرکوبی فرزندان زهراء (علیها السلام) پرداختند با این سؤال مطلب خود را به پایان می رساند که «گناه اهل بیت چه بوده است؟ چرا این همه مصیبت و جنایت بر سر اهل بیت می آید!» پاسخ این است که اهل بیت گناهی نداشتند مگر آنکه شایستگی و اهلیت حق و جایگاه خلافت را داشتند، و چیزی جز آنکه برای خلافت شایستگی بیشتری داشتند موجب آن نبود که بر علویان فشار آورند.

از آنجا که در روزگار امام صادق (علیه السلام) مذاهب و مکاتب مختلف و عقاید و آرای متفاوتی وجود داشته و جز و بحث های کلامی گوناگون و بدعتها و شبهه ها و انحرافات فکری و عقیدتی بسیاری رواج داشته است.

مؤلف به طور اختصار، اصول مذاهب کلامی و مکتب‌های اعتقادی آن دوره را در فصل مذاهب و مکاتب خاطر نشان می‌سازد. وی قایل است که اصول و منشأ همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی چهار مذهب است: مرجئه، معتزله، شیعه و خوارج، زیرا بقیه مذاهب به یکی از این چهار مذهب بر می‌گردند.

سپس به شرح مختصر این فرقه‌ها می‌پردازد؛ البته در بخش شیعه، تفکر شیعی و مختصری از افکار و عقاید فرقه‌های آن را معرفی می‌کند.

پس از این مبحث، در فصل دوم (امامت و رهبری) مطرح می‌شود و سپس نسبت به تعریف نظریه شیعه راجع به امامت و خلافت و ویژگی‌های امام و چگونگی رابطه امت با وی می‌پردازد و همچنین استدلال‌هایی را برای اثبات اینکه امامت استمرار نبوت است را عنوان می‌کند.

فصل سوم به معرفی شخصیت امام صادق (ع) از دیدگاه مورخان و محدثان می‌پردازد. وی دیدگاه بعضی مورخان و محدثان طرفین امت اسلامی را در رابطه با شخصیت جامع و حیات پر بار این امام همام مطرح می‌کند و هدف از گردآوری این اسناد را آن می‌داند که اجمالاً معلوم شود برخی نویسندگان غرض ورز یا ناآگاه چگونه وقتی امام و شخصیت ملکوتی او را با عینک مادیت صرف نگرسته‌اند؛ دچار لغزش‌های غیر قابل گذشت شده‌اند. سپس اذعان می‌دارد که این نقطه نظرها، به منزله قطره‌ای است از دریای بی کران فضایل امام صادق (ع) است.

در فصل بعد با ذکر معاصر بودن امام (ع) با دو حکومت مروانی و عباسی که کلاً با شریعت اسلام و بنیانگذار آن، یعنی پیغمبر اکرم (ص) به نبرد برخاسته بودند، وضعیت آن دوران را شرح می‌دهد و موضع حضرت را که نظاره گر این درگیری میان دین و حکومت‌ها بود تبیین می‌نماید.

حیات امام در این دوران بحرانی آن بود که به نشر فرهنگ، علوم و معارف پرداخت و در پوشش تقیه یعنی، «تلاش پنهانی برای سازندگی» با گسترش تعالیم اسلام به شریعت الهی خدمت کرد.

نویسنده ادله چهارگانه «تقیه» را بر می‌شمرد و تاریخ تقیه و توجیهات آن و همچنین تأثیرات تقیه در خدمت دین را بیان می‌کند و می‌افزاید با توجه به سروسامان یافتن شیعه و چاپ کتابهای شیعه در زمینه علوم و فنون مختلف و در اختیار همگان قرار گرفتن آنها، دیگر از هیچ کس پذیرفته نیست بگوید: مذهب امامیه باطنی است و شیعیان با پوشش تقیه زندگی می‌کنند.

در فصل «امام صادق علیه السلام و گرفتاریها و سختیها»، نویسنده راجع به ابتلائات و گرفتاریهایی که امام صادق علیه السلام با آنها مواجه می‌شدند سخن گفته است. وی در این فصل بد رفتاری‌ها و سخن‌های ناروایی که نسبت به امام روا شده است را در طی بیان چند صحنه عنوان می‌کند. سپس تحلیلی از برخوردهای امام با منصور عباسی و کار گزارانش ارائه می‌دهد.

در فصل بعد جریان جلب امام صادق علیه السلام از مدینه و انتقال به عراق را در جهت سیاست ایجاد رعب و وحشت بیان می‌کند. آنان بر آن بودند که مردم و شیعیان را از برکت وجود امام محروم کنند ولیکن رو به جفا رفتند. چرا که جمال و زیبایی، جانهای پاک و شسته را به بند می‌کشد و نیز اشاره می‌کند که در این دوره بود که حضرت قبر مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام را آشکار کردند. پس از آن، زندگانی علمی امام صادق علیه السلام در چند گفتار بررسی می‌شود.

علم لدنی امام، حوزه علمی، آموزشهای امام به شاگردانش، احادیث روایت شده ایشان، فقه، اخلاق، تفسیر و علم کلام و پس از این بررسی به این مبحث که چرا و چگونه مکتب تشیع، جعفری نامیده شد؟ منتقل: مؤلف در فصل بحث‌ها و مناظرات امام صادق علیه السلام بیاناتی قاطع و رسا را به تصویر می‌کشد که طی آنها حق را آشکار ساخته است سپس با اعتماد به اینکه روش زندگی هر انسانی روشنگر نیت و مقاصد و افشاگر رازها و اسرار درونی و قلبی اوست و نیت و مقاصد و اسرار و رازهای دل او هم در لا بلای رفتار و کردارش منعکس است، تلاش می‌کند، سیره و روش امام را ترسیم کند. همو که زندگیش در زمینه‌های اصلاحی و ارشادی سراسر جهاد و کوشش است.

پس از بحث مفصلی در سیره امام با آخرین فصل که راجع به کرامات امام صادق (ع) است، بخش اول کتاب را به پایان می‌برد؛ پس از آنکه فهرست بخش اول را می‌آورد بخش دوم را آغاز می‌کند فصل اول آن گزیده‌ای از بیانات امام صادق (ع) است.

این گزیده به چهار قسمت تقسیم می‌شود: خطابه‌ها و سخنرانیهای امام، موعظه‌های ایشان، وصیت‌ها و حکمتها و سپس فصلی با عنوان «ولادت و شهادت امام» را در پی می‌آورد و بعد از آن به معرفی فرزندان امام می‌پردازد. پس از آن «راویان امام از بزرگان اهل سنت» و نیز راویان مورد اعتماد از شیعه را نام می‌برد و در آخر به ذکر موالی و دوستداران امام می‌پردازد و با فهرست بخش دوم کتاب را به پایان می‌برد و در آخر، از آن رو که چه بسا نگاشته وی برای آشکار ساختن ابعاد شخصیت آن بزرگوار کفایت نکند پوزش خود را یاد آور می‌شود و در نهایت از خواننده، تقاضا می‌کند وی را در جریان پیشنهادات و انتقادات سازنده خود قرار دهد.

کتاب به فهرست آیات، نام‌های اشخاص و اماکن و روزها و همچنین کتاب و کتب و رساله‌ها و احادیث و اشعار عربی، آراسته شده و مجموعه‌ای غنی را فراهم آورده است. این نکته قابل ذکر است که متأسفانه در اصل عربی کتاب فصل بندی صورت نگرفته است و مترجم نسبت به فصل بندی کتاب اقدام نموده است که با ترتیب مطالب کتاب در برخی جاها یکسان نیست و همچنین دو بخش را در یک بخش تنظیم کرده است. این اشکال وارد است که مبادرت به این کار در مقدمه مترجم آورده شده است. در این مقاله ما ترتیبات اصل کتاب را که به زبان عربی است در نظر گرفته‌ایم.

امید است که این دستنوشته قبول پیشگاه رئیس مکتب جعفری قرار گرفته باشد.

التماس دعا

فهرست مطالب

مقدمه	۵
فهرست اجمالی	۱۱
(۱) گستره ولایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۳
اول: ولایت محبت و مودت	۱۶
دوم: ولایت مرجعیت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در احکام و معارف الهی	۱۷
سوم: ولایت زعامت	۲۴
(۲) جانشینان دوازده گانه در احادیث رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۹
انگیزه های قیام	۳۵
امام صادق <small>علیه السلام</small> و دانشگاه بزرگ جعفری	۳۷
(۳) نقش سیاسی امام صادق <small>علیه السلام</small> در حفظ اسلام راستین	۳۹
مقدمه	۴۱
نقش امام صادق <small>علیه السلام</small> پس از پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۲
حکومت و قیام خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۲
ماهیت قیام های زمان امام صادق <small>علیه السلام</small>	۴۳
(۴) نقش اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بویژه امام صادق <small>علیه السلام</small> در مبارزه با غلو و غلات!	۴۵
عوامل پیدایش اندیشه غلو	۴۹
عبدالله بن سبا کیست؟	۵۴

۵۹ (۵) نکاتی در باره حدیث عنوان بصری از امام صادق علیه السلام

۶۱ عنوان بصری و امام صادق علیه السلام

۶۳ علم و معرفت

۶۵ رابطه میان شناخت و ترس از خدا

۶۷ رابطه منطقی بین شناخت و سلوک

۶۹ منابع معرفت

۷۵ حقیقت بندگی

۸۲ تفویض

۸۶ اثر تفویض در سیر و سلوک انسان

۸۷ آغاز و پایان علم

۸۹ آخرین مرحله از معرفت

۹۱ مراحل میانی

۹۴ همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد

۹۶ خطبه متقین

۹۷ (۶) نقش امام صادق علیه السلام در تربیت محدثین و تدوین حدیث

۱۰۵ تدوین حدیث

۱۱۰ مؤلفان کتاب‌ها از شاگردان امام صادق علیه السلام

(۷) مرجعیت و مقام شامخ حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از دیدگاه ائمه

۱۱۳ مذاهب فقهی اهل سنت

۱۱۵ فصل اول: خلاصه‌ای از زندگی امام صادق علیه السلام

۱۲۱ فصل دوم: از دیدگاه ابوحنیفه

ابوحنیفه و احترام و اخلاص وی، نسبت به خاندان جلیل القدر

۱۲۱ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۲۳ نظر ابوحنیفه در زمینه مرجعیت علمی امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۱۲۸ بررسی و تحلیل
۱۳۱ فصل سوم: از دیدگاه مالک بن انس مالکی
۱۳۴ فصل چهارم: نظر امام شافعی و علمای شافعی مذهب
۱۳۹ اهل بیت و امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> از نگاه مذاهب اهل سنت
۱۴۳ مهر اهل بیت در میان گردان شافعی مذهب
۱۴۸ حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۱۵۱ (۸) امام صادق <small>علیه السلام</small> از دیدگاه مذاهب اهل سنت
۱۵۴ شاگردانی که خود پیشوا شدند
۱۵۵ ابوحنیفه و عظمت علمی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۵۸ دانشگاه بزرگ جعفری
۱۶۲ وسعت دانشگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۶۳ سخنی با امام بخاری
۱۶۵ شیعه و ارزش احادیث امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۶۶ امام مشایخ روایت ندارد
۱۶۷ عذر غیر موجه
۱۶۸ ویژگی های فقه جعفری
۱۷۰ برتری فقه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۷۳ (۹) جبر و تفویض از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۸۰ (ویژگی اول) مقام علمی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۸۲ امام صادق <small>علیه السلام</small> راوی خطبه پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در منی
۱۸۴ (ویژگی دوم) التزام عملی به احکام الهی

۱۹۱ غُلات از دیدگاه امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۱۹۴ غُلو از دیدگاه اسلام
۱۹۶ بررسی علل کثرت فرق مختلف غُلات منسوب به شیعه
۲۰۰ مفهوم غُلو
۲۰۱ غُلات در زمان امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۲ خطاییه
۲۰۲ معمیره
۲۰۲ مفضلویه
۲۰۳ سریه
۲۰۳ عمیره
۲۰۳ بزیه
۲۰۳ منیره
۲۰۴ موضع گیری امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> برابر غُلات معاصر خود
۲۰۹ شرایط پذیرش روایات از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۱۲ نمونه هایی از برخوردهای امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> با مظاهر غُلو
۲۱۵ (۱۱) امام صادق <small>علیه السلام</small> و نهی از رجوع به ستمگران
۲۱۷ مقدمه
۲۱۷ الف) مقبوله عمر بن حنظله
۲۱۹ بررسی سندی حدیث
۲۱۹ بررسی مفاد و دلالت های حدیث
۲۲۰ بررسی دقیق تر مقبوله عمر بن حنظله
۲۲۲ مسائل به سه دسته تقسیم می شوند
۲۲۲ ب) دومین روایت حدیث مشهوره ابی خدیجه است

۲۲۳ سند حدیث و دلالت آن
۲۲۴ نقد و بررسی برداشت‌های یاد شده:
۲۲۵ نتیجه این بحث
۲۲۵ (ج) روایت حلبی
۲۲۶ بررسی
۲۲۷ روایت دیگر
۲۲۷ (د) روایت سلیمان بن خالد
۲۲۷ بررسی و نتیجه‌گیری از گفتارهای امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۳۰ منابع مورد استناد:
۲۳۱ (۱۲) برخی شیوه‌های مناظرات امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۳۳ مقدمه
۲۳۵ ۱- دعوت به توحید و اثبات وجود خدا
۲۳۷ ۲- استدلال عقلی و منطقی
۲۳۹ ۳- ایجاد صورتهای مختلف برای مدعای فرد مقابل (سبر و تقسیم)
۲۴۱ ۴- هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان
۲۴۴ ۵- پاسخ کوتاه و مستدل
۲۴۵ ۶- باطل کردن مدعای فرد با استفاده از کلام خصم
۲۴۶ ۷- قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر
۲۴۷ ۸- پاسخ‌های کوبنده
۲۴۸ ۹- رد قیاس و رأی با استناد به آیه قرآن و احادیث
۲۵۱ ۱۰- تذکر دادن به امور ملموس در زندگی
۲۵۱ ۱۱- محسوس نمودن امور معقول

۲۵۲	۱۲ - مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب
۲۵۲	اخلاقیات مناظرات امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۵۳	(۱۳) ابعاد سیاسی - اجتماعی سیره امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۵۵	مقدمه
۲۵۶	مذهب جعفری
۲۵۷	مبارزه با مکتب‌ها و مسلک‌های انحرافی
۲۵۸	الف - فرق اسلامی
۲۶۵	ب - مکاتب مادی
۲۷۰	امام صادق <small>علیه السلام</small> و مذاهب فقهی چهارگانه
۲۷۵	فهرست منابع
۲۷۷	(۱۴) موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام‌های عصر خود
۲۷۹	موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام زید بن علی
۲۸۴	موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام نفس زکیه
۲۸۶	موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام شهید فخر
۲۸۷	موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر قیام ابو مسلم خراسانی
۲۸۹	موضع امام صادق <small>علیه السلام</small> در برابر دعوت ابوسلمه خلال
۲۹۱	منابع و مآخذ
۲۹۵	(۱۵) تقیه و حکم آن از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۰۷	(۱۶) نقش امام صادق <small>علیه السلام</small> در تربیت محدثین و متفکرین
۳۰۸	مقدمه
۳۰۸	شاگردان امام جعفر صادق
۳۰۹	امام صادق و امام ابو حنیفه

.....	امام صادق و امام مالک بن انس	۳۱۰
.....	امام صادق و سفیان ثوری	۳۱۱
.....	منابع و مآخذ	۳۱۴
.....	(۱۷) مدح اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در شعر شاعران شهرستان بستک هرمزگان	۳۱۵
.....	مصطفی خان فرزند احمد خان بزرگ	۳۱۸
.....	مدحیه	۳۱۹
.....	ملا محمد متخلص به نامی	۳۲۰
.....	مدح حضرت مظهرالعجائب مشیت الکتاب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و	
.....	رضی الله عنه	۳۲۳
.....	در منقبت امام علی <small>رضی الله عنه</small>	۳۲۶
.....	محمد علی غیرت فرزند محمد حسن	۳۲۸
.....	مرثیه سیدالشهداء حسین <small>رضی الله عنه</small>	۳۲۸
.....	(۱۸) سیره عملی و اخلاقی امام جعفر صادق <small>رضی الله عنه</small>	۳۳۱
.....	(۱۹) سیره امام جعفر صادق <small>رضی الله عنه</small>	۳۴۱
.....	کار و فعالیت امام	۳۴۵
.....	سادگی زندگی	۳۴۶
.....	آداب خوردن غذا	۳۴۷
.....	روابط اجتماعی و برخوردها	۳۴۷
.....	برخورد امام با بی دینان	۳۴۸
.....	در برخورد با مردم عادی	۳۴۹
.....	برخورد با بزرگان و دانشمندان	۳۴۹
.....	در برخورد باستمگران و حکام	۳۴۹

۳۵۱	خصایص وجودی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۵۲	ترجیح مردم بر خود
۳۵۳	اصلاح ذات البین و واسطگی ها
۳۵۴	صله رحم
۳۵۵	بخشش و احسان امام
۳۵۵	بخشش های پنهانی
۳۵۶	صرفه جوئی
۳۵۶	عطوفت و مهربانی
۳۵۷	صلابت و مقاومت
۳۵۸	حلم و گذشت
۳۵۸	مدارا با دشمن
۳۵۹	عدم پذیرش ذلت
۳۵۹	تقیه
۳۶۱	مناجات و حال دعا و نماز
۳۶۳	وضع ظاهر و نوع پوشش
۳۶۴	زهد امام
۳۶۹	(۲۰) سیری در کتاب «الامام الصادق <small>علیه السلام</small> »



مجمع جهانی اهل بیت (ع)

www.ahl-ul-bait.org

ISBN: 964-7756-50-X